
B
مدار بسته‌ی استبداد
جامعه‌شناسی مسائل اجتماعی ایران
علی طایفی

مدار بسته‌ی استبداد

مدار بسته‌ی استبداد
جامعه‌شناسی مسایل اجتماعی ایران

علی طایفی

نشر باران



مدار بسته‌ی استبداد

جامعه‌شناسی مسایل اجتماعی ایران

علی طایفی

چاپ اول ۲۰۰۹

نشر باران، سوئد

شابک: ۹۷۸_۹۱_۸۵٤٦۳_۲۸_۲

طرح جلد: حسین نیلچیان

ISBN:978-91-85463-28-2
Baran,Box 4048, 163 04 SPÅNGA, SWEDEN
info@baran.st
Tel: +46-(0)8-88 54 74
© Baran 2009

نقل تمامی یا بخش‌هایی از این کتاب جهت چاپ مجدد، استفاده در رادیوها، گرفتن میکروفیلم و برگردان منوط به اجازه‌ی کتبی ناشر است.

نقل قول از کتاب جهت نقد و بررسی از این قاعده مستثنا است

پیشگفتار

کتابی که در دست دارید، دوسال پیش برای چاپ در ایران آماده شد، اما پس از تلاش بسیار ناشری در ایران، از سوی وزارت ممیزی فرهنگ و اندیشه! اجازه‌ی نشر نیافت. این کتاب اینک با عنوان «مدار بسته‌ی استبداد، جامعه‌شناسی مسائل اجتماعی ایران» توسط نشر باران در سوئد منتشر شده و امیدوارم دستمایه‌ی خوبی باشد برای علاقه‌مندان به طرح و تحلیل مسائل اجتماعی.

مسائل و آسیب‌های اجتماعی متعددی که درطی سال‌های اخیر، به‌ویژه پس از انقلاب و جنگ، گریبان بخش بزرگی از جامعه‌ی ایران را گرفته چنان دامنه‌ی وسیعی پیدا کرده که بی‌شک نمی‌توان در یک کتاب به همه‌ی آن‌ها پرداخت. با این حال در کتاب «مدار بسته‌ی استبداد» کوشش کرده‌ام به برخی از مهم‌ترینِ آن‌ها بپردازم.

تدوین این کتاب بدون یاری چند تن از عزیزانم ممکن نبود. از این‌رو بر خود لازم می‌دانم از دوستانم، صدیقیان، طالبی و به‌خصوص نشر باران که زحمت بازخوانی، آماده‌سازی متن و هم‌چنین انتشار آن را به جان خریدند، نهایت تقدیر را به‌عمل بیاورم.

این کتاب را تقدیم می‌کنم به همه‌ی کسانی که برای رهایی از مسائل بغرنج جامعه‌ی ایران در طول دهه‌های اخیر از هیچ کوششی دریغ نکرده‌اند

علی طایفی

بهمن ۱۳۸۷ سوئد

فهرست

به‌عنوان مقدمه:
-مسئله‌ی اجتماعی/۹
فصل اول: آسیب‌شناسی مسایل خانواده در ایران/۲۳
- خانواده‌ی سنتی: از ضرورت تا تقدس!/۲۵
- پسرکو ندارد نشان از پدر! /۳۱
- موج نسل چهارمی‌ها در راه است!/۳۶
- حجاب مردان/٤۱
- نگرش ایرانیان ساکن ایران و امریکا به روابط جنسی پیش از ازدواج/٤۳
- کام ایرانی، آمیزش جنسی!/٥٤
فصل دوم: آسیب‌شناسی مسایل زنان ایران/٥۷
- زندان زنان و زنان زندانبان/٥۹
- زنان بدون مردان: بررسی وضعیت و مشکلات زنان سرپرست خانوار/٦٤
- شکاف جنسی در ایران /٦۷
- آدم آدم است، آدم مرد!/۷۰
- روسپیگری در ایران: آسیب‌پذیری یک مفهوم/۷۳
- ختنه‌ی زنان /۷۸
فصل سوم: آسیب‌شناسی مسائل کودکان ایران/۸۱
- مفهوم گنگ کودکی در ایران!/۸۳
- کودکان بی‌هویت، آینده‌ی بی‌هویت!/۸٦
- کودکان خیابانی، مردمان خیابانی/۸۹
- کودکان کار!/۹۲
- کودکان خشونت! /۹٥
- کودکان بدون تامین!/۱۰٤
- بسیج؛ سوءاستفاده‌ی نظامی از کودکان/۱۰۸
- خطای بزرگسالان، مجازات کودکان/۱۱۱
- مسئله‌شناسی آینده/۱۲۰
فصل چهارم: آسیب‌شناسی مسایل علمی و آموزشی ایران/۱۲٥
- فرهنگ علمی- پژوهشی ایران: بررسی قابلیت‌ها و تنگناها/۱۲۷

-آموزش رسمی؛ آموزش واپسگرا!/۱۴۲
- افت آموزش در ایران/۱۴۸
- فرار نخبگان یا قرار پخمگان/۱۵۱
- رانت‌های تحصیلی و پدیده‌ی شبه نخبگان!/۱۵۴
- بحران جامعه‌شناسی در ایران/۱۵۷
فصل پنجم: آسیب‌شناسی مسایل فرهنگی ایران /۱۶۹
- خلق را تقلیدشان بر باد داد!/۱۷۱
- دنیاگرایی و دنیاگریزی: پارادوکس معاش و معاد!/۱۷۶
- فرهنگ بیگانه‌ستیزی و بیگانه‌پرستی/۱۸۰
- فرهنگ تسلیم، ستم‌پذیری و فرمان‌پرستی/۱۸۴
- قناعت و مناعت ایرانی/۱۸۸
- اسلام، مسیحیت و فرهنگ دمکراسی /۱۹۴
- از مردم‌سالاری اسلامی تا سکولاریزم زره‌پوش: چالش راهبردی اسلام و دمکراسی در ایران/۲۱۰
- تضادهای سه‌گانه‌ی فرهنگ ایرانی، اسلامی و غربی/۲۲۵
- الگوهای عمده‌ی سنت و مدرنیزم/۲۲۸
- بررسی برخی شاخص‌ها: ایران در کشاکش سنت و نوگرایی/۲۳۴
- مسجد و کتابخانه/۲۴۶
- از کیست که برماست؟/۲۵۲
فصل ششم: آسیب‌شناسی مسایل سیاسی ایران/۲۶۳
- اجتماع بیش از دو نفر ممنوع!/۲۶۵
- یک‌ونیم قرن بر مدار بسته‌ی استبداد ایران!/۲۷۰
- از عامه‌پسندی تا عوام فریبی/۲۷۴
- از سیدضیا تا سیدخاتمی/۲۸۲
- رسانه‌های ایران در سیمای جهانی/۲۸۸
- رتبه‌ی ۳۳ ایران از نظر تعداد اعدام در جهان/۲۹۰
- جایگاه مهاجرت/۲۹۲
- نیم‌نگاهی به آسیب‌شناسی اپوزیسیون خارج از کشور/۲۹۳
- آزادی در ایران: رتبه‌ی ۱۱۸ از ۱۴۱ کشور!/۲۹۹
- نیروی نظامی ایران، رتبه‌ی هشتم جهان!/۳۰۱

- پایان عصر پادشاهی و اقتدارگرایی /۳۰۳
فصل هفتم: آسیب‌شناسی مسایل اقتصادی ایران (جامعه شناسی اقتصادی)/۳۰۵
- همه باهم برابرند، بعضی برابرتر/۳۰۷
- جامعه‌شناسی صدقه!/۳۱۳
- تامین اجتماعی در ایران/۳۱۸
- تشکل‌های کارگری: رویای تعبیر نشده!۳۲۳
- ایران تنها و سرمایه‌های گریزپا!/۳۳۰
- مهاجرت یا فرار مسلمانان!/۳۳٤
- ایران و ایرانی، بزرگ‌ترین بدهکاران دنیا!/۳۳۷
- بهداشت در ایران: یک رتبه‌ی میانی در دنیا! /۳٤۲
- فهرست منابع/ ۳٤۵

به‌عنوان مقدمه:

مسئله‌ی اجتماعی

انسان هیچ‌گاه از مسائل اجتماعی رها نبوده است. با این حال حس و درک روزافزون او محصول گسترش ارتباطات جمعی و آموزش همگانی است. این امر منجر به تولید مردمی روشنفکر، آگاه از نارضایتی، تقاضا برای شراکت در منابع و قدرت ملی شده است. در طول سده‌های متوالی زمانی که مردم احساس کردند خودشان نمی‌توانند به حل مسائل خویش بپردازند به‌تدریج به‌سوی متخصصان روی آوردند. ازاین‌رو مردم به نهادهایی از قبیل دین، حکومت، یا رشته‌های دانشگاهی و حرفه‌هایی نظیر فلسفه یا روان‌درمانی روی می‌آوردند. امروزه این روند برای چاره‌جویی مسائل اجتماعی معطوف به پرسش از دانشمندان علوم رفتاری، به‌ویژه اقتصاددانان، روانشناسان و جامعه‌شناسان شده است. از سوی دیگر بحث‌های کاربردی در برابر نظری، بین جامعه‌شناسی لیبرال و جامعه‌شناسی رادیکال بسیار پیچیده‌تر شده است. با این‌حال بحث نظری و کاربردی هم‌چنان دارای اهمیت است. روبرت بیرستد می‌نویسد: «جامعه‌شناسی یک علم محض است نه یک علم کاربردی. هدف بلافصل و مستقیم جامعه‌شناسی کسب معرفت درباره‌ی جامعه‌ی انسانی است و نه بهره‌گیری از این دانش.» برخی دیگر مانند هربرت گنس معتقدند: «جامعه‌شناس باید بیش از یک محقق انتزاع‌اندیش و برکنده از جامعه باشد و باید در برنامه‌های عمل اجتماعی بیش از پیش مشارکت نماید.» (Smigel,E,1971,p16)

این چالش میان دو جریان جامعه‌شناسان محض یا ناب‌اندیش و کاربردی، با وقوع بحران‌های اجتماعی پس از جنگ جهانی دوم صورت دیگری می‌یابد و

بسیاری از جامعه‌شناسان پیرامون مطالعه‌ی علمی مسائل اجتماعی، تحقیق، ارزشیابی و بازپردازی نقش‌های خود به‌عنوان منتقدان اجتماعی تمرکز می‌یابند. این سمت‌گیری نیز ناشی از اهتمام دولت‌ها برای ساختن موسسات پژوهشی و فراخوان از متخصصان این رشته برای چاره‌جویی در مسائل اجتماعی روی می‌دهد. در این کشاکش، گروهی ازجمله اروین سمیگل نیز بر این اندیشه پا می‌فشارند که «هیچ تضادی میان علوم و تحقیقات محض و جامعه‌شناسی کاربردی وجود ندارد. در واقع این آثار می‌تواند خدمات دوگانه‌ای ارائه دهد؛ یعنی هم به جامعه‌ای که با مسئله‌ی اجتماعی روبه‌رو است یاری رساند و هم به جامعه‌شناسی برای آزمون بسیاری از نظریه‌های تولید شده تا زمینه‌ای برای ایده‌های نوین باشد. امروزه حتی تضادهای ایدئولوژیک و تضادهای موجود در بخش‌هایی از جامعه با اهداف متفاوت برای سیاسی کردن مسائل اجتماعی ساخته شده‌اند. این سیاسی کردن میل به تقسیم‌بندی بیش‌تر مردم دارد و در پی دراماتیزه کردن یک مسئله است.

در جوامع تکثرگرا یا پلورالیست این چندصدایی در جامعه‌شناسی نیز بازتاب می‌یابد. این امر می‌تواند در تکثیر جامعه‌شناسان از محافظه کار به رادیکال، شامل لیبرال‌ها، انسان‌گراها، واکنش‌گراها، مارکس‌گراها و چپ قدیم و جدید مشاهد شود. این تنوع دیدگاه‌ها طیف متنوعی از درک مسائل اجتماعی را به‌بار می‌آورد که سبب دشوارتر شدن مطالعه‌ی آن‌ها، قبول راهکارها و مشارکت در چاره‌یابی‌ها می‌شود. در دهه‌های پیش نفوذ چپ جدید و جامعه‌شناسی رادیکال نیز محسوس بود. جامعه‌شناسی رادیکال که شانه بر شانه‌ی جامعه‌شناسی مارکسیست می‌نهاد، جامعه‌شناسی مبتنی بر برائت ارزشی یا آزاد از ارزش‌ها را مردود فرض کرده و روی مطالعه‌ی پدیده‌های اجتماعی نوعی سوگیری آشکار در پیش می‌گرفت. این نحله بر این امر صحه می‌گذارد که نهادهای بنیادین ما فاسد و ناکارآمد هستند. لذا همه‌ی تحقیقات باید به‌دنبال نمایش این فساد و پیشنهاد راهکارهای اصلاح یا دگرگونی آن حتی با فعالیت عملی برای این تغییرات باشند. در همین راستا جامعه‌شناسان وابسته به چپ جدید و رادیکال قادر بودند بازنگری روش‌های مطالعه، فرمول‌بندی مسائل و رویکردهای نظری را تضمین کنند. گولدنر به‌عنوان سخنگوی جامعه‌شناسی واکنش‌گرا یا رفلکسیو معتقد است: «همه‌ی این تحقیقات آلوده‌اند.» (Smigel,E.1971,p14)

هم‌زمان با تغییرات جامعه و نظام اجتماعی، نظریه‌های جامعه‌شناسی و

همین‌طور روش‌های مطالعه‌ی جامعه نیز دستخوش تغییر شد. از این‌رو امروزه شاهد جابه‌جایی فنون پژوهشی موجود از تحقیقات پیمایشی به تاریخی، روش‌شناسی قومی و بازپیوندی همه‌ی روش‌های معمول تحقیقاتی و حتی روزنامه‌نگاری جامعه‌شناختی هستیم. تکثرگرایی یا پلورالیزم درون جامعه‌شناسی نشان می‌دهد که در دانشگاه‌ها مطالعه‌ی مسائل اجتماعی به هیچ رشته‌ی خاصی تعلق ندارد و بسیاری درباره‌ی آن‌ها فرضیه‌پردازی کرده و تحلیل می‌کنند. از سوی دیگر هیچ نظریه‌ی ویژه‌ای برای همه‌ی مسائل اجتماعی قابلیت کاربرد ندارد. هم‌چنین بر سر راهیابی و چاره‌جویی مسائل اجتماعی نیز اتفاق نظر فراگیری بین جامعه‌شناسان وجود ندارد و هر مسئله‌ی اجتماعی راهکارهای بسیاری را برمی‌تابد.

تعریف مسئله‌ی اجتماعی

مهم‌ترین پرسش مطرح در سنجش چیستی مسئله پیش از هر بحثی مربوط به شناسایی پدیده‌ی اجتماعی به‌عنوان یک مسئله است. این پرسش همواره طرح می‌شود که آیا می‌توان هر پدیده و نهاد یا نمادی از روابط انسانی و اجتماعی را به‌عنوان مسئله تعریف کرد؟ آیا رابطه‌ی میان جنگ و مثلاً روسپیگری نیز رابطه‌ای است مسئله‌دار؟ و آیا روابط، رفتار و کنش روزمره‌ی انسان‌های یک اجتماع محلی تا ملی و بین‌المللی می‌تواند به‌عنوان یک مسئله مورد توجه و بررسی قرار گیرد؟

مسئله‌ی اجتماعی را جامعه‌شناسان، فاقد محتوایی دقیق می‌دانند. برخی می‌گویند دایره‌ی این اصطلاح می‌تواند وضع یا شرایط کلی اجتماعی را که سبب بروز دشواری خاصی می‌شود، ساختارهای اقتصادی نامطلوبی که به بروز نابرابری‌های بزرگ می‌انجامد و یا بی‌عدالتی‌های نهادینه شده و نارضایتی و نابسامانی عمومی را در برگیرد. عده‌ای دیگر نیز معتقدند مسئله‌ی اجتماعی در شرایط و اوضاع خاصی به کار می‌رود که نیاز به بهسازی احساس شود. در این صورت مسائل اجتماعی ناشی از عدم تعادل‌های جزئی به بروز مشکلات یا بن‌بست‌هایی می‌انجامد که خروج از آن‌ها برای افراد محروم، امکان‌پذیر نیست. در این معنا، مسائل اجتماعی بسیار متعددند و موضوع آن می‌تواند هریک از جهات و ابعاد حیات اجتماعی در هر سطح را شامل شود؛ نظیر مسکن، بهداشت و بی‌کاری. حتی نوع زندگی نیز می‌تواند به پیدایی سلسله مسائل اجتماعی مانند بزهکاری، ارتکاب جرم، اعتیاد به الکل و فساد منجر شود. (علاقبند،م، ۱۳۸۵، ص۲)

وینسنت در خصوص تعریف مسئله‌ی اجتماعی می‌نویسد: «مردم مسائل اجتماعی را برحسب ارزش‌ها و تصورات‌شان تعریف می‌کنند. راهکارهای چاره‌جویی آن‌ها نیز به‌جای تحلیل علمی اغلب برحسب آن‌چه حق است دنبال می‌شود. پیوند متقابل مسائل، راهکارها را نیز دشوار می‌سازد و برای تثبیت یک مسئله باید مسائل دیگر را سبک‌تر کرد. این باور غلط نیز وجود دارد که مسائل اجتماعی، در هر جامعه‌ای اجتناب‌ناپذیر است و مانع بزرگی برای چاره‌جویی آن‌ها وجود دارد. گاهی ما به‌سادگی مسائل اجتماعی را تخفیف می‌دهیم و کوچک می‌شماریم و بر تضادها و زیان‌های اجتماعی آن چشم می‌بندیم. تحلیل علمی به ما کمک می‌کند واقعیت‌های زندگی اجتماعی را از هم مجزا و تفسیر کنیم.» (Vincent,N;2005;pp.10-11)

گاه یکی از عوامل دیرپایی و ماندگاری مسائل اجتماعی تفاوت‌های مربوط به تعاریف به‌دست آمده از مسئله است که ناشی از تفاوت دیدگاه‌ها، وابستگی گروهی و قشری، ساختار اندیشگی، دین، ایدئولوژی و رویکرد سیاسی افراد یک جامعه است. گاه نیز پاسخگویی و چاره‌یابی یک مسئله سبب‌ساز بروز مسئله‌ی دیگری می‌شود.

روزگاری در جوامع مختلف، روابط جنسی، خشونت خانوادگی، خشونت علیه زنان و کودکان، برابرخواهی زنان در برابر مردان، کار کودکان و قاچاق انسان و مواد مخدر، مسائل حقوق بشری و ... به‌هیچ‌وجه به‌عنوان مسئله شناخته نمی‌شدند. ولی امروزه به اشکال مختلف و با شدت و ضعف گوناگون این مسائل به سرفصل اصلی مطالبات مردم و مسائل اجتماعی در اکثر مناطق دنیا تبدیل شده است. علاوه بر این پدیده‌های نوینی مانند اثر تخریبی انسان در محیط زیست، دختران فراری، ازدواج در سنین کودکی، مهاجرت نیروی انسانی، حق فرزندخواهی زنان، بیداری جنسی زنان، حقوق کودک، حقوق هم‌جنس‌گرایان و ازدواج آنان، بی‌کاری پنهان و آشکار، بی‌سوادی الکترونیک، تروریسم و جرایم اینترنتی و ... از زمره مسائل اجتماعی نوینی تلقی می‌شوند که با دیدمان یا پارادیم‌های دیروز قابل سنجش و تحلیل نیستند.

رابرت نیسبت معتقد است مسائل اجتماعی، حتی ناگوارترین و بدترین آن‌ها، معمولاً ریشه در ارزش‌هایی دارند که به شدت از سوی ما تأیید می‌شوند. به‌عبارت دیگر مسائل اجتماعی، اغلب رابطه‌ای کارکردی با نهادها و ارزش‌هایی دارند که ما با آن‌ها زندگی می‌کنیم. مرتن و نیسبت معتقدند معمولاً در جوامع

معاصر به واسطه‌ی تحولات عمیق فنی و جمعیتی، تغییرات تند و روزافزونی در محیط نظام‌های اجتماعی ایجاد می‌شود و به‌خاطر شدت این تغییرات، نظام اجتماعی و ساختارهای تشکیل دهنده‌ی آن دچار دردسر فراوان شده و در واکنش نسبت به محیط، رابطه‌ی تعادلی قبلی میان محیط و نظام اجتماعی و نیز میان اجزای نظام، مخدوش می‌شود و قطعاً مدت‌ها طول می‌کشد تا این تعادل برقرار شود. اما از آن‌جا که این تغییرات محیطی، دائمی و رو به رشد است، بنابراین امروزه مسئله‌ی اجتماعی در جوامع معاصر، امری اجتناب‌ناپذیر و همیشه‌گی شده است. (حسینی،ح.و صدیقیان،آ؛۱۳۸۵؛ ص ۱۸- ۲۵)

مسئله‌ی اجتماعی شرایط و وضعیتی است که حداقل برخی افراد در یک اجتماع به‌عنوان امری ناخوشایند می‌بینند. هرکسی می‌تواند درباره‌ی برخی مسائل اتفاق نظر داشته باشند. در مواردی نیر مسائلی وجود دارند که توسط گروه‌های خاصی مسئله تلقی می‌شوند. مانند نوجوانان زیر سن قانونی که انجام امری مانند سیگار کشیدن را مسئله تلقی نمی‌کنند ولی همان عمل نزد گروه دیگری ازجمله والدین و خانواده‌ها نوعی مسئله به‌شمار می‌رود. در تبیین هر مسئله‌ی اجتماعی باید به چهار حوزه توجه کرد: محلی، استانی، ملی، بین‌المللی.(what is social problem,2004,) در خصوص نقش دانشمندان و متخصصان علوم اجتماعی و جامعه‌شناسان نیز باید گفت مرز میان تشخیص و اظهار نظر و راه‌جویی این گروه با آحاد مردم بسیار شکننده است. این قضاوت‌های ارزشی مردم است که تعیین‌کننده‌ی اولویت در تعیین یک مسئله از میان انواع دیگر و اولویت در راهیابی آن‌هاست. هیچ روش علمی‌ای برای تصمیم‌گیری در خصوص اولویت بخشیدن به اهمیت مسائلی مانند این‌که نرخ بالای جرایم بدتر یا مهم‌تر از نرخ بالای طلاق است، وجود ندارد. حتی در بین طیفی از جامعه‌شناسان نیز به سختی بتوان در خصوص اولویت‌بندی طیفی از مسائل اجتماعی در یک جغرافیا و دوره‌ی زمانی مشخص به یک نظر واحد رسید و این تنوع ناشی از فرایندهای متنوع جامعه‌پذیری و درک و تجربه‌ی اجتماعی افراد مانع جدی در دستیابی به شناخت پایدار مسائل و راهیابی آن می‌شود. با این توصیف راه برون‌رفت چیست؟ آیا خود علوم اجتماعی نیز یک مسئله‌ی اجتماعی است؟

در عین حال برای تبیین یک مسئله‌ی اجتماعی دیدگاه‌ها، نحله‌ها، رویکردها و پارادایم یادیدمان‌های مختلفی در جامعه‌شناسی و علوم اجتماعی در کل وجود دارد. این وضع منجر به این می‌شود که جامعه‌شناسان نیز هر مسئله‌ی اجتماعی

را از زوایای مختلفی نگاه کنند و به تعبیری هریک از زاویه خود به منشور واقعیت تام و تمام یک مسئله بنگرند. این نگره‌ها و دیدگاه‌ها از ابعاد مختلف عینی و ذهنی، ساختگرا و کارکردگرا، کلان‌نگر و خردنگر، درون‌نگر و برون‌نگر، به یک پدیده در قالب یک مسئله‌ی اجتماعی می‌نگرند. چهار مولفه‌ی اصلی برای به رسمیت شناختن یک مسئله‌ی اجتماعی عبارتند از:

- آن‌ها سبب زیان فیزیکی و روانی به افراد یا جامعه می‌شوند.
- آن‌ها ارزش‌ها یا استانداردهای برخی از بخش‌های قدرتمند جامعه را تهدید می‌کنند
- آن‌ها برای یک دوره‌ی طولانی دوام می‌آورند و مقاومت می‌کنند.
- آن‌ها به دلیل تنوع ارزشیابی از گروه‌ها در موقعیت‌های متفاوت در جامعه، راهکارهای رقابتی ایجاد می‌کنند که رسیدن به یک اتفاق نظر در چگونه‌گی هجوم علیه مسئله را به تاخیر می‌اندازد(Vincent,N;2005;p.11).

موضوع‌های اجتماعی (Social issues) موضوعاتی هستند که با عواملی بیرون از کنترل انسان و محیط اجتماعی مستقیم قابل توضیح هستند. این موضوعات معمولاً با بیش از یک فرد در ارتباط بوده و بر افراد بسیاری در جامعه اثر می‌گذارند. این موضوعات عبارتند از: فقر، خشونت، بی‌عدالتی، سرکوب حقوق بشر، تبعیض و نابرابری، و جرم (Wikipedia,2005,social issues).

پنج مقوله‌ی مسائل اجتماعی

دانشمندان علوم اجتماعی، مسائل اجتماعی را از دیدگاه‌های مختلفی مورد بررسی قرار می‌دهند. از این‌رو این تنوع نه تنها به تعریف و طبقه‌بندی مسائل اجتماعی یاری می‌رساند بلکه در تنظیم راهکارهای این مسائل با الزامات سیاست گذاری برای تعیین پنج مقوله از مسائل اجتماعی نیز کمک می‌کند: مستمر، به رسمیت شناخته شده، موجود، بازمدپردازی شده، و به رسمیت شناخته نشده(Smigel,E,1971,p18-9). این مقوله‌ها اگرچه دارای هم‌پوشانی‌هایی نیز می‌توانند باشند ولی می‌توانند زمینه‌ای برای تسهیل تحلیل و برنامه‌ی عملی باشند. این مسائل به‌شرح زیراست:

۱- مسئله‌ی مستمر و بازموجود به مسائلی اشاره دارد که در مدت طولانی ماندگاری و مقاومت نشان داده و قابل مشاهده و مزمن هستند. مثلاً جرایم بهترین نمونه‌ی این دسته از مسائل هستند.

۲- مسئله‌ی به رسمیت شناخته شده، اشاره به مسائل کمتر مورد توجهی دارد که هرازگاهی در جامعه نسبت به آن آگاهی عمومی پیدا می‌شود. فقر نمونه‌ی بارز این دسته از مسائل است. فقر پنهان یا بی‌کاری پنهان از زمره مواردی است که گاهی برحسب حساسیت گروهی یا حزبی و یا برحسب بحران‌های خاص دوباره سر بر می‌آورد.

۳- مسائل موجود یا حال حاضر، به مسائلی اشاره دارد که به تازگی این برچسب را خورده‌اند و عموماً مورد تصدیق و مورد توجه قرار می‌گیرند. نمونه‌ی این مسائل آلوده‌گی محیط زیست است. همگرایی رسانه‌ها، مطبوعات، انجمن‌های غیر دولتی و جوانان زمینه‌ساز بروز و اطلاق مسئله به این امور می‌شود.

٤. مسئله بازمدپردازی شده عبارت از مسئله‌ی مستمری است که دوباره تعریف شده است. مسئله‌ی حق اکثریت زیر مشروعیت قانون از زمره این مسائل به‌شمار می‌رود. امروزه حق اکثریت و هم‌چنین حق اقلیت‌ها توسط جریانات دست چپی به‌عنوان یک مسئله مطرح می‌شود. این مسئله‌پردازی و بروز سازی آن تاثیرات جدی بر قانون‌های اساسی، نظام‌های سیاسی، قوانین مدنی، نظم عمومی و حتی دین و نهادهای رسمی می‌گذارد.

۵- مسئله‌ی به رسمیت شناخته نشده، شامل مسئله‌ای است که هنوز برای بخش بزرگی از جمعیت آشکار نشده است. این مسائل گاه توسط گروه‌ها و یا لایه‌هایی از فعالان اجتماعی یا متخصصان مطرح می‌شود که می‌توانند در آینده به مسئله‌ی مهمی تبدیل شود. این دسته از مسائل حتی می‌توانند زیر عنوان مسائل اجتماعی فردا مطرح شود. به‌عنوان مثال پیش‌بینی بازنشسته‌گی بیش از صدها هزارنفر در بیست سال آتی می‌تواند به‌عنوان یک خلا و بحران نیروی انسانی در جوامع اروپایی، به یک مسئله‌ی اجتماعی در آینده تبدیل شود که نیازمند بررسی و برنامه‌ریزی‌های لازم از هم اکنون است. در این میان مسائلی نیز وجود دارند که می‌تواند در هر دو دسته‌بندی جای گیرد. نمونه‌ی این امر روابط نژادی است که هم مسئله‌ی مستمر و بازمانده از گذشته است و هم مسئله‌ای است بازمدپردازی شده و به‌روزآمده که درجای خود بررسی پدیده‌ها را برای محققان پیچیده‌تر می‌سازد. ریتزر بر این باور است که در ارتباط با مسائل اجتماعی چهار موضوع مرتبط به‌هم وجود دارد(Ritzer,G,2004,pp.1-4):

۱) کشورهای کم‌تر توسعه یافته و کم‌تر مرفه احتمالاً بیش‌تر از کشورهای مرفه در معرض طیف وسیعی از مسائل اجتماعی قرار دارند. طبعاً فقرا نیز در هر دو

جامعه بیش از اقشار دیگر با مسائل اجتماعی در گیرودار هستند و رنج می‌برند.
۲) وفور یا فراوانی زمینه‌ساز یا سبب‌ساز مجموعه‌ای از مسائل اجتماعی است که پیش از آن وجود نداشت. مانند بحث نیروگاه‌های هسته‌ای و آثار آن بر آلودگی هوا، گسترش سوراخ لایه‌ی اوزون در هوا و ... .
۳) مسئله‌ی بوم‌شناختی بدین‌معنا که به تعبیر «یرلی»، با وقوع رفاه، مردم برخی پدیده‌ها را به‌عنوان مسئله‌ی اجتماعی تلقی می‌کنند مانند مسئله‌ی مصرف اضافی. به‌طوری که هم اینک بیش از یک میلیاردنفر در جهان از سوء تغذیه رنج می‌برند ولی در ممالک توسعه یافته به‌ویژه در امریکا، اروپای غربی و ژاپن مصرف اضافی غذا یک مسئله‌ی اجتماعی است (مثلاً چاقی به‌عنوان یکی از مهم‌ترین بیماری‌ها مطرح است).
٤) آسیب‌پذیری فزاینده‌ی جوامع مرفه نسبت به مسائل اجتماعی؛ به‌طوری که این جوامع هم در ایجاد و هم در حل بسیاری از این مسائل پیشرو هستند. به بیان دیگر این نکته همانند مفهوم شناخته شده‌ی نظریه‌ی پسامدرن «قدرت ضعف» (از بوردیلارد) و به بیان دیگر (ریتزر) «ضعف قدرت» به‌ویژه با وقوع پدیده‌ی ۱۱ سپتامبر است.

روش‌شناسی برخورد با مسئله‌ی اجتماعی

هوارد بیکر مسائل اجتماعی را ناشی از تعاریف ذهنی از شرایط عینی می‌داند. مسائل اجتماعی جامعه، پدیده‌های اجتماعی اعم از شرایط ساختاری و یا الگوهای کنشی هستند که در مسیر تحولات اجتماعی بر سر راه توسعه یعنی وضعیت موجود و وضعیت مطلوب مورد توجه مردم و گروه‌های اجتماعی قرار می‌گیرند و مانع از تحقق اهداف و تهدیدکننده‌ی ارزش‌ها و کمال مطلوب آن‌ها می‌شوند. «این پدیده‌ها معمولاً به وسیله‌ی اندیشمندان اجتماعی به عنوان موانع توسعه (نظیر خاص‌گرایی‌های فرهنگی و اجتماعی)، هزینه‌های توسعه (نظیر آلودگی محیط زیست) و آثار و تبعات عقب‌ماندگی (نظیر بی‌سوادی و خشونت) مورد شناسایی و ارزیابی قرار می‌گیرند. مسائل اجتماعی به عنوان پدیده‌هایی نامطلوب، اذهان نخبگان و افکار عمومی مردم را به خود مشغول می‌دارند؛ به طوری که نوعی وفاق و آمادگی جمعی برای مهار آن‌ها پدید می‌آید که مقامات رسمی کشور را به چاره‌جویی و اقدام عملی در جهت اصلاح و یا رفع و پیشگیری از آن‌ها وامی‌دارد.» (عبداللهی،م،۱۳۸٤)
هر پدیده‌ی اجتماعی از منظر رویکردها و نحله‌های مختلف در علوم اجتماعی

(به‌ویژه جامعه‌شناسی به‌عنوان زمینه‌ی علمی مورد نظر در این نوشتار)، دارای ابعاد و سطوح مختلفی است که هر نظریه نیز در تلاش برای شناسایی و سنجش برخی از این ابعاد و سطوح مورد نظر است. مسئله‌ی اجتماعی همانند منشوری است که چشم ساده‌انگار می‌تواند با اولین مخروط از آن به انگاره تامیت رسیده و مخروط‌های دیگر این منشور را نادیده بیانگارد. در اینجا اهتمام بر این است به زوایا و ابعاد پیچیده‌تر این بازیابی و بازکاوی یک مسئله‌ی اجتماعی توجه شود:

الف) دیدمان‌ها. در جامعه‌شناسی دو دیدمان یا پارادایم نظری عمده وجود دارد که عبارتند از دیدگاه کلان و خرد نگر. دیدگاه کلان به فرایندهای اجتماعی در کل جامعه توجه دارد. این دیدگاه به آزمون روابط متقابل ساختارهای اجتماعی با مقیاس بزرگ نظیر اقتصاد، دولت، نظام بهداشت و رفاه و ... می‌پردازد. از سوی دیگر دیدگاه‌های خردنگر بر الگوهای روابط فردی تاکید دارد یعنی روابط روزانه‌ای که در سطح فردی وجود دارد. مهم‌ترین دیدمان‌های نظری عمده در جامعه‌شناسی عبارتند از پارادایم ساختگرا- کارکردگرا، پارادیم تضاد اجتماعی، و پارادایم کنش متقابل نمادی. «هیچ‌یک از این دیدگاه‌ها به تنهایی صحیح یا غلط نیستند بلکه هریک از آن‌ها شیوه‌ی متفاوتی برای دیدن و تحلیل جامعه به‌دست می‌دهند. آن‌ها می‌توانند مسائل مختلف را برنموده و پاسخ‌های متفاوتی برای عبور از مسائل ارائه دهند. در این میان دو پارادیم ساختی- کارکردگرایی و تضاد اجتماعی در دسته‌ی دیدگاه‌های کلان‌نگر و پارادایم کنش متقابل نمادی در دیدگاه خردنگر قابل دسته‌بندی است.» (Stolly,K.2005;p.12)

۱) نظریه‌ی ساختی- کارکردگرایی ریشه در توسعه‌ی علمی علوم فیزیکی در جامعه‌شناسی دارد. از این منظر هر جامعه‌ای همانند بدن انسان به‌گونه‌ای کار می‌کند که بتواند ثبات و تعادل کل بدن یا نظام را در جامعه حفظ کند. مطابق این دیدگاه بخش‌های نظام اجتماعی در وابسته‌گی متقابل هستند. این نظام همانند بدن سالم دارای وضع بهداشتی نرمال و متعادل است. زمانی که این نظام می‌پاشد بخش‌های این نظام برای بازگرداندن نظام به تعادل قبلی به سازماندهی و سازگاری مجدد می‌پردازد. در این دیدگاه پس از پارسونز، رابرت مرتن به تفکیک انواع کارکردهای نظام اجتماعی می‌پردازد. «به‌نظر او سه کارکرد اصلی بر بخش‌های این نظام حاکم است: کارکرد آشکار یعنی مورد انتظار، کارکردهای پنهان یعنی ناخواسته و دژکارکرد یا کارکردهای ناخوشایند که در واقع می‌تواند یک مسئله‌ی اجتماعی باشد. مثال مناسب این کارکردها عبارت است از کارکرد

آشکار اتومبیل به‌عنوان وسیله‌ی تسهیل حمل‌ونقل و صرفه‌جویی زمان، کارکرد ناخواسته و پنهان آن به‌عنوان افزایش‌دهنده‌ی اقتدار و استقلال فردی، و کارکرد بد آن به‌عنوان آلوده‌کننده‌ی محیط‌زیست شهری.» (Stolly,K.2005;p.24). در پی انتقادهای به‌عمل آمده از این پارادایم با ظهور افرادی چون جفری الکساندر، نیکلاس لومان و نیل اسملسر گرایش جدیدی درون آن به‌نام نوکارکردگرایان ظاهر شد که با تلاش برای پاسخگویی به انتقادات به بهره‌گیری از برخی ایده‌های نظریه‌پردازان تضاد و اهمیت دادن به نظریه‌های خردنگر پرداختند.

۲) نظریه‌ی تضاد اجتماعی. این نظریه بر رقابت میان گروه‌های اجتماعی متمرکز است و برخلاف کارکردگرایان که بر ثبات و توازن درون جامعه تاکید دارند، جامعه را مرکب از روابط اجتماعی مبتنی بر نابرابری و تغییر می‌بینند. بر این اساس گروه‌ها دائم در حال رقابت برای دستیابی به منابع کمیاب و توزیع شده به‌صورت نابرابر مانند ثروت و قدرت هستند و هرگروهی نیز به‌دنبال منافع خودش است. در این تحلیل یک یا چند گروه علیه گروه‌های دیگر بر این منابع تسلط دارند. راندال کولینز می‌نویسد بیش‌تر تاریخ جهان، تاریخ تضادهاست. در این پارادایم، نظریه‌پردازان تضاد، یک رویکرد تاریخی نیز اتخاذ می‌کنند. به‌نظر مارکس نیز جامعه میدان کارزار میان طبقات اجتماعی دارا و ندار یا صاحبان کارخانه و وسایل تولید با کارگران است. در فرایند رشد این نظریه برخی این تضادها را به زمینه‌های نژادی و جنسی نیز کشانده‌اند مانند برخی فمنیست‌های خواه مارکسیست، لیبرال یا رادیکال. (Stolly,K.2005;p.26)

۳) نظریه‌ی کنش متقابل نمادی. این نظریه به‌عنوان دیدمان میکرو یا خردنگر بر الگوی روابط فردی متمرکز است. باوجود تایید ساختارهای بزرگ‌تر اجتماعی و اهمیت آن‌ها در جامعه، نظریه‌پردازان این دیدگاه معتقدند جامعه توسط مردمی ساخته می‌شود که به‌طور روزمره با یکدیگر در کنش متقابل هستند و این کنش‌های متقابل کوچک‌تر سازنده‌ی ساختارهای اجتماعی بزرگ‌تر هستند. به‌نظر آنان ما از آن‌رو قادر به ارتباط متقابل بادیگران هستیم که نمادهایی را ساخته و آن‌چه را که این نمادها در روابط ما معنی می‌دهند را یاد می‌گیریم. نظریات ماکس وبر، هربرت مید و هربرت بلومر از مهم‌ترین نظریه‌های این دیدگاه به‌شمار می‌رود. به‌طورکلی جامعه‌شناسان از این دیدگاه‌های نظری به‌عنوان ابزارهای اساسی تحلیل مسائل اجتماعی بهره می‌گیرند. (Stolly,K.2005;p.29)

پارادایم نظری	سطح تحلیل	پیش‌فرض‌ها	پرسش‌ها	چگونگی وقوع تغییرات
ساختی- کارکردگرا	کلان	کارکردهای جامعه به‌عنوان نظامی از بخش‌های مرتبط باهم که برای حفظ ثبات عمل می‌کند	چطور جامعه عمل می‌کند؟بخش‌های مختلف چه کارکردهایی را انجام می‌دهند؟	به‌صورت تکاملی،و توازن مجدد نظام
تضاد اجتماعی	کلان	جامعه مرکب از روابط اجتماعی است با مشخصه‌ی نابرابری و مبارزه‌ی بین گروه‌ها	چه کسی ذی‌نفع است؟ منبع تضاد میان گروه‌ها چیست؟ چطور می‌توان این تضادها را چاره کرد؟	به‌صورت انقلابی و تضاد اجتماعی بین گروها برای منابع
کنش متقابل نمادی	خرد	جامعه از طریق کنش متقابل روزانه ایجاد می‌شود.	چطور افراد در ارتباط هستند؟	به‌صورت تعاملی با تعریف موقعیت

ب) ابعاد مسئله. هر مسئله‌ی اجتماعی دارای ابعاد گسترده‌ای است که از عینی تا ذهنی در پیوستار است. بعد عینی مسئله ناظر بر زمینه‌ها، روابط و پیامدهای آن است. (Ritzer,G;1998;p.345) این بعد می‌تواند شامل عواملی هم‌چون فناوری، اقتصاد و هزینه- درآمد، ترافیک شهری، قوانین، جمعیت و شاخص‌های آن و ... باشد که بیرون از انسان‌ها و به‌صورت قابل مشاهده و اندازه‌گیری بر یک مسئله‌ی مفروض اثر می‌گذارد. بعد ذهنی مسئله نیز شامل پارامترهایی نظیر فرهنگ، آداب و رسوم، باورداشت‌های دینی، خرافات، ارزش‌های سنتی، هنجارها، دروغ‌پردازی، ازهم‌گسیخته‌گی اجتماعی، ستمگری، مردسالاری و پدرسالاری و ... هستند که در حوزه‌ی نگرش‌ها پشتوانه‌ی نظری کنش‌های اجتماعی افراد یک جامعه‌اند. از این منظر در شناسایی هر پدیده و تحلیل آن،

توجه به این ابعاد نیز می‌تواند راهگشای طرح نظری و چاره‌یابی عملی یک مسئله باشد.

پ) سطوح مسئله. هر پدیده و به‌طور خاص هر مسئله‌ای در یک پیوستار از کلان تا خرد گسترده است. (Ritzer,G;1998;p.346) این سطوح از سطح کلان در روابط کره‌ای یا جهانی آغاز می‌شود و در پرتو اثر کنش و واکنش میان ابعاد ذهنی و عینی، بین ملت‌ها به اثرگذاری می‌پردازد. پس از آن سطح منطقه‌ای است که در حوزه‌ی قاره‌ای یا منطقه‌ای با اشتراکات خاص عمل می‌کند. سطح بعدی یک مسئله در عرصه‌ی ملی و درون‌مرزی است که متاثر از تصمیم‌گیری‌های نهادهای سیاسی و اجتماعی از یک‌سو و تاریخ و سنن بازمانده از گذشته از سوی دیگر است. سطح چهارم سطح سازمانی و نهادهاست که می‌تواند حوزه‌ی نفوذ و اثرپذیری یک مسئله را به روابط میان سازمان‌های رسمی و غیر رسمی امتداد دهد. سطح پنجم گروه‌ها و انجمن‌هایی است که برخی مسائل ریشه در تعاملات اعضای آن‌ها و نقش‌آفرینی‌شان در فضای عمومی‌تر دارد. هم‌چنین مسائلی نیز وجود دارند که برای یک گروه مسئله هستند و برای دیگری چنین تلقی نمی‌شوند. سطح ششم و نهایی نیز روابط میان‌فردی و کنش‌های فردی است که در سطوح روان‌شناسی اجتماعی و جامعه‌شناسی گروه‌ها نیازمند توجه و بررسی است.

کلان<- | ---- | ---- | ----| ---- | ---- | --- | --- >خرد

جهانی منطقه‌ای ملی سازمانی گروهی میان‌فردی

ت) رویکرد تاریخی‌گری نیز از دیگر ابزارهای شناخت فرایند و زمینه‌های شکل‌گیری، رشد و زوال یک پدیده یا مسئله‌ی اجتماعی است. رویکرد تاریخی‌گری یا هیستوریزم با تاریخ‌گرایی یا هیستوریسیزم که در تحلیل تاریخ به‌دنبال تدوین نظریه‌های تاریخی و قالب‌بندی آن بر اساس سیر تحولات کلی جامعه است، تفاوت دارد. در این رویکرد فرض بر این است که هر پدیده به‌ویژه پدیده‌های اجتماعی مورد بحث در این نوشتار، محصول یک فرایند تاریخی بوده و زمانمند است. به بیان دیگر هیچ پدیده و مسئله‌ی اجتماعی نمی‌تواند بدون پیشینه‌ی تاریخی آن از زمینه‌های سبب ساز تولد و شکل‌گیری آن تا مسیر رشد، تغییر و تکامل کمی و کیفی آن، مورد بررسی دقیق قرار گیرد.

جمع‌بندی

با مروری بر اهم تعاریف و دیدمان‌های نظری پیرامون شناسایی و چاره‌جویی

مسائل اجتماعی، هدف دستیابی به یک ابزار معتبرتر برای انجام فرایند مسئله‌یابی، مسئله‌شناسی و مسئله‌زدایی است که امروزه در جامعه‌ی ایران به دلایل متعددی مورد تشتت آرا و عدم انسجام نظری است. این دلایل ناشی از این است که هریک از اقشار مختلف از اصحاب قدرت در ساختار حکومت گرفته تا بدنه‌ی کارشناسی سازمان‌های برنامه‌ریز و سیاستگذار از یک‌سو و متخصصان امر در مراکز دانشگاهی و پژوهشی از سوی دیگر دارای ایدئولوژی، دیدگاه‌ها و منافع متفاوتی بوده و در مسئله‌وار بودن پدیده‌های اجتماعی اختلاف نظر دارند. به‌طوری که امروزه در جامعه‌ی ایران از منظر اصحاب ایدئولوژیک قدرت و قشر تندرو و روحانیون، بی‌حجابی و به تعبیر آنان بدحجابی یک مسئله است ولی همین امر از سوی لایه‌ها و اقشاری از مردم و هم‌چنین دانشگاهیان و متخصصان جامعه‌شناسی مسئله تلقی نشده است. آن‌ها معتقدند با مسئله‌دار دانستن این امر زمینه‌ساز مسائل دیگر می‌شوند. از این‌رو چنین تلاشی برای تعریف دامنه‌ی شمول و شفاف‌سازی مرزهای یک مسئله‌ی اجتماعی می‌تواند ابزاری برای اتفاق نظر و عزم علمی و عملی برای شناخت و تغییر آن‌ها به‌دست دهد.

فصل اول: آسیب‌شناسی مسایل خانواده در ایران

خانواده‌ی سنتی: از ضرورت تا تقدس!

به روایت تاریخ اجتماعی انسان، نهاد خانواده اولین نهاد اجتماعی است که برخی از جامعه‌شناسان ریشه‌ی پیدایش آن را هم‌زمان با ظهور مالکیت فردی می‌دانند (مورگان ومارکس). در جامعه‌ی ایران نیز از دیرباز نهاد خانواده اولین و مهم‌ترین بستر اجتماعی‌شدن فرد و فراگیری آموزه‌ها، ارزش‌ها و هنجارهای اجتماعی بوده و هست. این ساختار بازمانده از سده‌های گذشته همواره دارای کارکردهای بسیاری بوده که منجر به قوام و دوام آن در ایران نیز شده و به آن سیما و کارکردی «مقدس» داده است. به‌طوری که می‌توان از زوایای مختلفی به این کارکردها پرداخت.

۱. از دیدگاه سیاسی، نهاد خانواده مهم‌ترین ابزار نگهداشت و توسعه‌ی ساختار پاتریمونیالیزم یا سلطه‌ی موروثی سلطان در جامعه و حفظ دولت مطلقه‌ی مردسالار و پدرسالارانه است. به‌طوری که «ولی کوچک» در سطح خانواده (پدر) دارای همان اقتدار بی‌حد و حصری است که «ولی کبیر» در سطح جامعه با عناوینی همچون والی ده یا شهر، سلطان و ولی فقیه داراست. از این‌رو خانواده برای نه تنها مردان مسلط بر زنان، بلکه برای مردان سیاسی و دینی مسلط بر جامعه نیز دارای تقدس و ارزش ویژه‌ای است که بدون آن ضمانتی بر پایداری ساختارهای پیش‌گفته وجود نخواهد داشت. اطاعت و تسلیم‌پذیری، ترس و تقلید از رهبران سیاسی و دینی و تبعیت و فرمان‌پرستی کورکورانه از صاحبان حوزه‌ی قدرت و سیاست از گذشته تا کنون همواره آویز گوش و دستاویز بردگی مردم بوده است. بن‌مایه‌ی این زور آشکار و پنهان چنان با سیاست یگانه شده است که در ادبیات ایرانی سیاست به معنای تنبیه و ادب کردن مردمان نااهل تعبیر شده است.

۲. از دیدگاه اجتماعی نهاد خانواده، ساز و کار عینی پایش و زایش مردسالاری و هژمونی مرد بر زن است. تنفیذ و راهبری کارکردهای مردخواهانه‌ای همچون شوهرداری، کودک‌آوری و کودک‌پروری، و خانه‌داری از مهم‌ترین وجوه تقسیم کار سه‌گانه‌ی خانوادگی است که همواره از سوی مردان مسلط بر جامعه و خانواده دنبال شده است. الگوهای مردخواهانه‌ای نظیر تعداد و جنسیت فرزندخواهی، نوع پوشش کامل سر و روی زنان، نوع آموزش زنان و فرزندان، نحوه‌ی انتخاب همسر برای فرزندان دختر و پسر، نحوه‌ی صرف اوقات فراغت، احترام به بزرگان و شیوخ خانواده و عشیره، جامعه و انتخاب طرز تفکر دینی و شدت و حدت رعایت سلوک دینی و ... از زمره خدماتی بود که تقدس خانواده را دوچندان می‌ساخت.

۳. از دیدگاه اقتصادی نیز کمیت و تعداد خانواده از یک‌سو و کیفیت یا پسرزایی آن از سوی دیگر در اقتصاد معیشتی و بسته دارای کارکردهای مطلوبی بود. میل به ازدواج زودهنگام و همزمان با ورود به سن بلوغ اولین زمینه‌ی تشکیل خانواده و بهره‌گیری از حداکثر توان باروری وفرزندزایی است که موجب قوام نسل و اصل عشیره، افزایش نیروی کار جدید و تقویت قدرت اقتصادی و اجتماعی در زیست‌بوم‌های کوچک عشیره‌ای و روستایی می‌شود. بر همین اساس مردان یا زنان نازا یا به‌اصطلاح اجاق کور فاقد ارج و قرب لازم بودند و برخلاف آن افراد دارای فرزند به ویژه پسرزا از قرب و اقتدار و تقدس بیش‌تری برخوردار بودند.

٤. از منظر دینی نیز خانواده علاوه بر اهمیت کمی در ایجاد فرصت افزایش تعداد لشکر مسلمین در مقابل کفار فرضی در دفاع از کیان و بیضه‌ی اسلام، دارای اهمیت کیفی در افزایش فرصت برای تکثیر و گسترش اندیشه‌ی اسلامی نیز بود. به عبارت دیگر تضمین نمایش اقتدار دینی روحانیت و متولیان دینی موکول به حفظ و گسترش خانواده و در عین حال وجود آن زمینه‌ی عینی لازم برای پیش‌برد هژمونی دینی و ضرورت وجودی صاحبان دین و اقتدار دینی بوده است.

خانواده‌ی نیمه‌مدرن: خانواده‌ی پاردوکسیکال!

با ظهور پدیده‌ی مدرنیزم وارداتی در کشور که از سال‌های واپسین حکومت قاجار و در دوران زایمان خود در عصر مشروطه و در اوج آن با روی کار آمدن پهلوی اول رو به توسعه گذاشت، بسیاری از نهادها و نمادهای مدرنیزم به‌تدریج

با نهادهای سنتی و دینی جامعه به چالش نشست چنان که یکی، دیگری را برنمی‌تابید. با شکل‌گیری تاسیسات مدنی نوینی هم‌چون مدارس (که در تعقیب نخستین الگوی مدرسه‌ی نوین رشدیه بود)، دانشگاه‌ها، دادگاه‌های مدنی و تصویب قوانین کیفری و جزایی نوین، سازمان‌های اداری و بروکراتیک، شناسنامه‌ای هویت‌های فردی با صدور شناسنامه‌ها و ثبت ازدواج و طلاق بیرون از ید اقتدار سنتی دین و متولیان دینی، نهاد خانواده نیز دستخوش تغییرات اساسی شد. به‌طوری که وظایفی هم‌چون آموزش، اشتغال، تربیت، همسرگزینی، هویت‌یابی و جامعه‌پذیری افراد خانواده از زیر سیطره‌ی پدر در خانواده خارج و به سایر نهادهای اجتماعی واگذار شد. در این شرایط به دلیل مقاومت متولیان سنت و دین از یک‌سو و ناتوانی متولیان نوگرایی در پیش‌برد موفق این فرایند و در نتیجه فرسایشی شدن این روند، بسیاری از نهادها و کارکردهای آن با شرایط پارادوکسیکالی روبرو شد که امروزه بیش‌ترین ناهنجاری‌های ناشی از آن را می‌توان در نهاد خانواده ردیابی کرد.

۱. الگوی ازدواج به‌عنوان خاستگاه اصلی تشکیل خانواده دستخوش تغییرات مهمی شده است. اولین تغییر مربوط به الگوی همسرگزینی است. امروزه میان ارزش‌های والدین و فرزندان برای انتخاب همسر، تفاوت و گاه تضادهای آشتی ناپذیری بروز کرده است. به‌طوری که جوانان دیگر تن به ازدواج‌های فامیلی نمی‌دهند و از درون‌همسری یا ازدواج با خویشاوندان و عشیره‌ی مشترک سر باز می‌زنند. متغیر سن نیز اشکال متفاوتی به‌خود گرفته است. از طرفی جوانان در سنین جوانی (از نظر روان‌شناختی تا ۲٤ سالگی) به ازدواج روی نمی‌آورند و متوسط سن ازدواج به حدود ۲۷ سال رسیده است. از طرف دیگر نیز آن‌ها با افرادی ازدواج می‌کنند که کم‌ترین فاصله‌ی سنی را با وی دارند .عامل سن و فزونی سن شوهر نسبت به زن در ساختار سنتی مبین و مقوم اطاعت‌پذیری زنان و استحکام نسبی خانواده است. علاوه بر این هویت فردی نیز در انتخاب همسر نقش تعیین‌کننده‌ای به‌دست آورده است. چنان که همسرگزینی لزوماًبه اقتدای هویت خانوادگی افراد صورت نمی‌گیرد. عواملی نظیر تحصیل، شغل، ثروت و دارایی، زیبایی و قابلیت‌های فردی نسبت به عواملی چون آبروی خانوادگی، اسم و رسم، تبار و منزلت اجتماعی، تدین و اخلاق دینی و سنتی از اهمیت بیش‌تری برخوردار شده است. امروزه بخصوص در اجتماعات نیمه‌سنتی- مدرن و شهرهای بزرگ، موضوع تعیین مهریه و چگونگی احقاق حقوق زن در

صورت جدایی از شوهر از مهم‌ترین مراحل فرایند همسرگزینی به‌شمار می‌رود. شکل افراطی و بیمارگونه‌ی این فاکتور چنان است که هم‌چون الگوی کلیدی اقتصاد سیاسی نظام سرمایه‌داری «پول- کالا- پول»، زن هم‌چنان به‌عنوان کالا در معادله‌ی «جهیزیه- دختر- مهریه» قرار گرفته و سنجیده می‌شود.

۲. همسرگزینی سنتی با همه‌ی محدودیت‌هایش، در ساختار بسته‌ی مناسبات دختر و پسر دارای کارکردی بود که در شکل نیمه‌مدرن آن، فاقد این کارکرد شد و به دلیل عدم شناخت کافی و لازم دختر و پسر از یکدیگر از یک‌سو و اهمیت عوامل اقتصادی در سنجش و گزینش همسر از سوی دیگر، نرخ طلاق و گسیختگی پیمان ازدواج به‌طور روزافزونی زیاد شده است. بر اثر شناخت سطحی و بسنده کردن بسیاری از الگوهای ازدواج به زیبایی، پول و امکانات رفاهی همسر، و هم‌چنین نبود امکان هم‌نشینی آشکار، هنجارمند و فارغ از انگ‌ها و تهمت‌های اجتماعی میان دخترها و پسرها به دلیل مقاومت ساختارهای دینی و سنتی، خانواده‌هایی تشکیل می‌شوند که تنها تضمین پایداری آن‌ها گاه مهریه‌ی سنگین و ترس از عواقب اجتماعی و اقتصادی طلاق برای زن و یا فرزندان مشترک است.

۳. انتخاب همسری برای همراهی با او تا رسیدن به گور با این باور که: زن باید با لباس سفید عروسی به خانه ی بخت برود و با کفن از آن بیرون بیاید، بازمانده‌ی ساختار کهنه و سنتی خانواده‌ی ایرانی است. این نگاه مبتنی بر مذموم شمردن و احتراز فراگیر از طلاق، چنان به انسداد و بن‌بست‌های خانواده به‌عنوان یک سیستم باز منجر شده است که امروزه دیگر کم‌تر خانواده‌ای را در ایران می‌توان یافت که در معرض نابسامانی، تشتت و ستیز و ستیزه‌جویی نباشد. شواهد مربوط به نرخ بالای طلاق در بین مهاجران ایرانی در سایر کشورها که زمینه‌های حمایت و امنیت اقتصادی و اجتماعی مردم و بویژه زنان جامعه را فراهم می‌آورند، گویای این مهم است که در صورتی که امنیت اقتصادی و اجتماعی زنان متاهل افزایش یابد، میل به جدایی در بین زنان و حتی مردان متاهل نیز بیش‌تر می‌شود. ازسوی دیگر آمار رسمی درتهران بزرگ حاکی است بیش از ۸۰ درصد تقاضای طلاق توسط زنان صورت می‌گیرد.

٤. ناهم‌سانی‌های به‌بار آمده در میان زن و شوهر در ساختار سنتی، راه بدیلی نیز پیش‌بینی کرده بود تا در صورت وقوع هر اشکالی در کارآمدی زن در خانواده، برای حفظ منزلت و تقدس آن، مرد بتواند به‌جای طلاق، هم‌زمان با

حفظ خانواده‌ی نخست ازدواج مجدد کند. در این‌جا اصل، حفظ کیان و تقدس خانواده است که مجری آن مردان هستند. این الگوی جایگزین تحت عنوان تعدد زوجات، باوجود این که به دلایل اقتصادی و فرهنگی بسیاری از مردان توان بهره‌گیری از آن را ندارند، دیگر امکان بروز چندانی ندارد. به دلیل این‌که هنوز به لحاظ فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی امکان طلاق برای همه‌ی خانواده‌های بحران‌زده وجود ندارد، امروزه خانواده‌ی ایرانی با مسایل عدیده‌ای روبه رو است:

٤-١. ارتباط با روسپیان در میان مردان متاهل رو به تزاید است. حداکثر مجازات برای آن‌ها نیز انگ‌های اجتماعی نه چندان پر رنگ و لعاب است و البته بسیاری هم آن را زیر عنوان صیغه تجویز می‌کنند!

٤-٢. برخی از زنان ناراضی از شوهران‌شان به اشکال مختلف به تامین نیازهای جنسی خود روی می‌آورند و اغلب به دلیل حکم سنگین مجازات سنگسار، به شکل پنهانی چنین می‌کنند. معشوق یابی زنان همسر دار پدیده ای است که در سالهای اخیر بیشتر رخ نموده است.

٤-٣. فضای نامساعد تعامل و ارتباط انسانی و عاطفی ضعیف میان این قسم از همسران، منجر به گسیخته شدن اهرم نظارتی خانواده و والدین بر فرزندان‌شان شده و بسیاری از پدیده‌ها و آسیب‌های اجتماعی از قبیل فرار از خانواده، افت تحصیلی، کار کودکان، استعمال دخانیات در سنین کودکی، افسردگی‌های مزمن مادران و نوجوانان و جوانان این دست از خانواده‌ها و ... محصول عدم تناسب کارکردهای نوین مورد نیاز جامعه در ساختارهای سنتی خانواده‌ی ایرانی است.

٥. خانواده‌ی امروزین ایران دیگر به الگوهای نسل پیش از خود وفادار نیست و فرایند جامعه‌پذیری را عمدتاً در میان هم‌سالان خود، رسانه‌های نوینی چون ماهواره، اینترنت و الگوهای زیست جوان امروزی در گستره‌ی جهانی جست‌وجو می‌کند. نسل حاضر در کنار بی‌تدبیری مسئولان امور آموزشی و تربیتی با نگاه گذشته‌گرا، با نگاهی به آینده به‌دنبال تغییر ساختارهای کهن اجتماعی، فرهنگی، فکری و سیاسی هستند.

بی‌سبب نیست که امروزه می‌توان چنین ادعا کرد که نهاد خانواده دیگر نمی‌تواند کارکرد پاسداری از ساختارهای کهنه را ایفا کند و یار وفاداری برای متولیان دین و سنت باشد. از همین رو است که بسیاری از صاحبنظران امور اجتماعی نیز که درصدد توجیه و حفظ ساختارهای سنتی هستند به دنبال احیای

ساختار کهن و کارکردهای مالوف خانواده‌انـد و خـانواده‌ی امـروزین جامعـه‌ی ایران را «مقدس» نمی‌شمارند، و البته به همـین دلیـل نیـز بایـد اذعـان کـرد کـه «خانواده‌ی مقدس» مورد نظر متولیان دین و سنت در ایـران در کـوران گـذار از سنت به مدرنیزم به یکی از بحرانی‌ترین نهادهای اجتماعی مبدل شده است!

از این‌رو به‌نظر می‌رسد تا تشکیل یک دولت مدرن با دو خصیصه‌ی مهم دولت رفاه و سکولار برای تضمین مناسبات آزادانه پسران و دختـران و تـامین حقـوق انسانی برابر فارغ از ارزشگذاری‌های دینی و سنتی از یک‌سو و تضـمین امنیـت فردی، اجتماعی واقتصادی با ایجاد نظام تامین اجتماعی فراگیـر از سـوی دیگـر خانواده‌ی مقدس ایرانی درصدر مهم‌ترین چالش‌های سـنت‌گرایـان و نوگرایـان کشور قرار گیرد.

پسر کو ندارد نشان از پدر!

الف) شاید تا چند دهه‌ی پیش نیز ضرب‌المثل «پسر کو ندارد نشان از پدر»، تعبیری از واقعیت بود. سال‌ها و سده‌های پیش که جامعه‌ی ایران به‌دور از تحولات جهانی در ساختارهای بسته، روابط ارگانیک عشیره‌ای، جمعیت اندک، ارتباطات محدود اجتماعی و در کل سنتی می‌زیست همواره نسل در پی نسل همان درو می‌نمود که پیشینیان می‌کاشتند. در ساختار بسته‌ی آن زمان از چند جهت می‌توان بارقه‌های این ویژگی فرهنگی را باز جست:

* از بعد ساختار خانواده، به‌دلیل گسترده بودن مناسبات اجتماعی و خویشاوندی و سیطره‌ی درون‌همسری یا همسرگزینی درون‌گروهی- نسبی از یکسو و سلطه‌ی قدرت پدر در خانواده و مردگرایی مفرط (که در ساختار سلطه‌ی موروثی پدر معنا می‌یافت) از سوی دیگر، همواره پسر در خانواده چنان تربیت می‌یافت و جامعه‌پذیری را طی می‌کرد که موبه‌مو قدم در جای پای پدر می‌نهاد. به‌تعبیر دیگر به‌دلیل همین محدودیت‌های مناسبات بسته و سنتی، دیگر فرصت‌های جدیدی برای ممارست و تلاش برای کسب مهارت و افزایش مزیت‌های رقابتی به‌وجود نمی‌آمد تا این سلسله‌ی تودرتوی ساختار فامیلی درهم شکسته شود.

۱. از بُعد سیاست نیز اصولاً سن‌سالاری و شیخوخیت که مبتنی بر کسب تجربه‌ی بیش‌تر و دریدن پیراهن‌های بیش‌تر! بود مقوم همین کارکردها بود. مناسبات ارباب- رعیتی، خان‌سالاری، پدرسالاری و در نهایت پیرسالاری نیز چنین اقتضا می‌کرد و البته به نیازهای ساختاری وقت نیز پاسخ می‌داد. ساختاری که ریش‌سفیدها از مشروعیت بیش‌تری برخوردار بودند و در واقع به عنوان کدخدا، جانشین خدا در زمین و ده یا محله‌ی تحت نفوذ بودند. نظام ولایی در

ساختار خانواده، نخست به پدر و پس از مرگ او به پسران ارشد به ترتیب سن و در صورت نبود پسر، به عموها یا پدربزرگ و یا وصی‌ای که یکی از همین افراد تعیین می‌کرد (که او هم مرد بود)، قدرت مدیریت نهاد خانواده را می‌داد، هنوز هم در قوانین مربوط به خانواده و حضانت و سرپرستی آن جاری و ساری است! این نظام ولایی چنان در سایر نهادها از جمله نهاد سیاست ریشه دوانده بود که هر ده یا ایلتی نیز یک والی داشت و در نهایت یک ولی کل و مطلقه که در آن وقت به عنوان ظل‌السلطان یا سایه‌ی خدا، چونان کبیری بر صغیران حکومت می‌کرد.

۲. از بعد آموزشی و تربیتی نیز، همین ساختار در قالب استاد- شاگردی و مراد و مریدی چنان بود که اولاً هرکسی امکان تحصیل نمی‌یافت جز آقازاده‌ها و به اصطلاح فرزندان خانواده‌های اصیل با تباری دیرینه و مشروعیتی فراگیر، و اگر کسی هم به مکتبی می‌رفت و نزد شیخی یا ملایی تلمذ می‌کرد چنان به او مرهون و وابسته می‌شد که حتی اگر خلاقیتی از خود نشان می‌داد و حرف و حدیث جدیدی مطرح می‌ساخت یا می‌بایست آن را به استاد خود منسوب می‌ساخت یا مرتد شناخته می‌شد و حتی گاه تحت فشار عمال شیوخ به عنوان خیره‌سر و عاصی جلای وطن می‌کرد (به اصطلاح امروز فرار مغزها!). این خصیصه با سلوک و حکم دیرین تقلید در مبانی دینی نیز چنان تقویت می‌شد که مجال هیچ دگراندیشی‌ای را به فرد، حتی فرد دردانه و آقازاده نیز نمی‌داد. منطق تقلید در این ساختار چنان به حفظ این نظام متعهد و پایبند بود که به جدایی و قشربندی موجود تحت عنوان درجه یک و درجه دو یا خودی و غیر خودی انجامید و مانع از بروز هرگونه نواندیشی، نوآوری، خلاقیت و ساختارشکنی شد. این سنت، چرخ دوار را بر وفق مراد مرادان و شیوخ و والیان همچنان می‌چرخاند.

ب) با ظهور اندیشه‌ی مدرنیته و ترقی‌خواهی ناشی از تحولات جهانی که توسط منورالفکران دوره‌ی مشروطیت طرح شد و به شکل وابسته‌ای با روی کار آمدن رضاشاه پهلوی زمینه‌ی ورود و تعین بیش‌تری گرفت، بسیاری از نهادها و تاسیسات مدنی جدید از قبیل امکانات زیربنایی (راه آهن، تلفن، پست، تلگراف، جاده‌سازی، اتومبیل و ...)، تاسیس دانشگاه و نهاد آموزش عالی، تفکیک ساختاری آموزش و پرورش و سازماندهی جدید آن بر کنده از دین، کشف حجاب و ورود زنان به عرصه‌های اجتماعی، تشکیل نهادهای قانونی و تدوین

قانون مدنی مستقل و ده‌ها پدیده و نهاد و سازمان‌های جدید بدون انطباق با ساختار سنتی وارد کشور شد و به‌طور طبیعی در تضاد با بسیاری از نهادها و ساختارهای سنتی و کنشگران آن در حوزه‌ی سیاست، دین، قانون، حکمت و خانواده قرار گرفت. شاید اشاره به برخی از این نمودها و ساختارشکنی‌های نوین عصر حاضر نیز به شفافیت موضوع یاری رساند:

۱. از منظر نهاد خانواده، به تدریج با گسترش مناسبات، تخته قاپو کردن عشایر و ساختار عشایری، ایجاد فرصت‌های اجتماعی و اقتصادی جدید و بیش‌تر، به‌ویژه با ایجاد سازمان‌های بوروکراتیک در امور آموزشی، تربیتی، درمانی، مالیه، قضایی، دولتی، نظامی، انتظامی و ده‌ها شغل و منزلت جدید به تدریج مناسبات اجتماعی از شکل بسته در آمد و با گسترده‌گی جغرافیایی و پیچیده‌گی انسانی و اجتماعی از یک‌سو و شکستن اقتصاد معیشتی و خودبسنده، خانواده‌ی گسترده رو به اضمحلال نهاد. با جدایی پسر از خانواده‌ی پدری، به‌تدریج از اقتدار و سلطه‌ی موروثی پدر کاسته شد و میدان هرچند محدودی نیز برای زنان و مادران پدید آمد. ظهور خانواده‌ی هسته‌ای متشکل از زن، شوهر و فرزندان زمینه‌ساز تکثیر قدرت و اقتدار در بین مردان مسلط در خانواده‌ی گسترده و هم‌چنین تکثیر قدرت و امکان تصمیم‌گیری در بین زن و مرد شد. از همین نقطه تخم گسست بین نسلی نیز پاشیده شد و دیگر پسر میراث فرهنگی زور پدری را برنمی‌تافت؛ چرا که دیگر در بر همان پاشنه نمی‌چرخید و ساختار اجتماعی و اقتصادی، کارکردهای جدیدی را می‌طلبید تا به حیات خود ادامه دهد. مقابله‌های کوتاه و بلند بسیاری از رهبران عشیره‌ای، دینی، اقتصادی و حتی سیاسی نیز از همین نقطه شروع به شکل‌گیری کرد. آن‌ها به عنوان مدافعان وضع موجود عزم ایستادگی در مقابل طوفان بنیان‌کن نوگرایی و مدرنیزم در سر می‌پروراندند. البته حق با آن‌ها نیز بود. چراکه همه‌ی قلمروهای امنی که در لوای آن سالیان و سده‌های مدیدی به زندگی پر تنعم خود پرداخته بودند و سینه به سینه و پشت به پشت بر مرکب قدرت و ثروت و مکنت سوار بودند، اینک می‌خواست به طرفه‌ای به آسمان رود و دیگر نه از تاک نشان بماند و نه از تاک‌نشان! از همین روی جنبش‌های عدیده‌ای به نام دفاع از دین و ملک نیز روی داد ولی بر اثر پایداری رهبران مدرنیته چه در بین روشنفکران و چه در بین دولتمردان حتی وابسته، این نزاع چندین دهه به طول انجامید.

۲. از منظر سیاست، با وجود تحولات ساختاری، مقاومت هم‌چنان باقی بود. به

تعبیر دیگر دولتمردان مدافع نوگرایی (وابسته و برون‌زا) در طول دوران حکومت پهلوی‌ها سلطه‌ی موروثی را هم‌چنان پاس داشتند و نظام سلطنتی دوهزاروپانصد ساله را به میراث بردند و هم‌چون پدران خود عمل کردند. این مهم از زمره پارادوکس‌های گذار از سنت به مدرنیته بود که البته بعد از چند دهه سرانجام نتوانست به نیازهای ساختاری مدرنیزم که با دمکراسی و اقتدا بر رای مردم استوار بود پاسخ دهد و تاریخ مصرفش گذشت و با نسیمی در کم‌تر از یک سال بساط دیرین و زیرین سلطانیزم بر چیده شد. در کنار این پدرسالاری در حوزه‌ی سیاست، خردگرایی به جای تجربه و علم، و اندیشه و بینش مدیریت به جای سن‌سالاری نشست و شیوخ و پیرمردان تدریجاً جای خود را به بوروکرات‌ها و تکنوکرات‌های جوان دادند.

۳. در حوزه‌ی فرهنگی، آموزشی و تربیتی، آموزش عمومی و سپس آموزش عالی نیز با ایجاد مدارس و تفکیک آموزش‌های مدرسی و ملایان در مکتب‌های دینی و تاسیس دانشگاه در کنار حوزه‌های علمیه تضادهای جدیدی نیز سرباز کرد. کنشگران هر حوزه در بخش سنتی و نوین به ستیز پرداختند و در این معرکه از دین و زین خود نیز مایه‌ها گذاشتند تا آب ریخته را بازگردانند. تحت تاثیر این ساختار کهن نسل جدید در فرایند اجتماعی شدن از تسلط کنشگران سنت بیرون آمد و به اصطلاح در فیزیک این نوگرایی تحولی اساسی رخ داد و دیگر نشانه‌های تعقیب کاشته‌های پدر از سوی پسر رو به تحلیل نهاد. منطق تقلید صرف از رهبران سنتی در امور دینی، سیاسی و فرهنگی کنار رفت و سازوکار و اندیشه تحقیق و جست‌وجوگری و حقیقت‌یابی و تکثیر اندیشه‌ورزی هر چند در سطح و کم‌دامنه، رو به توسعه نهاد.

با وجود این که فرایند گذار از سنت به مدرنیته هر چند به‌صورت ناقص‌الخلقه، ناپیوسته و برون‌زا بیش از یکصدسال ماندگاری نشان داده است ولی ستیز میان رهبران نوگرا بر اثر تشتت آرا و مدارای اندک از یکسو و اقتدار و قدرت رهبران قلمروهای سنت به اتکای قدمت پشتوانه‌ی سیاسی، اقتصادی، دینی و فرهنگی، چنان به‌صورت فرسایشی ادامه یافت که در اوج این نوگرایی و شاید توهمات فراتر از واقعیت دولتمردان پهلوی دوم و وابستگی ناخواسته آنان به ساختارهای کهن سلطه‌ی سنتی پادشاهی و پدرشاهی، منجر به انقلاب اسلامی به عنوان نمادی از انقلاب سنت بر مدرنیزم شد. وقوع انقلاب و سپس جنگ و ایجاد فترت در پرداختن به این تضاد اصلی در قلمروهای اجتماعی و اقتصادی، جامعه

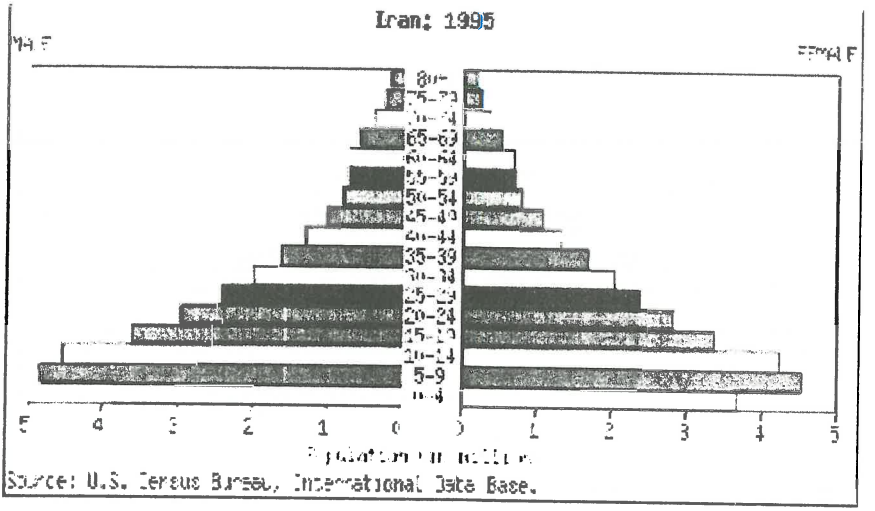
و دولتمردان انقلاب را به‌طور ناگهانی با یک پدیده‌ی نوین روبه‌رو ساخت که همانا نسل نواندیش و دگراندیش است. این نسل نه تنها پشت به پشت پدر در خانواده حرکت نمی‌کند بلکه برعکس با ظهور فرزندسالاری، این بار پدر را به‌دنبال خود به حرکت وامی‌دارد و با ساختار سیاسی نیز به ستیز در می‌آید.

گسست بین نسلی که در سال‌های پیش از انقلاب نضج گرفت در دوران پس از انقلاب شدت بیش‌تری بخود یافت. این امر که به‌ویژه با افزایش کمی جمعیت این نسل در دهه‌ی شصت و ارتقای کیفی سطح دانش، شناخت و انتظاراتش در سایه‌ی توسعه‌ی ابزارهای ارتباطی و درنوردیده شدن مرزهای جغرافیایی تحقق می یافت، دیگر بار نفس از رهبران و کنشگران حوزه‌ی سنت می‌گیرد و عرصه را بر آن‌ها تنگ می‌کند. فرایند ساختارشکنی همه‌گیر و فراگیر و تفکیک همه‌ی حوزه‌های سنتی از مدرن و ارزش‌زدایی از ته مانده‌های سنت‌های کهن و ناسازگار با شرایط نوین امری گریز ناپذیر است. بی‌تردید بی‌اعتنایی به این فرایند فقط منجر به افزایش هزینه‌های اجتماعی، انسانی و اقتصادی و هم‌چنین اتلاف زمان و از دست دادن فرصت‌های توسعه‌ای و افزایش فاصله روز افزون ایران از جهان خواهد شد.

موج نسل چهارمی‌ها در راه است!

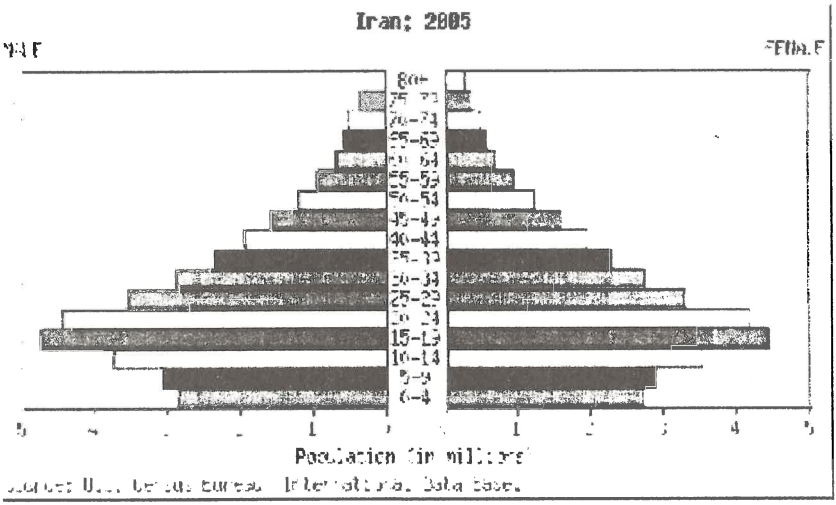
در بخش قبلی اشاره شد که چگونه در فرایند گذار از سنت به مدرنیزم، میان نسل‌های گذشته، امروز و آینده، گسست و شکاف معرفتی، هویتی و آرمانی روی می‌دهد. دراین قسمت به وضعیت نسل سوم و چهارم پرداخته می شود. پیش از هرچیز خوب است تعریفی از نسل‌ها ارائه شود. معیار سنجش و گزینش نسل‌های مورد بررسی دراینجا انقلاب اسلامی و دوره سنی مورد نظر دراین نسل فاصله سنی بین بیست تا سی سالگی است. دراین میان تا دهه ۸۰ به‌طور کلی ٤ نسل قابل تمایز است.

نسل اولی‌ها کسانی بودند که سنین بیست تا سی سالگی آنان در دهه‌ی پنجاه و در سال‌های پیش و پس از انقلاب طی شد. این نسل با حداکثر خواهی‌های خود آتش انقلابی را به پا کردند که سرانجام طیفی از خودشان نیز در آن سوختند! نسل دومی‌ها فرزندانی بودند که دوره‌ی جوانسالی‌شان در دهه‌ی شصت رقم خورد. این خیل عظیم ندانسته و ناخواسته وارد میدانی شد که از خاستگاه‌ها و فرایندهای آن بی‌خبر بود و همدلی قوی‌ای با آن نداشت. در نمودار زیر مربوط به هرم سنی ساختار جمعیت ایران در سال ۱۹۹۵ یا ۱۳۷٤ مشاهده می شود که برآمدگی موجود در هرم در فاصله سنی ۵ تا ۱۹ سال، گویای افزایش کمی قابل توجهی است. در نمودارهای بعدی با افزایش سن این نسل، خیل عظیمی از جمعیت جوانسال وارد بازار کار و مناسبات اجتماعی می شود که تمرکز بر نسل چهارم در دهه ۸۰ گویای اهمیت حضور هیمن برآمدگی در هرم سنی است.

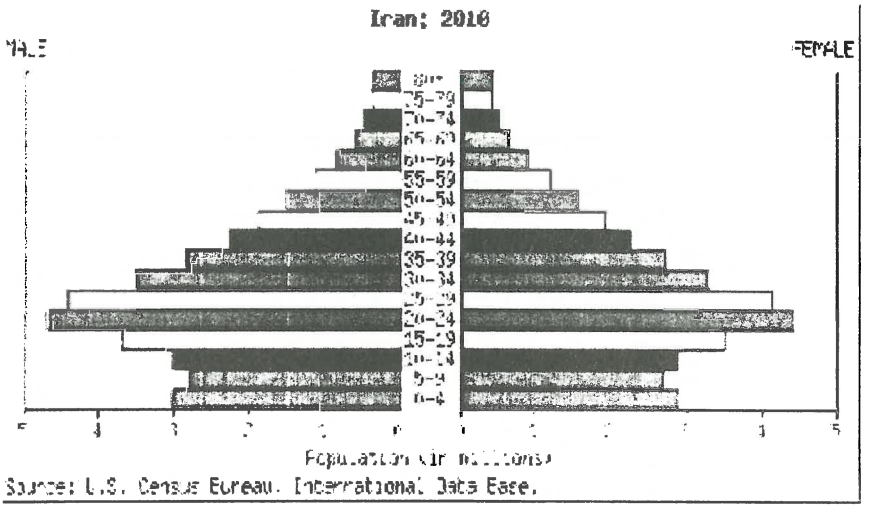


سال‌های سیاه وسفید این دهه بر پایه‌ی این نگرش که هرکه با ما نیست علیه ماست، فرصت اندیشیدن و بالیدن را از این نسل گرفت! اما نسل سومی‌ها که در دهه‌ی هفتاد به جوانی پرتشت خود پرداختند دو خصیصه‌ی عمده دارند: نخست این که از نظر تاریخی با نسل اولی و دومی‌ها مفاهمه زیادی ندارند. دوم این‌که از نظر جغرافیایی آرمان‌های انسانی و اجتماعی خود را در یک نگرش و پهنه‌ی دیگری طراحی و تعقیب می‌کنند. تضادهای میان نسل سومی‌ها بیش از ناهمدلی‌های نسل دومی با اولی‌هاست. این بار نه اولی‌ها و نه سومی‌ها نه می‌خواهند و نه می‌توانند به حقوق و تکالیف یکدیگر پایبند باشند.

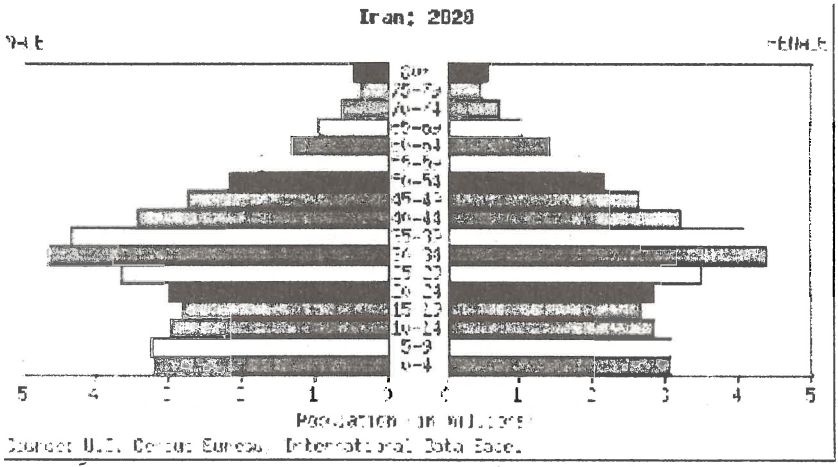
نسل چهارمی‌ها، کسانی هستند که دوره جوانی انان در دهه ۸۰ میگذرد. بسیاری از این افراد کسانی هستند که امروزه در چالش و تضاد جدی با ساختارهای رسمی اجتماعی و فرهنگی هستند و سیستم امنیتی کشور را وادار به اجرای طرح‌های پی درپی "امنیت اجتماعی" می‌کند. طرح‌هایی که به دلایل تناقضات ساختاری و بین نسلس، کارآمد نیست.



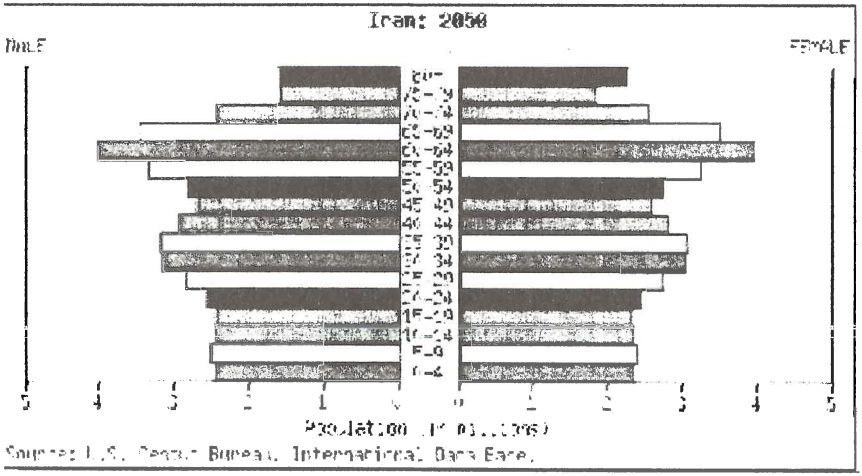
بیش از ۷۰ درصد مردم ایران امروز در زیر سن ۲۵ سالگی و بیش از ۴۰ درصدآنان درزیر سن ۱۹ سالگی به‌سر می‌برند.[1] این ارقام نیز به‌نوبه خود گویای اضمحلال و مرگ تدریجی نسل اولی‌ها و جایگزینی نسل سومی‌ها و چهارمی‌هاست. آن‌گاه که بسیاری از جوانان دهه‌های پنجاه و شصت به‌ویژه در سال‌های انقلاب تا پایان جنگ ناخواسته با کم‌ترین تدبیر و آینده‌نگری نرخ باروری را به حداکثر رسانده و تخم نسل سومی‌ها را می‌کاشتند هیچ به این اندیشه نبودند که روزگاری این نسل با تمنیات و چشم‌انداری دیگر وبال گردن آن‌ها خواهند شد! ورم جمعیتی حاصل از سال‌های بی‌تدبیری در زاد و ولد، خواه از سوی ملت و خواه دولت به چنان وضعی منجر شد که نه تنها والدین بلکه دولت‌مردانی که خود از بازماندگان نسل اول بودند، یارای پاسخگویی به این سیل انسانی و نیازهای نوین و دیگرگون آن‌ها را نداشتند. با رشد فیریکی و ورود کودکان دیروز به زمره نوجوانان و جوانان امروز، این شکاف‌ها و تضادها شکل پیچیده‌تر و متفاوتی به‌خود گرفت. شاید روزگاری پدران و مادران نسل‌های اول و دوم نیازهای‌شان را با سرکوب و حداقل با بی‌محلی و مدیران انقلاب و صاحبان قدرت نیز این نیاز را با سرکوب و حذف فیزیکی و حداقل محرومیت از مزایای اجتماعی پاسخ می‌دادند (در دهه‌های ۶۰ و ۷۰). اما این بار حریف موج بنیان‌کن نسل سومی‌ها و به‌دنبال آن نسل چهارمی‌ها نمی‌شوند که هنوز به میدان نیامده‌اند.



۳. متیوس کستل(Castle.M) از اصطلاحی به‌نام «بمب‌های اجتماعی زمانـدار» بهـره می‌گیرد. به‌نظر او بسیاری از مردم کنونی اروپا و غـرب در آینـده‌ی نزدیـک بـا موجی از نسل دوم وسومی مواجه خواهند شد که در دنیای دیگری سیر خواهند کرد. تحولات و ساختارشکنی‌های غیر قابل تصور زمانی رخ خواهد داد که ایـن نسل پا به میدان تقاضاهای اجتماعی، اقتصـادی و سیاسـی بگـذارد.[۲] در ایـران امروز نیز که شاهد رویارویی سینه به سینه‌ی نسل اولی‌ها و چهارمی‌هـا هسـتیم در حال حاضر در دورانی به‌سر می‌بریم که به‌نظر آرامش قبـل از طوفـان اسـت! بمب اصلی هنوز سوئیچ نخورده است. از اواخر دهـه‌ی هشـتاد بـه‌تـدریج ایـن بمب‌های ساعتی در گوشه و کنار این مرز و بوم عمل خواهند کـرد. نتـایج ایـن فرایند نه تنها ساختار قدرت نسل اولی‌های حاکم را به تزلزل مـی انـدازد، بلکـه می‌تواند با مقاومت واصرار صاحبان قدرت و ثروت در رویاروی با آن، به راهی کشانده شوند که هزینه‌های اجتماعی آن غیرقابل جبران باشد.



هم‌چنان که نسل اولی‌ها بنا به حکم تاریخ رفتنی هستند، اندیشه و عمل آن‌ها نیز با تیزترین انتقادها و سرکشی‌ها به حافظه‌ی تارخ سپرده خواهد شد. جوانان امروز و سال‌های آتی خواه خوشایند پیرمردان صاحب قدرت باشد یا نه، دیگر نه از پدران و مادران‌شان در فرهنگ غیر رسمی و نه از مربیان دین‌ی و آموزشی دستگاه فرهنگ رسمی کشور پیروی نمی‌کنند و در پی درانداختن طرحی نوین هستند.



منابع:

۱. سرشماری کل کشور ۱۳۸۵، مرکزآمارایران، ۱۳۸۶

2. Age of migration, castel & mils, 2003, p. 34

حجاب مردان!

در جامعه‌ی ایران با وجود این که اکثریت زنان، خواسته یا ناخواسته دارای حجاب فیزیکی و پوشش ظاهری سر و روی و تن و بدن خود هستند ولی مردان نیز به شکل دیگری دارای حجاب‌اند! مروری بر برخی از ابعاد این پدیده دارای اهمیت است:

۱. هرچند مردان ایرانی نیز همانند بسیاری از مردمان دیگرنقاط گیتی برحسب جایگاه‌های گوناگونی که در آن قرار می‌گیرند، نقش‌های متفاوتی را ایفا می‌کنند، ولی در شرایط خاص ایران به دلیل سیطره فضای سیاسی و ایدئولوژیک به‌تدریج دو چهرگی مردم ایران خود را نشان می‌دهد که یک سوی آن در تاریخ و ساختار اجتماعی کشور و سوی دیگرش در ساختار سیاسی است. به گونه‌ای که مرد و زن ایرانی آنچه که می‌اندیشند لزوما عمل نمی‌کنند!

۲. در جامعه‌ی ایران به‌دلیل شکاف تاریخی دولت و مردم و تضاد منافع آن دو، به‌ویژه در بین جوانان و هم‌چنین شهرنشینان، میان فرهنگ رسمی و غیر رسمی چنان انشقاقی گسترده و تعمیق یافته است که آن‌چه از سوی نهادهای رسمی و حکومتی از بالا به پایین دیکته می‌شود از سوی قشر پیش گفته مورد بی‌اعتنایی و به تعبیر امروز نافرمانی مدنی قرار می‌گیرد. با این وصف آن‌چه در حوزه‌عمومی و در انظار عموم به چشم می‌خورد نوعی هم‌رنگی و بی‌محتوایی است که استناد و اقتدای به آن گمراه‌کننده خواهد بود. گسیختگی و ناهمبستگی اجتماعی در مسیر آن‌چه در ساختارهای رسمی طراحی و تعقیب می‌شود به میزانی است که به زنده‌یاد احمد شاملو: «سکوت سرشار از سخن‌های ناگفته است، از حرکات ناکرده ، اعتراف به عشق‌های نهان و شگفتی‌های بر زبان نیامده. دراین سکوت حقیقت ما نهفته است.» این تعریف از سکوت فقط در جغرافیای بسته و متصلبی معنا می‌یابد که در آن اعتماد اجتماعی زمینه بروز نیافته و سرمایه‌ی اجتماعی زائل شده است.

۳. این گسیختگی و دوچهرگی از نظر جنسیتی چنان است که بین مردان بیش از زنان نمود اجتماعی می‌یابد. دلیل عمده‌ی این ویژگی را نیز باید در این نکته جست‌وجو کرد که مردان بیش از زنان در عرصه‌های اجتماعی و حوزه‌های عمومی به نقش‌آفرینی می‌پردازند. جهان آگاهی‌ها و رفتار اجتماعی مردان با وجود نازل بودن آن در مقیاس‌های جهان امروز، از زنان بزرگ‌تر است، هرچند که این «عقل کل» نیز در دنیای کوچکی زندگی می‌کند که درمیدان تعلقات وی مفاهیمی چون انسانیت در پیکره‌ی جهانی و فارغ از اندیشه، دین، مذهب، قومیت و تبار جایگاه ناروشن و ضعیفی دارد. امروزه مردان ایرانی نیز هر روز که از خانه و کاشانه‌ی خود پای در نقش‌های رسمی می‌گذارند، «چادر مشکی» و حجاب نامرئی بر سر و روی خود می‌افکنند تا هیچ احدی در بدو امر تفاوت‌های آن‌ها را شناسایی نکند.

٤. پنهان‌کاری یا به تعبیری «تقیه» که ریشه در تاریخ ایران اسلامی دارد به چنان وضعیتی رسیده است که بدون آن نمی‌توان فرهنگ ایرانی را تعریف کرد. به گونه‌ای که در محاق زیستن و به زبان نیاوردن تمنیات و خواسته‌های فرد و مرد ایرانی و پوشیده‌گویی پر رمز و راز آن‌ها هم‌چون یک پدیده‌ی ازلی و ابدی نمود می‌کند. بی‌تردید بخشی از ریشه‌های ایهام و دو پهلو سخن گفتن در ادبیات ما نیز در همین نکته نهفته است! این ویژگی فرهنگی از کودکی تا پیری همواره دوشادوش کنش‌های اجتماعی او و سایه به سایه‌ی وی بوده و در فضاهای آموزشی، اداری و حتی تفریحی و کلیه‌ی فضاهای اجتماعی دیگر نمود می‌یابد. عدم اعتنا و رعایت این خصیصه منجر به پیامدهای منفی نظیر محرومیت‌ها و تحدید و تهدیدهای اجتماعی می‌شود که پذیرش هزینه‌های آن از سوی هر فرد، او را به قهرمان‌های ملی تبدیل می‌کند که از نظر کمی بسیار نادر و از نظر کیفی مورد احترام و تجلیل مردم قرار می‌گیرد.

نگرش ایرانیان ساکن ایران و امریکا به روابط جنسی پیش از ازدواج

آن‌چه می‌خوانید خلاصه‌ی پژوهشی است که توسط گروهی از محققان ایرانی در ایران و امریکا پیرامون نگرش ایرانیان مقیم کشور و ایرانیان مقیم امریکا نسبت به روابط جنسی و خانواده صورت گرفته است.[1] در این تحقیق پرسش‌نامه‌ای توسط ۱۶۰ ایرانی مقیم امریکا (۶۱ مرد و ۹۹ زن ایرانی) و ۹۷ ایرانی در داخل ایران (۵۵ مرد و ۴۲ زن) پر شده است. بر اساس این تحقیق، ایرانیان موضوع تحقیق در امریکا -به‌طور کل- و زنان - به‌طور خاص- در مقایسه با همتایان خود در ایران، نگرش بازتری نسبت به روابط جنسی پیش از ازدواج و آموزش جنسی نشان داده‌اند. این گروه در امریکا مدارای بیش‌تری نسبت به هم‌جنسگرایان دارند و پذیرش بیش‌تری نسبت به جدایی زن و مرد نشان می‌دهند.

ایرانیان در عین حال در هر دو کشور نشان داده‌اند که ارزش بالایی برای نقش مادر و خانواده، و هم‌چنین وفاداری خانواده‌گی قائل هستند و آزادی نامحدود جوانان را نمی‌پذیرند.

به‌طور کلی رده‌ی سنی افراد موضوع تحقیق، بین ۲۰ تا ۵۰ سال در نوسان است. میانگین سنی گروه ایرانی مقیم در امریکا، یعنی گروه نخست ۳۷ سال و گروه ایرانی مقیم ایران، یعنی گروه دوم ۳۲ سال است.

بیش از ۵۵ درصد از گروه نخست، مقیم کالیفرنیا و ۴۵ درصد مقیم ایالت‌های پنسیلوانیا، نیوجرسی و ایندیانا هستند. گروه دوم نیز ساکن تهران هستند. ۵۵ درصد از گروه نخست و ۵۷ درصد از گروه دوم متاهل هستند.

جدول زیر اهم یافته‌های این تحقیق را به نمایش می‌گذارد. پرسش‌نامه‌ی این تحقیق در چهارچوب ۲۵ پرسش تنظیم شده که ۲۳ پرسش آن برگرفته از پرسش‌نامه‌ی استاندارد شافیلد است.[2] روشن است دستاوردهای این تحقیق نمی‌تواند به کل جامعه تعمیم داده شود و فقط مقایسه‌ای را ترسیم می‌کند که

می‌تواند توجه برانگیز باشد.
شایسته‌ی یادآوری است که بیش‌تر تحلیل‌های متکی بر آمار و یافته‌های این تحقیق متعلق به نویسنده‌ی این سطور است و آن‌جا که تحلیلی از پژوهشگران این تحقیق آمده، بدان استناد شده است.

رابطه‌ی جنسی پیش از ازدواج

محور یک- یافته‌های جدول یک نشان می‌دهد بیش از ۵۰ درصد گروه دوم و بیش از ۷۰ درصد گروه نخست به اهمیت رابطه‌ی جنسی پیش از ازدواج صحه گذاشته‌اند. روشن است این نگرش هنوز در کل کشور و به‌ویژه در بخش روستایی چندان قابل پذیرش نیست و بخش تحصیلکرده و طبقه‌ی متوسط شهری بیش‌تر به ضرورت چنین امری پی برده‌اند. از سوی دیگر بر اساس این تحقیق، مردان نسبت به زنان با نگرش بازتری به روابط جنسی خارج از ازدواج با زنان نگاه می‌کنند. این یافته‌ی پژوهشی به‌ویژه این که در جامعه‌ی ایران، عرف نسبت به روابط آزاد جنسی مردان کم‌تر محدودیت‌تراشی می‌کند جای تامل دارد. نکته‌ی حایز اهمیت اینجاست که در محورهای مربوط به دوشیزگی یا باکره‌گی دختران خواهیم دید که همین مردان، آمیزش جنسی پیش از ازدواج را برای دختران نمی‌پسندند! لذا نزدیک به ٦۰ درصد زنان ایرانی مورد بررسی در این تحقیق آمیزش جنسی پیش از ازدواج را امری غلط و ناپسند می‌شمارند. این نگرش در بین زنان ایرانی مقیم امریکا درست برعکس است. آن‌ها کم‌تر از مردان بدان باور دارند! به عبارت دیگر زنان گروه نخست در امریکا نسبت به زنان مقیم ایران و حتی مردان مقیم ایران و امریکا به ضرورت آمیزش پیش از ازدواج باور پیدا کرده‌اند.
محور دوم- در این محور نگرش مردان تفاوت کیفی با یافته‌های محور قبلی دارد! به‌طوری که وقتی بحث رابطه‌ی جنسی پیش از ازدواج، محدود به آزادی رابطه‌ی جنسی برای دختران می‌شود، نگرش مردان ایرانی مقیم در ایران تغییر می‌یابد. به گونه‌ای که ٦٤ درصد مردان گروه دوم در ایران با آمیزش پیش از ازدواج موافقند، ولی فقط ۵۱ درصد آنان این حق را برای دختران نیز قائل هستند. در این میان مردان و زنان ایرانی گروه نخست هر دو با اندک تفاوتی، بدنامی دختران در جامعه‌ی ایران را در صورت آمیزش پیش از ازدواج تایید کرده‌اند (در کل ۸۰ درصد)، درحالی‌که این نسبت در مقایسه با محور قبلی با

اختلاف ۱۲ درصد کم‌تر، گویای این است که مردان و زنان گروه نخست با ٤٦ درصد با نسبت بیش‌تری این پدیده را مذموم می‌دانند (به جدول شماره‌ی یک نگاه کنید).

محور سوم- تمایل به ازدواج با دختر باکره و بدون آمیزش جنسی در بین مردان مورد تحقیق گرفته‌ی هردو گروه بالا است. نقطه‌ی تناقض همین‌جاست که علی‌رغم این‌که قریب ۷۰ درصد مردان مقیم امریکا با آمیزش جنسی پیش از ازدواج موافق هستند ولی در عمل بیش از ٦۰ درصد با آن به‌نوعی مخالفت کرده و خواهان ازدواج با دختر باکره هستند! موید این امر، تلاش برخی مردان ایرانی برای ازدواج با دختران باکره‌ی مقیم ایران است که به‌صورت ازدواج پستی رواج یافته است. در بین مردان مقیم ایران نیز شواهد نشان می‌دهد علی‌رغم این‌که ۵۰ درصد موافق سکس پیش از ازدواج هستند و ٦٤ درصد آن را به‌طور کلی غلط نمی‌شمارند (محور یکم) ولی در موضوع انتخاب همسر و ازدواج، ۸۰ درصد به‌دنبال یافتن دختران دوشیزه و باکره هستند! در این‌جا روشن نیست در صورت باور مردان به بی‌اهمیت بودن باکرگی، چگونه خواهند توانست با ۸۰ درصد تمایل به ازدواج با دختران باکره، به کام خویش دست یابند!

دراین‌باره دیدگاه زنان موضوع تحقیق نیز تاییدکننده‌ی این است که مردهای ایرانی، اگرچه خود در هنگام ازدواج باکره نیستند، اما جویای ازدواج با دختران باکره هستند! درواقع برخلاف اظهار نظر مردان، زنان مقیم ایران باکره بودن دختران را از پیش‌فرض‌های ثابت مردان برای ازدواج تلقی می‌کنند (۷٦ درصد). به تعبیر نویسندگان و محققان این پژوهش، «معیارهای بکارت و نجابت و اصالت خانوادگی، معیارهای طلایی انتخاب همسر توسط مردان ایرانی است و ازدواج تنها راه مشروع رابطه‌ی جنسی در ایران محسوب می‌شود.» (منبع ۲، ص ۲۰) این نگرش و سلوک به آن‌جا منتهی شده که در فضای فرهنگی ایران آمیزش جنسی به‌منزله کام ایرانی و مترادف با آن تلقی شده است.[۳]

محور چهارم- در این محور نیز این تناقض یا دوگانه‌گی نظر در شاخص سنجش آمیزش جنسی پیش از ازدواج برای پسر و دختر به‌چشم می‌خورد. به‌طوری که برخلاف نگرش مردان و زنان ایرانی، در این‌جا ۹۱ درصد از گروه نخست و ۷۵ درصد از گروه بعدی، این تفاوت را قبول ندارند. بنابراین نگرش ایرانیان گروه نخست نسبت به گروه دوم دارای نگرش برابری‌خواهانه‌تری است. چراکه زندگی در محیط فرهنگی متفاوت با ایران، امکانی برای بازنگری افراد در

اعتقادات‌شان فراهم کرده است. ولی چنان که گفته شد اولاً بر اساس یافته‌های تحقیقی محورهای پیشین، مردهای مورد بررسی قرار گرفته در این تحقیق در یک تضاد نگرشی و رفتاری به‌سر می‌برند و مردان مقیم ایران نیز در بخش‌های سنتی‌تر جامعه‌ی ایران چنین مدارایی را از خود نشان نمی‌دهند. در مورد زنان نیز اگرچه درصد کسانی که با رابطه‌ی جنسی پیش از ازدواج مخالفت دارند بیش‌تر است، اما زنان بیش از مردان با این تفاوت مخالفت دارند و خواهان برابری بیش‌تر هستند.

محور پنجم- وضعیت افراطی معیارها، نگرش‌ها، ارزش‌ها و هنجارهای جنسی در فرهنگ ایران نیز در واقع با اندکی تفاوت بین هر دو گروه مورد تایید است ولی زنان ایرانی گروه دوم در ایران بیش از مردان گروه خود به این امر صحه گذارده‌اند؛ چراکه مردان به‌طور طبیعی دارای آزادی بیش‌تری هستند خواه از نظر عرف و خواه قوانین مجازات. اما در بین زنان گروه نخست در امریکا این باور حتی شدیدتر از زنان ایران خود را نشان می‌دهد. این برداشت در بین مردان ایرانی دو گروه نیز به‌چشم می‌خورد.

محور ششم- ایرانیان گروه نخست در امریکا بیش از گروه دوم در ایران به اهمیت رابطه‌ی جنسی توجه داشته‌اند. به بیان دیگر، تعداد ایرانیان مقیم ایران که مدت زمان رابطه‌ی جنسی را وقت چندان خوب و مطبوعی نمی‌شمارند، حدود دو برابر ایرانیان مقیم امریکاست (٤٧ به١٩درصد). درعین حال مردان امریکا بیش از مردان ایران زمان رابطه‌ی جنسی را باارزش می‌دانند که ناشی از هم امکانات دسترسی ایرانیان به سکس آزاد در امریکا است و هم ناشی از تعصبات مرد ایرانی داخل ایران است که هنوز سکس و گفت‌وگو پیرامون آن را تابو تلقی می‌کند. از سوی دیگر زنان هر دو گروه، این رابطه را نسبت به مردان باارزش‌تر می‌شمرند و حتی به دلیل آزادی نگاه و عمل زنان ایرانی گروه نخست نسبت به گروه دوم، زنان مقیم در امریکا بیش از ایران، زمان صرف شده در بستر هم‌خوابه‌گی را زمان مطلوب می‌شمارند. می‌توان این امر را به میزان آگاهی و بیداری جنسی زنان در امریکا هم منسوب ساخت که در بین زنان مقیم در ایران کم‌تراست.

محور هفتم- برخلاف این‌که نرخ زاد و ولد در ایران پایین آمده و بعد خانوار از بیش از ٥ به نزدیک ٤ نزول کرده است ولی از نظر ذهنی هنوز ٤٦ درصد ایرانیان گروه دوم معتقد به آموزش روش‌های پیشگیری برای کنترل موالید و

نرخ باروری نیستند. این نگرش بین زنان بیش از مردان است (۵۲ نسبت به ۴۰ درصد). برخلاف آن علاوه بر این‌که باور به این روش‌های آموزشی برای کنترل زادو ولد بین گروه نخست بیش از یک و نیم برابر گروه دوم است، نسبت زنانی که به این امر معتقدند بسیار بیش‌تر است (۹۹ نسبت به ۴۸ درصد). میزان شناخت از نقش انسانی در کنترل موالید و طرز نگرش طبیعت‌گرایانه و حتی ماوراء طبیعی دانستن زاد و ولد و این‌که «هر آن‌کس که دندان دهد، نان دهد»، در بین زنان مقیم امریکا بیش از زنان مقیم ایران تعدیل شده است؛ آن‌هم با وجود این که آثار زیان‌بار و مشقت بارداری‌های کنترل نشده را زنان متحمل می‌شوند. یافته‌های مربوط به محور هشتم نیز تقریباً موید همین نگرش است.

محور نهم- این محور با توجه به تفاوت کیفی محتوای رسانه‌ها و آزادی اطلاع‌رسانی در دو منطقه‌ی محل زیست دو گروه مورد بررسی، چندان قابل مقایسه نیست. ولی تعصب زنان ایرانی گروه دوم مقیم در ایران نسبت به مردان بیش‌تر است (قریب دو برابر) و رسانه‌ها را خاصه از این نظر که می‌تواند حریم نفوذ و قدرت خانواده بر کودکان را مخدوش کند، تایید نمی‌کنند. رسانه‌های کنترل شده و دولتی ایران نیز به‌قدری درباره‌ی مسائل اخلاقی و روابط جنسی محافظه‌کارانه حرکت و تولید برنامه می‌کنند که ضریب آثار سوء آن با رسانه‌های امریکایی قابل مقایسه نیست و از همین‌رو است که گروه نخست در امریکا بیش از ایرانیان گروه دوم رسانه‌ها را برای نوجوانان خود غیر مفید تلقی می‌کنند.

محور دهم- از نظر نرخ مدارای جنسی میان ایرانیان دو گروه درباره‌ی رابطه‌ی جنسی افراد همجنسگرای زن یا مرد، تفاوت‌ها بسیار قطبی و معکوس است. به‌طوری که ۸۰ درصد ایرانیان گروه نخست اعم از زن و مرد در امریکا معتقد به آزادی همجنسگرایان و عدم مجازات آن‌ها بوده و برعکس ۸۰ درصد ایرانیان مقیم ایران به مجازات آنان باور دارند. پیش از هرچیز این تفاوت، گویای چند عامل است که عبارتند از تعصب نظر، غلبه‌ی باورهای دینی که این عمل را به‌شدت محکوم می‌کند و مجازات سنگینی تا حد مرگ برای آن قائل است و القای باورهای سنتی در روابط جنسی که به‌طور طبیعی از دیرزمان میان ناهمجنسان بوده است. هم‌چنین بسیاری از مفاهیم حقوق بشری و ضرورت‌های شناسایی حقوق افرادی که اصولاً در پیوستار زن و مرد بودن از هر دو جنسیت بهره برده‌اند و تحلیل علمی و عینی آن از یک‌سو، و مدارا و پذیرش آنان به‌عنوان انسان‌هایی همانند دیگر انسان‌ها از سوی دیگر، از زمره مفاهیمی است

که کم‌تر در جامعه‌ی ایران امروز فرصت طرح و تحلیل و پذیرش یافته است. در بین زنان و مردان مقیم ایران، زنان بیش از مردان به مجازات همجنسگرایان تاکید دارند.

محور یازدهم- در خصوص ضرورت ازدواج دختر با پسری که در پی رابطه‌ی جنسی پیش از ازدواج از او باردار شده است، ۳۲ درصد از گروه نخست و ٤٨ درصد از گروه دوم براین باورند که باید پسرِ «خاطی»، تن به ازدواج با دختران باردار بدهد. به‌نظر می‌رسد صرف نظر از بعدِ حقوقی این امر، نکته‌ی مهم نهفته در این نگرش به پدیده‌ی قداست خانواده و ضرورت شناسایی پدر و مادر فرزند تازه متولد شده باشد که در قوانین و فرهنگ ایرانی به‌عنوان نامشروع از او یاد می‌شود. نوزاد به اصطلاح «نامشروع»، از بسیاری از امکانات طبیعی و حتی اولیه‌ی دیگر فرزندان محروم خواهد شد. البته به دلیل آزادی سقط جنین در امریکا یا حداقل امکان‌پذیر بودن آن، نزدیک به ۷۰ درصد از ایرانیان مقیم امریکا با ازدواج حتمی پسران با دخترانی که عامل بارداری آنان شده‌اند، مخالفت می‌کنند. این محور با محور دوم تحت عنوان بدنامی و بی‌عفتی نیز بسیار ارتباط دارد.

محور دوازدهم و سیزدهم نشان می‌دهد که نگرش افراد به ازدواج زیر سن قانونی و به تعبیری ازدواج کودکان در ایران دستخوش تغییر شده است. البته چنان که گفته شد این نگرش ویژه‌ی ایرانیان خارج از کشور و شهر تهران و از اقشار متوسط جامعه است و هنوز متاسفانه ازدواج کودکان زیر ۱۸ سال در ایران به‌وقوع می‌پیوندد. آمار مربوط به ازدواج کودکان زیر ۱۸ سال در ایران قریب بیش از ۸۰۰ هزارنفر را نشان می‌دهد که زیر این سن ناخواسته تن به ازدواج داده‌اند.[٤]

محورهای چهاردهم و پانزدهم نیز نیازمند توضیح نیستند.

جدول ۱) نگرش ایرانیان به رابطه‌ی جنسی پیش از ازدواج و مناسبات جنسی

	مکان/ گروه	گروه ۱- در امریکا (٪)			گروه ۲- در ایران (٪)		
	محورها	مرد	زن	کل	مرد	زن	کل
۱	آمیزش جنسی قبل از ازدواج غلط است.	۳۳	۲۶	۲۸	۳۶	۵۹	٤٦
۲	رابطه‌ی جنسی پیش از ازدواج برای دختران با بدنامی همراه است.	۲۸	۱۵	۲۰	٤۹	٦۱	٥٤
۳	مردان خواهان ازدواج با دختران باکره هستند.	٦۳	٦۱	٦۲	۸۰	۷٦	۷۸
٤	آمیزش جنسی پیش از ازدواج برای پسران و نه دختران قابل قبول است.	۱۱	۸	۹	۲۷	۲۱	۲۵
۵	برای زنان و مردان ایرانی معیارهای مضاعف جنسی وجود دارد.	۷۷	۷٦	۷۷	٦۵	۷۱	٦۸
٦	رابطه‌ی جنسی بیش از داشتن اوقات فراغت خوب ارزش دارد.	۷۵	۸۵	۸۱	۵٦	۷۱	٦۳
۷	کنترل زاد و ولد باید به جوانان آموخته شود.	۹۲	۹۹	۹٦	٦۰	٤۸	۵۵
۸	نیازی به آموزش جنسی در مدارس نیست.	۲۸	۱۳	۱۹	٤٤	۵۰	٤۷
۹	تلویزیون، رادیو و رسانه‌های نوشتاری همواره نوجوانان را به سوی سکس سوق می‌دهند.	۷۳	۷٤	۷٤	۲٤	٤٤	۳۲
۱۰	هم‌جنس‌گرایان باید مجازات شوند.	۲۵	۱۸	۲۱	۷۵	۸۳	۷۸
۱۱	اگر پسری دختری را باردار کند باید با او ازدواج کند.	۳۷	۲۹	۳۲	٤٦	٤۸	٤۷

۱۲	دختران نباید پیش از ۲۱ ساله‌گی ازدواج کنند.	۳٦	٤۸	٤۲	۳٥	٥٦	٤٥
۱۳	دختران معتقدند اگر نتوانند پیش از ۲۱ ساله‌گی ازدواج کنند رودست خانواده خواهند ماند!	۸	٦	۷	۱۱	۷	۹
۱٤	دختران به قصد ازدواج جویای دوسای با پسران هستند ولی پسران به قصد رابطه‌ی جنسی.	٤٤	٥۹	٥۳	۲۸	٥٤	۳۹
۱٥	خوشگذرانی پیش از ازدواج بهتر است چون پس از آن زندگی یکنواخت می شود.	۱۳	۱٤	۱٤	۱٥	۲۷	۲۰

نگرش ایرانیان به تربیت کودکان

در یافته‌های مربوط به نگرش ایرانیان نسبت به تربیت کودک نیز شواهد حاکی است نقش و جایگاه خانواده هنوز بین ایرانیان هر دو گروه از اهمیت بالایی برخوردار است؛ به‌طوری که نقش خانواده در تربیت فرزندان را در حدی می‌داند که آزادی بسیار زیاد نوجوان را مخاطره‌انگیز تلقی کرده و قصد دارد هم‌چنان معیارهای ارزشی خانواده را بر فرزندان دیکته کند. یافته‌ی مربوط به محور ششم در جدول دوم حاکی است که با تفاوت ۱۰ درصدی، بیش از ٦۰ درصد ایرانیان مقیم ایران و ۷۰ درصد امریکا حق انتخاب و انجام آزادانه‌ی هر اقدامی را به نوجوانان خود نمی‌دهند. به بیان دیگر میل به تسلط و نظارت بر اعمال و نحوه‌ی اندیشه و کردار نوجوانان توسط پدر و مادران ایرانی خواه درامریکا، خواه در ایران نسبتاً بالا است.

جدول۲- نگرش ایرانیان به تربیت کودکان

مکان/ گروه		گروه ۱- درامریکا (٪)			گروه ۲- درایران (٪)		
محورها		مرد	زن	کل	مرد	زن	کل
۱	اشتغال مادر تا پیش از یک‌ساله‌گی برای کودکانش زیان‌آور نیست.	۲۱	۲۵	۲٤	۲۷	۲۹	۲۸
۲	آزادی بیش از حد به نوجوانان مشکل‌زاست.	۷۲	۷٦	۷٤	۷۵	۸۰	۷۷
۳	نوجوانان باید بتوانند عصرها بدون اجازه‌ی والدین برون از خانه باشند.	۱۵	۱۰	۱۲	۹	۱٤	۱۱
٤	اندکی از بزرگسالان می‌توانند نوجوانان را بفهمند.	٦٤	٦۹	٦۷	۷۵	۷۹	۷٦
۵	پسربچه‌ها وقت زیادی را به ظاهرشان صرف می‌کنند.	٤۳	٤۲	٤۳	۵٤	۵٦	۵۵
٦	نوجوانان هرکاری می‌کنند یا هر لباسی می‌پوشند، به خودشان مربوط است.	۲۳	۳۰	۲۷	۳۳	٤٤	۳۸

نگرش ایرانیان به خانواده

در بخش مربوط به نقش خانواده نیز شواهد مربوط به محورهای مندرج در جدول ۳ نشان می‌دهد هنوز فرزندزایی یکی از مهم‌ترین کارکردهای خانواده در باور ایرانیان هر دو گروه است. به‌طوری که بیش از ۵۵ درصد بدان باور دارند (محور نخست). این امر می‌تواند سبب‌ساز تداوم پیوند خانوادگی و حفظ و صیانت از نهاد خانواده باشد. با همین نسبت افراد براین باورند که خانواده‌ها باید به‌خاطر تربیت و نگهداری از فرزندان‌شان حتی باوجود ناهم‌سازی زن و شوهر، با یکدیگر و به زندگی زناشویی ادامه دهند و به عبارت دیگر کیان خانواده را حفظ کنند. به تعبیر پژوهشگران تحقیق انجام شده «در فرهنگ ایرانی

قربانی کردن آزادی و سعادت فردی به‌خاطر خانواده بسیار باارزش است و پدیده‌ی سوختن و ساختن، شاخص مهم قهرمان‌سازی و یا قربانی‌شدن است.» (منبع شماره‌ی ۱، ص۲۸). چنین باوری با بیش از ۹۵ درصد نظرات ایرانیان هر دو گروه گویای اهمیت خانواده در تعیین سرنوشت و ارائه هویت اجتماعی ایرانیان است. البته آمارها حاکی از حدود ۱۰ درصد طلاق در ایران و بیش از ٦٦ درصد در بین ایرانیان مقیم آمریکا است.(منبع ۱، ص ۲۸) در این میان یکی از دلایل شیوع نسبتاً گسترده‌ی طلاق در بین ایرانیان مهاجر در امریکا و حتی در اروپا به‌ویژه در کشوری مانند سوئد نیز نشانگر دلایل متعددی است که برخی از آن‌ها عبارتند از: بی‌بنیان بودن بسیاری از ازدواج‌هایی که بخصوص در ایران و پیش از مهاجرت بدون کم‌ترین شناخت صورت گرفته است، وجود قوانین حمایت‌کننده از زنان در جوامع غربی و عدم مدارا و تمکین زنان از مردان که در فرهنگ سنتی و دینی توصیه شده است، و برنتابیدنِ ادامه‌ی رفتار گاه مردسالارانه مردان ایرانی در جغرافیای جدید و در نهایت وجود فرصت‌های جدید برای عشق‌های رمانتیک و تشکیل زندگی زناشویی جدید.

جدول۳- نگرش ایرانیان به خانواده

مکان/ گروه		گروه ۱- در امریکا (٪)			گروه ۲- در ایران (٪)		
محورها		مرد	زن	کل	مرد	زن	کل
۱	برای افراد متاهل داشتن فرزند مهم است	٥٦	٥٥	٥٥	٦٣	٥٠	٥٨
۲	طلاق گرفتن باید آسان‌تر بشود	٥٢	٤٩	٥٠	٣٨	٢٤	٣٢
۳	والدین باید به‌خاطر بچه‌های‌شان باهم زندگی کنند حتی اگر باهم نمی‌سازند	٤٠	٢١	٢٨	٥٥	٥٢	٥٤
٤	بزرگ‌ترین وفاداری، نسبت به خانواده است	٩٥	٩٦	٩٦	٩٤	٩٨	٩٦

در این میان اشاره به این نکته خالی از فایده نیست که حفظ ناگزیر خانواده به‌خاطر فرزندان یا هر روش و دستاویز دیگری نه تنها به نادیده گرفته شدن حقوق فردی هر یک از طرفین رابطه‌ی زناشویی منجر می‌شود بلکه گاه به‌دلیل

ناهم‌سازی و اختلاف‌های شدید درون خانواده نتایج عکس حاصل می‌شود و بحران و آسیب‌های اجتماعی دیگری را وارد نهاد خانواده می‌کند. در چنین وضعیتی ظاهراً خانواده‌ی مقدس ایرانی می‌تواند به حفظ ساختار خانواده یاری‌رساند ولی ارکان آن خانواده یعنی زن، شوهر، و فرزندان هر یک به‌نوعی قربانی جو متشنج درون خانواده‌های ناهم‌ساز می‌شوند که سیاست سوختن و ساختن را بر سیاست جدایی و ترمیم ترجیح می‌دهد.

منابع:

1.Premarital sexual, child rearing & family attitudes pf Iranians men & women in the USA & Iran; Hojat,M; Shapurian,R; Nayerahmadi,H; Farzaneh,M; Foroghi,M; Azizi,M; The Journal of Psychology, 1999, 133(1), 19-31

2. Schofield, M (1973); The sexual behavior of your adults, Boston, MA :Little, Brown.

۳. کام ایرانی، آمیزش جنسی
http://sociology.myblog.ir/More-4.ASPX

٤. سرشماری کل کشور ۱۳۸۵، مرکز آمار ایران، ۱۳۸٦

کام ایرانی، آمیزش جنسی!

از سالیان دور در ذهن هر جوانی، فارغ از هرگونه نیازهای انسانی، آرمان‌ها و آمال متعددی که اغلب نیز در حد رویاهای تعبیر ناشده، هم‌چنان در طول دوران حیات فرد ایرانی مغفول و بی‌پاسخ می‌ماند، یکی از شاخصه‌های بارز کامروایی، آمیزش جنسی بوده است. مصداق عینی این گزاره در ادبیات و فلکلور عمومی نهفته است که هر فرد جوان یا حتی بزرگسال مجردی که بر اثر سانحه‌ی طبیعی یا غیر طبیعی فوت می‌کند فوراً برای او از عنوان «جوان ناکام» استفاده می‌شود. البته اطلاق این عنوان هم شامل تفکیک جنسیتی می‌شود و فقط مختص مردان است و هیچکس نشانه‌ای از اطلاق جوان ناکام برای دختر دوشیزه‌ی متوفی ندیده است! به راستی چگونه است که انسان بلادیده‌ی ایران دیروز و امروز که مجموعه‌ی بی‌شماری از نیازهای او در شرایط سخت و سرشار از تنگدستی، محنت و ستم (در زمینه‌های آزادی اندیشه، آزادی روابط، آزادی مناسک، آزادی عمل، حق انتخاب، امنیت، رفاه در سطح حداقل، تامین مایشاع و ده‌ها میل و کام دیگر)، ناکام می‌ماند ولی فقط با عدم تامین آمیزش جنسی و ازدواج که مشروع و رایج‌ترین روش اطفای نیاز جنسی اوست، ناکام شناخته می‌شود؟ و چگونه است که حتی معنای اجتماعی «کام گرفتن» نیز همانا آمیزش جنسی است؟!

الف) خانواده به عنوان یکی از ارکان و با ارزش‌ترین نهاد اجتماعی در ایران از دیرباز در زمره مقدسات و نهادهای مشروعی بوده است که در قالب یک نهاد اجتماعی بر نیازها و زندگی فردی ارجحیت داشته است. این اهمیت تا حدی است که بسیاری از نیازها و آرزوهای فردی نیز فقط از طریق خانواده مشروعیت می‌یابد و محل توجه و تامین احتمالی آن قرار می‌گیرد. یکی از نیازهای فردی که در این سطح قابل تعریف است و در شکل حق اجتماعی متعین می‌شود، نیاز جنسی است. به عبارت دیگر نیاز به آمیزش جنسی در

جامعه‌ی ایران فقط در پوشش خانوادگی زمینه‌ی تحقق رسمی می‌یابد و اگر فردی خارج از این چارچوب به چنین رابطه‌ای دست یابد و تجربه‌ی ارتباط و نزدیکی جنسی با جنس مخالف داشته باشد، حتی اگر برای همه آشکار شود باز در صورت فوت از او به‌عنوان ناکام یاد می‌شود. به بیان دیگر فرد در جامعه مستحیل است و فردگرایی به معنای تامین حقوق فردی هر فرد انسانی خارج از چهارچوب و ساختارهای اجتماعی اصولاً متصور نیست و طبیعی است که این نیاز بسیار دوردست قلمداد و به یک آرزو تبدیل می‌شود.

ب) دوشیزگی یا بکارت دختران نیز که مانع از ارتباط جنسی کامل حتی به‌صورت غیر رسمی و پنهانی می‌شود، از دیگر زمینه‌هایی است که برای مرد ایرانی این ذهنیت را به وجود می‌آورد که تنها روش تصرف کامل جنس مخالف، ازدواج است. دراین وضعیت دختران بدن ازدواج هرگز آمیزش جنسی را تجربه نخواهند کرد و چه بسیار دخترانی که دوشیزه به کام مرگ می روند. ازسوی دیگر پسران نیز تنها راه آمیزش رسمی را ازدواج می بینند.

پ) بزرگ‌نمایی و رمانتیک شدن یک رابطه‌ی ساده‌ی انسانی و هم‌آغوشی عاطفی و سرشار از حس نوع‌دوستی به‌ویژه بین دو جنس مخالف در چنین بستری، به عشق‌های رمانتیک و لیلی- مجنون‌وار تبدیل می‌شود. این فقط به دلیل حفظ بکارت دختر ایرانی است که صد البته برای مردان و پسران دارای جذابیت و اهمیت و اولویت است. در برخی از کشورها شرایط کاملاً برعکس است و بسیاری از خانواده‌های دختران و پسران جوان برایشان مهم است که فرزندان‌شان اولین ارتباط جنسی‌شان را بدون مشکل پشت سر بگذارند، اما این رفتار انسانی در جامعه‌ی ایرانی ملاک حیثیت و شان اجتماعی فرد و حتی ضامن حیات فردی دختر ایرانی شده است.

ت) طبیعی است در جامعه‌ای که تنها هنر دختر ایرانی، به‌طور عام حفظ بکارت و دستیابی به فرصت‌های اجتماعی نظیر ازدواج، حیثیت و منزلت اجتماعی و حتی مادر شدن است، فتح چنین سرزمین‌های بکر و دست‌نخورده‌ای از سوی مردان، می‌بایست به عنوان یک کام و کامروایی قلمداد شود. به‌هر ترتیب مسلم است «کام مرد ایرانی»، آمیزش جنسی با یک دوشیزه و در قالب ازدواج است؛ هرچند که این کام پس از کامروایی آن درقالب ازدواج در کنار کام‌های ناکام دیگر نظیر رفاه، امنیت، آزادی و برابری هم‌چنان تلخ بماند.

فصل دوم: آسیب‌شناسی مسایل زنان ایران

زندان زنان و زنان زندانبان

مشاهده‌ی تصاویر تکان‌دهنده‌ی فیلم «زندان زنان» که آکنده از درد و محرومیت تاریخی و البته جغرافیایی زنان ایرانی است، نیم‌نگاهی به سیمای واقعی زنان کشور است. به بیان دیگر چهره‌ی واقعی و عریان این قشر چندان نیازمند بررسی لایه‌های عمیق‌تر روابط اجتماعی نیست و هر مرد و زنی در کشاکش زندگی اجتماعی می‌تواند شاهد این مدعا باشد.امروزه زنان جامعه‌ی ما در چهار زندان اسیر هستند که آن‌ها را می‌توان از سطوح کلان تا خرد شناسایی کرد:

۱. در سطح جامعه: باوجودی که بخشی از زنان و دختران کل کشور که عمدتاً در مناطق شهری مستقرند، فرصت حضور و مشارکت در مناسبات و فعالیت‌های اجتماعی مدنی را در اختیار دارند ولی به دلایل مختلف اکثریت قریب به اتفاق آن‌ها دارای امنیت لازم نیستند. به گونه‌ای که به جرئت می‌توان گفت هیچ زن یا دختری را نمی‌توان یافت که در کوچه و خیابان و در سطح جامعه، از زمان خروج تا بازگشت به خانه با موارد متعددی از مزاحمت و تعدی مواجه نباشد. این مزاحمت‌ها با دوره‌ی پیش از انقلاب چند تفاوت جدی دارد. اول این‌که مردان و پسران جامعه (به‌ویژه در شهرها) دیگر بین دختر مجرد و زن شوهردار تفاوتی قایل نمی‌شوند. دوم این‌که بین سنین خردسال، بزرگسال و میانسال هم تفاوتی قایل نمی‌شوند. سوم این‌که بین به اصطلاح «نجیب» و «نانجیب» (اصطلاح‌های ارزشی و مورد استفاده‌ی مردم در داخل ایران) هم تفاوتی نمی‌گذارند و امکان بهره‌برداری جنسی را با همه آزمایش می‌کنند. چهارم این‌که محیط رسمی و غیر رسمی را هم وقعی نمی‌گذارند. به‌طوری که خواه در اداره یا محل کار، خواه در مراکز تفریحی و خواه در معابر عمومی

همواره کسی در کمین زنان نشسته است. نمونه اخیر تعدی معاون دانشگاه زنجان به یک ختر دانشجو است که حتی در رسانه‌ها نیز مطرح شد.
هیچ نگاهی به زنان و دختران جز نگاه تعدی و تصرف (داوطلبانه یا به اجبار) به چشم نمی‌خورد و اساساً به دلایل متعدد، همه‌ی زنان فقط با یک عینک دیده می‌شوند و آن هم عینک سکسی یا جنسی است. به بیان دیگر نگاه مرد ایرانی و مسلمان امروز نسبت به زن، نگاهی «عریان‌بین» است که زن را چونان سوزنی می‌بیند که فقط باید نخ شود، باوری که در فرهنگ عامه ریشه‌دار است. دلایل تقویت این نوع نگاه را در سال‌های پس از انقلاب می‌توان در چندین دلیل محوری جست‌وجو کرد:
تفکیک جنسیتی در ایران پس از انقلاب در روابط انسانی و اجتماعی از سنین کودکی، نوجوانی، جوانی و بزرگسالی تا سالمندی و پیری، از همان بدو شکل‌گیری شخصیت اجتماعی فرد ایرانی، نوعی آرزو و شهوت دستیابی به منطقه‌ی ممنوعه را در دل و اندیشه‌ی زن و مرد ایرانی نهادینه می‌کند و تمام هم و غم او نیز همین می‌شود. بی‌سبب نیست که کام ایرانی آمیزش است و هر مرد ازدواج نکرده‌ای حتی اگر به‌صورت پنهانی تجربه‌ی آمیزش جنسی داشته باشد، در صورت فوت به عنوان جوان «ناکام» از او یاد می‌شود، غافل از این‌که چه مردان و زنان بسیاری که در طول عمر پرمشقت خود آرزوهای بی‌شماری را با خود به گور می‌برند و ناکام قلمداد نمی‌شوند!
از سوی دیگر مرز ناهنجاری اخلاقی نیز بسیار آسیب‌پذیر شده است. امروزه در فرهنگ رسمی یا حکومتی حتی گفت‌وگوی دختر و پسر، نوعی هنجارشکنی یا ضد ارزش تلقی می‌شود و چه بسا بسته به سلیقه‌ی کسی از دستگاه امر به معروف و نهی از منکر، می‌تواند محل سئوال و بازخواست نیز باشد. در واقع میدان تجربه‌ی اجتماعی و معاشرت آزادانه‌ی کودکان و نوجوانان بسیار محدود است! لذا میل به این توفیق اجتماعی سرکوب شده، همواره به‌دنبال فرصتی برای جبران است.
هم‌چنین گسست فرهنگ رسمی یا حکومتی با فرهنگ غیر رسمی یا مردمی، همراه با گشایش مرزهای جغرافیایی و سیاسی از طریق فناوری ماهواره و اینترنت منجر به شکل‌گیری، رشد و تعمیق دو شخصیت اجتماعی آشکار و پنهان می‌شود. پارادوکس‌های میان این دو حوزه فرهنگی با نفی هر آن‌چه امر و نهی حکومتی است روبه‌رو می‌شود و بسیاری ازجمله جوانان در فرهنگ غیر

رسمی اعتنایی به آموزه‌های فرهنگ رسمی نمی کنند. در هیچ دوره‌ی تاریخی چونان دوره‌ی پس از انقلاب تا این حد داعیه‌ی اخلاق‌گرایی و ترویج و حتی صدور ارزش‌ها مطرح نبوده است و در عین حال در هیچ دوره‌ای این‌چنین ارزش‌ها و هنجارها، هتک و شکسته نشده بودند.

فقدان تجربه‌ی فردی و اجتماعی و عدم شناخت دو جنس از روحیه، اندیشه، احساس، آمال و تمنیات یکدیگر، یک نتیجه‌ی ناگزیر و حتمی و در عین حال آسیب‌زا بیش‌تر نخواهد داشت. دراین وضعیت تنها حس غریب جنسی و سرشار از شهوت تصرف و آمیزش در فرد رشد می یابد و این آغاز جداسری بین دو جنس است!

۲. زنان در سطح خانواده مشکلات بیش‌تری دارند. و به تعبیری نهاد خانواده، زندانیان بیش‌تری را در خود جای داده است. اساساً زنان قادر به هر کاری نیستند. مجموعه شرح وظایف تعیین شده توسط کارفرمایان مرد نه چندان عاقل و منصف در نهاد خانواده که اغلب خود را عقل کل نیز می‌دانند و یک تنه تصمیم‌گیری می‌کنند، چنان است که منجر به تقلیل تمام جایگاه زنان به چند کارکرد محدود می‌شود. این کارکردها علی‌رغم داعیه‌ی شأن و جایگاه شامخ زن در جامعه‌ی اسلامی، عبارتند از شوهرداری و پاسخگویی به نیازهای جنسی یک‌سویه‌ی مرد، تأمین به‌موقع خوراک و آسایش او، خانه‌داری مشتمل بر پخت‌وپز، شست‌وشو، بچه‌داری، فرزندزایی و افزایش لشکر خانوادگی و حفظ میراث و اصل و نسب فامیلی مرد. این دایره‌ی تنگ، بدون میله‌های آشکار، زندان دیگر زنان است و چنان وضعیتی دارد که اگر مجال قانونی، حمایت و تأمین اجتماعی و از همه مهم‌تر امنیت اجتماعی برای زنان فراهم باشد، در اولین فرصت بسیاری از آن‌ها داوطلبانه به طلاق روی می‌آورند. پدیده‌ی دختران فراری یا آماده‌ی فرار نیز برآیند چنین فرایندی است. البته نمودهای دیگری از همین وضعیت می‌توان سراغ گرفت که عبارتند از خودسوزی دختران، قتل‌های خانوادگی، خودکشی و روان‌پریشی دختران.

ازدواج‌های اجباری خواه از طریق معامله‌ی پدر دختر با پدر پسر، ازدواج در سنین کودکی (و بروز پدیده‌ی «کودکان مادر» و در نهایت پدیده‌ی «دختربچه‌های مطلقه»)، ازدواج‌های ناشی از نامزدی دختر و پسر عموها، ازدواج‌های موسوم به «خون بس» (تحویل و واگذاری دختری از سوی خانواده‌ی قاتل به خانواده‌ی فرد مقتول برای پایان بخشیدن به نزاع و خونریزی)

و به اسیری بردن دختران، ازدواج‌های ناشی از فقر خانواده، و ازدواج‌های از سر ناگزیری دخترانی که فقط این امکان را دارند که از بین متقاضیان یا خواستگاران، همسر آینده خود را انتخاب کنند (وانتخاب کننده نیستند) و درصورت عدم انتخاب چه بسا تا آخر عمر تنها و مجرد بمانند، و ... از جمله دلایلی هستند که زنان جامعه‌ی ما را به پذیرش ناخواسته‌ی این زندان وادار می‌سازد.

۳. اکثریت زنان و بسیاری از دختران (که می‌بایست آشپزی را به‌عنوان مهم‌ترین کارکرد و مزیت نسبی بیاموزند) بخش بزرگی از اوقات خود را در خانه و آشپزخانه، سپری می‌کنند. آن‌ها روزانه بین ٤ تا ٦ ساعت و در واقع بین ۲۵ تا ٤۵ درصد از اوقات بیداری‌شان را صرف تدارک، آماده‌سازی، پخت‌وپز، چیدمان سفره و شست‌وشوی ظروف می‌کنند. به بیان دیگر بخش قابل توجهی از عمر زنان در تنش و دغدغه‌ی چگونگی تدارک غذاهایی صرف می‌شود که پاسخگوی ذائقه‌های مختلف اعضای خانواده باشد. بی‌دلیل نیست که مردان فرصت بیش‌تری برای پرورش اندیشه و توسعه‌ی میدان عمل خود می‌یابند. از سوی دیگر با زیاد شدن فاصله‌ی آن‌ها از زنان، بهانه‌ای نیز برای سلطه‌ی بیش‌تر بر آن‌ها و عقب راندن زنان فراهم می‌شود.

٤. در سطح اندیشه: مجموعه محبس‌های مذکور در واقع ریشه در جای دیگری دارد. در کنار بازداشتگاه‌های سه‌گانه‌ی طرح شده، در میدان زندگی عینی و عملی زنان، بازداشتگاه دیگری در میدان حیات ذهنی و اندیشه‌ای فرد وجود دارد که خود عامل تحکیم و تقویت زندان‌ها نیز می‌شود. پذیرش نقش‌های اکتسابی و اجتماعی مبتنی بر تقسیم کار ناعادلانه‌ی جنسیتی، به‌عنوان نقش‌های انتسابی و فردی که برگرفته از ناتوانایی‌های جسمانی و جنسی است، چنان در میان زنان و دختران جامعه گسترش یافته است که نه تنها در اندیشه‌ی تغییر وضع موجود نیستند، بلکه حتی با عمل و گاه بیان خود در صدد تایید آن نیز برمی‌آیند! در چنین وضعیتی زنان ایران، نه تنها میراث‌خوار ستم‌پذیری نسل‌های گذشته هستند بلکه آن را برای نسل‌های آتی نیز به ارمغان می‌گذارند. بدین‌ترتیب زنان ما تحت ستم، کودکی می‌کنند، تحت ستم ازدواج، مادری و همسری می‌کنند و تحت ستم نیز می‌میرند. آن‌ها یک تصویر بیش‌تر از خود باقی نمی‌گذارند: چهره‌ی زنی که در یک دستش دست کودکی نوپا قرار داردو در آغوشش نوزادی است و درشکم خود جنین دیگری حمل می‌کند. این

تصویر غیر انسانی و ناعادلانه تغییر نخواهد کرد مگر توسط خودآگاهی خود زنان. از همین رو است که می‌توان به جرئت گفت زنان ما خود زندانبانانَ زندانی هستند که در قوام آن نیز سهیمند. نه تنها زنان، بلکه مردان نیز زندانی اندیشه‌ها و اعتقاداتی هستند که خود ساخته و پرداخته‌اند!

زنان بدون مردان!

بررسی وضعیت و مشکلات زنان سرپرست خانوار

۱. براساس سرشماری ۱۳۷۵ از بین حدود ۱۲ میلیون خانوار در کشور، بالغ بر ۸/٤ درصد آن‌ها دارای سرپرست زن هستند. این گروه و قشر اجتماعی و اقتصادی از زنان را که بدون همراهی مردان به راهبری و مدیریت خانوار خود می‌پردازند، اگرچه می‌توان در سایر کشورها نیز مشاهده کرد ولی بررسی وضعیت کمی و کیفی این گروه بیانگر ویژگی‌های متفاوتی است. همان‌طور که اشاره شد از میان بیش از یک میلیون‌نفر زنان سرپرست خانوار در ایران ۳٤/۵ درصد به تنهایی سرپرستی خانوار را به عهده دارند. این نسبت در کنار میزان ۱/۸ درصدی سرپرستی مردان تنها بسیار حائز اهمیت است.

۲. ارقام مربوط به سطح سنی این گروه از زنان حاکی است که حدود ۲٦ درصد آن‌ها در گروه سنی ۲۵ تا ٤٤ سال، ۳۸ درصد بین ٤۵ تا ٦٤ سال و ۳۲ درصد نیز بین سنین ٦۵ سال به بالا قرار دارند. به بیان دیگر هرچه سن زنان افزایش می‌یابد احتمال قرارگرفتن آن‌ها در بین گروه زنان سرپرست خانوار بیش‌تر می‌شود. دلایل عمده‌ی این پدیده دو نکته است: نخست فوت همسر که ۷۰ درصد این گروه را به‌خود اختصاص می‌دهد و در وهله‌ی دوم عامل طلاق است که پنج درصد آن‌ها مربوط به شهرها و دو درصد آن‌ها مربوط به روستاها است.

۳. از کل خانوارهای دارای سرپرست زن، ۱۷ درصد از نظر اقتصادی فعال و ۲۱/۵ درصد دارای درآمد بدون کار هستند و ۵۵/۵ درصد به عنوان خانه‌دار و از نظراقتصادی غیر فعال تلقی شده‌اند. این وضعیت که در بین زنان شهری بیش از روستایی عمومیت دارد گویای آسیب‌پذیری وضعیت این دسته از زنان است. به بیان دیگر ٦۲/۵ درصد این گروه از خانوارها فاقد فرد شاغل هستند. در این میان ۲٦ درصد از آن‌ها نیز دارای فقط یک فرد شاغل هستند.

٤. از نظر گروه‌بندی اصلی شغلی ۱۷ درصد زنان شاغل سرپرست خانوار نیز، شواهد حاکی است زنان سرپرست خانوار در مناطق شهری عمدتاً به‌عنوان متخصص (۲۲ درصد)، صنعتگر (۱۸ درصد)، کارکنان خدماتی وفروشنده (۲۳ درصد)، کارگر ساده (۱۲ درصد) و کارمندان امور دفتری و اداری (۱۰ درصد) مشغول فعالیت هستند. این میزان در مناطق روستایی عمدتاً به‌عنوان کارکنان ماهر کشاورزی با ٤۹ درصد، صنعتگر با ۱۹ درصد و کارگر ساده با ۱۲ درصد پراکنده هستند.

۵. از عوامل موثر بر بروز پدیده‌ی زنان سرپرست خانوار می‌توان به پدیده و مصیبت‌های اجتماعی از قبیل انقلاب، جنگ هشت‌ساله و ناامنی‌های شغلی و ترافیکی در شهرها و جاده‌ها اشاره کرد که قربانی خود را عمدتاً از مردان می‌گیرد. از سوی دیگر به‌دلیل فاصله‌ی سنی معمول میان زن و شوهر در ایران (به دلیل نیاز ساختاری و کارکرد اطاعت‌پذیری زنان از مردان و تمتع جنسی بیش‌تر و یارگیری زنان به‌هنگام سالخوردگی مردان) مرگ زودهنگام مردان نیز از دیگر دلایل تحمیل سرپرستی خانوار به‌دوش زنان است؛ بی‌آن‌که مقدمات وآموزش و ساز و کارهای لازم پیش‌بینی شده باشد.

٦. یکی دیگر از دلایل گسترش پدیده‌ی سرپرستی خانوار توسط زنان وجود این گرایش فرهنگی و سنتی است که از یک‌سو مردان بی‌همسر (خواه مجرد، خواه بی‌همسر بر اثر فوت همسر یا طلاق) به‌ندرت از بین زنان بیوه یا مطلقه، همسرگزینی می‌کنند. آن‌ها به دلایلی ازجمله نپذیرفتن مسئولیت معاش فرزندان آن‌ها و هم‌چنین میل به ازدواج با دختران دوشیزه به سراغ این گروه نمی‌روند. از سوی دیگر زنان بی همسر نیز به دلیل گاه وفاداری به شوهر متوفای خود یا ترس از آزار کودکان در ازدواج مجدد و گاه به دلیل آزادی بیش‌تر نسبت به زمان تاهل تن به ازدواج مجدد نمی‌دهند.

۷. بسیاری از زنان سرپرست خانوار از فقدان یک چتر حمایتی و تامین مالی رنج می‌برند. فقدان تامین اجتماعی برای بخش بزرگی از آحاد ملت به‌ویژه روستاییان، کارگران روزمزد و موقت، کارکنان مشاغل غیر رسمی و فقرای شهری چنان ناامنی به‌دنبال می‌آورد که با مرگ مردان نان‌آور و سرپرست خانوار بحران‌های پی‌درپی، بنیان خانوارهای تحت سرپرستی زنان را می‌لرزاند. این گروه از زنان به‌دلیل عدم آموزش‌های اولیه با وقوع پدیده‌ی بی‌همسری، ناگزیر از ورود به بازار کار سیاه، ناامن، پر از تبعیض و تعدی جنسی و شغلی می‌شوند.

استثمار جنسی و جسمی از این گروه از زنان در نبود هرگونه حمایت دولتی و اجتماعی از آن‌ها راه محتوم بسیاری از زنان این خانوارهاست که با دلاوری در تدارک معاشی آبرومند برای خود و خانواده‌شان هستند.

۸. در نبود تامین اجتماعی کارآمد از یک‌سو و ضعف مدیریت و ناکارآیی ساختار و سازوکار سازمان‌های حمایتی هم‌چون کمیته‌ی امداد، طرح رجایی، بنیاد مستضعفان و شهدا در پوشش فراگیر و لازم خانوارهای بدون سرپرست مرد، زمینه‌ی سوءاستفاده از این گروه از زنان نیز بیش از پیش فراهم می‌شود. این شرایط در اوضاعی به‌وقوع می‌پیوندد که در جامعه‌ی امروز ایران به دلایل مختلف اجتماعی، فرهنگی و دینی کم‌تر زنی می‌تواند در اجتماع در معرض سوءاستفاده قرار نگیرد.

۹. تالی فساد اجتماعی، نه تنها زنان سرپرست خانوار را به تنگ می‌آورد، بلکه فرزندان آن‌ها نیز به‌طور بالقوه در معرض آسیب‌های اجتماعی بسیاری از جمله فرار کودکان به‌ویژه دختران، کار کودکان در مشاغل سیاه و غیر رسمی، بزهکاری اجتماعی، محرومیت از تحصیل و سوء تغذیه قرار می‌گیرند. در این میان شمار اندکی از زنان نیز به یاری کار، تلاش و حمیت خود و یا میراث همسر و حمایت نزدیکان به معاش آبرومند خانوار اهتمام می‌ورزند و فرزندان موفقی تربیت می‌کنند که از چشم هیچ شاهد عادلی دور نخواهد بود.

۱۰. با ترسیم وضعیت کلی این گروه از زنان انتظار می‌رود سازمان‌های دولتی و غیردولتی فعال در حوزه‌های اجتماعی بیش از پیش به بررسی مسایل، مشکلات و هم‌چنین پیش‌بینی ساز و کارهای حمایتی برای توانمندسازی زنان سرپرست خانوار بپردازد. بی‌تردید بی‌توجهی به این قشر با جمعیتی در حدود بیش از یک میلیون نفر به‌عنوان فرزندان و نسل آتی این مرزوبوم، می‌تواند هزینه‌های انسانی و اجتماعی سنگینی به‌جای بگذارد.

منبع:

زنان سرپرست خانوار، مرکز آمار ایران، ۱۳۷۵

http://amar.sci.org.ir/Detail.aspx?Ln=F&no=92149&S=TP

شکاف جنسی در ایران

براساس گزارش شکاف جنسی در جهان منتشر شده در سال ۲۰۰۶ توسط فوروم اقتصادی جهان، از بین ۱۱۵ کشور مورد بررسی در جهان که بیش از ۹۰ درصد جمعیت دنیا را در بر می‌گیرد، ایران ازنظر شکاف جنسی رتبه‌ی ۱۰۸ را به‌دست آورده و با بدترین وضعیت در دنیا از نظر نابرابری جنسی فقط هفت رتبه مقام فاصله دارد!

۱۰ کشورهای نخست دنیا که دارای کم‌ترین شکاف و فاصله‌ی جنسی در دنیا هستند عبارتند از: سوئد، نروژ، فنلاند، ایسلند، آلمان، فیلیپین، زلاندنو، دانمارک، انگلستان و ایرلند.

این گزارش مبتنی بر چهار شاخص اساسی زیر تدوین شده است:

۱. مشارکت و فرصت اقتصادی بر اساس دستمزدها، سطح مشارکت و دسترسی به اشتغال دارای مهارت بالا.

۲. دسترسی به آموزش بر اساس دسترسی به آموزش ابتدایی و سطوح عالی‌تر.

۳. توانمندی سیاسی بر پایه‌ی نمایندگی در ساختارهای تصمیم‌گیری سیاسی.

٤. بهداشت و بقا بر اساس امید به زندگی و نسبت جنسی.

اطلاعات مبتنی بر این گزارش براساس چهار شاخص فوق در خصوص وضعیت نابرابری جنسی در ایران در جدول زیر آمده است. شواهد حاکی است رتبه‌ی کلی ایران از منظر چهار شاخص مذکور ۱۰۸ است. مقایسه‌ی هر شاخص به تفکیک نیز نشان می‌دهد که از نظر فرصت‌ها و مشارکت اقتصادی، رتبه‌ی ایران ۱۱۳ از ۱۱۵ کشور است که بدترین وضعیت را نمایش می‌دهد. هم‌چنین شاخص توانمندی سیاسی نیز نشانگر این است که از بین ۱۱۵ کشور مورد بررسی، ایران رتبه‌ی ۱۰۹ را به‌دست آورده است. یعنی بالاتر از رتبه‌ی متوسط کل. از سوی دیگر از منظر شاخص‌های دسترسی به آموزش و بهداشت به

ترتیب از ۱۱۵ کشور رتبه‌های ۵۲ و ۷۹ را احراز کرده است که به‌هرحال در مسیر بهبود نسبی قرار دارد.

شاخص‌های شکاف جنسی	رتبه	امتیاز	متوسط نمونه	زن	مرد	نسبت زن به مرد
فرصت‌ها و مشارکت اقتصادی	۱۱۳	۰/۳۵۹	۰/۵۹۶			
مشارکت نیروی کار	۹۷	/۵۲	/۶۹	٪۳۹	٪۷۴	/۵۲
برابری پرداخت برای کارمشابه	--	--	/۶۴			
درامد به دلار	۱۱۱	/۲۸ .	/۵۲ .	۳/۰۹۴	۱۰/۸۵۶	۰/۲۸
قانونگزاران، کارکنان عالیرتبه و مدیران	۸۴	۰/۱۵	۰/۳۷	٪۱۳	٪۸۷	۰/۱۵
کارگزان حرفه ای و فنی	۷۶	۰/۴۹	۰/۷۹	٪۳۳	٪۶۷	۰/۴۹
دسترسی به آموزش	۷۹	۰/۹۵۳	۰/۹۳۹			
نرخ باسوادی	۸۷	۰/۸۴	۰/۹۱	٪۷۰	٪۸۴	۰/۸۴
ثبت نام در آموزش ابتدایی	۶۹	۰/۹۹	۰/۹۷	٪۸۸	٪۸۹	۰/۹۹
ثبت نام درآموزش راهنمایی	۸۶	۰/۹۴	۰/۹۴	٪۷۶	٪۸۰	۰/۹۴
ثبت نام درآموزش متوسطه	۱	۱/۰۰	۰/۸۶	٪۲۴	٪۲۱	۱/۱۱
بهداشت و بقا	۵۲	۰/۹۷۸	۰/۹۷۳			
نسبت جنسی دربدو تولد(زن/مرد)	۱	۰/۹۴	۰/۹۴	٪۴۰	٪۵۱	۰/۹۵
امید به زندگی سالم	۶۲	۱/۰۵	۱/۰۴	۵۹/۱	۵۶/۱	۱/۰۵
توانمندی سیاسی	۱۰۹	۰/۰۴	۰/۲۲			
زن در مجلس	۱۰۷	۰/۰۴	۰/۰۲۲	٪۴	٪۹۶	۰/۰۴
زن در موقعیت‌های وزارتی	۸۸	۰/۰۷	۰/۲۱	٪۷	٪۹۳	۰/۰۷
سال‌های ریاست زن در دولت(از ۵۰ سال)	۴۱	۰۰,۰	۰/۰۴	۰	۵۰	۰/۰۰

برخی از کشورهای دیگر مورد مطالعه دارای رتبه‌هایی از قرار زیر هستند: استرالیا ۱۵، آفریقای جنوبی ۱۸، کاستاریکا ۲۹، اسرائیل ۳۵، ازبکستان ۳۶، تایلند ۴۰، روسیه ۴۹، نیکاراگوئه ۶۲، چین ۶۳، سنگاپور ۶۵، برزیل ۶۷، اندونزی ۶۸، فرانسه ۷۰، مالزی ۷۲، ایتالیا ۷۷، ژاپن ۷۹، شیلی ۷۸، قبرس ۸۳، کویت ۸۶،

بولیوی ۸۷، کامبوج ۸۹، تونس ۹۰، بنگلادش ۹۱، کره ۹۲، اردن ۹۳، الجزایر ۹۷، هند ۹۸، اتیوپی ۱۰۰، امارات۱۰۱، بحرین ۱۰۲، بورکینافاسو ۱۰٤، مـراکش ۱۰۷، مصر ۱۰۹، عربستان ۱۱٤، پاکستان ۱۱۲ و یمن ۱۱۵.

منابع:

– http://www.weforum.org/pdf/gendergap/iran.pdf

– http://www.weforum.org/en/initiatives/gcp/Gender%20Gap/Profiles/index.htm

آدم آدم است، آدم مرد!

ساختار دیرینه‌ی مردگرایی در جهان و ایران چنان پایدار و گران‌سنگ است که در طول سده‌های بسیاری که از انقلاب کشاورزی و سیطره‌ی تدریجی مردان بر زنان می‌گذرد، هم‌چنان بر اندیشه و عمل انسان امروز سنگینی می‌کند. سایه‌ی این اندیشه‌ی کهنه و بازمانده از عهد قدیم به‌گونه‌ای است که حتی در ادبیات و واژگان ما نیز نمایان است. اطلاق الفاظی چون man و آدم به نوع بشر و در عین حال به مردان یادآور جان‌سختی اندیشه‌ی ستم، تبعیض و سلطه‌گری است که بیش از جامعه‌ی انسانی صفت شایسته‌ای است بر کلنی‌های حیوانی!

رسوخ و ترویج اندیشه‌های مردخواهانه و زن‌ستیز در بین نخبگان و بخش روشنفکری در جامعه‌ی ایران نیز علی‌رغم نواندیشی‌های بسیار از دیگر تناقضات و ناهمگونی‌های تحول معرفتی است که در بین شاعران، نویسندگان، کنشگران سیاسی و متفکرین اجتماعی نیز قابل ردیابی است. این طیف از رویکرد فردوسی حماسه‌پرداز در تعریف زن به معنای فعل امر از ریشه زدن، تا اندیشه‌ی متفکرانی چون شریعتی با همه‌ی پالایش مفهوم اجتماعی آن در کتاب «زن در چشم و دل محمد»، چنان است که دیگر نقد رویکرد و عملکرد مردمان عادی اعم از مرد یا زن محلی از اعراب ندارد!

با این اوصاف شگفت آدمی بیش از هرکس از جامعه‌ی زنانی است که در غایت از خود بیگانگی، نسبت به بودن و هویت خویش، بی‌هیچ اندیشه‌ی رهایی‌بخشی بر دمای آتشی می‌دمند که قرون متمادی است نه تنها بنیان آنان، بلکه دودمان انسان و سجایای انسانی را نیز سوزانده است. بخش بزرگی از زنان ایران امروز در سطوح مختلف سنی، تحصیلی، شغلی، فکری و سیاسی چنان از خود بیگانه شده‌اند که از مناظر مختلف و در عرصه‌های گوناگون یا نقش مردان را تقلید می‌کنند یا ندانسته به الگوهای مردخواهانه به ظاهر زنانه تن در می‌دهند

(دراین میان قشر و لایه‌های نازکی از زنان خودآگاه و مبارز نیز وجود دارند که بر سر رفع هرگونه قوانین تبعیض آمیز تلاش گسترده ای می کنند که موضوع بحث کنونی نیست).

شاید با قدری تسامح این بخش از جمعیت و رویکرد وعملکرد آنان را بتوان در دو گروه دسته‌بندی کرد:

۱. گروه نخست که بخش بزرگ این جمعیت دوبار مستضعف را تشکیل می‌دهد در رفتار روزمره‌ی خود چنان سلوک و کرداری دارند که گویی نسخه‌های آن را خود نگاشته‌اند. بسیاری از الگوهای رفتاری این بخش از زنان در جامعه ایران تحت تاثیر الگوهای مرد خواهانه است. نمونه‌هایی ازاین الگوهای رفتاری عبارتند از: نوع پوشش خواه از نوع برهنگی یا پوشیده در حجاب فیزیکی (آرایش و پیرایش سیمای ظاهری، سر و صورت و اندام)، چگونگی رفتار در فضاهای محرم و نامحرم، نحوه‌ی تعامل و نشست‌وبرخاست با مردان و حتی زنان و آشنایان، نوع جنسیت و تعداد فرزندخواهی، فرهنگ صرف اوقات فراغت و تفریح، نوع و ضرورت اشتغال و نحوه‌ی استفاده از درآمد خانوار، تحصیل خواه در زیر سایه‌ی پدر یا شوهر، سرپرستی پس از فوت شوهر، حل و فصل مناقشات میان زن و شوهر، و حتی زمان و چگونگی تامین نیازهای جنسی زن و.. . این الگوهای کنش و واکنش که در زندگی روزمره از سوی زنها صورت می‌گیرد چهره‌ی پنهانی است که در آن‌سوی ظاهر پر فریب و گاه دل انگیز آن برای زنان، امیال، تمنیات و مدیریت آگاهانه و ناآگاهانه‌ی مردان نقش ایفا می‌کند. در این میان بسیاری از زنان بی آن که خودشان بخواهند و بپندارند، علیه خود عمل می کنند.

۲. گروه دیگر شامل آن دسته از زنانی اندکی است که بی هیچ نگرش و اندیشه‌ی نوین و نظام یافته‌ای با حدت و شدت متفاوت در تقابل با وضع موجود بر می‌آیند. بخش قابل توجهی از زنان شهری، زنان و دختران تحصیلکرده، شاغل و حتی زنان کم سواد در خانواده‌های ثروتمند و نوکیسه ای که یک‌شبه به مال و ثروت رسیده اند در این دسته‌بندی جای می‌گیرند. اطلاق صفات شبه‌فمینیستی به این گروه و سرکوب این جنبش از سوی سردمداران اندیشه‌ی مردگرایی خواسته یا ناخواسته فضای تنگ آزادیخواهی و برابرخواهی زنان ایران امروز را بیش از پیش تنگ‌تر می‌کند.

در این میان گروهی از زنان نیز در نقش زنان کهنه‌پرست دینی و سنتی وجود

دارند که آگاهانه با سرکوب آرای مستقل زنان و تایید وضعیت ستم گونه زنان کشور با عناوین دفاع از دین و سنت دینی در صدد انحراف افکار عمومی و جنبش‌های راستین برابرخواه هستند که عمدتاً نیز در بدنه‌ی رسمی و حکومتی به فعالیت می‌پردازند. بی‌تردید آن دسته از زنان آزادیخواه، فرهیخته، آگاه و برابری خواه در مجموعه راهبردهای رهایی‌طلبانه‌ی خویش باید این دو گروه بزرگ انسانی را نیز هدف قرار دهد و به تبیین جایگاه زنان در ساختار اقتصادی و اجتماعی نابرابر بپردازد.

روسپیگری در ایران: آسیب‌پذیری یک مفهوم

با وجود این که قدمت پدیده‌ی روسپیگری در ایران به‌ویژه به‌صورت رسمی به سال‌های پیش از انقلاب و دوران حکومت پهلوی دوم باز می‌گردد ولیکن این پدیده با وقوع انقلاب و فوران برخوردها و آرمان‌های دینی و اخلاقی به طور ماهیتی دستخوش تغییرات مهمی شد.

با وقوع انقلاب ایدئولوژیک مبتنی بر احیا و به حداکثر رساندن اصول و احکام دینی و اخلاقی در سال ۱۳۵۷، یکی از سامان‌های اجتماعی مورد هدف در تغییرات ساختاری، سامان روسپیگری در ایران بود. تعطیلی مرکز فعالیت و فروپاشی سامان و سازوکار این پدیده از یکسو و حذف فیزیکی و اعدام روسپی‌های شاغل در این سازمان از سوی دیگر، عمدتاً بر پایه‌ی این اندیشه به‌وقوع پیوست که در جامعه‌ی دینی، این کنش غیر اخلاقی و غیر انسانی است و هیچکس نمی‌بایست «به‌خاطر یک مشت ریال» اقدام به تن‌فروشی کند و اخلاق و هنجار اجتماعی را مخدوش سازد. با این رویکرد بهترین نحوه‌ی برخورد در بدو امر زدودن و به اصطلاح «پاک کردن صورت مسئله» بود که چنین نیز شد.

با وجود تعطیلی رسمی سامان و فعالیت روسپیگری، به دلایل مختلف از جمله کارکردی بودن این پدیده (فارغ از هرگونه ارزشگذاری) به عنوان یک واقعیت و نیاز ساختاری جوامع شهری روبه رشد، فعالیت این پدیده و کنشگران آن در ساختار غیر رسمی به حیات خود ادامه داد و بدین‌ترتیب در اشکال مردمی و نه حکومتی، به‌صورت خودجوش و خودگردان و کارگاهی و البته زیرزمینی و غیرقانونی به رشد خود ادامه داد. این وضعیت منجر بدان شد که پدیده‌ی روسپیگری بی‌هیچ مهاری و بدون نظارت اجتماعی، فرهنگی، بهداشتی، اخلاقی و حتی اقتصادی در سایر سازمان‌ها و نهادهای اجتماعی رسمی رخنه کند و

هرجا که علائمی از تقاضای این خدمات جنسی وجود دارد، عرضه شود. لذا سازمان بروکراسی رسمی، نهاد خانواده، نهاد آموزش رسمی اعم از آموزش عمومی و عالی، گروه‌های اجتماعی غیررسمی جوانان و محلات شهری و روستایی و ... نیز از این پدیده دور نماندند و دامنه‌ی آن و کنشگرانش به‌صورت روزافزون روبه گسترش نهاد. به‌طوریکه امروزه با ارقام رسمی و غیررسمی اعلام شده نسبت این پدیده از نظر کمی و کیفی، پراکنش جغرافیایی، سنی و جنسی بسیار شگفت‌آور و تبعات آسیب‌شناختی آن هم‌چنان دارای آثار منفی هنجاری و اخلاقی، فیزیکی و بهداشتی، اجتماعی و فرهنگی است.

برخی شواهد آماری حاکی است در دهه‌ی ۶۰ و ۷۰ سن روسپیگری بالای ۳۰ سال بود اما اکنون سن روسپیگری از ۱۵ سال به بالا رسیده و تحقیقات نشان داده که اکنون شمار روسپیان متاهل افزایش یافته و با رشد سریعی هم مواجه است. از سوی دیگر ۱۱ درصد روسپیان شهر تهران با اطلاع همسران‌شان دست به روسپیگری می‌زنند .این آمار نشان می‌دهد که نه تنها به مسئله‌ی بی‌کاری زنان بلکه به بیکاری مردان و پیامدهای آن نیز باید توجه بیش‌تری شود.(۱)

برخی از اهم زمینه‌های گسترش این پدیده را می‌توان به شرح زیر فهرست کرد:

۱. وقوع جنگ ناخواسته‌ی فرسایشی و آسیب‌های اجتماعی ناشی از آن از جمله مرگ ومیر مردان و وقوع و شیوع پدیده‌ی بی‌سرپرستی از یک‌سو و تنگناهای مالی برای گذراندن امور زندگی از سوی دیگر، یکی از زمینه‌های اصلی گسترش این پدیده است.

۲. فقر روزافزون و فاصله‌ی طبقاتی بین اقشار و گروه‌های مختلف اجتماعی نیز از عمده دلایل رشد این پدیده به‌شمار می‌رود. به‌نحوی که در طبقات بی بضاعت و فقیر از یک‌سو و طبقه مرفه از سوی دیگر، چنین پدیده‌ای قابل شناسایی است. به‌طوری که در طبقه مرفه به دلایل طغیان امیال جنسی و توانایی خرید سکس و هم‌چنین میل به اطفای امیال جنسی از طرق غیر رسمی و فارغ از هدف دستیابی به پول و درآمدزایی، و در طبقه‌ی فقیر به دلیل تامین نیاز روزمره و کسب درآمد نسبتاً مکفی با کم‌ترین سرمایه‌ی مالی و انسانی (تخصص و مهارت) به‌تدریج رو به رشد نهاد. فاصله و تبعیض طبقاتی، میل و عطش دستیابی به امکانات زندگی بهتر و مرفه‌تر، میل به «زن بارگی» از سوی دیگر به‌ویژه در بین اقشار مرفه و نوکیسه‌ای که یکباره به ثروت و مکنت غیر قانونی و رسمی رسیده بودند، در گسترش روسپیگری در ایران نقش اساسی بازی کردند.

۳. برخی از عواملی که منجر به فرو کوفته شدن میل و نیاز جنسی و گسترش دامنه و سطح و عمق این نیاز فیزیکی، طبیعی به صورت غیررسمی شد عبارتند از: انسداد روابط سالم اجتماعی و فرهنگی بین زنان و مردان، به‌ویژه بین دختران و پسران با ایجاد فاصله‌های فیزیکی و غیرفیزیکی یک‌سویه از سوی حاکمیت، جدایی بین این دو جنس از محیط خانواده تا مدرسه،دانشگاه و حتی در فضای اشتغال و حوزه‌ی عمومی زندگی اجتماعی و شهری، و برخوردهای سرهنگی و کیفری در کنترل و تعطیلی این مناسبات. نتیجه‌ی طبیعی این برخوردها، آسیب‌پذیری مناسبات دو جنس، شفافیت بیش از حد و رخنه‌پذیر مرزهای هنجار و ناهنجار و افزایش و گاه جذابیت هنجارشکنی و قبح‌زدایی این امر بود که امروزه زنان و دختران با پوشش فراگیر و متراکم «پارچه و حیا» نیز از چشمان مردان تجاوزگر هر کوی و برزن در امان نیستند.

٤. با افزایش جمعیت، گسترش شهرنشینی و مهاجرت از روستا به شهرها از یک‌سو و هم‌چنین عدم امکان پاسخگویی مناسب به نیاز نوجوانان و جوانان و آموزش مناسب و هنجارمند آنان از سوی دیگر، پدیده‌ی روسپیگری پررنگ‌تر شد. افزایش سن ازدواج به دلایل مختلف اقتصادی و اجتماعی نیز در گسترش روزافزون تقاضای غیر رسمی ارتباط جنسی دو جنس شد که به‌طور خودبه‌خودی زمینه‌های ذهنی و عینی ظهور و توسعه‌ی میدان و امکانات عرضه را گسترش داد و به‌صورت سازمان یافته و نایافته، پدیده‌ی روسپیگری رو به توسعه نهاد.

۵. درنوردیده شدن مرزهای جغرافیایی در پی تحولات تکنولوژی اطلاع‌رسانی و ورود و گسترش استفاده از فیلم‌ها و برنامه‌های نمایشی سکسی و پورنو ویدئویی و کامپیوتری و دسترسی به این فیلم‌ها از طریق اینترنت و ماهواره از یک‌سو و تعطیلی مناسبات دو جنس در حوزه‌های عمومی و رسمی منجر به تهییج امیال جنسی جوانان و میل به تقاضا و عرضه متناسب با آن در ایجاد و گسترش مناسبات جنسی گردید. این مناسبات جنسی باتوجه به پنهانی بودن آن، بدون پیشگیری‌ها و هشدارهای اخلاقی، بهداشتی، اعم از بهداشت فردی، روانی و اجتماعی آثار سوء دیگری نیز بدنبال داشته است.

٦. شکاف بین نسلی در خانواده‌ها و جدایی آموزه‌های اولیا و مربیان در نهادهای آموزشی و تربیتی رسمی و غیر رسمی با جوانان و نسل نوجوان، جدی نگرفتن تحولات فیزیکی و شخصیتی نوجوانان که نقطه‌ی شروع آن بلوغ جنسی است و

اکتفای صرف به توصیه‌های نخ‌نما شده‌ی اخلاقی، از عمده دلایلی است که با بی‌تدبیری و غفلت مدیریت امور اجتماعی و فرهنگی از سوی حاکمیت و بلاتکلیفی خانواده‌ها در این خصوص که کدامین عمل راهگشا خواهد بود، زمینه‌ی گسترش روسپیگری را بیش از پیش فراهم ساخت.

۷. آسیب‌پذیری مرزهای هنجار و ناهنجار و بزرگی دامنه‌ی تعیین خطوط قرمز در مناسبات بین دو جنس به‌قدری است که هیچ نوجوان، جوان و بزرگسالی با هر جنسیتی امکان گشودن قدم از قدم را ندارد. این مرزها در سال‌های نخست انقلاب از یک لاک زدن و استفاده از لوازم اولیه‌ی آرایشی برای دختران و پوشیدن شلوار جین و آرایش مو و اصلاح صورت پسران تا قدم زدن در میادین اجتماعی، پارک‌ها و خیابان گسترش یافته بود. بی‌تردید ارتکاب هر یک از این اعمال خودبه‌خود فرد عامل را در زمره‌ی بی‌هنجاران و کسانی که از خطوط قرمز و بی اخلاقی گذشته‌اند، جای می‌دهد. در چنین فضای ارزشی و افراطی، ناپسند بودن یک رفتار بسیار آسیب پذیر و قابل تصرف می‌نماید. این امر به‌ویژه با ناهم‌سویی روش‌ها و الگوهای تربیتی رسمی و غیررسمی، و ناهماهنگی آموزه‌های مدارس و نهادهای حکومتی با آموزه‌های خانواده‌ها و گروه‌های هم‌سالان رو به تشدید نهاد.

۸. فقدان ممارست اجتماعی تنظیم روابط دختر و پسر و عدم آموزش به‌هنگام، کارآمد و آشکار جنسی در ساختارهای رسمی و غیررسمی بنام دفاع از ارزش‌های دینی و اخلاقی چون گناه، عفت، حیا واخلاقیات، منجر به عدم شناخت دو جنس از یکدیگر و رمانتیک شدن روابط عاطفی و در نهایت تبدیل شدن این نیاز به‌صورت بیمارگونه شده است. عدم پیش‌بینی روش‌های پاسخگویی رسمی و هنجارمند این نیازها به اشکالی غیر از شکل رسمی و «دائم‌العمر ازدواج»، منجر به بروز کابوس آمیزش جنسی در جامعه‌ی ایران شده است. به نحوی که برای اکثریت دختران و پسران جوان‌سال و بزرگ‌سال به‌صورت رویایی دست نیافتنی است و در نزد اولیا و مربیان و مدیریت اجتماعی دستگاه حاکمیت در سطح کلان نیز به‌صورت یک مشکل اساسی جلوه می‌کند ولی حتی توان اعلام وجود چنین پدیده ای را نیز نمی یابند.

۹. نکته‌ی آخر این‌که بنابه دلایل پیش‌گفته و هم‌چنین فقدان و خلاء تئوریک اجتماعی، دینی و فقهی، برخورد و مدیریت روابط جنسی زن و مرد در جامعه‌ی ایران امروز، پدیده روسپیگری در مفهوم و تعریف آن دستخوش یک

آسیب‌پذیری ذاتی است. هم‌چنین مرز میان روسپیگری و فعل آزاد و تعریف شده‌ی رفتار جنسی بین دو فرد مشخص نیست. تن‌فروشی و یا ارتباط جنسی غیر ارادی، غیر عاطفی و غیر انسانی بین زن و مرد، با رابطه‌ی جنسی آگاهانه، عاطفی و انسانی بی‌هیچ تمایز مفهومی و حقوقی، هر دو با پیوستاری از حداقل‌های منکرات تا حداکثرهای آن (تجاوز به عنف) در پرتو مفهوم ناهنجاری چنان اسیر شده است که امروزه ارتکاب عمل جنسی از سوی افرادی که در نقطه‌ی شروع حداقل‌ها قرار دارند، تا حداکثرها همه با یک چوب هنجارشکن از جامعه رانده می‌شوند. علاوه براین بسیاری از آمارهای اعلام شده درکشور نیز قابل اعتماد نیست. این خدشه و نقص آماری چند دلیل مهم در بر دارد که عبارتنداز: از یک‌سو نامشخص بودن تعداد، اجتماع و پراکندگی افراد شاغل دراین حرفه و استناد به آمارهای مربوط به دستگیری افراد تحت عنوان روسپی، درواقع تمام شماری تلقی نمی شود و بسیار افراد دیگر هستند که هنوز در تورآمار نیروهای انتظامی قرار نگرفته اند. به عبارت دیگر این آمار دستخوش نوعی کم شماری است. از سوی دیگر مرز میان افرادی که به‌صورت حرفه ای و تمام وقت به امر تن فروشی اشتغال داشته و درآمد ثابتی دارند با افرادی که برای نخستین یا چندمین بار و موقت به این عمل روی آورده اند، روشن نیست و لذا از زاویه دیگر این آمارها دارای نوعی بیش شماری هم هست. بنابراین علی رغم اهمیت و گسترش نسبی این پدیده، هنوز تصویر آماری و تحلیلی درستی پیرامون آن وجود ندارد.

به دیگر سخن پدیده‌ی روسپیگری پیش از آن که شایسته‌ی استیضاح اجتماعی و کیفری مرتکبین و عاملان آن باشد، نیازمند محاکمه‌ی سیاستگذاران و کسانی است که با زدودن طرح مسئله و پاسخ ندادن به آن، زمینه‌ی شیوع آن را ایجاد کرده و با بی‌تدبیری در مدیریت این واقعیت اجتماعی و فیزیولوژیک، خود در تشدید آن سهیم بوده‌اند!

منبع:
روزنامه‌ی سرمایه، شماره‌ی ۷۷۵، چهارشنبه،۱۲ تیر ، ۱۳۸۷

ختنه‌ی زنان

برپایه‌ی گزارشی از سوی یونسکو در سال ۲۰۰۵[1] ختنه‌ی تمام یا بخشی از قسمت بیرونی آلت تناسلی زنان و دختران یا هر نوع آسیب‌رسانی به اندام‌های زنانه به دلایل فرهنگی یا غیر درمانی پدیده‌ای است که در بسیاری از کشورها صورت می‌گیرد. آمارها حاکی است که در حال حاضر بین ۱۰۰ تا ۱۴۰ میلیون دختر و زن در آفریقا و اندکی نیز در خاورمیانه مورد چنین ستمی قرار گرفته‌اند. گزارش بهداشت جهانی، قربانیان این عمل را در چهار گروه دسته‌بندی می‌کند:

۱. بریدن علفه یا پوسته‌ی اطراف چوچوله با یا بدون برش کامل یا بخشی از آن.

۲. بریدن چوچوله همراه با برش کامل یا بخشی از لابیامینورا یا لایه‌های داخلی آلت تناسلی زن.

۳. بریدن همه یا بخشی از اندام تناسلی و بخیه زدن یا باریک کردن ورودی آلت تناسلی زن.

٤. سایر روش‌های چاک دادن، بریدن، کشیدن، داغ کردن و اوراق کردن اندام چوچوله یا ورودی اندام جنسی، و انسداد یا تنگ ساختن راه ورودی آن.

ختنه‌ی اندام جنسی در وجوه مختلف پیش‌گفته، عمدتاً در بین دختران ٤ تا ١٤ سال، نوزادان، زنان آماده برای ازدواج و زنانی که نخستین زایمان خود را پشت سر گذاشته‌اند رایج است. این عمل حساس نیز معمولاً توسط جراحان سنتی، یعنی قابله‌ها و سلمانی‌ها بدون بیهوشی و با استفاده از تیغ تراش، هر چیز تیز و برنده و حتی شیشه‌ی شکسته صورت می‌گیرد! ختنه‌ی دختران عموماً با فشار و جراحت روانی نیز همراه است و شامل درد و شکنجه، شوک، بریده شدن مثانه و زخم شدن قسمت بیرونی اندام جنسی است. این عمل گاهی نیز منجربه مسموم شدن خون، نازایی، و مانع از کار آنان می‌شود و گاهی نیز بر اثر عفونت حاصل از آن منجر به مرگ می‌شود!

عمل ختنه‌ی دختران و زنان را می‌توان اولین نمود خشونت علیه حقوق بشر دانست. ا سوی دیگر این عمل نوع دیگری از تبعیض جنسی علیه زنان به شمار

می‌آید و از این‌رو با برخی از اصول اولیه‌ی کنوانسیون منع هرگونه خشونت علیه زنان و هم‌چنین حقوق کودکان در تناقض است. متاسفانه گاهی برخی دولت‌ها از دادن اطلاعات مربوط به ختنه‌ی زنان پرهیز می‌کنند. در اینگونه موارد معمولاً چنین استدلال می‌شود که این امر موضوعی خصوصی است و افراد و خانواده‌ها به اختیار و در چهارچوب آزادی خود عمل می‌کنند. درحالی‌که پیامدهای روانی، بهداشتی و دلایل اجبار آن، این موضوع را در صدر مسایل جامعه، دولت‌ها و جامعه‌ی بین‌الملل قرار می‌دهد. امروزه میثاق‌ها و معاهدات بسیاری در سطح بین‌الملل وجود دارد که خواهان حذف هرگونه خشونت و ستم علیه بشریت است. میثاق حقوق کودک، میثاق حذف هرگونه خشونت علیه زنان و نشور آفریقایی حقوق و رفاه کودکان از آن جمله‌اند. برای نخستین بار سازمان یونسکو در سال ۱۹۷۹ به موضوع ختنه‌ی زنان اشاره کرد و سال بعد نیز برای جلوگیری از این امر به ضرورت بهره‌گیری از آموزش عمومی مردم و زنان، اعضای خانه‌های بهداشت و رهبران اجتماعات محلی تاکید نهاد.

امروزه در صحراهای جنوبی آفریقا، مصر و سودان سالانه بیش از سه میلیون‌نفر در معرض خطر ختنه‌های اجباری هستند. شواهد حاکی است که نرخ شیوع این عمل در شمال شرقی آفریقا از ۹۷ درصد در مصر، تا ۸۰ درصد در اتیوپی در نوسان است. در آفریقای غربی نیز ۹۹ درصد زنان در گینه، ۷۱ درصد در موریتانی، ۱۷ درصد در بنین و پنج درصد در نیجر در معرض این آسیب هستند. در برخی کشورهایی که آمار آنان در دسترس است، این نرخ قدری پایین‌تر است، به‌طوری که در کنیا ۳۲ درصد و در تانزانیا ۱۸ درصد است. از این‌رو میتوان این کشورها را به سه گونه دسته‌بندی کرد. گروه اول با نرخی در حدود بالای ۸۰ درصد، گروه دوم بین ۲۵ تا ۷۹ درصد و گروه سوم شامل کشورهایی است که انواع ختنه‌ی زنان در بین یک تا ۲٤ درصد از زنان شیوع دارد.

بررسی‌ها نشان می‌دهد بیش‌ترین میزان ختنه‌ی زنان در بین گروه‌های سنی ۱۵ تا ۲٤ سال، قبل از اتمام آموزش و عمدتاً میان گروه‌های کم‌تر آموزش‌دیده و گروه‌های اسلامی صورت می‌گیرد. هم‌چنین نسبت نزدیکی میان نرخ بالای ختنه با سطح پایین شهرنشینی، همسایگی با فرهنگ‌های متعصب، وابستگی افراطی مذهبی، فقر مالی و ترکیب و تعصب قومی منطقه وجود دارد. نکته‌ی حایز اهمیت این است که بررسی‌ها نشان می‌دهد بخش بزرگی از زنان در این مناطق نیز از انجام این سنت دینی- فرهنگی و قومی- جنسی حمایت می‌کنند. حتی در

کشورهایی مانند مصر، گینه، اتیوپی، سودان، مالی، ساحل عاج، نیجر و نیجریا نسبت حامیان این سنت‌ها در بین دختران بیش از تعداد دخترانی است که در معرض ختنه قرار گرفته‌اند! برخی از اهداف ختنه‌ی زنان عبارتند از اجرای احکام اسلامی، فایده‌ی بهداشتی، حفظ بکارت و دوشیزگی دختران، کنترل تمایلات جنسی دختران تا قبل از ازدواج، اطمینان دادن به شوهر آینده‌ی دختران برای بکارت آنان، زیبایی‌شناسی زنان ودستیابی به پاکی روح.[۲]

می‌توان کشور ایران را در گروه سوم دسته‌بندی کرد. شواهد نشان می‌دهد در کشور ایران نیز در میان برخی از مناطق کردنشین با دوختن اندام تناسلی زنان، موزدایی بنیادین اندام زنان از سن طفولیت این پدیده رواج دارد. شواهد حاکی است ۷۰ درصد دختران بندر کنگ در هرمزگان عموماً با ختنه‌ی قبل از ۴۰ روزه‌گی و گاه قبل ازسن ۵ ساله‌گی با روش‌های سنتی و تیغ سنت و دین، مورد ستم قرار می‌گیرند.[۳] در این میان اهمیت فرهنگی بکارت دختران نیز از زمره دیگر محدودیت‌هایی است که بر اساس زیبایی‌شناسی و اخلاق مردخواهانه ناخواسته در فرهنگ عمومی به دختران تحمیل می‌شود. شدت این خشونت جنسی به‌گونه‌ای است که حتی در مجلس شورای اسلامی نیز شاهد لایحه قانونی کردن معاینه‌ی بکارت دوشیزگان برای مردان و به‌هنگام ازدواج هستیم!

امروزه علاوه بر مسئله‌ی ختنه‌ی زنان و دختران، سئوال دیگری که کم‌تر بدان پرداخته می‌شود عبارت از این است که آیا ختنه‌ی پسران یا قطع عضو کودکان پسر که نخست در بین یهودیان و سپس از این طریق در بین مسلمانان نیز رواج کامل یافته است، از همان نوع خشونت علیه کودکان محسوب نمی‌شود!؟ عمده دلایل توجیهی ختنه‌ی پسران نیز مانند دختران عبارتند از: رعایت نکات بهداشتی، پیشگیری از عفونت ادراری و کلیوی، پیشگیری از بیماری‌های مقاربتی و سرطان اندام تناسلی، پیشگیری از سرطان دهانه‌ی رحم برای زنان و البته کسب لذت جنسی بیش‌تر مردان![منبع شماره‌ی ۲] قطع پوسته‌های حفاظتی غشای آلت تناسلی پسران تحت عنوان لذت جنسی، سبب آسیب‌پذیری وانزال سریع اسپرم و ناهم‌زمانی ارضای جنسی زن و مرد را نیز به‌دنبال دارد.

منابع:

۱. گزارش یونیسف
http://www.unicef.org/publications/files/FGM-C_final_10_October.pdf
۲. گزارش روزنامه شرق، اسفند ۱۳۸۳
http://www.sharghnewspaper.com/831203/html/ppez.htm
۳. ختنه‌ی زنان در بندر کنگ،
http://www.irwomen.com/first.php?id=54

فصل سوم: آسیب‌شناسی مسایل کودکان ایران

مفهوم گنگ کودکی در ایران!

باوجود این که قریب ۳۶ درصد از جمعیت کشور در زیر سن کودکی قرار دارند که عبارت از بیش از ۲۵ میلیون کودک در زیر سن ۱۸ سالگی است[۱] ولیکن جایگاه کودکان و به تبع آن پدیده‌ی کودکی در ایران از ابعاد مختلف تعریف مبهمی دارد. مرور تعریف‌هایی که از کودکی وجود دارد حدود و ثغور این مفهوم در ادبیات مختلف قانونی، شرعی، سیاسی و اجتماعی را روشن خواهد کرد:

۱. بر اساس تعهدی که دولت به کنوانسیون بین‌الملل حقوق کودک داده است،این تعریف پذیرفته شده است که کودک شامل کلیه‌ی جمعیت انسانی است که در فاصله‌ی سنی بین صفر تا ۱۸ سالگی قرار دارند.[۲]

۲ . از نظر قانون کار کشور، کودک شامل کلیه افرادی است که زیر ۱۵ سال تمام قرار داشته و هیچ کارفرمایی حق به‌کارگیری آنان را ندارد. در مبحث پنجم ـ مواد ۷۹ و ۸۰ شرایط کار نوجوانان این قانون آمده است:

ماده ۷۹ـ به‌کار گماردن افراد کمتر از ۱۵ سال تمام ممنوع است.

ماده ۸۰ـ کارگری که سنش بین ۱۵ تا ۱۸ سال تمام باشد، کارگر نوجوان نامیده می‌شود.[۳]

۳. از منظر قانون استخدام کشوری که شامل نیروی کار شاغل در بخش دولتی می‌شود، افراد زیر ۱۸ سال به‌دلیل قرار گرفتن در سن تحصیل و به تعبیری کودکی از اشتغال منع شده‌اند.[٤]

٤. از زاویه‌ی فقهی و شرعی براساس تبصره یک از ماده ۱۲۱۰ قانون مدنی سن بلوغ در دختران ۹ سال و در پسران ۱۵ سال است.[٥]

۵. از نظر سیاسی نیز افراد واقع در زیر ١٦ سالگی به‌دلیل عدم بلوغ سنی و کودک‌سالی نمی‌توانند در انتخابات سیاسی کشور شرکت کنند و رای دهند.[٦]

٦. از نظر قانون تامین اجتماعی نیز تنها فرزندان آن دسته از بیمه‌شدگان می‌توانند از خدمات بیمه‌ای و درمانی بهره‌مند شوند که دختران تا سن ۲۵ سالگی و پسران تا سن ۱۸ سالگی به‌صورت مجرد در خانه‌ی پدری باشند.
۷. در نهایت از منظر نظام آمارگیری کشور نیز افراد زیر سن ۱۰ سال کودک معرفی شده و در مورد بیان وضعیت اشتغال افراد بالای ۱۰ سال از زمره کودکان خارج شده است.
اینک با توجه به این وضعیت ناهمگون در شناسایی کودکان، مسائل متعددی بروز می‌کند که اهم آن‌ها عبارتند از:
الف) اختلاط در مخاطب‌شناسی و تعیین گروه‌های هدف در امور برنامه‌ریزی اجتماعی و فرهنگی کودکان از سوی سیاستگزاران، قانونگزاران و مجریان امور آموزشی، تربیتی، بهداشتی و درمانی و ...
ب) برخورداری نامتوازن و محرومیت گروه‌های کودکانی که از نظر سنی در آستانه‌هایی قرار دارند که در تعاریف مذکور محل اختلاف است و لذا باعث آسیب‌پذیری مضاعف این گروه از کودکان می‌شود.
پ) نامشخص بودن وضعیت شناخت کودکان از حیث آمار جمعیتی و موقعیت اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی برای برنامه‌ریزی پایدار در زمینه‌ی تقویت پتانسیل‌ها و رفع محرومیت‌ها.
ت) فرار از مسئولیت‌پذیری و عدم پاسخگویی مسئولان مختلف امور اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی در زمینه‌ی مصائب و مشکلات مبتلا به این قشر آسیب‌پذیر.
ث) بلاتکلیفی و بی‌سرپرستی گروه‌های سنی محل اختلاف در بین کودکان در زمینه‌ی بهره‌گیری از امکانات اجتماعی و فرهنگی در جامعه.
بنابراین پیش از هر اقدامی برای برنامه‌ریزی پیرامون ارتقای سطح زندگی کودکان می‌بایست در وهله‌ی نخست نسبت به یکسان‌سازی مفهوم و دامنه‌ی پوشش و فراگیری تعریف کودک در متون و میثاق‌های مختلف پیش‌گفته اهتمام کنیم و با این روش زمینه‌ی مسئولیت‌پذیری و ارتقای کیفیت خدمات و برابری در ارائه خدمات به این قشر را فراهم سازیم.

منابع:

۱- سرشماری کل کشور ۱۳۸۵، مرکز امارایران، ۱۳۸٦

۲- کنوانسیون حقوق کودک،
http://www.unhchr.ch/html/menu3/b/k2crc.htm

۳- قانون کار جمهوری اسلامی ایران، مصوب ۱۳٦۹
طبق ماده ۱۸۸ قانون کار "اشخاص مشمول قانون استخدام کشوری یا سایر قوانین و مقرارت خاص استخدامی و نیز کارگران کارگاه‌های خانوادگی که انجام کار آنها منحصرا توسط صاحب کار و همسر و خویشاوندان نسبی درجه یک از طبقه اول وی انجام می شود، مشمول مقررات این قانون نخواهند بود". درنتیجه، حداقل سن کار در مورد چنین کارگرانی رعایت نخواهد شد. بنگرید:
http://www.lssi.ir/pages/en/qk/MITQK00.HTM

٤- طبق ماده ۸٤ قانون کار درمشاغل و کارهایی که به علت ماهیت آن یا شرایطی که کار در آن انجام می شود برای سلامتی یا اخلاق کارآموزان ونوجوانان زیان آور است، حداقل سن کار ۱۸ سال تمام خواهد بود. تشخیص این امر با وزارت کار و امور اجتماعی است".

۵- قانون مدنی، مجلس شورای اسلامی
http://law.majlis.ir/Law/Lawview.asp?key=5805

٦- قانون انتخابات ریاست جمهوری اسلامی ایران،
http://law.majlis.ir/Law/Lawview.asp?key=6051

کودکان بی‌هویت، آینده‌ی بی‌هویت!

ایران امروز که قریب نیمی از جمعیت آن بر اساس سن میانه زیر ۲۴ سالگی قرار دارد[۱] بدون تردید بخش بزرگی از راه ناپیموده‌اش در گرو حرکت و کنش‌های کودکان و نوجوانان امروز به عنوان نسل آتی این مرز و بوم است. هویت‌یابی و انتقال تاریخچه‌ی جنبش‌ها و خواسته‌های آن‌ها به نسل آینده‌ساز امروز و درنگ در انتظارات پاسخ داده نشده‌ی مردم ما حداقل در طول سده‌ی اخیر تاکنون، تنها راه نیل به جامعه‌ی مدنی است تا بلکه بتواند نسخه‌ای درون‌زا برای مسائل وتمنیات مردم این کشور تجویز کند. متاسفانه علی‌رغم اهمیت این نسل آینده‌ساز، به دلایل متعدد از جمله غفلت رهبران در طول چند دهه‌ی اخیر، بخش بزرگی از این جمعیت در بحران هویت به‌سر می‌برد.

کودکان بی‌هویت شامل آن دسته از کودکانی هستند که از نظر تبارشناسی و موقعیت اجتماعی و فرهنگی وضعیت نامشخصی داشته و جایگاه آنان در جامعه و حتی خانواده روشن نیست. کودکان بی‌هویت یا بی‌شناسنامه و ناشناس به دلیل نامشخص بودن پدر از هیچ هویت و شناسنامه‌ی رسمی برخوردار نیستند. بر اساس آمار نسبی غیر دولتی بیش از ۱۰۰ هزار کودک در ایران با این وضعیت زندگی می‌کنند.[۲] در این‌جا به بررسی اجمالی برخی از زمینه‌ها و تبعات ظهور و توسعه‌ی این پدیده از ابعاد مختلف می‌پردازم.

زمینه‌ها: زمینه‌های عینی و ذهنی ظهور و بروز این پدیده از ابعاد متعددی قابل بررسی است:

۱. عوامل دینی: از این منظر تحت عنوان صیانت از خانواده، کلیه‌ی کودکانی که در اثر روابط جنسی نامشروع به دنیا می‌آیند اساساً فاقد هرگونه جایگاهی برای شناسایی حقوق اجتماعی هستند. عمده منطق این رویکرد نیز از دیرزمان بر این مبنا استوار بوده است تا بتوان با تمهید محرومیت، از فعلیت وقوع رابطه‌ی جنسی غیر مشروع و زنا پیشگیری کرد. در این رویکرد زندگی کودکان قربانی

کنش‌های غیر رسمی و نامشروع بزرگسالان می‌شود و تاوان اعمال آن‌ها را باید کودکان و در واقع آیندگان بپردازند.

۲. عوامل حقوقی: در حقوق مدنی و فقهی برگرفته از مبانی دینی نیز به دلیل نامشخص بودن جایگاه تبارشناختی این دسته از کودکان و مسکوت ماندن حقوق کودکان، پدیده تعیین هویت و تبار آنان همچنان مغفول مانده است. عدم اشراف و اذعان قانونگزار به تحولات اجتماعی در عصر حاضر و عدم درک روح عصری قانون که جزای جرایم امروزی را نمی‌توان به آیندگان تحمیل و احاله کرد، محدودیت شرعی در بازتعریف روابط جنسی به اصطلاح نامشروع و تحدید دامنه‌ی دربرگیری این کنش در جامعه‌ی امروز ایران در تطابق با تحولات جهانی از دیگر زمینه‌های بروز و دوام این پدیده به‌شمار می‌رود.

۳. عوامل اجتماعی: عدم پاسخگویی به نیازهای جنسی جوانان، محدودیت رسمی و آشکار رابطه‌ی میان دو جنس از کودکی تا بزرگسالی، زمینه‌ساز روابط جنسی پنهانی می‌شود که گاه منجر به تولد انسان‌هایی می‌شود که قانون آن‌ها را مورد تایید قرار نمی‌دهد (کودکان بی‌هویت). مردتباری مطلق در فرهنگ ایرانی و حقوق شرعی منجر به بروز شرایطی شده است که بدون شناسایی پدر کودک یا فاعل رابطه‌ی جنسی‌ای که منتهی به فرزندزایی شده است، حتی با اعلام آمادگی مادر در قبول مسئولیت سرپرستی، هویت کودک مورد تایید قرار نمی‌گیرد. هم‌چنین وقوع پدیده‌ی مهاجرت و سکونت غیر قانونی تعداد کثیری از مهاجران افغانی و عراقی در ایران و وصلت بسیاری از خانواده‌های فقیر ایرانی با آن‌ها زمینه‌ی تولد کودکان بسیاری را از این وصلت‌ها به‌بار آورد. بسیاری از این افغانی‌ها و عراقی‌ها بدون داشتن تبعیت ایرانی درهمان دوره اقامت موقت با دختران ایرانی ازدواج کرده ولی فرزندان آنان از سوی قانون مورد شناسایی رسمی قرار نمی‌گیرند. در سال‌های اخیر نیز درپی بازگرداندن افغانی‌ها به کشور خود بسیاری از همسران ایرانی آنان و فرزندان‌شان با بحران تعیین وطن و هویت روبه‌رو شدند. به همین دلیل، قریب بیش از ٤٠ هزار کودک دارای پدر افغانی، بدون هویت و تبار پدری، بدون شناسنامه باقی مانده اند. این عده بزرگ به دلیل نداشتن شناسنامه، از هیچ یک از خدمان آموزشی، بهداشتی، درمانی و اجتماعی برخوردار نبوده و از سنین کودکی در بازار کار نا امن و غیر رسمی، خیابان و مزارع قربانی دست سوء استفاده کنندگان انواع قاچاق‌های موادر مخدر و سکس می شوند.

٤ .عوامل سیاسی: عدم اهتمام به‌موقع دولت در ساماندهی مهاجران غیر قانونی و شناسایی و ثبت ازدواج آنان، تلاش ناکافی و دیرهنگام برای رفع چالش‌ها و ناهم‌خوانی‌های قانونی میان دو کشور از حیث تعیین و ارائه اقامت و تابعیت به افراد مهاجر افغانی و عراقی، زمینه‌ساز بروز چنین پدیده‌ی فاجعه‌باری در کشور شده است.

تبعات: بدون شک پیامدهای چنین پدیده بی سامانی در کشور دارای ابعاد وسیعی است که به برخی از آن‌ها در این مجال پرداخته می‌شود:

۱. از نظر اقتصادی: عدم پیشگیری و ساماندهی کودکان بی‌هویت در آینده‌ای نه چندان دور منجر به بی‌سامانی شغلی ناشی از فقدان امکان کسب آموزش و مهارت، فقر روز افزون این قشر به دلیل دستمزدهای اندک، وآسیب‌پذیری و آسیب‌زایی آن‌ها در آینده خواهد شد.

۲. از نظر اجتماعی: ادامه این روند سبب‌ساز بی‌هویتی، اختلال در منزلت و نقش‌های آنان، ناهنجاری، لاقیدی و لاابالی‌گری، گسترش تضادهای اجتماعی، طرد این افراد توسط سایر اقشار شناسنامه‌دار و انزواطلبی و بیماری‌های روحی و روانی آن‌ها می‌شود.

۳.از نظر فرهنگی: منع سایر کودکان از هم‌نشینی با کودکان بی‌شناسنامه از سوی والدین، عدم برخورداری آن‌ها از تسهیلات فرهنگی در جامعه برای کودکان، بی‌اعتمادی جامعه به آن‌ها، مجرم تلقی کردن این قشر توسط آحاد مردم و غیر خودی شدن و در حاشیه ماندن این قشرو ... از دیگر تبعات آسیب‌شناختی فرهنگی این پدیده است. در راهیابی به روش‌های برون‌رفت از این مسئله‌ی اجتماعی که به‌طور گسترده‌ای جامعه‌ی ایران امروز و فردای آن را تهدید به بحران‌های اجتماعی گسترده می‌کند هیچ گریزی جز پرداختن به زمینه‌های بروز این پدیده وجود ندارد. هرگونه تسامح در این ارتباط نه تنها جامعه‌ی امروز بلکه آینده‌ی این مرز و بوم را با بحران عمیق‌تری روبه‌رو خواهد کرد.

منابع:

۱.سرشماری کل کشور ۱۳۸۵، مرکزآمار ایران، ۱۳۸٦ http://amar.sci.org.ir

۲. یکصد هزار کودک بدون شناسنامه در ایران، امین علم الهدی، کانون زنان ایرانی http://www.irwomen.info/spip.php?article6142

کودکان خیابانی، مردمان خیابانی

پدیده‌ی کودکان خیابانی که به‌ویژه در دهه‌ی اخیر شاهد رشد سریع و فراگیر آن در کلان‌شهرهای ایران هستیم، یکی از محصولات دو دهه بی‌تدبیری در مدیریت اقتصادی و اجتماعی کشور است که بی‌تردید بدون شناخت دقیق ابعاد آن، امکان تغییر و اصلاح وضع موجود فراهم نخواهد شد. اهم این زمینه‌ها عبارتند از:

۱. شکاف مدیریت اجتماعی و شهری در سال‌های پس از انقلاب و مدیریت‌پذیری و تداوم توسعه‌ی ناموزون منطقه‌ای که تا پیش از آن مرهون توسعه‌ی برون‌زا و وابسته بود، بخصوص با وقوع جنگ ناخواسته و فرسایشی هشت‌ساله منجر به هجوم یکباره‌ی بخش بزرگی از مردم و روستاییان تهیدست به مناطق شهری بزرگ در کشور شد. این هجوم که سیل مهاجرت بی‌برنامه از روستا و مناطق محروم به مناطق شهری بود، با فوران آرزوهای دیرین مردمانی مقارن بود که تحقق نیازهای نخستین معیشتی خود را در جغرافیای دیگری می‌جستند، بی‌آن‌که بیاندیشند ریشه‌ی فقر و رنج آن‌ها در گرو تغییر ساختارهای نابرابر اقتصادی و اجتماعی است نه تغییر جغرافیایی. توسعه و گسترش حاشیه‌نشینی، عدم آمادگی مدیریت و اقتصاد شهری در شهرهای بزرگ برای تامین نیازهای فزاینده‌ی جمعیت سربار مهاجر، و آسیب‌پذیری ناشی از جنگ خانمان‌سوز و نزاع‌های داخلی در تقسیم قدرت از یک‌سو و اوج‌گیری تنش‌ها و تضادهای برخی از جریان‌های درون حاکمیت با ابرقدرت‌های وقت و ستیزه‌جویی با آنان و تحریم اقتصاد آسیب‌پذیر و تک محصولی کشور از سوی دیگر، زمینه‌ی گسترش قارچ‌گونه‌ی آلونک، زاغه یا حلبی‌نشینی را بیش از پیش فراهم ساخت. زنان، مردان و کودکان حاشیه‌نشین با وجود اتصال غیرارگانیک خود به جامعه‌ی شهری، هرگز نتوانستند در اقتصاد و اجتماع شهری جذب و

ادغام شوند.

۲. افزایش بی‌تدبیری و سوء مدیریت در طول دوران نخست دهه‌ی شصت چنان بود که به عرصه‌ی مدیریت و سیاست‌گذاری امور اجتماعی و جمعیتی نیز تسری یافت و منجر به رهایی نرخ باروری و زاد و ولد در کشور شد. در طول سال‌های ۵۷ تا ٦۷ جامعه‌ی ایران با ورم جمعیتی مواجه شد. این جریان وفور موالید اگرچه در سال‌های بعد به‌تدریج تحت کنترل در آمد ولی یک دهه‌ی بعد (در سال‌های ٦۷ تا ۷۷) و با گذر تدریجی متولدین آن سال‌ها از سنین ۱۰ سال و بیش‌تر، منجر به بروز مسایلی جدی شد. به‌طوری که با رسیدن جمعیت به سن تحصیل، بحران دیرینه‌ی آموزشی از جمله کمبود امکانات و معلم و مدارس چندنوبتی افزایش یافت. لذا به‌تدریج و حداقل در طول پنج سال، سالانه قریب بیش از یک تا یک‌ونیم میلیون‌نفر از فرصت ورود به میدان تحصیل محروم ماندند و بی‌هیچ آموزشی به صفوف جمعیت بی‌کار و غیر ماهر و آموزش ندیده پیوستند.

۳. ادامه‌ی فرایند رشد جمعیت از یک‌سو، و بی‌کفایتی در ایجاد فرصت‌ها و ظرفیت‌های تولیدی و شغلی از سوی دیگر، و در نهایت افت شدید درآمد ملی و فقر روزافزون حاشیه‌نشینان و تهیدستان شهری منجر به بروز ناتوانی بیش از پیش خانواده‌ها در تامین حداقل‌های مسکن، غذا و پوشاک فرزندان خود شد. چنین فقری، در کنار فقر امکانات آموزشی و عدم توسعه‌ی موزون منطقه‌ای در کشور، زمینه‌ی ترک تحصیل بسیاری از کودکان را فراهم ساخت. به‌گونه‌ای که هرچه از مقاطع مختلف تحصیلی می‌گذرد میزان ترک تحصیل بیش‌تر می‌شود. عدم وجود امکانات آموزشی و هم چنین ضرورت همکاری فرزندان در تامین معیشت خانواده، سبب‌ساز افزایش کار کودکان و سرگردانی آن‌ها در کوچه پس‌کوچه‌های شهرهای بزرگ برای لقمه‌ای نان می‌شود.

٤. افزایش کمی فقیران شهر و مشاغل غیر رسمی، سیاه و کثیف در مناطق شهری از یک‌سو و سودخواهی‌های برخی از افراد در بهره‌گیری از ارزش اضافی کار و توان جسمی کودکان، خودبه‌خود زمینه‌ی ظهور پدیده‌ی «طفیلی‌گری مضاعف» را ایجاد می‌کند. به‌طوری که «مردان خیابانی» که خود طفیلی اقتصاد و اجتماع شهری هستند بار دیگر طفیلی کار «کودکان خیابانی» می‌شوند. ارزان بودن کار کودکان، ترحم برانگیزی کار آن‌ها و لذا جلب حمایت و کمک‌های مردمی از دیگر دلایل گسترش اشتغال کودکان است که فضای ذهنی و عینی

مناسب برای بهره‌کشی از کودکان را فراهم می‌کند. ادامه‌ی این حلقه‌ی شوم و شیطانی چنان خواهد بود که کودکان خیابانی پس از ازدواج، پدران و مادران کودکان خیابانی دیگری خواهند شد و این بحران را بازتولید خواهند کرد. گسست این دور بسته نیز با ایجاد مراکزی چون خانه‌های سبز و ریحانه میسر نخواهد شد. انجمن‌های غیر دولتی‌ای نیز که برای کمک به کودکان کار تشکیل شده است، نیز توان زدودن این مسئله را از سیمای جامعه‌ی ایران ندارد.

چنین برنامه‌ی اجتماعی‌ای نیازمند تغییر جدی در زیرساخت‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی است که زمینه‌ساز تکوین، رشد و استمرار مسائلی از این دست را فراهم می سازد.

کودکان کار!

در بیش از ۳۰ کشور در حال توسعه قریب ۳۵ درصد جمعیت جهان وجود دارد. در این کشورها قریب ۱۹ درصد از کودکان در سنین ۵ تا ۱٤ سالگی مشغول به‌کار هستند در این میان با وجود این که تفاوت چندانی بین کار کودکان از نظر جنسی وجود ندارد ولیکن بخش بزرگی از آن‌ها در اجتماعات روستایی به‌چشم می‌خورند. در این میان کار کودکان عمدتاً در آن دسته از مشاغل وجود دارد که به اصطلاح کار خانوادگی معرفی می‌شود و کارهای خانگی نیز عمدتاً ویژه دختران است. براساس ماده ۳۲ کنوانسیون حقوق کودک «دولت‌ها باید حق کودک را در برخورداری از حمایت در برابر استثمار اقتصادی و کار کودکان که مانع یا مزاحم آموزش آنان می‌باشد ویا به بهداشت و تحول اجتماعی، اخلاقی، فیزیکی، روحی و ذهنی کودکان آسیب می‌رساند، به رسمیت بشناسند و ...»

در ایران امروز که در زمره کشورهای در حال توسعه قرار دارد، قریب ۳٦ درصد جمعیت بین صفر تا ۱۸ سال هستند و در کنوانسیون‌های جهانی به عنوان کودک معرفی می‌شوند. متاسفانه در جامعه‌ی ایران هنوز تعریف جامع و مانعی از کودک و کودکی وجود ندارد. به‌طوری که بر اساس قانون کار سن قانونی برای کار ۱۵ سال تمام است، ولی بر پایه‌ی قانون استخدام کشوری سن قانونی کار ۱۸ سال تمام است.

۱. براساس یافته‌های سرشماری ۱۳۸۵ از مجموع افراد واقع در سن بین ۱۰ تا ۱۹ سالگی (درکل ۱۵/٤میلیون نفر)، ٦/۷ میلیون نفر بین ۱۰ تا ۱٤ سالگی و ۸/۷ میلیون نفر بین ۱۵ تا ۱۹ سالگی قرار دارند. همچنین سرشماری ۱۳۸۵ حاکی است درمجموع از کل نیروهای شاغل درکشور یک کیلیون و ٤٥٦ هزارنفر بین سنین ۱۰ سال تا ۱۹ سال در بازار کار مشغول بکار می باشند. این آمار خود

نماینگر غیر قانونی بودن شرایط کار می باشد چرا که حداقل سن در بازار کار براساس قانون کار ۱۵ سال تمام است. از سوی دیگر نشانگر این است که نظام آماری کشور نیز بجای دسته بندی کودکان زیر ۱۸ سال در زیر عنوان نیروی کار شاغل، می بایست ضمن آمارگیری دقیق و فراگیر، آنان را بعنوان کودکان شاغل غیرمشمول قانون کار معرفی می کرد. پس بنابرآمار فوق، شواهد حاکی است از مجموع این کودکان شاغل، ۱۲/۷ درصد زیر ۱۵ سال می باشند. به بیان کلی‌تر حدود ۷ درصد از کل نیروهای شاغل درکشور زیر ۱۹ سال هستند.[۱]

مقایسه ارقام زن و مرد در بین شاغلان واقع در سنین ۱۰ سال تا ۱۹ سال گویای این است که بار عمده کار کودکان به‌عهده پسران است. به‌طوری که ۳۰ درصد کودکان زیر ۱۵ سال و ۱۸/۵ درصد کودکان بین ۱۵ تا ۱۹ سال دختر هستند. اگرچه این رقم حضور پسر بچه‌ها را در بازار کار به‌عنوان کودک کار نشان می‌دهد، ولی می‌توان برآورد کرد که بخش مهمی از این عدم تناسب آماری و کسری دختران درکنار پسران، نشان می‌دهد دختران از فضاهای آموزشی دور و منع شده و تن به ازدواج داده‌اند و یا در کارهای خانگی مورد استثمار قرار می‌گیرند.

۲. شواهد حاکی است به‌دلیل منع قانونی به‌کارگیری و اشتغال کودکان، اول این‌که مشاغل مربوط به کار کودکان به اصطلاح از مشاغل سیاه و با حداقل مهارت و صرفاً فیزیکی است. دوم این‌که با حداقل مزد، بیش‌ترین بهره‌کشی از وجوه مختلف حجم، نوع، سختی و ساعت کار از کودکان می‌شود. سوم این‌که کودکان در شرایط ناامن، و با کم‌ترین ایمنی در برابر حوادث کار و بدترین وضعیت بهداشتی در برابر بیماری‌های شغلی، کار می‌کنند.

۳. آمارهای رسمی کشور می‌بایست در تعاریف مفاهیم و اندازه‌گیری شاخص‌ها رویه یکسانی را در پیش بگیرند. این مراکز و آمارها یا می‌بایست کل جمعیت واقع در سن ۱۰ تا ۱۹ ساله را در زمره جمعیت فعال قرار دهند و افراد شاغل را از آن کسر و نرخ بی‌کاری را اعلام کنند (که البته با قوانین ملی و بین‌المللی در تنافر است)، و یا می‌بایست از ذکر افراد شاغل و بی‌کار در گروه سنی پیش‌گفته به‌صورت رسمی و در ذیل آمار فعالان اقتصادی احتراز جسته و فقط با ذکر توضیح قانونی، رقم افراد شاغل در این سن را اعلام دارند. با توجه به رویکرد نخست که در بند اول یادداشت حاضر نیز ذکر شد، می‌توان اذعان کرد نسبت جمعیت بیکار واقع در سن ۱۰ تا ۱۹ سال در واقع ۶/۳۹ درصد است. مسئولان

برنامه‌ریزی اجتماعی و اقتصادی و قانونگزاری در حوزه‌ی کار و امور اجتماعی یا باید نرخ بیکاری فوق را بپذیرند و یا از ذکر رسمی کودکان سنین مذکور در فهرست فعالان و بیکاران خودداری کنند. کودکان واقع در این سن می‌بایست در حال تحصیل باشند.

منبع:

۱. سرشماری کل کشور۱۳۸۵، مرکز آمار ایران، ۱۳۸٦

کودکان خشونت!

خشونت، زاده‌ی اجتماع‌های اولیه‌ی انسانی است و هر میزان به تعبیر لوئی اشتراوس، انسان بتواند از طبیعت و قانونمندی‌های آن رهایی یابد و بر آن پیروز شود به همان میزان بر فرهنگ و دامنه‌ی نفوذ فرهنگ انسانی خود افزوده است. در دنیای امروز که طیف بسیار گسترده‌ای از جوامع فرهیخته تا اجتماع‌های واپس‌مانده و فرهنگ‌گریز در جغرافیای محدود کره‌ی زمین و تاریخ پرفتوح رزم شیرین انسان بر طبیعت، گسترده است، هنوز پدیده‌ی خشونت با اشکال ابتدایی و پیچیده‌ی آن وجود و شیوع دارد.

در جامعه‌ی انسانی ایران امروز که در مسیر غلبه بر طبیعت با موانع متعددی از جمله اندیشه‌ی لاهوتی‌گری و دنیاگریزی از یک‌سو و یورش‌های مختلف تاریخی به مدنیت آن خواه از طرف بیگانگان، خواه حکومت و خواه مردم علیه مردم از سوی دیگر، روبه‌رو بوده است هنوز سیمای خشونت در آن مادرزاد است! انسان ایرانی با ناامنی ناشی از تهاجمات دشمنان ملت در چنان فضای ناامن وخشونت‌باری زیسته و می‌زید که در فرهنگ و لغت نیز محل آرامش او «آرامگاه» است و مرگ تنها راه رهایی اواز شداید روزگار و دیوان و ددان حاکم بر آن است.

به‌هرترتیب در جامعه‌ی خشونت‌زا که تمامی ابزارهای ارتباطی، فرهنگی، دینی، اجتماعی و اقتصادی در خدمت خشونت‌پروری و خشونت‌مداری است، انسان‌های فرهیخته و در عین حال ضعیف‌تر هم‌چون زنان، کودکان و به‌ویژه کودکان دختر در معرض بیش‌ترین خشونت‌ها قرار دارند. در این مجال نیم‌نگاهی بر وضعیت کودکان و نسبت آن‌ها با خشونت می‌اندازم و پیرامون آن‌ها به «هفت چه» و پرسش اساسی می‌پردازم:

۱. چه کسی یا کسانی در معرض بیش‌ترین خشونت‌ها قرار می‌گیرند؟ کودکان

واقع در سنین زیر ۱۸ سال به‌ویژه پیش از بلوغ جسمی و کودکان دختر در همین دوره‌ی سنی از بزرگ‌ترین آسیب‌پذیران کنش‌های خشونت‌جو هستند. اعمال خشونت‌جویانه **علیه این کودکان از سوی خانواده‌ها عمدتاً با انگیزه‌ی** تربیتی و در موارد قابل توجهی نیز به‌صورت عادت و رفلکتیو رخ می‌دهد. دامنه این خشونت از خانواده تا مدرسه و تا محل کار و خیابان گسترده است. نمونه‌های این خشونت‌ها عبارتند از تنبیه بدنی و کودک آزاری، ازدواج اجباری، سوء استفاده جنسی توسط اقوام و گاه اعضای خانواده، قتل‌های ناموسی، فقر و خیابان گردی، محرومیت از تحصیل و بازی و رشد کودکی، کار کودکان در محیط‌های غیر بهداشتی و ناامن، زندان و اعدام کودکان و... .

۲. چه کسانی عاملان خشونت علیه کودکان هستند؟ این گروه در طیف گسترده‌ای از خانواده گرفته تا گروه‌های اجتماعی، سازمان‌ها و نهادهای اجتماعی و در نهایت کلان‌جامعه پراکنده‌اند. در سطح خانواده، پدر، مادر، برادر یا خواهر بزرگ‌تر، پدربزرگ یا مادربزرگ، عمو، دایی، عمه و خاله به‌عنوان **ارکان اصلی ساختار خانواده‌های گسترده با اهداف تربیتی به عنوان یک سیاست** به خشونت علیه کودکان می‌پردازند. (از همین روست که سیاست در ادبیات و لغت نیز به‌معنای تنبیه به‌کار می‌رود!) در سطح سازمان‌های اجتماعی مهم‌ترین مکان ورود و حضور کودکان مدارس است. کنشگران اصلی خشونت در این سطح، ملایان و مربیان و استادان معلمی هستند که در کسوت تعلیم و تربیت شخصیت اطاعت‌پذیر متناسب با ساختار پاتریمونیالیستی از هیچ کوششی فروگذار نبوده و نیستند! ساختاری که در آن فرماندهی و فرمان‌پرستی و زور و اقتدار فیزیکی از کلان به خرد و از حکومت به نهادهای اجتماعی مردمی، و در نهایت در خانواده‌ها گسترده است و آخرین حلقه آن سلطه و زور پدر بر فرزند است!

۳. چرا؟ در تبیین چرایی و دلایل بروز خشونت به چند نکته باید اشاره کرد. در جامعه‌ی انسانی ارتباط زن و مرد بسترساز تعادل و سلوک انسانی، و در خدمت عاطفه، مهر و عطوفت است. زنان نخستین پایه‌گزاران محبت و عشق در روابط با همسر خود و به‌ویژه فرزندانش هستند. در جامعه‌ی ایران امروز که دیوار بی‌اعتمادی و منفصلی در بین دو جنس ایجاد شده است، انتظار شکل‌گیری رابطه‌ای بر اساس مهرورزی نیز غریب و بعید است. فشار زندگی در شهرها توام با کار مفرط و چندگانه بدون معاش آبرومند و هم‌چنین تبعیض و شکاف

طبقاتی عمیق بین مردم، محوریت پول و ثروت‌اندوزی و تلاش برای داشتن حداقل‌های زیست انسانی با توجه به هزینه‌های هنگفت زندگی و درآمدهای اندک، سلسله اعصاب و روان بخش بزرگی از ایرانیان امروز را با اختلال و فشار روبه‌رو کرده و فضای ذهنی و عینی خشونت‌زا مدام در جامعه در غلیان است. تداوم آثار جنگ، درگیری‌های سیاسی میان لایه‌های مختلف مردم و دستگاه حاکمیت، تهدیدها و ارعاب و بگیر و ببندهای فزاینده بر تشدید جو حاکم اثرات مضاعفی گذاشته است. در نهایت با گسست بین‌نسلی والدین با کودکان و نوجوانان‌شان و عدم کشش روحی، فکری، عصبی و مالی آن‌ها در تامین نیازهای نسل آتی، توان مدارای بزرگسالان را کاهش داده و در پاسخ گویی به نیازهای کودکان خود خشونت ساده‌ترین راه تلقی می‌شود.

٤. چگونه؟ روش‌های مختلف خشونت علیه کودکان با انگیزه‌های مختلف تربیتی و سودجویی عبارتند از: تنبیه بدنی، ضرب‌وشتم، حبس، محرومیت از محبت و سایر امکانات ازجمله امکان تحصیل و تفریح، کار اجباری بدون مزد، بهره‌کشی جسمی و جنسی به‌ویژه از دختران و فروش، اجاره و آزار جنسی دسته‌جمعی آن‌ها، ازدواج زودهنگام و اجباری، اجبار در پوشاک بویژه پوشش اسلامی، محدودیت رابطه بین دختران و پسران و ...

٥. چه موقع؟ این پدیده در مواقعی رخ می‌دهد که بحران‌های اقتصادی و اجتماعی فراگیر شود و گریبان خانواده‌ها و پدر و مادر کودک را بگیرد و از سوی دیگر نهادهای قانونی و نظارتی هیچ سازوکاری برای پیشگیری و مقابله با بحران آن نداشته باشند. میزان خشونت خانگی علیه کودکان بیش از تمامی نهادها و سازمانهایی است که کودک در آن حضور می‌یابد.

٦. چه مکانی؟ با وجود این که اصولاً حقوق کودکان و حفظ و رعایت آن توسط خانواده‌ها و حکومت چندان تعریف نشده و ما هنوز با معاهدات بین‌المللی پیمان حمایت از حقوق کودکان در زمینه جایگاه و نقش کودکان همنوا نشده‌ایم، ولی پدیده‌ی خشونت علیه کودکان عمدتاً از نظر اقتصادی نزد فقرا و تهیدستان، از نظر اجتماعی بین اقشار بی‌سواد، از نظر جغرافیایی در مناطق شهری و از نظر سازمانی بین خانواده‌ها و کارگاه‌ها و مراکز اشتغال خرد، غیررسمی و زیر زمینی رایج و قابل مشاهده است.

٧. چه راهی؟ بی‌تردید کاهش و زدودن پدیده‌ی خشونت به‌ویژه علیه کودکان بدون ایجاد امنیت اقتصادی و اجتماعی برای آحاد ملت و معیشت آبرومند برای

فقرای شهری و روستایی میسر نخواهد شد. با این وصف در کوتاه‌مدت نخست آموزش بزرگسالان در خانواده و سپس در سازمان‌های بزرگ‌تر اجتماعی هم‌چون مدارس، تدوین و تصویب قوانین پیشگیری با ضمانت‌های مالی و حتی کیفری موثر برای بازداشتن کلیه افراد سودجو، ناآگاه و ناهنجار در جامعه از ارتکاب اعمالی از این دست ضروری است. علاوه بر این بازتعریف کودکی، و اعمال خشونت‌جویانه نیز به‌طور هم‌زمان می‌تواند سازوکارهای فوق را عینی‌تر و واقعی‌تر کند. بی تردید کاهش خشونت علیه کودکان بدون کاهش و زدودن ریشه‌های بروز آن و اموزش بزرگسالان و کاهش عمومی امر خشونت در جامعه، چندان کارساز نخواهد بود.

همسران کودک؛ کودکان مطلقه!

ازدواج در سنین خردسالی و به‌عبارت بهتر کودکی که طبق کنواکسیون‌های جهانی به افراد زیر ۱۸ سال گفته می‌شود، پدیده‌ای است که در اکثر جوامع توسعه نیافته، سنتی و بسته روی می‌دهد. این پدیده در برهه‌هایی از تاریخ اجتماعی انسان چه بسا دارای کارکردهای مناسبی نیز بوده است ولی با پیشرفت و تحولات اجتماعی و فرهنگی حاصل از توسعه‌ی اقتصادی و صنعتی جوامع و نوسازی و مدرنیزاسیون آن‌ها، امروزه دارای تبعات منفی مهمی است. عدم توانایی جسمی، روحی و هم‌چنین عدم آمادگی آموزشی و تربیتی کودکان برای پذیرش مسئولیت اجتماعی بزرگ و سنگینی هم‌چون همسری (اعم از زن یا شوهر)، پدری و مادری، نه تنها منجر به آسیب‌پذیری و عدم ماندگاری آن‌ها در این نقش‌های اجتماعی می‌شود، بلکه سبب سستی بنیان‌های خانواده، وقوع تجربه‌های تلخ اجتماعی، آسیب‌پذیری جسمی و روحی و در نهایت در بسیاری موارد محرومیت‌های و بحران‌های اجتماعی و اقتصادی حاصل از بیوه یا مطلقه شدن می‌شود. مروری بر وضعیت این پدیده در ایران می‌تواند زمینه‌های بازاندیشی و مهندسی اجتماعی آن جامعه را برای رهایی از آثار و تبعات نامناسب چنین پدیده‌هایی فراهم کند:

الف) همسران کودک: شواهد آماری مبتنی بر سرشماری سال ۱۳۷۵ نشان می‌دهد که ۲۷ درصد از کل جمعیت کشور (۶۰ میلیون نفر) در بین سنین ۱۰تا ۱۹ سالگی به سر می‌برند و به‌طور ویژه ۱۵ درصد آن‌ها ۱۰ تا ۱۴ ساله و ۱۲ درصد دیگر ۱۵ تا ۱۹ ساله هستند. به بیان دیگر از بین کل جمعیتی که از ۱۰ سال بالاتر دارند (۴۵ میلیون نفر)، ۳۵ درصد بین سنین ۱۰ تا ۱۹ سالگی قرار

دارند که به‌هرحال گویای جوانسالی و به‌عبارت بهتر کودک‌سالی جمعیت ایران امروز است.

از بین کل جمعیت واقع در سن ۱۹ـ ۱۰ سالگی (۱۶ میلیون نفر) بیش از ۵ درصد حداقل یک‌بار ازدواج کرده‌اند. از این‌رو می‌توان اذعان داشت در سال ۱۳۷۵ حدود ۹۳۰ هزار کودک در نقش همسر، خواسته یا ناخواسته قبول مسئولیت کرده‌اند. پدیده‌ی «همسران کودک» در ایران امروز اگرچه به تنهایی یک مسئله‌ی اجتماعی است، اما نمایانگر تبعیض جنسیتی نیز هست. تعداد «مادران کودک» با ۵/۶ برابر فزونی نسبت به «پدران کودک»، گویای این مهم است که ۸۵ درصد از دختران خردسال و کودک واقع در سنین ۱۰ تا ۱۸ سالگی عمدتاً همسر مردانی شده‌اند که در سنین بالای ۱۸ سال قرار دارند و فقط ۱۵ درصد از این قشر با کودکان هم سن و سال و یا هم نسل خود ازدواج کرده‌اند. در ایران درباره‌ی مردانی که با دختربچه‌های واقع در سن ۱۰ تا ۱۸ سال ازدواج می‌کنند می‌گویند: «زن و بچه را با هم اختیار کرده است!»

توزیع سنی پدیده‌ی «همسران کودک» نشان می‌دهد که از بین ۷۶۵ هزار نمونه‌ی موجود، حدود ۹۱ درصد آن‌ها در بین سنین ۱۵ تا ۱۹ سالگی (۷۰۰ هزار نفر) و ۹ درصد دیگر بین سنین ۱۴ـ۱۰ سالگی (۶۵ هزار نفر) قرار دارند.

از سوی دیگر توزیع جنسی پدیده‌ی «همسران کودک» نشان می‌دهد که ۸۶ درصد این پدیده مختص زنان و یا دختربچه‌ها است. به بیان دیگر از بین زنان واقع در سنین ۱۰ تا ۱۹ سال، حدود ۱۰ درصد حداقل یکبار ازدواج کرده‌اند ولی این نسبت برای مردان واقع در این سن فقط در حد ۲ درصد است. در واقع می‌توان چنین عنوان کرد که زنان در این سن پنج برابر بیش‌تر از مردان تن به ازدواج داده‌اند. توزیع جغرافیایی پدیده‌ی «همسران کودک» نیز نمایانگر این است که این پدیده برخلاف تصور اولیه در مناطق شهری (با سهمی ۵۳ درصدی) بیشتر از مناطق روستایی اتفاق افتاده است. به‌بیان دیگر علی‌رغم توسعه‌ی شهرنشینی که از نظر فیزیکی و کالبدی گویای توسعه‌ی اجتماعی است ولی وقوع بیش از نیمی از پدیده‌ی «ازدواج کودکان» در مناطق شهری نشانگر این است که با وجود افزایش متوسط سن ازدواج در کل کشور، هنوز توسعه‌ی فرهنگی لازم اتفاق نیفتاده و خانواده‌های بسیاری در مناطق شهری (بیش از ۴۰۰ هزار خانواده) کودکان خود به‌ویژه دختران خردسال خود را از سنین کودکی به اصطلاح به «خانه‌ی شوهر» می‌فرستند و چه بسا بدین صورت از مسئولیت

اجتماعی و اقتصادی و پاسخگویی به نیازهای تربیتی و معیشتی و رفاهی آن‌ها نیز رهایی می‌یابند؛ بی‌آن‌که اندیشه کنند که این کودکان چگونه خواهند توانست بار مسئولیت سنگین همسری و سپس نقش مادری و پدری را بر دوش بکشند. بدین‌ترتیب در کنار «همسران کودک» با پدیده‌ی پدران و بویژه مادران کودک نیز مواجه هستیم. این کودکان، مادران و پدران کودکان دیگری به شمار می‌آیند و می‌توان از این پدیده رقت‌بار با عنوان «کودکی مضاعف» یا «خانواده‌های کودک» یاد کرد.

آسیب‌شناسی فردی و اجتماعی وقوع پدیده‌ی «همسران کودک» از ابعاد مختلف قابل بررسی است. استثمار جنسی کودکان به‌ویژه دختران واقع در سن کودکی که تا ٦ برابر بیش‌تر از پسران در معرض ازدواج قرار دارند عمدتاً ناشی از چگونگی ساختار همسرگزینی در جامعه‌ی ایران است. چراکه مردان میل دارند و اغلب از سوی خانوادها نیز ترغیب و تدبیر می‌شوند که با دختران کم سن‌تر از خود ازدواج کنند. این گرایش غالباً تحت عنوان دو دلیل ناگفته و پنهان صورت می‌گیرد: نخست به‌دلیل اطاعت‌پذیری زنان از مردان است. این حرکت، ناشی از اندیشه و تجربه‌ی محدود و کم‌تر دختران نسبت به پسران است و مستندات بیش‌تری برای تائید «عقل کل» بودن مردان وجود خواهد داشت. دوم به دلیل تمتع و لذت‌جویی جنسی بیش‌تر مردان از طراوت و دوشیزگی دختران است.

ازدواج زودهنگام کودکان به‌ویژه دختربچه‌ها مانع از شکوفایی فردی و اجتماعی آنان می‌شود. با افت تحصیلی و سپس ترک تحصیل آن‌ها، بنیان بسیاری از «خانواده‌های کودک»، از نظر آموزشی و تربیتی بسیار ضعیف و ناکارآمد می‌شود. طبیعی است که در چنین فضایی نقش همسری و مادری نیز از کارایی و اثربخشی لازم برخوردار نخواهد بود. در چنین جغرافیایی کودکان قبل از خروج از سن کودکی، به قبول مسئولیت مادری و کودک‌پروری، شوهرداری و خانه‌داری می‌پردازند و بی‌هیچ آموزش اولیه‌ای، «کودکانه مادری می‌کند، کودکانه آمیزش جنسی می‌کند و کودکانه به خانه‌داری و تدبیر منزل می‌پردازد». عدم آمادگی جسمانی کودکان به‌ویژه کودکان واقع در سنین ۱۰ تا ۱۵ ساله از یک‌سو، و عدم آمادگی روانی و آموزشی کودکان برای پذیرش همسر، بخصوص مردان بزرگسال یا جوان از سوی دختران نوجوان از سوی دیگر زمینه‌ی وقوع بسیاری از آسیب‌پذیری‌های جسمی و روانی آن‌ها را فراهم

می‌کند. شیوع بیماری‌های جسمی، صدماتی که بر اندام تناسلی دختران کم‌سن وارد می‌آید (و گاه باعث جراحی‌های ترمیمی می‌شود)، شیوع مشکلات روحی‌ای ازقبیل ترس از مقاربت جنسی، اختلال در رفتار جنسی، دیرهنگام یا زودهنگام شدن بیداری جنسی، عدم رعایت بهداشت فردی در رفتار و عمل جنسی و آموزش و پرورش لازم کودکان در قبول مسئولیت همسری، پدری و به‌ویژه «مادری» آسیب‌پذیری «خانواده‌های کودک» و یا «همسران کودک» را دو چندان می‌سازد.

ب) کودکان بیوه، کودکان مطلقه و مادر ـ کودکان بی‌سرپرست!

از بین کل کودکان واقع در سن ۱۰ تا ۱۹ سال قریب بیش از ۵ درصد یا بیش از ۹۰۰ هزارنفر حداقل یک‌بار ازدواج کرده‌اند. در این میان بر اساس آمار سرشماری سال ۱۳۷۵ قریب ۱۸ درصد فقط در سال پیش بی‌همسری شده‌اند و به‌عبارتی ازدواج آن‌ها با شکست مواجه شده است. از سوی دیگر از بین کودکان بی‌همسر (۲۱ هزار نفر)، ۵۳ درصد بر اثر فوت همسر و ٤٧ درصد بر اثر طلاق، همسر خود را از دست داده‌اند. ٦٠ درصد کسانی که همسرشان فوت کرده است شامل زنان و ٤٠ درصد شامل مردان است. بزرگسالی همسران بسیاری از کودکان دختر، گسترش بیش‌تر زنان بی‌همسر و سرپرست خانوار، ازدواج و همسرگزینی مجدد مردان بی‌همسر از گروه‌های سنی دیگر و چه بسا دختران نوجوان و ... ازجمله عوامل و پیامدهای آسیب‌شناختی دیگری است که حاصل وقوع چنین پدیده‌ای است.

از بین کل کسانی که همسران خود را براثر طلاق از دست داده‌اند، حدود ۱۰ درصد را زنان و ٤٠ درصد را مردان تشکیل می‌دهند. بی‌تابی و عدم ماندگاری همسران کودک در جغرافیای ازدواج به‌ویژه از سوی زنان کودک بیش‌تر به دلیل فشار بهره‌گیری جنسی از وی، بار مسئولیت‌های چندگانه‌ی خانه‌داری و شوهرداری و کودک‌پروری، عدم احساس مسئولیت‌پذیری در قوام و دوام خانواده، میل سریع به فسخ قرارداد ازدواج، افزایش آگاهی و بلوغ شخصیتی طرفین ازدواج و بازنگری در انتخاب نخست و عدم قبول همسر به‌ویژه از سوی مردان و ... از عمده دلایل وقوع پدیده‌ی طلاق در بین این دسته از افراد است.

از نظر توزیع سنی، از بین جمعیتی که بر اثر طلاق همسر خود را از دست داده‌اند، ٦٢ درصد بین سنین ۱۵ تا ۱۹ ساله هستند. در بین جمعیتی که بر اثر فوت همسرشان تنها شده‌اند نیز ۵۵ درصد در همان گروه سنی ۱۵ تا ۱۹ سال

هستند. از نظر توزیع جغرافیایی نیز ۵۲ درصد بی‌همسری کودکان بر اثر فوت همسر در مناطق شهری روی داده است که ناشی از ماهیت شهری پدیده‌ی «همسران کودک» است. از سوی دیگر ۶۰ درصد بی‌همسری کودکان بر اثر طلاق نیز در مناطق شهری رخ داده است.

بیش از ۶۰ درصد پدیده‌ی بی‌همسری در بین کودکان زن و یا زنان به‌وقوع پیوسته است. به بیان دیگر ٥٤ درصد بی‌همسری در سنین ۱۰ تا ١٤ سالگی و ٦٦ درصد بی‌همسری در سین ۱۵ تا ۱۹ سالگی مختص زنان است. هم‌چنین بی‌همسری بیش‌تر زنان نیز عمدتاً در بین سنین ۱۹ــ ۱۵ سالگی به‌چشم می‌خورد. کوتاه بودن دوران و طول دوره‌ی بی‌همسری «مرد ـ کودکان» و ماندگاری خواسته یا ناخواسته‌ی «زن ـ کودکان» در دوره‌ی بی‌همسری از یک‌سو و همسرگزینی مجدد مرد ـ کودکان و یا مردان بالاتر از سن ۱۵ تا ۱۹ سال از گروه زنان هرگز ازدواج نکرده یا دوشیزگان، و فقدان این فرصت برای «کودکان مطلقه» (زن- کودک بی‌همسر) که عمدتاً به‌دلیل فقدان بکارت و اهمیت دوشیزگی در همسرگزینی است، منجر به بیش‌تر بودن تعداد زن- کودکان بی‌همسر نسبت به تعداد مرد ـ کودکان بی‌همسر شده است.

آسیب‌شناسی فردی و اجتماعی پدیده‌ی بی‌همسری کودکان و وقوع پدیده‌های «کودکان مطلقه» از ابعاد مختلفی برخوردار است. عدم انتخاب مجدد «کودکان مطلقه» یا زن- کودکان بی‌همسر به دلیل از دست دادن منزلت و مزیت نسبی آن‌ها در مقایسه با سایر دوشیزگان هم‌سال یا بزرگ‌تر است که عمدتاً ناشی از اهمیت مسئله‌ی «بکارت» زن است. همین نکته منجر به تداوم طول دوره‌ی بی‌همسری آن‌ها می‌شود. بسیاری از مرد- کودکان بی‌همسر یا مردان بی‌همسر جوان‌سال در همسرگزینی مجدد رغبتی به انتخاب همسر از بین زنان بی‌همسر نشان نمی‌دهند.

با چنین اوصافی کودکان مطلقه پس از مدتی در صورتی که بخت با آن‌ها یار باشد، در بهترین حالت به همسری مردان بزرگ‌سال با فاصله‌ی سنی زیاد و یا ازدواج با مردان همسردار به عنوان «هوو» در می‌آیند. در چنین وضعیتی حس تنهایی و بی‌حمایتی، کودکان مطلقه را تا آن‌جا که ممکن است به تمکین هرچه بیش‌تر سوق می‌دهد. آن‌ها به دلیل فقدان امنیت فردی، اجتماعی و اقتصادی، شرایط سخت و نامطلوب جدید را می‌پذیرند. پدیده‌ی «هوو» شدن خود قصه و داستان دیگری است که مجال دیگری نیز می‌طلبد ولی به طور کلی، برای

کودکان مطلقه، این آغاز استثمار جنسی، بی‌کاری و ایفای نقش یدکی و پرتنش است.

شرایط نامطلوب همسریابی و یا ازدواج مجدد زن - کودکان مطلقه به‌ویژه با مردان بزرگسال و دارای همسر و فرزند، مسائل و مشکلات جدیدی از یک‌سو و بدشانسی و فقدان فرصت مجدد برای ازدواج مجدد از سوی دیگر، خواسته یا ناخواسته بسیاری از کودکان مطلقه را تا سال‌ها و گاه تا ابد در شرایط بی‌همسری وامی‌نهد. ترجیح شرایط بد نسبت به شرایط بدتر برای کودکان مطلقه‌ای که حق انتخاب ندارند و در صورت اراده‌ی انتخاب‌کنندگان مرد، فرصت محدودی برای گزینش همسر دارند، میل بی‌همسری را در صورتی فراهم می‌سازد که امنیت فردی و اجتماعی ـ اقتصادی دختر بچه‌های مطلقه از سوی خانواده آنان تأمین شود. در غیر این صورت ضرورت تامین نیازهای معیشتی و اقتصادی، لزوم تأمین امنیت فردی و اجتماعی کودکان مطلقه (زن-کودکان بی‌همسر)، فضای نامطلوب حاکم بر جامعه و تجاوز به امنیت جسمی، فردی و اجتماعی این قشر، زمینه‌ی تن فروشی و ارتباط جنسی نامشروع و غیر رسمی از نظر اجتماعی برای آن‌ها ایجاد می‌شود.

جامعه‌ی ایران امروز در زمینه‌های مختلف از آسیب‌های اجتماعی و روانی رنج می‌برد که بخشی بزرگی از آن‌ها محصول بی‌تدبیری بزرگسالانی است که خود روزگاری قربانی آن بوده‌اند. امروزه می‌بایست با یک عزم ملی (و نه با اتکای مدیریت بی‌تدبیر دولتی در امور فرهنگی و اجتماعی)، و با راهبری روشنفکران و اندیشمندان متعهد جامعه و اهتمام پدران و مادران، زمینه‌ی رهایی کودکان از چنبره‌ی تصمیم‌گیری‌های نادرست بزرگسالان کم تدبیر و بد پندار را فراهم کنیم.

کودکان بدون تامین!

به استناد بند نخست ماده ۲۶ کنوانسیون حقوق کودک در سال ۱۹۸۹، مبنی براینکه «کشورهای عضو حق هر کودک را برای برخورداری ار تامین اجتماعی، از جمله بیمه اجتماعی، به رسمیت می شناسند و اقدامات لازم را برای دستیابی به تحقق کامل این حق مطابق با قوانین داخلی خود به عمل خواهند آورد.»[۱] اهم نیازهای کودک از منظر تامین اجتماعی در ایران گویای وضعیت زیر است:

۱. آمار فعالیت و اشتغال در سال ۱۳۸۵ نشان می‌دهد حدود یک میلیون و ٤٥٦ هزار نفر افراد بین سنین ۱۰ تا ۱۹ سال مشغول به‌کار بوده‌اند که حدود ۷ درصد کل نیروی شاغل در کل کشور را تشکیل می‌دهد.[۲] هرچند آمار غیر رسمی به طور قطع بیش از این تعداد را نشان می‌دهد و عده‌ای به‌دلایل مختلفی هم‌چون ترس از بی‌کاری و اشتغال پنهان، از تور آمارگیری خارج مانده‌اند، اما در همین سطح هم رقم مذکور، گویای حضور زودهنگام کودکان در بازار کار، نیاز اقتصادی خانواده‌های آن‌ها و اجبارشان به اشتغال برای کسب درآمد بیش‌تر است. این رقم هم‌چنین بیانگر آسیب‌پذیری دوچندان این کودکان به دلیل فقدان نظام تأمین اجتماعی و کار در عرصه‌های سخت و زیان‌آوری است که از اوان کودکی، تمامی قوای ذهنی و بدنی این قشر را رو به تحلیل می‌برد. ارزان بودن نیروی کار در این مقطع سنی از عوامل مهمی است که کارفرمایان شغل‌های خدماتی و کارگاه‌های کوچک تولیدی را خواه در بخش رسمی و خواه غیر رسمی و اقتصاد زیرزمینی، به سوی جذب این گروه از کودکان سوق می‌دهد. مطیع‌بودن و ناگزیری کودکان از کسب درآمد، نبود الزام پرداخت حق بیمه، دستمزدهای اندک و زیر حداقل‌های قانونی و سهولت جذب و جایگزینی این طیف سنی ازجمله عوامل شیوع کار کودکان است. پدیده‌ی مذکور را شاید از نظر تاریخی بتوان در قرن‌های شانزدهم و هفدهم میلادی در کارگاه‌های

کشورهای اروپایی در قبل از انقلاب صنعتی مشاهده کرد. این پدیده از زمره عوامل مؤثر در انقلاب‌های کارگری و جنبش‌های اجتماعی برای اعاده‌ی حقوق کودکان و زنان و شکل‌گیری اندیشه‌ی تامین اجتماعی به‌شمار می‌روند.

۲. بررسی وضعیت آموزشی و نرخ باسوادی و بی‌سوادی در کشور نیز از دیگر شاخص‌های قابل بررسی است. شواهد حاکی است ۹٤ درصد افراد واقع در سن ٦ تا ۱۵ سالگی باسواد هستند. از سوی دیگر آمار موجود، گویای وجود بیش از یک میلیون نفر در سن شروع تحصیلات ابتدایی است که به دلیل محدودیت امکانات آموزشی از امکان تحصیل برخوردار نیستند. همچنین افت تحصیلی کودکان در مقاطع تحصیلی مختلف نیز قابل توجه است؛ به‌طوری که افت تحصیلی به‌ویژه در مقطع ابتدایی به راهنمایی حدود ۳٤ درصد است که به‌طور کلی به‌دلیل دوردست بودن فضاهای آموزشی در پایه‌ی راهنمایی در نقاط مختلف کشور، فقر و نیاز خانواده‌ها به اشتغال کودکان خود بروز می‌یابد.

شکل‌گیری نهضت سوادآموزی در کشور در ابتدای انقلاب، اگرچه بنظر دارای کارکردهای ضروری بود، اما امروزه، ساختار نهادینه شده‌ای را برای ریزش‌ها و محرومیت‌های کودکان از فرایند آموزش رسمی و عمومی و مستمر فراهم ساخته است. شاهد مثال اینکه وزارت آموزش و پرورش دیگر پذیرفته است با عدم پوشش فراگیر آموزش در مقطع ابتدایی و راهنمایی، ارگان ترمیم‌گری برای تأمین امکانات اولیه و حداقل آموزش برای اقشار محروم وجود دارد. درواقع برای طیفی از جامعه، سیستم ترمیمی، جایگزین آموزش رسمی و عمومی کشور شده است. بدیهی است در چنین وضعیتی، امنیت اجتماعی کودکان و تأمین اجتماعی آن‌ها دستخوش آسیب می‌شود و اشتغال کودکان و تنزل سطح زندگی و در نهایت تنزل متوسط عمر مردم این مرز و بوم، به‌عنوان بحران‌های تو در تو زاییده می‌شوند.

۳ . سرپرستی و امنیت اجتماعی: طیفی از کودکان بی سرپرست (بر اثر طلاق)، یتیم، فرزندخوانده، فرزند اتباع بیگانه و روابط نامشروع، فاقد چتر تأمین اجتماعی هستند. در جامعه‌ی ایران امروز، هنوز تکلیف سرپرستی فرزندان اتباع بیگانه و نامشروع روشن نیست و قانونگزار به‌دلیل حمایت از نهاد خانواده و عدم تابعیت پدر، از آنان حمایتی نمی‌کند. به این ترتیب این مسئله سال‌هاست که بدون پاسخ مانده است. کودکان محصول روابط غیر رسمی فاقد حداقل‌های امنیتی در خانواده و تأمین اجتماعی لازم هستند.

از سوی دیگر در حال حاضر حدود یک میلیون نفر در سنین ۱۰ تا ۱۹ سالگی ازدواج کرده‌اند. پدیده ازدواج زودرس، مسئولیت زایمان، کودک‌پروری و شوهرداری منجر به بروز بحران در این طیف سنی می‌شود. آسیب‌پذیری این قشر به میزانی است که نه تنها کودکان ازدواج کرده به دلیل زودهنگام بودن ازدواج و قبول مسئولیت‌های اجتماعی مرتبط، در معرض بهره کشی جنسی و اجتماعی قرار می‌گیرند، بلکه فرزندان این قشر نیز به دلیل فقر مبانی اقتصادی و فرهنگی خانواده‌ها و مهیا بودن از هم گسیختگی و طلاق در بین آنان، در معرض آسیب‌های اجتماعی و روانی متعدد قرار می‌گیرند.

٤. بهداشت و درمان: هرچند شاخص‌های اصلی بهداشت در کشور ما گویای بهبود نسبی و بیانگر کاهش نرخ مرگ‌ومیر کودکان در بدو تولد و زیر یکسال است ولی به‌دلایل پیش‌گفته محدودیت امکانات بهداشتی، حجم بالای نسبت نفر به تخت در کشور در مقایسه با استانداردهای جهانی، عدم پوشش فراگیر و همه شمول آب سالم و تصفیه شده برای آحاد افراد جامعه، آلودگی هوا و صدا در جوامع شهری و ... بیش از هر گروه سنی، کودکان را تحت فشار و آسیب‌های حاصل از این محرومیت‌ها قرار می‌دهد. گسترش فاصله‌ی طبقاتی، تورم و فاصله‌ی بیش از حد هزینه و درآمد و فقر، زمینه ساز اشتغال زودهنگام کودکان و بروز پدیده‌ی کودکان خیابانی و فراری، گسترش طلاق و افزایش روزافزون کودکان و زنان بی‌سرپرست شده است و بهداشت تن و روان کودکان امروز و نسل آتی جامعه‌ی ایران را دستخوش مخاطرات بی‌شمار می‌کند.

امروزه ثابت شده است که قربانیان اصلی خشونت‌های اجتماعی هم‌چون نزاع‌های قومی، جنگ‌ها و هم‌چنین تبعیض‌های ناروا و فقر و عدالت اجتماعی، عبارت از زنان، کودکان و از جمله کودکان دختر هستند. تبعیض‌های نژادی، طبقاتی و جنسی محصولی جز ایجاد و گسترش زیرساخت‌های ذهنی و عینی فقر، تضاد و بحران از یک سو و انتقام و کینه‌توزی از سوی دیگر نخواهد داشت. گسترش مصائب اجتماعی هم‌چون بزهکاری کودکان، قاچاق کودکان به ویژه دختران و ظهور بازار خرید و فروش دختران با نرخ‌های ارزان، گسترش اعتیاد کودکان به مدارس، استفاده‌ی ابزاری از کودکان برای کسب درآمد از سوی خانواده‌ها، کودک‌آزاری و گسترش اشکال و شدت این مسئله‌ی اجتماعی در کشور به‌ویژه در جوامع شهری و در نهایت برخوردهای غیر کارشناسی شده با مسائل اجتماعی مذکور از قبیل قانون قیم‌مآبی، محکومیت و برخورد زاجره

با جرایم کودکان به جای برخوردهای تنبیهی، عدم گروه‌بندی سنی مناسب در زندان‌ها و ناکارآمدی خانه‌های تأدیب در کشور از زمره دیگر شرایطی است که وضعیت نابسامانی کودکان در جامعه‌ی ایران امروز را بیش از پیش تیره می‌کند.

بی‌تردید کم‌توجهی به مسائل جاری کودکان، به بهانه‌ی پرداختن به مسائل بزرگسالان که از فوریت و اضطرار بیش‌تری برخوردار هستند، فارغ از آینده‌نگری، نمی‌تواند از بروز بحران‌های دامنگیر در ایران پیشگیری کند. این نوع برخورد، منجر به وضعیتی خواهد شد که هرچه از نظر زمانی جلوتر برویم، زمینه‌ی بروز بحران‌های اجتماعی و فرهنگی بیش‌تر می‌شود و فرصت هرگونه برنامه‌ریزی را از نظام برنامه‌ریزی و سیاستگزاری کشور خواهد گرفت. یکی از مهم‌ترین راه‌های برون‌رفت از این وضعیت بازسازی و شالوده‌شکنی ساختار توزیع ثروت و قدرت در جامعه از طریق فراگیر تر کردن نظام تامین اجتماعی است تا فقرا نیز در فرآیند دموکراسی شرکت یابند و با اندیشه و جسم سالم به دنبال احقاق حقوق پایمال شده‌ی اجتماعی خود برآیند. در این مسیر مسئولان برنامه‌ریز، تصمیم‌گیر و سیاستگزار کشور باید بدانند که «کودکان، نسل آینده جهان و ایران امروز هستند. آنان را برای آینده‌ای تربیت کنیم و آموزش دهیم که از آن ما نیست و دیگر ما برآن حکومت نخواهیم کرد.»

منابع:

۱.متن کامل پیمان نامه حقوق کودک، یونیسف، ۱۹۸۹
http://www.unicef.org/magic/media/documents/CRC_farsi_language_version.pdf

۲.سرشماری کل کشور ۱۳۸۵، مرکز آمار ایران، ۱۳۸٦

بسیج؛ سوءاستفاده‌ی نظامی از کودکان

بر اساس گزارش سازمان ملل، دو میلیون کودک طی دهه‌ی گذشته در مناقشه‌های مسلحانه کشته شده‌اند و هم اکنون در حدود ۳۰۰ هزار کودک به‌عنوان سرباز درگیر مناقشه‌های مختلف هستند و فشارهای روانی مخربی را تحمل می‌کنند.[۱]

براساس آمارهای موجود نیز ۳۶ درصد از جمعیت ایران زیر ۱۸ سال قرار دارند. به‌بیان دیگر، جامعه‌ی امروز ایران از نظر جمعیتی دارای ساختاری کودکانه است و به نظر می‌رسد باید یکی از مهم‌ترین نکات در جهت‌گیری‌های سیاسی و برنامه‌های مربوط به توسعه‌ی ایران، پیش‌بینی نیازها و چالش‌های این گروه سنی در سال‌های آتی باشد. با این وصف نه تنها چنین برنامه‌ریزی‌ای صورت نمی‌گیرد، بلکه از نیروی عظیم کودکان در مسیر هدف‌های سیاسی و نظامی[۲] و زیر عنوان بسیجی بهره‌برداری می‌شود. از ابتدای وقوع انقلاب اسلامی در ایران، رهبران دینی، سیاسی و نظامی با شعار ارتش بیست‌میلیونی به صرافت تاسیس نیروی شبه‌نظامی- ایدئولوژیک بسیج برآمدند. در همین جهت در طول سال‌های نخست انقلاب و جنگ هشت ساله با عراق، همواره بخش مهمی از سپاه انقلاب و جنگ از میان این گروه سنی و کودکان زیر ۱۸ سال تامین شد. به‌طوری که برآوردها نشان می‌دهند حداقل چهار میلیون و حداکثر ۱۰ میلیون بسیجی در کشور وجود دارند.[۳] شواهد حاکی است در طول هشت سال جنگ میان ایران و عراق بیش از ۵۵۰ هزار نفر دانش‌آموز زیر سن ۱۸ سال به جبهه‌های جنگ اعزام شده که از این بین ۳۶ هزار نفر کشته و ۳۱۳۵ نفر نیز معلول شده‌اند.[٤]

زمینه‌ها:

مهم‌ترین فضاهای جذب، تربیت وآموزش کودکان بسیجی در ایران پس از

انقلاب عبارتند از:

۱. مساجد. این مراکز از همان ابتدای پیروزی انقلاب علاوه بر نقش آموزش دینی و بسیج توده‌های خلقی در تظاهرات و اعتراض‌های فراگیر علیه ماشین دولتی نظام پهلوی، دارای کارکردهای نوین سیاسی، نظامی، ایدئولوژیک و اقتصادی نیز بودند. از همین‌رو برای آموزش بسیجیان بدون محدودیت سنی خاص برنامه‌ریزی سراسری و مستمری صورت گرفت که تاکنون نیز ادامه دارد. آموزش‌های مذکور به طور عمده با هدف کنترل رفت وآمد افراد و اتومبیل‌ها در معابر شهری و بین شهری، حضور در راهپیمایی‌های دولت علیه گروه‌ها و جریان‌های سیاسی دگراندیش، سرکوب تحرک‌های سیاسی و اجتماعی شهری و منطقه‌ای، مدیریت انتخابات دوره‌ای ریاست جمهوری، مجلس شورا و ....، ارعاب مردم در برهه‌های خاص تاریخی و نمایش مردمی مشروعیت سیاسی نظام و در نهایت توزیع ارزاق عمومی صورت می‌گرفت.

۲. مدارس. این مراکز نیز خواه به‌صورت نمادین و خواه به‌صورت عملی یکی از مهم‌ترین مراکز جذب و حفظ ارتش کودکان بوده و هست. آموزش نظامی و ایدئولوژیک در این مراکز نیز با همان اهداف پیش‌گفته صورت می‌گیرد. وجود فضای غیر رسمی تهدید و تطمیع برای کودکان محصل با روش‌های رقابتی، پاداش، توفیق درسی در مدرسه و کنکور دانشگاهی و اقتداریابی در میان سایر محصلان، هویت‌بخشی‌های کاذب و برخورداری از برخی امکانات تفریحی و فرهنگی از زمره دیگر انگیزه‌ها و روش‌های ساماندهی نهاد بسیج مدارس است.

از دیگر زمینه‌های موثر در نهادینه شدن این سازمان نظامی- ایدئولوژیک برای کودکان می‌توان به عوامل زیر اشاره کرد:

۳. آمادگی روحی و روانی بیش‌تر کودکان در پذیرش آرمان‌خواهی‌های دینی، تقدس بخشی به افراد و برخورد تعصب‌آمیز در رویارویی با مسایل اجتماعی و فرهنگی و نگرش‌های متفاوت و به بیان دیگر استعمار فکری و روانی آسان‌تر این گروه سنی.

٤. رمانتی‌سیسم و شورآفرینی دوران نوجوانی در کسب قدرت، مدیریت وامکانات ناشی از عضویت در شاخه‌های مختلف بسیج.

پیامدها

۱. توسعه‌ی نهاد ارتش و بسیج کودکان با وجود این که در کوتاه‌مدت پاسخگوی نیازهای تاکتیکی و استراتژیک نظام سیاسی است ولی در درازمدت

منجر به تربیت نسلی پرخاش‌جو و خشونت طلب می‌شود. از هم اکنون آثار ستیزه‌جویی‌ها و برخوردهای حذفی جوانان و بزرگسالانی که جزو ارتش کودک و کودکان بسیجی دیروز بودند، نمایان است.

۲. تربیت نسل متعصب، فناتیک و بی‌مدارا با اندیشه‌ها و آرای مختلف، از دیگر برآیندهای آسیب‌شناختی این نهادسازی میان کودکان است، به‌طوری که آثار آن را در میان برخی از کودکان بسیجی سال‌های دهه‌ی شصت که امروزه در صف مدیران و مسئولان لشگری و کشوری قرار گرفته‌اند می‌توان مشاهده کرد.

۳. آسیب‌پذیری نسل بسیجیان کودک در عملیات نظامی که نمونه‌های بسیاری از آن‌ها را می‌توان در دوران هشت سال جنگ با عراق بازیابی کرد(افرادی مانند حسین فهمیده). شرکت در عملیات نظامی منجر به مرگ‌ومیر، نقص عضوهای گوناگون و بروز بیماری‌های روحی و روانی کودکان شده است.

راهکارها

بی‌تردید با چنین میراث نسلی، بازتاب‌های بحران‌ها و مدیریت غلط و بهره‌برداری‌های ایدئولوژیک رهبران سیاسی و نظامی امروز را باید نسل‌های آتی نیز بپردازند. از همین رو توجه به نکات زیر ضروری است:

۱. انجمن‌های غیر دولتی فعال در مسایل کودکان با همیاری نهادهای جهانی کودکان و حقوق بشر، به رهبران سیاسی و نظامی ایران برای منع به‌کارگیری کودکان زیر ۱۸ سال در امور نظامی یا شبه نظامی مانند بسیج به همکاری تذکرهای مستر بدهد..

۲. اصلاح قوانین مرتبط در بهره گیری از کودکان در فعالیت‌های نظامی و شبه نظامی با تبعیت از قوانین جهانی و کنوانسیون حقوق کودک.

منابع:

۱. گزارش کودکان سرباز، سازمان ملل، ۲۰۰۶
http://hrw.org/campaigns/crp/index.htm

۲. گزارش در مورد سربازان کودک در ایران،۲۰۰۵
http://www.child-soldiers.org/document_get.php?id=943

۳. نعمای ایرانی، درباره‌ی سربازان بسیجی در ایران، ۲۰۰۳.
http://www.lepoint.fr/edito/document.html?did=165148

٤. گزارش سازمان مدارس شاهد وایثارگر، ۲۰۰۱. http://www.dmsh.ir/htm/naghsh.htm

خطای بزرگسالان، مجازات کودکان

بر پایه‌ی آمارهای موجود درسال ۲۰۰۷، ایران در میان ۲۲ کشور دارای مجازات اعدام، در رتبه‌ی دوم پس از چین قرار دارد. بدین‌ترتیب که کشورهای چین با ٤٧٠ نفر اعدامی، و ایران با ۳۱۷ نفر اعدامی، رتبه اول تا دوم را به‌خود اختصاص داده‌اند.[۱] از این‌رو مهم‌ترین پرسش قابل طرح این است که دلایل فزونی این اعدام‌ها چیست؟

شواهد نشان می‌دهد که در سال‌های ۱۳۵۹ تا ۱۳۷٦ در ایران، تعداد زندانیان ۷ برابر شده است. یعنی از حدود ۲۲ هزار و ٤۰۰ نفر به ۱٥٦ هزار و ٦۰۰ نفر افزایش یافته است (نزدیک ۷۰۰ درصد). این درحالی است که جمعیت کشور طی این مدت فقط ٥٥ درصد افزایش داشته است. اگر افزایش تعداد زندانیان را به‌نسبت رشد جمعیت تعدیل کنیم، با فرض ثبات جمعیت در ۱٦ سال مذکور، ۳٥۰ درصد بر تعداد زندانیان افزوده شده است. در صورتی که تعداد زندانیانی که در هر سال وارد زندان می‌شوند را در نظر بگیریم، در سال ۱۳۷٦، حدود ٤۹۰ هزار نفر وارد زندان شده‌اند و با توجه به متوسط تعداد زندانیان کشور، در هر سال، حداقل ٦۰۰ هزار نفر زندانی در زندان‌های کشور به سر می‌برند. به تعبیر دیگر، از هر صدهزار نفر، در سال یک نفر زندانی می‌شود و اگر فقط افراد بزرگسال را در نظر بگیریم، در هرسال، از هر ٥۰ نفر یک نفر چنین وضعیتی پیدا می‌کند. یعنی، به‌طور کلی، به ازای هر ٤۰۰ نفر جمعیت کشور یا از هر ۸۰ خانواده در هر لحظه یک نفر در زندان‌های کشور است![۲] شواهدی از این دست نمایانگر شدت وقوع جرایم و آسیب‌پذیری جامعه از یک‌سو و احتمال وقوع بیش‌تر مجازات اعدام از سوی دیگر است.

با وجود این که در زمینه‌ی جرایم اجتماعی برحسب انواع آن، گروه‌بندی جنسی و سنی و سایر شاخص‌های قابل بررسی، آمار رسمی و دقیقی در دست همگان

نیست ولی شواهد حاکی است که از ابتدای وقوع انقلاب اسلامی در ایران تاکنون صرف نظر از زندانیان سیاسی اعدام شده در سال ۱۳٦۷ (بیش از ۵ هزار نفر)، تعداد کودکان اعدام شده در سنین ۱۳ تا ۱۸ سالگی بیش از ۲۰ نفر است.[۳] همچنین در طول سال‌های پس از انقلاب حدود ٤۰ نفر کودک به‌دلایل غیر سیاسی و به‌عنوان مجازات برای جرایم و مفاسد اجتماعی اعدام شده‌اند. در این نوشتار تلاش می‌شود به برخی از مهم‌ترین زمینه‌ها و ابعاد بروز این پدیده در ایران اشاره شود.

زمینه‌ها:

۱. یکی از مهم‌ترین دلایل اعدام کودکان در ایران عبارت است از ناهماهنگی و عدم تطابق میان قوانین اسلامی با قوانین حقوق بشر و معاهدات بین‌المللی مرتبط با آن به‌ویژه در مورد کودکان. به بیان دیگر فقه اسلامی به‌دلیل تعهد مفاد آن به ساختارهای گذشته، دارای ساختار، کارکرد و مفاهیم وابسته به دورانی است که با دستاوردهای نوین بشری ناسازگار است. به تعبیر دورکیم جامعه‌شناس فرانسوی، قوانین و مقررات هر جامعه برحسب توسعه‌یافتگی و میزان تکامل اجتماعی و فرهنگی آن پاسخگوی نیازهای ساختاری روابط و مناسبات خاص هر دوره‌ی تاریخی است. از نظر او در جوامع ابتدایی و سنتی با تسلط اقتصاد معیشتی و روابط قبیله‌ای و هم‌چنین سلطه‌ی روابط غیر دمکراتیک و استبدادی، تمامی قوانین ناظر بر مجازات حذفی و انتقام‌جویانه بوده و جهت زاجره داشته یا مبتنی بر زجر مجرمان بوده است. رهبران این نوع از جوامع با بهره‌گیری از این روش می‌توانستند به تنظیم و تضمین مناسباتی بپردازند که شالوده‌ی روابط موجود اجتماعی را حفظ کند. به‌نظر میشل فوکو در نظام کیفری قدیم تنها هدف مجازات، ایجاد رعب و وحشت بود. به‌همین دلیل مجازات‌ها بیش‌تر در محافل عمومی انجام می‌شد و اگر همگان شاهد اجرای حکم مجازات نبودند معنایی نداشت.[٤] افزایش جمعیت، پیچیدگی روابط و تحول مفاهیم از یک‌سو و توسعه‌ی نهادهای سیاسی، اجتماعی و اقتصادی ازسوی دیگر منجر به تغییر نگرش انسان به مبانی قضایی و حقوقی شده و جهت قوانین کیفری را به سمت تنبیهی و ارشادی تغییر داده است. در نظام حقوقی جدید بسیاری از مفاهیم از جمله حقوق شهروندی مبتنی بر فردگرایی، حقوق زنان و کودکان بازنویسی و بازاندیشی شده اند. از این‌رو روح قوانین در شکل توسعه‌یافته‌ی آن به‌ویژه باتوجه به شاخص‌های انسانی،عبارت از دفاع از حق

حیات و کرامت انسان در جامعه است و دیگر فرد برای حفظ و دفاع از جامعه قربانی نمی‌شود.[۵] در نظام جدید، فایده‌ی کیفر برای جامعه و فرد مجرم مورد بررسی قرار می‌گیرد. درواقع اگرچه هیچ‌گاه هدف مجازات و نیز پیشگیری از وقوع جرم فراموش نشد، اما هدف اخیر نیز به آن اضافه شد. در این نظام، تنبیه دو تغییر مهم می‌کند. اول این که دیگر متوجه جسم و بدن نیست، بلکه قلب و اندیشه و اراده و امیال فرد نیز مورد هدف قرار می‌گیرد. دوم این که در منظر عام صورت نمی‌گیرد و مردم از صحنه‌ی مجازات غایب شده‌اند. به‌همین دلیل، در این نظام، زندان که آزادی فرد را سلب می‌کند، شیوه‌ی اصلی تنبیه شناخته شده است و مجازات بدنی و از جمله اعدام در بسیاری از کشورها لغو شده یا در عمل اجرا نمی‌شود.[۶]

۲. از سوی دیگر قصاص در فقه اسلامی بیانگر نوعی مقابله به‌مثل است تا بنحوی بتواند از این رهگذر حق را به صاحب حق برساند. در این میان مدعی‌العموم که بر پایه‌ی قوانین اسلامی، نمایندگی استیفای حق مؤمنان را برعهده دارد به‌عنوان نماینده‌ی حکومت اسلامی و نه نماینده‌ی منتخب مردم برای حفظ همبستگی جامعه به‌تکرار عمل مجرمانه علیه مجرم فرمان می‌دهد! در چنین ساختاری که هنوز بر پایه‌ی مردسالاری و پدرسالاری یا شیخوخیت ریش‌سفیدان طراحی شده است، زنان و کودکان به‌ویژه دختران زیر ۱۸ سال یا به اصطلاح شرعی صغیر، هیچ نماینده‌ای برای دفاع از حقوق خود نمی‌یابند. این نحوه‌ی مجازات از منظر دورکیم بیش از آن که کارکرد رعب و وحشت داشته باشد، ناظر به تامین هدف دیگری است که همان تقویت همبستگی اجتماعی از طریق ارضای وجدان جمعی است.[۷] این مهم اگرچه در کوتاه‌مدت ممکن است چنین پیامدی را به‌دنبال داشته باشد ولی در میان‌مدت و درازمدت سبب بروز حس ناامنی اجتماعی و تشدید نرخ خشونت در جامعه می‌شود.

۳- جامعه‌ی ایران امروز به‌دلیل تجربه‌ی بحران‌های مستمر ناشی از انقلاب ۵۷، جنگ هشت‌ساله، بی‌تدبیری مردم و دولت در کنترل زاد و ولد، توان اندک نهاد آموزش و پرورش در جامعه، با مسائل عدیده‌ای از جمله در بین کودکان روبه‌رو است. خشونت‌گرایی ناشی از سوءاستفاده‌ی نظامی از کودکان در طول دوران انقلاب و جنگ و تاکنون[۸]، فقر و نابسامانی بسیاری از خانواده‌های حاشیه نشین و مهاجر روستایی ساکن در حومه‌ی شهرها و تحمیل بحران‌های روانی و جسمانی آن بر اندام نحیف کودکان، کار اجباری و ورود زودهنگام

کودکان در محیط‌های ناامن، غیر رسمی و بهره‌جویانه‌ی شغلی، از دیگر دلایل شکل‌گیری میل به پرخاشگری و کج‌روی در بین کودکان است.

٤- فاصله‌ی طبقاتی و حس فراگیر تبعیض در میان خانواده‌های شهری و به‌ویژه میان مرکز، پیرامون یا حاشیه و متن در شهرها از دیگر زمینه‌هایی است که در حد فاصل دست‌یابی به اهداف مورد تایید جامعه از قبیل کسب ثروت، منزلت و قدرت از یک‌سو و وسایل مشروع نیل بدان‌ها از سوی دیگر نوعی ناهماهنگی غیر قابل ترمیم به‌وجود می‌آورد که به اصطلاح از آن به‌عنوان انومی یا ناهنجاری یاد می‌کنند. در چنین فضای ناهنجاری، افراد به‌ویژه کودکان نابالغی که به‌طور زودهنگام وارد عرصه‌ی مسئولیت‌پذیری و رقابت‌های ناسالم و نابرابر اجتماعی شده‌اند، بیش از دیگران آمادگی استفاده از روش‌های مختلف وحتی نامشروع برای دست‌یابی به اهداف و آمال اجتماعی می‌یابند. نمودهای این شکل از انومی یا بی‌هنجاری به دو شکل عمومی بروز می‌کند:

الف) به‌صورت درون‌فکنانه و اقدام به حذف خود یا خودکشی که ارقام آن در ایران گویای بحرانی بودن این پدیده است. به‌طوری که شواهد نشان می‌دهد در طی سال‌های ٧٦ تا ٨٠ جمعاً ١٣٩١٧ مورد خودکشی به مراجع انتظامی گزارش شده است. از نظر سنی نیز ١١ درصد مردان و ١٤ درصد زنانی که اقدام به خودکشی کرده‌اند کم‌تر از ١٧ سال سن داشته‌اند. در این میان، ١٧١٣ نفر کودک و نوجوان کم‌تر از ١٧ سال (حدود ١٢ درصد) اقدام به خودکشی کرده‌اند. انگیزه‌ی افرادی که در این سال‌ها به خودکشی دست زده‌اند بدون توجه به جنس و سن، به ترتیب فراوانی عبارتند از: ٢٩ درصد به علت اختلاف خانوادگی، ٧ درصد به علت شکست در زندگی و ناامیدی، ٤ درصد به علت اختلال حواس، ٤ درصد به علت فقر و تنگدستی، یک درصد به علت مسائل ناموسی و یک درصد دیگر به علت تحمیل در ازدواج. هم‌چنین ٥١ درصد افرادی که اقدام به‌خودکشی کرده‌اند، دارای انگیزه‌های دیگری بوده‌اند که اعلام نشده است.[٩]

ب) نوع دوم بروز آسیب، شیوع جرایم اجتماعی است. وجود قوانین ترمیمی و کنترل‌کننده‌ای که مبتنی بر خشونت و برخورد زاجره است، زمینه‌ی بازتولید خشونت را تقویت می‌کند و لذا میل به جرم‌زایی را بین کودکان و خشونت کودکان بر کودکان را علاوه بر خشونت بزرگسالان نسبت به آن‌ها افزایش می‌دهد. نزاع‌های خشونت‌بار میان کودکان زیر ١٨ سال که منجر به برخورد

قانونی، زندان و مجازات سنگین آن‌ها می‌شود برآیند طبیعی شرایط نابرابر و پرخاشگرانه‌ای است که می‌توان از آن به‌عنوان یکی از شاخص‌های فرهنگی و روان‌شناختی جامعه‌ی ایران امروز یاد کرد. در این‌جا بر پایه‌ی آمار موجود به برخی از این جرایم اشاره و نرخ مشارکت کودکان نیز ذکر می‌شود:

جدول شماره یک) میزان سرقت بر حسب سال

سال سرقت از اماکن			۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰	جمع
دستگیرشدگان (نفر)	مرد	تا ۱۷ سال	۱۶۹۹	۱۷۹۴	۲۰۰۱	۱۹۱۹	۱۵۷۳	۸۹۸۶
		۱۸ تا ۲۴	۷۱۷۵	۶۹۸۸	۸۳۳۸	۸۳۸۴	۷۶۵۸	۳۸۵۴۳
		۲۵ تا ۳۴	۶۷۸۲	۷۷۳۶	۸۳۶۸	۷۴۵۲	۷۴۴۶	۳۷۷۸۴
		۳۵ به بالا	۲۷۵۸	۳۰۰۴	۳۷۹۳	۲۹۲۵	۲۶۹۴	۱۵۱۷۴
	زن		۵۴	۱۹۸	۱۷۴	۱۱۳	۶۶	۶۰۵
جمع کل سارقان								۱۰۱۰۹۲

برپایه‌ی جدول یک، سارقان دستگیر شده در سال‌های مورد بررسی، ۱۰۱ هزار و ۹۲ نفر بوده‌اند. از این تعداد تنها شش دهم درصد زن و بیش از ۹۹ درصد مرد بوده‌اند که در گروه‌های سنی ذیل قرار گرفته‌اند:

زیر ۱۷ سال ۹ درصد، ۱۸ تا ۲٤ سال ۳۹ درصد، ۲۵ تا ۳٤ سال ۳۷ درصد و ۳۵ سال به بالا ۱۵ درصد.

توزیع فراوانی سارقان دستگیر شده در ارتباط با راهزنی، دخل زنی، کیف‌ربایی و جیب‌بری برحسب گروه‌های سنی به تفکیک مرد و زن عبارت است از: مردان (۹۰ درصد) مشتمل بر زیر ۱۷ سال ۱۰ درصد، ۱۸ تا ۲٤ سال ۳۳ درصد، ۲۵ تا ۳٤ سال ۳۲ درصد و ۳۵ سال به بالا ۱٦ درصد. و زنان (۱۰ درصد) مشتمل بر زیر ۱۷ سال ۲۱ درصد.[۱۰]

٦. به‌دلیل عدم تطابق قوانین اسلامی با قوانین مدنی که پیش‌تر بدان اشاره شد، بسیاری از اعمال و کنش‌های به‌ظاهر خلاف قانون و شرع، در واقع معنای مجرمانه ندارد بلکه بیانگر بخشی از نیازهای انسانی است که محمل‌ها و شرایط

انسانی و برابرخواهانه‌ای برای طرح و تامین قانونی و هنجارمند آن‌ها فراهم نشده است. یکی از این کنش‌ها رفتار جنسی کودکان، خواه با هم‌جنس یا ناهم‌جنس خود است. در ایران امروز خواه در مبانی رسمی حکومتی و خواه در فرهنگ عامه‌ی مردم یا وجدان جمعی، روابط جنسی از هر نوع آن برای کودکان در زمره‌ی حقوق مسلم آن‌ها تعریف نمی‌شود. رابطه‌ی میان کودکان دختر با هم‌سالان پسر، رابطه‌ی کودکان پسر با پسر به‌ویژه با توجه به کشش‌های هورمونی و ژنتیکی آن‌ها از زمره روابط نامشروعی تلقی می‌شود که در قوانین جاری اسلامی با شدیدترین مجازات پاسخ داده می‌شود. این کنش‌ها حتی در ساختار عشیره ای و سنتی قومیت‌های مختلف ایرانی نیز دارای مجازات سنگین و زاجره‌ای است که نمونه‌های آن را می‌توان در قتل‌های ناموسی در ایران مشاهده کرد. در این نوع مجازات خواه از سوی حکومت اسلامی، خواه از سوی ریش‌سفیدان یا شیوخ قومی و محلی، و خواه از سوی مردان بزرگسال خانواده اعم از پدر، برادر، شوهر و عمو به بهانه‌ی دفاع از کیان، هویت اجدادی و تعصب‌های خانوادگی، قومی، دینی و جامعه در سطح کلان برای جلوگیری از رفتار نابهنجار و مجرمانه، فرد مجرم مورد هدف قرار می‌گیرد و حذف می‌شود.

جدول شماره دو) میزان مقتولین برحسب سال

مقتولین زیر۱۷سال	۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰	جمع
پسر	۸۱	۱۰۷	۱۱۷	۹۴	۷۸	۴۷۷
دختر	۴۲	۶۰	۴۸	۴۱	۵۰	۲۴۱
جنین	۱۴	۲۳	۱۰	۳	۶	۵۶
کل	۱۳۷	۱۹۰	۱۷۵	۱۳۸	۱۳۴	۷۷۴

یافته‌ها حاکی است که در طول سال‌های ۷۶ تا ۸۰ در رابطه با قتل عمد ۷۰۷۸ نفر مقتول و در کل ۷۰۲۸ نفر بعنوان قاتل دستگیرشده‌اند. نکتهٔ قابل توجه در مورد کشته‌شدگان قتل عمد این است که حدود ۷ درصد از جنس مذکر و حدود ۳ درصد از جنس مؤنث کمتر از ۱۷ سال سن داشته‌اند. این نسبتها بدین معنا است که حدود ۱۰ درصد مقتولین در سنین کودکی و نوجوانی بوده و اگر سهم جنین‌ها را به آن اضافه کنیم، ملاحظه می‌شود که ۱۱ درصد کشته‌ها یعنی

۷۷٤ نفر کودک و نوجوان، عمداً به قتل رسیده‌اند. البته این رقم بدون محاسبه افراد واقع در سن ۱۷ تا ۱۸ سالگی است که ارقام در این ارتباط باوجود بزرگی رقم آن شفاف نمی‌باشند.
از جمع عاملین قتل‌های عمد نیز، ۸۲ درصد مرد و ۸ درصد زن بوده‌اند. بر اساس این داده‌ها، انگیزه‌های قاتلین برای کشتن افراد به ترتیب فراوانی بدین شرح است: اختلاف خانوادگی ۱۱ درصد، نزاع ۱۱ درصد، مسائل ناموسی ۷ درصد، اختلافات ملکی و مالی ۷ درصد، مسائل جنسی و منکراتی ۵ درصد، در ارتباط با موضوع سرقت ۵ درصد، به قصد انتقام‌جویی ٤ درصد، اختلافات قومی و قبیله‌ای ٤ درصد، موادمخدر ۳ درصد، مستی ناشی از مشروبات الکلی یک درصد، پوشاندن خطا یک درصد، اختلال حواس یک درصد و فقر نیم درصد! انگیزه‌ی ٤۳ درصد قتل‌ها نیز غیر از این موارد ذکر شده است.[۱۱]

پیامدها

۱. از نظر نگرش طولی و تاریخی، از گذشته به آینده، می‌توان بزرگسالان امروز را کودکان دیروز و کودکان امروز را نسل آینده تلقی کرد. از همین‌رو ترویج و نهادینه کردن خشونت در میان کودکان منجر به بروز نهاده‌های خشونت و پرخاشگری در نسل فردا و بازتولید مستمر آن خواهد شد.
۲. در متن خشونت علیه کودکان از حبس تا اعدام آن‌ها، مهم‌ترین نکته این است که کودک، قربانی سهل‌انگاری و خطاهای بزرگسالانی می‌شود که در نقش پدر یا مادر و یا رهبران سیاستگزار و مجریانی ظاهر می‌شوند که در مسند قدرتند و هزینه‌ی بی‌کفایتی و بی‌تدبیری آن‌ها را آیندگان می‌پردازند که خود به‌طور دوگانه قربانی‌اند: یک‌بار به‌خاطر شرایط اجتماعی و روانی‌ای که بزرگ‌ترها برای آن‌ها فراهم کرده‌اند و کودکان در آن غوطه می‌خورند و بار دیگر به‌دلیل مجازات ناحقی که این قربانیان می‌پردازند!
۳. دامنه‌ی آسیب‌زایی اینگونه برخورد شدید با خطاهای کودکان به‌ویژه اعدام، چنان آثاری از خشم و نفرت و کینه میان خانواده‌های بازمانده‌ی این قسم از کودکان باز می‌نهد که تا چندین گردش نسلی نیز نمی‌توان آن را پاک کرد.

راهکارها

بی‌تردید ادامه‌ی این روند سبب‌ساز گسترش بیش از پیش نرخ جرم‌زایی و

کج‌روی اجتماعی بزرگسالانی خواهد شد که همه‌ساله از گروه سنی زیر ۱۸ سال عبور می‌کنند. برای برون‌رفت از این چرخه‌ی باطل و شوم می‌توان برخی از برنامه‌های زیر را در اسرع وقت در اولویت گذاشت:

الف) اصلاح قوانین مدنی، حقوقی و کیفری در بازشناسی جرایم به‌ویژه در مورد کودکان، در انطباق با قوانین و معاهدات بین کشورها از جمله حقوق بشر و کنوانسیون‌های وابسته بدان به‌ویژه حقوق کودک.

ب) اصلاح و بازسازی سیستم و سازمان کانون‌های اصلاح و تربیت که طبق ماده‌ی ۱۸ آئین‌نامه‌ی قانونی و مقررات اجرایی سازمان زندان‌ها و اقدامات تامینی و تربیتی کشور چنین تعریف شده است: کانون اصلاح و تربیت مرکزی است جهت نگهداری، اصلاح و تربیت و تهذیب اطفال غیر بالغ و بزهکار یا بزهکارانی که کم‌تر از ۱۸ سال تمام سن داشته باشند.[۱۲] این کانون امروزه به‌دلیل انباشت کودکان نابالغ و بزهکار در آن و هم‌چنین مشکلات و محدودیت‌های بسیاری که از نظر مالی و مدیریتی گریبانگیر آن‌ها است، مرکزی است برای بازپروری جرم و نه جرم‌زدایی.

پ) حذف مجازات اعدام برای کودکان نیز از جمله مهم‌ترین اقداماتی است که باید در دستور کار برنامه‌ریزی و اجرا قرار گیرد. از سوی دیگر کاهش طول دوره‌ی زندان کودکان نیز برای سرعت بخشیدن به فرایند جامعه‌پذیری مجدد کودکان بزهکار و بازپروری آن‌ها با بهره‌گیری از توان و دانش متخصصان روانشناس و بازگشت آن‌ها به آغوش خانواده از دیگر اولویت‌های مطرح به‌شمار می‌آید.

ت) پیش‌بینی تدابیری برای جداسازی مادران زندانی‌ای که همراه با نوزاد یا کودکان خردسال خود به حبس‌های طولانی محکوم شده‌اند از سایر زندانیان بزرگسال که با جرایم مختلف در بندهای عمومی به‌سر می‌برند. علاوه بر این می‌بایست به‌طور جدی از ورود کودکان زیر ۱۸ سال در بندهای بزرگسالان خواه به‌صورت رسمی یا غیر رسمی جلوگیری کرد.

ث) برنامه‌ریزی برای پوشش تحصیلی فراگیر کودکان نیز از دیگر برنامه‌های راهبردی است که می‌تواند در میان‌مدت، زمینه‌ی گرایش به جرایم را کاهش دهد. در حال حاضر بر اساس آخرین نرخ سرشماری کشور در سال ۱۳۷۵ نزدیک ۵/۳ (سه‌ونیم) میلیون نفر از کودکانی که در سن تحصیل (زیر ۱۸ سال) هستند در فضاهای آموزشی به‌سر نمی‌برند![۱۳]

ج) پیش‌بینی قوانین بازدارنده برای عدم ارتکاب خشونت علیه کودکان در محیط خانه، مدرسه و حتی کار نیمه‌وقت، ترویج چگونگی حفظ حقوق کودک و بازگشایی مراکزی در سراسر شهرهای بزرگ برای دفاع و پناه کودکان آسیب‌دیده یا در معرض خشونت و معرفی سریع موارد مشابه از سوی مردم از دیگر نهادهای ضروری برای استیناف حقوق کودکان است.

چ) بی‌تردید اجرای برنامه‌های پیش‌گفته بدون وجود نهادهای غیر دولتی در نقش دیده‌بان و پیگیر، نمی‌تواند تحقق یابد. نظام‌های سیاسی غیر دمکراتیک به دلیل کوته‌بینی خاص تاریخی‌شان که ناشی از دولت مستعجل بودن آن‌هاست، حمیت پرداختن به این مهم را به‌دلیل تعلق آن به آینده، در اولویت‌های برنامه‌ای خود نمی‌گذارند. از این‌رو سازمان‌های غیر دولتی متشکل از صاحبنظران، فعالان اجتماعی، زنان و خانواده‌های آسیب‌دیده از خشونت علیه کودکان نیز می‌بایست با یک عزم فراگیر دنبال تشکیل نهادهایی از این دست باشند. در این میان بهره‌گیری از یاری سازمان‌های جهانی و غیر انتفاعی در بین کشورها نیز از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است.

منابع:

۱. گزارش عفو بین ملل

http://amnesty.org/fr/library/asset/ACT50/001/2008/fr-5

۲. انجمن جامعه‌شناسی ایران

http://www.isa.org.ir/framework.jsp?SID=۸۲

۳. کشته‌شدگان سیاسی در سال ٦٧

http://asre-nou.net/۱۳۸۳/khordad/۲۹/ko/m-asami-gatlha.html

٤. منبع شماره‌ی ۲

۵. آرون، ریمون. مراحل اساسی اندیشه در جامعه‌شناسی. ترجمه‌ی باقر پرهام. ص ۲۰

٦. منبع شماره‌ی ۲

۷. منبع شماره ۵، ص ۲۲-۱۸

۸. بسیج؛ سوءاستفاده نظامی از کودکان، در همین کتاب، همین فصل

۹. سیدرضا حسینی، انجمن جامعه‌شناسی ایران

http://www.isa.org.ir/node/580

۱۰. همان‌جا

۱۱. همان‌جا

۱۲. سازمان زندان‌ها، نگاه کنید به:

http://www.prisons.ir/farsi/kanoon.html

۱۳. آموزش رسمی، آموزش واپسگرا، علی طایفی

http://social.iran-emrooz.de/more.php?id=4018_0_19_0_M

مسئله‌شناسی آینده!

با مروری گذرا بر مسائل کودکان در ایران امروز می‌توان اذعان کرد که مقوله‌ی کودک و نسبت حقوق و تکالیف جامعه در مقابل آن‌ها اصولاً مقوله‌ای نوین است و هنوز در ادبیات حقوقی، مدنی، اجتماعی، فرهنگی و آموزشی جایگاه مناسب خود را بازنیافته است. به بیانی دیگر مسائل و بحران‌های مربوط به کودکان امروز ایران، ناشی از غفلت و فقدان جایگاه مناسب کودکان در اندیشه و عمل ماست. مسائل خرد و کلان بسیاری که می‌توان شواهد آن را در صدر اخبار روز کشور بازیابی کرد به اجمال این‌هایند: «نامشخص بودن جایگاه و ناهماهنگی در شناسایی مفهوم کودک»، «ظهور و افزایش کودکان نامشروع و بی‌هویت»، «آینده‌ی مبهم کودکان بی‌سرپرست»، «گسترش کودکان خیابانی»، «کودک‌آزاری و خشونت علیه آن‌ها»، «تداوم مجازات زندان، تعزیر، اعدام و سنگسار آن‌ها»، «کار زودهنگام و فراتر از توانایی آن‌ها»، سوءاستفاده جنسی از کودکان»، «ازدواج و طلاق زودرس و تحمیلی»، «خودکشی و خودسوزی کودکان»، «عدم پوشش تحصیلی کامل، فراگیر و پایدار کودکان در سن تحصیل»، «اعتیاد کودکان»، «خرید و فروش کودکان و قاچاق اعضای بدن آن‌ها»، «آسیب‌پذیری مضاعف کودکان در اثر فقر، طلاق، نزاع‌های خانوادگی و قومی»، «فقدان امکانات اولیه برای کودکی‌کردن کودکان» و ده‌ها مسئله و آسیب دیگر که دامن‌گیر کودکان امروز و آینده‌ی این مرز و بوم شده است.

در این نوشتار تلاش می‌شود با شناسایی هریک از مسائل فوق نسبت به ارائه راه‌کارهای خروج از آن نیز پرداخته شود تا بتوان با بسیج تمام توانایی‌ها و قابلیت‌ها از یک‌سو و شناخت نارسایی‌ها و تنگناهای موجود به راه‌یابی مسائل مذکور اهتمام داشت.

۱. اولین اقدام در زمینه تعریف مفهوم کودک عبارت از یکسان‌سازی کلیه‌ی

قوانین مرتبط با نقش و جایگاه آن‌ها است. این هم‌سان‌سازی در متون حقوقی، قضایی و مدنی باید به‌طور یکسان صورت گیرد. قانون‌های کار، استخدام کشوری، تامین اجتماعی، مسئولیت مدنی و سن بلوغ، انتخابات، قوانین فقهی و کیفری و جزایی از زمره مهم‌ترین متون قابل اصلاح هستند. امروزه تشتت و عدم تجانس میان این قوانین در زمینه‌ی تعریف کودک، خاستگاه بسیاری از مناقشات، محرومیت‌ها و محدودیت‌های دیگر است. در این زمینه نهادهای قانونگزاری در کشور (با شرط قبول و تفاهم بر سر ضرورت آن و استنباطی که از جایگاه کودکان به ویژه ازنظر فقهی و تطابق با شرع دارند)، سازمان‌های متولی امور کودکان و آسیب‌های مرتبط با آن‌ها، انجمن‌های دولتی و به‌ویژه غیر دولتی می‌توانند بیش‌ترین نقش را ایفا کنند. به‌نظر می‌رسد پیش از هرگونه اقدامات نمادین و کم‌دامنه، مهم‌ترین حرکت راهبردی عبارت از همین یکسان‌سازی مفهومی و حقوقی در جامعه‌ی ایران است. بی‌تردید در این زمینه یاری‌گیری از انجمن‌های برون‌مرزی و جهانی مرتبط با مسائل کودکان می‌تواند بسیار راهگشا باشد.

۲. در همین زمینه یکی از ابزارهای کارساز، ترویج و گسترش مفاهیم، حقوق و تکالیف دولت و مردم در مقابل کودکان است. آموزش خانواده‌ها در زمینه‌ی نقش و جایگاه حقوقی کودکان و آثار انسانی و اجتماعی حاصل از سوء تدبیر در آموزش و پرورش آن‌ها و کیفیت حفظ و استیفای حق کودکان در یک برنامه‌ی مدون، پایدار و فراگیر از اهمیت بسیاری برخوردار است. آشنایی مسئولان دولتی از این آموزه‌ها و مفاهیم مرتبط و سازوکارهای احقاق آن نیز از زمره امور فرهنگی دارای اهمیت است. در وهله‌ی سوم آگاهی کودکان از حقوق و تکالیف خود در جامعه نیز زمینه‌ساز زدودن بسیاری از موانع کنونی در تحقق حقوق آن‌ها است. این حرکت ملی، پایدار و فراگیر با همت سازمان‌های غیردولتی، نهادهای بین‌المللی، سازمان‌های فرهنگی و اجتماعی، و مؤسسات فعال در زمینه‌ی حقوق‌بشر امکان‌پذیر است.

۳. آموزش خانواده‌ها و زن و شوهرهای جوان از همان بدو ازدواج در زمینه‌ی پیشگیری از ازدواج‌های فامیلی، ژنتیک و نامناسب از نظر سنی، ساختار هورمونی زن و مرد، و ساختار فیزیکی اندام زن و همین‌طور در زمینه‌ی نحوه پیشگیری و کنترل زاد و ولد، نحوه‌ی آمیزش جنسی پیشگیرانه و توجیه و ترویج آن اولین اقدام در این زمینه است. حرکت دوم آموزش و فراخوان

مسئولان دولتی، ترویج و قابل دسترس کردن روش‌ها و وسایل پیش‌گیری زاد و ولد است. در این زمینه پیش‌بینی محدودیت‌ها و محرومیت‌های فرزندزایی بیش از دو نفر اولین قدم به شمار می‌آید. این فرهنگ و آموزه باید اشاعه داده شود تا هرکس به صرف آمادگی بدنی و بلوغ جنسی تن به ازدواج و به‌ویژه فرزندزایی ندهد. بسیاری از پدران و مادران گذشته و امروز جامعه‌ی ایران به‌واقع شایستگی پدری و مادری را ندارند و از سر هوس، یا دغدغه‌ی حفظ بیضه‌ی تبار خانوادگی و میراث گران‌قدرشان به صرافت تولید کودکی افتاده‌اند. به تعبیر حکمت عامیانه نیز باید گفت: «اگر هوسه، یه بار بسه!»

٤. در ایران امروز از سر سعادت یا سعایت، تعداد فرزندان بی‌سرپرست، نامشروع و بی‌هویت بسیار است! این پدیده از دو سوی سبب تاسف و تامل است: اول از این حیث که به دلیل بی‌تدبیری مسئولان دولتی و عدم اهتمام در بازنگری متون فقهی و شرعی در تجویز روش‌های مناسب آمیزش، ازدواج و حفظ و انتقال هویت و کیان خانوادگی، زمینه‌ی بروز پدیده‌ی کودکان نامشروع را فراهم می‌آورند. کودکانی که قربانی کج‌فهمی‌ها و یک‌سویه‌نگری‌های ما می‌شوند. از سوی دیگر مردم نیز در بروز این پدیده نقش بسزایی دارند. بی‌توجهی به عواقب آمیزش‌های جنسی آزاد و به اصطلاح غیر رسمی که سبب فرزندزایی می‌شود، زاد و ولد فراتر از توان مدیریت اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، صیغه‌های اسلامی و فرزندان خواسته یا ناخواسته‌ی آن و در نهایت ازدواج‌های اجباری با پناهندگان غیر قانونی افغانی و عراقی از دیگر عواملی است که به بحران کودکان بی‌هویت و نامشروع دامن زده است. راهکارهای برون‌رفت از این معضل عبارتند از: تصویب و مشروعیت بخشیدن به قانون سقط جنین و پیش‌بینی ساز و کارهای درمانی و پزشکی مرتبط، شناسنامه دادن به کودکان حاصل از روابط نامشروع خواه به نام مادر یا پدر، تسهیل و ترویج فرهنگ «فرزندخواندگی» از سوی مسئولان دولتی و فراخوان مردم برای پذیرش این کودکان به‌ویژه برای کسانی که توانایی فرزندزایی ندارند و یا آرزوی فرزند بیش‌تری را در سر می‌پرورانند. ارائه تسهیلات و پیش‌بینی سازوکارهای آسان فرایند فرزند خواندگی و البته نظارت مؤثر بر شایستگی والدین خواهان و حمایت‌های مالی و معنوی می‌تواند بسترساز این فرهنگ شود.

۵. درمورد کار کودکان هرچند که تاکنون مطالب زیادی نوشته شده و لیکن سازمان‌های ذی‌ربط در ایران توانایی رویارویی با آن را ندارند. عمده دلیل این

امر نیز در ساختار ناهمگون قوانین کار در کشور است.اول این‌که از کل افراد واقع در سن تحصیل، قریب ٤ میلیون نفر در فضاهای آموزشی نیستند! طرفه آن‌که این عده یا به‌دلیل جنسیت‌شان توسط خانواده‌ها از ادامه‌ی تحصیل محروم می‌شوند و تا زمانی که بخت‌شان گشوده شوده و به خانه شوهر بروند، کارهای خانه را انجام می‌دهند. یا به‌دلیل ضرورت مشارکت در تامین معیشت خانواده، ناگزیر از کار با مزد یا بدون مزد می‌شوند. منع استخدامی این گروه سنی از یک‌سو و سوء استفاده‌ی کارفرمایان کارگاه‌های کوچک از این کودکان (با پرداخت دستمزد اندک و بدون تعهدات بیمه و قراردادهای دست و پاگیر کاری) از سوی دیگر، مانع از ثبت و ضبط رسمی آمار کار کودکان می‌شود. با این حال برای برون‌رفت از تبعات آسیب‌شناختی این پدیده، همان‌طور که پیش‌تر گفته شد یکسان‌سازی قوانین کار، استخدام کشوری و سایر قوانین مرتبط اولین اقدام راهبردی می‌تواند تلقی شود.

فقر، عائله‌مند بودن، فشار مضاعف معیشتی به پدر یا سرپرست خانوار، فقدان پوشش فراگیر تامین اجتماعی و بهره‌مندی از عواید حتی حداقل حق عایله‌مندی، سبب‌ساز ضرورت کار کودکان و انتقال میراث فقر در نسل آتی می‌شود. یکی از راه‌های مؤثر دیگر عبارت از گسترش چتر حمایتی بیمه‌های اجتماعی و تامین حداقل‌های «معیشت آبرومند» برای خانواده‌های تنگدست، بی‌کار، آسیب‌دیده و پر اولاد (در کوتاه‌مدت) است. اینک که با تاسیس وزارت تامین اجتماعی زمینه‌ی هم‌سان‌سازی سیاست‌ها، نظارت بر فرایندها و ارزش‌یابی عملکردها فراهم شده است، باید به گونه‌ای عمل شود که از ضایعات معنوی و مادی عملیات به اصطلاح خیرخواهانه‌ی نهادهایی مانند کمیته ی امداد یا بنیادهای رجایی و شهید و پانزده خرداد کاسته شود. در همین زمینه با اصلاح قوانین کار، بیمه و آموزش عمومی اجباری یا حداقل در قالب فنی- حرفه‌ای می‌توان در میان‌مدت شاهد کاهش نسبی و ساماندهی بازار آشفته، غیر قانونی، نا ایمن، استثمارگرانه و تبعیض‌آمیز کار کودکان شد.

٦. در مورد ازدواج کودکان نیز که در گزارش تحلیلی دیگری به آمار کمی و دلایل و پیامدهای آن پرداخته‌ام، شواهد گویای ازدواج قریب بیش از ششصدهزار نفر کودک واقع در سنین ۱۰ تا ۱۸ سال است. در این مورد که به‌نوبه‌ی خود سرمنشا بسیاری از آسیب‌های دیگر است، اصلاح قانون ازدواج و روزآمدسازی آن با شرایط کنونی از نظر فقاهتی بسیار ضروری است. اهتمام

اصلی انجمن‌ها و سازمان‌های دولتی و غیردولتی فعال در زمینه کودکان می‌بایست بر این امر باشد که دختران و پسران زیر ۱۸ سال تمام حق ازدواج نداشته باشند. دیگر این‌که شرط انجام خدمت وظیفه برای ثبت ازدواج پسران ضروری باشد. سوم این‌که در صورت اجبار کودکان و یا هرگونه معامله و یا مصالحه‌ی مالی یا خونی و خویشاوندی بر سر سرنوشت آن‌ها در زیر سن مذکور، مسببین مجبور به پرداخت جریمه شوند.

بی‌تردید بروز آسیب‌های روانی- اجتماعی مرتبط با کودکان دلایل متعددی دارد که هرگونه سیاست‌گزاری یا تصمیم‌گیری درباره‌ی آن‌ها را به توجه به مجموعه دلایل و زمینه‌های قانونی، دینی، فرهنگی، اقتصادی، سیاسی و حقوقی آن ارجاع می‌دهد. بدیهی است هرگونه حرکت‌های مقطعی، یک‌سویه، جزئی و ناپایدار راه به جایی نمی‌برد.

فصل چهارم: آسیب‌شناسی مسایل علمی و آموزشی ایران

فرهنگ علمی- پژوهشی ایران: بررسی قابلیت‌ها و تنگناها

هرچند «تایلور» در تعریف فرهنگ آورده است که فرهنگ، کل پیچیده‌ای است مشتمل بر معارف، باورها و اخلاق، قوانین، سنن و هرگونه عادات و قابلیت‌های دیگری که اعضای یک جامعه آن را کسب می‌کنند، (Hoecklin، ۲۶) اما تعریف مورد قبول در علم جامعه‌شناسی- به‌مثابه رویکرد اصلی و ضروری بررسی و تحلیل روابط بین دو پدیده‌ی فرهنگ و تحقیقات در جامعه‌ی ایران - عبارت است از «روش‌هایی که اعضای یک گروه یا افراد عضو یک جامعه‌ی معین حفظ کرده، هنجارهایی که دنبال کرده، کالاهای مادی‌ای که می‌سازند». از این دیدگاه، فعالیت‌های عادی ذهن، هم‌چون هنر، ادبیات، موسیقی و نقاشی که در زندگی روزمره، مترادف فرهنگ تلقی می‌شوند، معانی حاشیه‌ای محسوب می‌شوند. (Giddens، ۳۱)

با توجه به دو تعریف مذکور از سازه‌ای چون فرهنگ که عینیت آن بسیار بسیط است، و نظر به این‌که هم تحقیق و هم فرهنگ هر دو دارای ماهیتی فرابخشی هستند و در تمامی حوزه‌های علوم نظری و عملی و بخش‌های مختلف اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، بسترهایی را فراهم آورده‌اند، لذا جهت مطالعه‌ی همه‌جانبه‌ی این مقوله و روابط بین این دوپدیده می‌بایست هم‌سو با فرایند عملیاتی‌تر کردن سازه‌ای چون فرهنگ، با تأکید بر تحقیقات، این دو مفهوم را در ابعاد مختلفی بررسی کرد تا از ابهامات و ناپیداهای آن کاسته‌شود. برای پرهیز از تحویل‌گرایی و سقوط در ورطه‌ی نگرش‌های تک‌عاملی، باید به‌گونه‌ای عمل کرد که به‌همه عوامل موجود در زمینه‌ی فرهنگ تحقیقات در کشور و نیز تمامی ابعاد مختلف این موضوع اعم از ابعاد دینی، سیاسی، قانونی، اقتصادی، ساختاری، زبانی، معرفتی، آموزشی و مدیریتی توجه شود تا از این طریق نقاط ضعف و قوت آن در هر بعد آشکار شود. بدیهی است با چنین کوششی، امکان

جامع‌نگری و عینی‌گرایی افزایش خواهد یافت.

۱) بررسی وضع موجود فرهنگ تحقیقات

۱ـ ۱ ـ نقاط ضعف: ضعف‌ها و مسائل آسیب‌شناختی فرهنگی را که در بدنه‌ی تحقیقات کشور وجود دارند، در ابعاد مختلف و به‌شرح زیر می‌توان بیان کرد:

الف) بعد دینی:

- تقلیدگرایی و پذیرش آن‌چه هست به‌مثابه نوعی تقدیر ازلی و اتکا برگزاره‌های پیشینی(Apriori).

- تقدس بخشیدن به پدیده‌های طبیعی و انسانی ـ اجتماعی و تابوسازی از آن‌ها و پرهیز از هرگونه برخورد نقادانه و پرسشگرانه در جهت شناخت عینی آن پدیده‌ها.

- غلبه‌ی برخی عقاید قالبی (Stereotype) بر افکار و اندیشه‌های پژوهشگران کشور و القای برخوردهای تحمیلی با پدیده‌ها و انعطاف‌ناپذیری چهارچوب‌های مفهومی و شناختی آن‌ها در انطباق با پدیده‌های محیط طبیعی و انسانی ـ اجتماعی و مسائل معرفتی دیگر.

- ضعف تلاش و پی‌گیری و خستگی‌ناپذیری در کشف حقایقی که به‌نوعی ناشی از تعلقات آخرت‌جویانه و دنیاگریزی‌های تعریف نشده و نامشخص است.

ب) بعد سیاسی:

ـ تفرد و بی‌اعتمادی افراد به یکدیگر. این ویژگی که ناشی از حاکمیت استبداد و مقابله با هرگونه فعالیتی است که نیازمند اجتماع بیش از دونفر ما است، در طول زمان به‌صورت میراثی تاریخی- فرهنگی درآمده است.

ـ تقیه و پنهان‌کاری صاحبان فکر و اندیشه در بیان افکار، آرا و عقاید خویش، که خود متأثر از سیطره‌ی فضای ترس و ارعاب و عدم تحمل افکار دگراندیشان در نظام سیاسی ایران در طول تاریخ است.

پ) بعد قانونی:

ـ شیوع تدریجی نوعی هنجارشکنی علمی در بین پژوهشگران و اندیشه‌گران، و بروز واکنش‌های خاص غیر اخلاقی و غیر قابل قبول در فضاهای علمی و تحقیقاتی هم‌چون اقتباس‌های بدون مأخذ، تهیه‌ی مقالات یا ایراد سخنرانی‌هایی که محتوای آن‌ها تخریب شخصیت‌های علمی و پژوهشی است، قلب واقعیت‌ها و ...

ـ غلبه‌ی رابطه به‌جای ضابطه در فرایند تحقیق و بازار عرضه و تقاضای کالاهای پژوهشی.

ـ ضعف توجه قوانین و مقررات خاص پژوهش به ملاحظات و ضرورت‌های فرهنگی ملازم با علم و فن‌آوری و تحقیقات در کشور، و وجود خلاء نسبی در زمینه‌ی تأثیر جهت‌گیری‌های ارزشی در تصویب قوانین.

ت) بعد اقتصادی:

ـ تاثیرخصیصه‌ی مصرف‌گرایی در علم و فن‌آوری به علت حاکمیت روحیه‌ی مصرف‌گرایی بر ساختار فرهنگ عمومی کشور و اتکای این فرهنگ بر کسب و جذب یافته‌ها و تولیدات علمی و تحقیقاتی، بدون آن‌که به فرایند تولید و چگونگی پیدایی آن آگاه باشد.

ـ ضعف گرایش به تولید دانش علمی و فنی در کشور به‌علت غلبه‌ی نوعی آماده‌خوری فرهنگی و علمی یا به تعبیری رانت‌جویی (Rentalism) که حاصل آن خلق و تولید فکر و اندیشه بدون کم‌ترین زحمت و تلاش است.

ـ غلبه‌ی منش پول‌گرایی و محوریت منافع و سودمندی‌های اقتصادی در فرایند تحقیق به‌جای منافع انسانی- اجتماعی حاصل از انجام تحقیق در عرصه‌های ملی و جهانی.

ـ ضعف نگرش در زمینه‌ی عمومی دانستن مالکیت یافته‌ها و منابع علمی- پژوهشی و لذا عدم بهره‌وری و استفاده‌ی بهینه از این منابع از یک‌سو و شخصی تلقی کردن سرمایه‌ها و سرمایه‌گذاری‌های علمی افراد در فرایند تحقیق و نوآوری از سوی‌برخی پژوهشگران (محسنی، ۸۶ـ۸۲).

ث) بعد ابزاری:

ـ ضعف استفاده‌ی بهینه از ابزارهای فرهنگی یا صنایع فرهنگی نوین هم‌چون رایانه، تلویزیون، رادیو، سیستم ویدئویی و مطبوعات (صنعت چاپ) در جهت اشاعه‌ی فرهنگ علمی و روحیه‌ی جست‌وجوگری.

ج) بعد ساختاری، سازمانی و مدیریتی:

ـ فقدان تمایز ساختی و تفکیک نقش‌ها (Differentiation) در ساختارهای علمی و فنی جهت بررسی و پژوهش و مبهم بودن جایگاه پژوهش و پژوهشگر واقعی از یک‌سو و نامشخص بودن متولی اصلی پژوهش در زمینه‌ی فرهنگ علمی کشور از سوی دیگر. به‌عبارت دیگر تقسیم کار ناسودمند و مخدوش ناشی از فقدان تمایزهای شناختی در اندیشه‌ها و افکار تصمیم‌گیران و گاه تصمیم‌سازان (Smelser،۱۲۰).

ـ ابهام در ارزشگذاری فعالیت‌های علمی و غیر آن و شیوع نوعی بی‌وزنی یا

بی‌تکلیفی (Ambivalence) در میان پژوهشگران و به‌طریق اولی در فرهنگ عمومی و نامشخص بودن پاسخ این پرسش همیشگی که علم بهتر است یا ثروت؟

- بی‌سامانی و نبود ساختاری پویا، پایدار و ارگانیک در فرهنگ علمی و پژوهشی کشور و نامشخص بودن راهبردها و انتظارات و اهداف تفصیلی در این زمینه.

- آمیزش شئونات اقتصادی و اجتماعی پژوهشگران و نامتناسب بودن وضعیت معیشتی و سطح زندگی پژوهشگران باتوجه به جایگاه رفیع تحقیق و علوم و اندیشه‌ورزی در جامعه و بازخورد منفی این شرایط در ذهن و اندیشه‌ی پژوهشگران و در نهایت شیوع تمایل به کاسبکاری در تحقیق و آلایش دامان علم و پژوهش به اندیشه‌ی سودجویی.

- نبود یقین و باور عمیق میان مدیریت بخش‌های سیاسی، اداری و گاه اقتصادی جامعه به اهمیت تحقیق و یافته‌های علمی و فن‌آوری‌های مختلف در توسعه‌ی کلان، میان‌بخشی و بخشی کشور.

- حاکمیت فرهنگ سازمانی ایستا و گاه منحط اداری بر سازمان‌های علمی و پژوهشی و در برخی موارد حضور فعال و نقش‌آفرین عناصر کوته‌بین، عافیت‌طلب، تنگ‌نظر و بیمار در محیط‌های علمی و پژوهشی و آلودن فضای پژوهشی به برخی رفتارهای نامناسب.

- ضعف توجه به شایسته‌سالاری (Meritocracy) و تخصص‌گرایی در انتخاب مدیریت‌های علمی و پژوهشی و ارزیابی عملکرد آن‌ها بدون در نظر گرفتن عملکرد رقیبان داخلی که براساس شایسته‌سالاری عمل می‌کنند.

- چیرگی اندیشه و تفکر دولتی بر سازمان‌ها و مدیریت‌های علمی کشور که حاصل آن اتخاذ تدابیری غیر اقتصادی، هزینه‌زا، حجیم و در عین حال کم‌محتوا و نیز انحصارطلبی در بسترسازی‌های تحقیقاتی، علمی و فنی کشور به‌ویژه عناصر و قابلیت‌های دولتی است و هم‌چنین ناتوانی در جذب و جلب مشارکت سازمان‌های غیر دولتی در جهت علم، فن‌آوری و تحقیق.

- ضعف آینده‌نگری در تحقیقات و ابتلای پژوهش‌ها به‌روزمرگی.

- ضعف منش فرهنگی در انگیزه‌های تحقیقی و فعالیت‌های علمی و فنی در کشور با تشویق و تقدیر از خلاقیت‌ها، تسهیل در ثبت یافته‌ها و نوآوری‌ها و اختراعات، تسریع در فرایند پیشنهاد، تصویب و حمایت مالی جهت اجرای طرح‌های تحقیقاتی اعم از بنیادی یا کاربردی.

- ضعف نگرش تحقیقاتی در میان مدیریت سازمان‌های علمی- تحقیقاتی کشور در جهت استفاده از ابزارهای پژوهشی در استفاده از منابع انسانی، بازاریابی و مدیریت علمی در فعالیت‌های علمی ـ پژوهشی.

چ) بعد زبان‌شناختی:

ـ شکاف معنی‌شناختی (nticsSema) میان زبان علمی و زبان روزمره و نارسایی مفاهیم، تعبیرات، معادل‌سازی‌های واژگان و اصطلاحات علمی در نزد عموم مردم.

ـ شکاف معنی‌شناختی میان زبان علمی جامعه‌ی علمی امروز ایران و زبان علمی دنیای کنونی که خود ناشی از ضعف درک فرایند پیدایی یافته‌ها و فراورده‌های علمی است.

ـ وجود ضعف در گفتمان علمی کشور و منش دیالکتیک در بحث، نقد و تبیین نگرش‌ها و یافته‌های علمی، نظری و فنی در جامعه‌ی علمی و دوری نسبی پژوهشگران از رویارویی با این مسئله.

ح) بعد روحی و معرفتی:

ـ ضعف روحیه و اخلاق جست‌وجوگری، پرسشگری و طرح مسئله به‌مثابه منشی علمی در فرهنگ عمومی کشور.

ـ ضعف روحیه‌ی کار جمعی و بها دادن بیش‌تر به فردگرایی نسبت به تولید جمعی و ارزش‌های آن.(Hofstedt،۳٤)

ـ ضعف اتکای نظام معرفتی برخی از مدیران سازمان‌های علمی و پژوهشی و هم‌چنین پژوهشگران به مفروضات پسینی یا آن‌چه از تجربه به‌دست می‌آید و میل به اتکا بر انگاره‌های ذهنی، ازلی و پیشینی در برخورد با پدیده‌ها و تصمیم‌سازی و تصمیم‌گیری‌ها.

ـ سوگیری(sBia)های ارزشی آگاهانه یا ناآگاهانه در فرایند تحقیق و ضعف عینیت در تحقیق به‌خصوص در عرصه‌های انسانی- اجتماعی.

ـ ضعف منطق علمی و شک سازمان‌یافته در اندیشه‌ی پژوهشگران (محسنی، ۸٦ـ۸۲).

ـ ضعف الگوپردازی‌های علمی از حیث نگرش‌ها و رفتار علمی، عمومی و فردی پژوهشگران متأخر و معاصر کشور.

ـ برخورد قالبی با بسیاری از پدیده‌های تاریخی و شخصیت‌ها و جریان‌های آن، و نیز پدیده‌های اجتماعی ـ انسانی در جامعه‌ی معاصر و ضعف در به‌دست آوردن نگرشی علمی.

ـ ضعف در اشاعه‌ی نگرش سامان‌مند یا نظام‌گرا (SystemsApproach) در بررسی و تبیین مسائل، پدیده‌ها و روابط بین آن‌ها و میل عمومی به تحویل‌گرایی (Reductionism) در تحقیق.

۱ ـ ۲ ـ نقاط قوت:

هرچند در بررسی‌های غیر جانبدارانه می‌بایست به تحلیل موضوع مورد بررسی، تحلیل نقاط ضعف و قوت آن اهتمام ورزید، اما در بررسی مقدماتی حاضر، دامنه‌ی مسائل آسیب‌شناختی فرهنگ علمی ـ پژوهشی کشور بسیار وسیع‌تر از دامنه‌ی قابلیت‌ها وتوانایی‌های بالقوه آن مطرح شده است. این امر شاید ناشی از دو واقعیت باشد: نخست، چیرگی نگرش مسئله‌شناختی (Problematics) یا دردشناسی موضوع مورد بررسی. دوم، ضعف‌بسترها و زمینه‌های تاریخی و کنونی قابلیت‌ها و توانایی‌های علمی ـ پژوهشی بالقوه‌ی کشور، که در هر دو جنبه، ضرورت ظرفیت‌سازی‌های بیش‌تر و نظام‌مندتر علمی ـ تحقیقاتی از یک‌سو و میل به توسعه‌ی نظام تحقیقاتی کشور از سوی دیگر، تقویت می‌شود. بدیهی است در این بخش بسیاری از مطالبی که مطرح می‌شود، بیانگر قابلیت‌های بالقوه‌ای است که در فرایند بسترسازی‌های فرهنگی به بازآفرینی، انطباق و کارآمدی آن‌ها می‌توان اهتمام کرد. بر همین اساس این قابلیت‌ها و نقاط قوت در ابعاد زیر قابل بررسی است:

الف) بعد دینی:

ـ تاکید آموزه‌های دینی بر تحقیق، تفحص، سیر در آفاق و انفس و شناخت تاریخ و جغرافیا و هم‌چنین تدبیر و تدبر در پدیده‌های طبیعی و انسانی.

ـ کمبود نسبی پژوهشگران ماهر در تمیز انگاره‌ها و گزاره‌های دینی از غیر دینی.

ـ سفارش مؤکد متون دینی به توجه به دنیا و واقعیات پیرامون آن به مثابه ابزاری مناسب برای رسیدن به سعادت اخروی.

ـ وجود نگره‌ها و الگوهای علمی ـ دینی در زمینه‌ی اشاعه‌ی فرهنگ تلاش و پی‌گیری در جهت کشف حقایق موجود در تاریخ دینی و در بین متفکران دینی معاصر.

ب) بعد سیاسی:

ـ وجود منش بیگانه‌ستیزی و خودباوری ملی ـ قومی و بهره‌گیری از این منش در اشاعه و تقویت اندیشه، تفکر و تلاش‌های علمی- پژوهشی.(طایفی،تحول فرهنگی،صص ٤٤ـ٣٧)

ـ وجود نگره‌ها و حرکت‌های جمعی و گروهی در تاریخ معاصر و استفاده از

آن‌ها در الگوسازی‌های مربوط به منش فرهنگی کار جمعی و گروهی و ارزش‌آفرینی‌های آن.

پ) بعد قانونی:

ـ امکان اصلاح، بازنگری و تطبیق قوانین و مقررات ویژه‌ی پژوهش و مرتبط با فرهنگ علمی و پژوهشی کشور و هم‌سو کردن آن با فرهنگ علمی جهانی.

ـ فراهم آوردن تمهیداتی در زمینه‌ی ساز و کارهای قانونی نظام پاداش‌دهی، نظام دستمزدی، نظام حقوقی مربوط به فعالیت‌های علمی- پژوهشی به‌منظور اشاعه‌ی منش‌های فرهنگی متناسب و دوری از هنجارشکنی.

ت) بعد اقتصادی:

ـ حاکمیت منش قناعت بر فرهنگ مصرف آموزه‌های فرهنگی جهت میل به ایجاد ارزش افزوده و کاهش هزینه‌ها و اشاعه‌ی آن، به‌ویژه در فرایند تحقیق و تولید علمی و فنی کشور.

ث) بعد ابزاری:

ـ وجود شخصیت‌ها و چهره‌های ملی علمی ـ پژوهشی، اعم از متقدم و متأخر و معاصر جهت الگوپردازی در فرهنگ علمی ـ تحقیقاتی و اشاعه‌ی آن.

ـ وجود قابلیت‌های موضوعی، محققان، یافته‌های پژوهشی، تولیدات تصویری، تکنولوژی آموزش‌های دیداری- شنیداری و انتشارات علمی ـ پژوهشی در دنیای امروز جهت استفاده از آن‌ها در صنایع فرهنگی کشور.

ـ وجود بنگاه‌های انتشاراتی، پژوهشی و تولیدکننده‌ی برنامه‌های علمی ـ پژوهشی در کشور.

ـ وجود صنایع فرهنگی اطلاع‌رسانی و آموزشی نسبتاً مناسب جهت سرمایه‌گذاری‌های فرهنگی- علمی بیش‌تر.

ج) بعد ساختاری، سازمانی و مدیریتی:

ـ وجود برخی مدیران لایق، توانمند و کوشا جهت الگوپردازی‌های شغلی در عرصه‌های مدیریت علمی.

ـ وجود تجربیات ارزشمند داخلی و خارجی که به کار بستن آن‌ها در بهینه‌سازی سازمان‌ها و تشکیلات مربوط به فعالیت‌های‌علمی و پژوهشی و سامان‌دهی فرهنگی ساختار تحقیقات کشور بسیار مؤثر است.

ـ وجود افراد توانمند و متخصصان ایرانی مطرح در سطح جهانی به‌منظور استفاده از ایده‌های آن‌ها در پایه‌ریزی ساختارهای نوین علمی ـ تحقیقاتی و

مدیریتی ایران.
ـ وجود پژوهشگران، اندیشه‌گران و صاحبان فکر و تجربه و تخصص ایرانی مقیم در خارج از کشور که مشورت با آن‌ها در بهبود و سامان‌دهی وضعیت موجود در زمینه‌های علمی، فن‌آوری و تحقیقاتی در کشور بسیار سودمند است.
چ) بعد زبان‌شناختی:
ـ وجود متخصصان زبان‌شناسی علمی مبرز جهت معادل‌سازی‌های صحیح، رسا و قابل فهم برای اجتماعات علمی و مخاطبان آن.
ـ قابلیت زبان فارسی در نوآوری، تنوع و گسترش واژگان جهت پوشش اصطلاحات و تعابیر علمی ـ فنی دنیای امروز.
ـ وجود فرهنگستان‌های متعدد علمی به‌منظور سامان‌دهی فرایندهای معناشناختی زبان علمی.
ح) بعد روحی و معرفتی:
ـ وجود نگره‌ها و اسوه‌های تاریخی و معاصر علمی در الگوپردازی‌های فرهنگ علمی در زمینه‌های جست‌وجوگری، شک سازمان‌یافته، باور علمی، تفکر نظام‌مند و عینی‌گرا.
ـ انعطاف‌پذیری پژوهشگران و دانشجویان در برابر ایده‌های جدید و آراسته بودن آن‌ها به روحیه و منش علمی ـ فرهنگی.
۲) ترسیم وضع مطلوب و راه‌کارهای عملی برای دستیابی به آن
باتوجه به مطالب نسبتاً متعدد ودامنه‌دار مطرح شده در تحلیل وضع موجود فرهنگ علمی ـ پژوهشی ایران و در نگاهی مقایسه‌ای میان نقاط ضعف و قوت آن، سیمای مطلوب و مورد انتظار فرهنگ علمی ـ پژوهشی کشور قابل ترسیم است. بدیهی است تبیین صحیح مشکلات، دردها، آسیب‌ها و مسائل فرهنگ و علمی کشور، ضمن راه گشودن به‌سمت برنامه‌ریزی، سیاستگزاری و مدیریت بهتر فرایندها و فعالیت‌های توسعه‌ای در این زمینه، بسترهای لازم را برای مشارکت همگانی و ملی فراهم خواهد کرد. از این‌رو آن‌چه در این گزارش آمده است نگاهی گذرا به فرهنگ علمی جامعه‌ی امروز ایران با تمایز میان فرهنگ علمی از فرهنگ عمومی و باور به این عقیده است که اولاً فصل مشترک فرهنگ‌های متنوع و متعدد مردم کشورهای دنیا، فرهنگ علمی است که بیش از همه به صاحبان علم و فن و اندیشه، یا به تعبیری اجتماعات علمی، تعلق دارد. ثانیاً فرهنگ عمومی جامعه بسیار متاثر از فرهنگ علمی است و هرآینه این رابطه

معکوس شود زمینه‌ی افول تمدن‌ها فراهم می‌شود. لذا بی‌دلیل نیست که در تحلیل وضع موجود فرهنگ علمی ـ پژوهشی جامعه‌ی کنونی ایران بارقه‌های اصلی در فرهنگ عمومی مشهود است و ریشه‌های آن در این فرهنگ قابل جست‌وجو است و این گویای چیرگی نسبی فرهنگ عمومی بر فرهنگ علمی در جامعه‌ی ایران است. لذا در وضعیت مطلوب باید در پی تغییر این رابطه و جهت‌گیری آن بود.

در این قسمت برای پرهیز از تکرار مطالب، ویژگی‌های اصلی خصایص مطلوب فرهنگی در تحقیق، علم و فن‌آوری، در هر بعد از ابعاد مورد اشاره، بیان خواهد شد:

الف) بعد دینی:

ـ تقویت و گسترش علم‌باوری.

ـ تمایز انگاره‌های علمی از انگاره‌های دینی.

ـ تحقیق و جست‌وجوگری و یقین علمی، خلاقیت و نوآوری به‌جای تقلید، تلاش و سماجت علمی در کشف قانون‌مندی‌ها.

ـ قبول و تحمل دگراندیشان.

ب) بعد سیاسی:

ـ تقویت و گسترش زمینه‌های قانون‌گرایی.

ـ آزادی عمل و بیان در اجتماعات علمی.

ـ آزادی انتخاب مسائل و طراحی آن‌ها و صراحت بیان.

ـ شجاعت بخشیدن به محققان و دانشمندان در بیان مفروضات و یافته‌های علمی.

ـ امنیت سیاسی و اجتماعی برای پژوهشگران و صاحبان علوم و فنون.

پ) بعد قانونی:

ـ تقویت و گسترش نظام پاداش‌دهی مبتنی بر تشویق به‌جای تنبیه.

ـ توجه به تبعات و بسترهای فرهنگی قوانین و مقررات موجود.

ـ بازنگری و اصلاح نظام دستمزدی در بین اجتماعات علمی ـ پژوهشی متناسب با شأن اقتصادی، اجتماعی آن‌ها در توسعه‌ی کشور.

ـ اصلاح نظام حقوقی متناسب با موضوعات و طرفین دعوا در تفاهمات و قراردادهای علمی ـ پژوهشی با شرط استیناف علم و تحقیق.

ت) بعد اقتصادی:

ـ تقویت و اشاعه‌ی نگرش ملی ـ عمومی در استفاده از منابع پژوهشی و

یافته‌های حاصل از آن.
ـ اشاعه‌ی نگرش جهان‌نگری و عام‌گرایی در طرح مسائل پژوهشی در عرصه‌های مختلف.
ـ توجه به فرایندهای تولید علم و فن‌آوری و احتراز از مصرف‌گرایی علمی در سایر کشورها و اقتباس‌های علمی به‌صورت فرایندی.
ـ رانت‌دهی به فعالیت‌های تولیدی علمی ـ تحقیقاتی در بازار.
ـ سودآور کردن فعالیت‌های تحقیقاتی با تجاری کردن یافته‌های پژوهشی.
ث) بعد ابزاری:
ـ استفاده از تولیدات فیلم، عکس، انتشارات، اطلاعات و سایر محصولات صنایع فرهنگی در جهت تقویت فرهنگ علمی و اشاعه‌ی آن در فرهنگ عمومی.
ـ الگوپردازی‌های لازم و سنجیده از شخصیت‌های علمی ـ فرهنگی معاصر و تاریخی جامعه‌ی ایران از طریق صداوسیما، نوارهای ویدئویی، موزه‌های موضوعی و فصلی، سینماها، سالن‌های تئاتر، مراکز آموزشی و تألیفات.
ج) بعدساختاری، سازمانی و مدیریتی:
ـ تفکیک ساختاری و نقش‌های سازمانی نهادهای تحقیقاتی.
ـ تعیین متولی سیاستگذاری تحقیقات و فرهنگ علمی ـ پژوهشی در کشور جهت یکپارچه‌سازی، هدایت و بهبود مستمر سطح کمی و کیفی فرهنگ تحقیقات.
ـ شفاف کردن نحوه‌ی ارزشگذاری بر علم، فن‌آوری و تحقیقات به‌مثابه ابزارهای اصلی توسعه‌ی کشور و اشاعه‌ی آن در میان مدیران، تصمیم‌سازان و تصمیم‌گیران و فرهنگ عمومی کشور.
ـ هماهنگی و انطباق هرچه بیش‌تر میان شئونات علمی و اقتصادی و اجتماعی محققان و صاحبان علم و فن‌آوری.
ـ بازنگری در ساختار، تشکیلات و نمودارهای سازمانی مراکز و سازمان‌های علمی و تحقیقاتی جهت الگوپردازی در اصلاح کلی نظام اداری کشور.
ـ تقویت و اشاعه‌ی فرهنگ شایسته‌سالاری در گزینش مدیران.
ـ اصلاح نگرش دولت در بسترسازی فرهنگی و حقوقی و نحوه‌ی جلب مشارکت سازمان‌های غیر دولتی به سمت تحقیق، علم و فن‌آوری.
ـ آموزش آینده‌نگری در برنامه‌ریزی و عملیات اجرایی مدیران کشور به‌ویژه مدیران مجامع و سازمان‌های علمی.

ـ اصلاح نگرش مدیران و تصمیم‌گیران کشور در عرصه‌های مختلف و ایجاد نگرش پژوهشگرانه در میان آن‌ها.

چ) بعد زبان‌شناختی:

ـ ایجاد ارتباط معناشناختی و همدلانه میان جامعه‌ی علمی و پژوهشی کشور با اجتماعات علمی در جهان به‌منظور همگام کردن درک و معرفت علمی و ابزارهای پژوهشی ملازم با آن.

ـ تقویت و گسترش زمینه‌های بحث و گفت‌وگو در زمینه‌ی مسائل آموزشی و پژوهشی در نظام آموزش عالی یا به تعبیری میان استادان، مدرسان، دانشجویان و مراکز پژوهشی.

ـ ساده کردن مفاهیم، یافته‌ها و آموزه‌های علمی جهت انتقال و اشاعه‌ی کامل آن‌ها در میان مردم و جذب بیش‌تر فرهنگ علمی در فرهنگ عمومی.

ح) بعد روحی و معرفتی:

ـ تقویت و اشاعه‌ی روحیه جست‌وجوگری و پرسشگری در محیط‌های آموزشی و خانوادگی و به‌طریق اولی در مراکز پژوهشی.

ـ تقویت روحیه‌ی تلاش و کار جمعی در تحقیقات.

ـ اتکای جامعه‌ی علمی بر داده‌های پسینی.

ـ اشاعه‌ی عینیت و بی‌طرفی ارزشی در فرایندهای تحقیقاتی.

ـ تقویت منطق علمی و شک سازمان‌یافته.

ـ به‌دست آوردن نگرش نظام‌مند و جامع‌نگر در تحقیق.

ـ دوری از ارزشگذاری بر شخصیت‌ها، پدیده‌ها و موضوعات قابل تحقیق.

٤) راه‌کارهای عملی پیشنهادی:

باتوجه به این‌که بهترین راه‌کار عملی برای تحقق همه‌ی آن‌چه گفته شد، در گرو نظام مدیریتی شایسته است، در این قسمت پیش از هر بحثی درباره‌ی ابعاد مختلف فرهنگ علمی- پژوهشی کشور، سازمان و مدیریت علمی ـ پژوهشی را موضوع بحث قرار می‌دهیم:

الف) بعد ساختاری، سازمانی و مدیریتی

ـ تعیین متولی اصلی تحقیقات که ضمن تأمین قابلیت‌های فکری و تخصصی، بازوان اجرایی نیز داشته باشد و بتواند مصوبات خود را جامه‌ی عمل بپوشاند. چنین متولی‌ای با مدیریت علمی و نظام‌مند خود می‌تواند ضمن کاهش پراکندگی و ابهام در سیاستگذاری‌های علمی- تحقیقاتی کشور، به هدایت و

بهبود مستمر و یکپارچه‌سازی فرهنگ علمی- پژوهشی یاری رساند.
- تبیین جایگاه فرهنگ علمی - پژوهشی در راهبردهای توسعه‌ای کلان، میان‌بخشی و بخشی کشور و ترسیم سیاست‌های اصلی آن در قانون برنامه‌ی سوم توسعه‌ی کشور.
- تقویت نظام پژوهشی با تاکید بر فرهنگ کارآفرینی و پژوهش‌در کلیه‌ی تصمیم‌گیری‌های کلیدی و محوری مدیریت‌های میانی و کلان جامعه در بخش‌های مختلف اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی و لزوم آینده‌نگری در آن‌ها.
- بازنگری و تصویب ساختار و تشکیلات سازمانی جدید مراکز، مؤسسات و سازمان‌های تحقیقاتی و تعیین جایگاه واحدهای تحقیق، و توسعه‌ی سایر دستگاه‌ها و موسسات دولتی مبتنی بر نیاز عینی و قابلیت‌ها و تنگناهای پژوهشی کشور و تلاش برای دست‌یابی به الگوی بهینه‌ی ساختار سازمانی کشور بر اساس مدیریت‌علمی.
- پیش‌بینی سازوکارهای مناسب در جهت اشاعه و تحکیم فرهنگ شایسته‌سالاری در گزینش مدیران، به‌ویژه مدیران مراکز و سازمان‌های تحقیقاتی و علمی کشور.
- پیش‌بینی نظام‌های تشویقی و ترغیبی اعم از معافیت‌ها، حمایت‌ها و در اختیار نهادن فرصت‌های خاص و تسهیلات ویژه به‌موسسات و شرکت‌های غیر دولتی جهت جلب مشارکت آن‌ها به‌سوی تحقیق، علم و فن‌آوری و تقویت فرهنگ مشارکت در میان سازمان‌های غیر دولتی.

ب) بعد دینی:

- پایه‌ریزی نظام آموزش مقدماتی، عالی و عمومی مبتنی بر فرهنگ پژوهش، پرسشگری و جست‌وجوگری، خلاقیت و کوشش علمی در جهت کشف حقایق با بازنگری اساسی و سریع در متون آموزشی و اعمال جهت‌گیری‌های لازم در آموزش عمومی.
- پیش‌بینی روش‌های تنظیم سیاست‌های اشاعه فرهنگ علمی در بین آحاد مردم، تقویت توجه به تلاش دنیوی، تقدم تحقیق و تتبع بر تقلید و تبعیت، تعمق و بررسی در همه‌ی تصمیمات و شئونات زندگی روزمره با محوریت علم‌باوری.

پ) بعد سیاسی:

- پیش‌بینی محمل‌های قانونی تضمین‌کننده‌ی امنیت علمی و جانی پژوهشگران و اندیشه‌ورزان در بیان و انتشار آزاد یافته‌های علمی - تحقیقاتی خود در میان مخاطبان.

ـ پیش‌بینی محمل‌های قانونی تضمین‌کننده ایجاد تشکل‌های صنفی و انجمن‌های علمی غیر دولتی و آزاد و تنوع بخشیدن به‌این تشکل‌ها جهت ایجاد و توسعه‌ی فضای رقابت‌های علمی- پژوهشی.

ت) بعد قانونی:

ـ تقویت و گسترش نظام پاداش‌دهی مبتنی بر تشویق و ترغیب متخصصان و دانشمندان به سمت خلاقیت، نوآوری و تولید دانش نظری و فنی از طریق پیش‌بینی محمل‌های قانونی و اصلاح موانع آن.

ـ بازنگری و اصلاح نظام دستمزدی در بین اجتماعات علمی ـ تحقیقاتی متناسب با شان اقتصادی و اجتماعی آن‌ها در توسعه‌ی کشور و در مناسبات اجتماعی به‌منظور امتیاز بخشیدن به اشتغال علمی ـ پژوهشی نسبت به سایر مشاغل، ارزشگذاری عمومی با در نظرگرفتن شان علمی و اجتماعی پژوهش و پژوهشگران و کمک به‌شکل‌گیری فرهنگ پژوهش.

ـ بازنگری و اصلاح نظام حقوقی متناسب با ماهیت پژوهش، علم و فن‌آوری و حیثیت علمی محققان در قراردادهای علمی- تحقیقاتی با تاکید بر استیناف علم و تحقیق در کشور.

ـ بازنگری و تسریع در تصویب قانون «کپی‌رایت» و تضمین حق مالکیت معنوی در استفاده از یافته‌ها و فراورده‌های علمی خارج و داخل کشور.

ث) بعد اقتصادی:

ـ پیش‌بینی سازوکارهای مناسب برای تقویت و حمایت از توسعه‌ی بازارهای مبادله‌ی محصولات، کالاها و یافته‌های تحقیقاتی و علمی داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی جهت دست‌یابی به مزیت‌های‌رقابتی و فرهنگ بهینه‌سازی، و نزدیک شدن به سطح استاندارد جهانی و افزایش کیفیت و بهبود مستمر فعالیت‌های علمی ـ تحقیقاتی.

ـ پیش‌بینی سمینارها و نمایشگاه‌های متعدد در جهت تبیین کاربرد نتایج و یافته‌های تحقیقاتی در توسعه‌ی بخش‌های مختلف اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی کشور.

ـ پیش‌بینی سازوکارهای مناسب در جهت حمایت از خلاقیت‌ها و نوآوری‌ها و فن‌آوری‌های جدید و بومی از طریق ایجاد زمینه‌های مساعد برای جلب مشارکت‌های مالی بانک‌ها، مؤسسات و شرکت‌های دولتی (که به‌طور بالقوه متقاضی آن فراورده‌ها خواهند بود) و شهرک‌های علمی- تحقیقاتی.

ج) بعد ابزاری:
ـ استفاده‌ی گسترده و مستمراز صدا و سیما، فیلم‌های ویدئویی و سینمایی جهت تقویت و اشاعه‌ی فرهنگ علمی ـ تحقیقاتی در فرهنگ عمومی کشور و انعکاس تلاش و قابلیت‌های منابع انسانی پژوهشی در کشور و الگوپردازی‌های لازم از شخصیت‌های علمی معاصر و تاریخی.
ـ استفاده از وسایل ارتباطی نوشتاری نظیر کتاب و نشریات جهت انتشار به‌موقع نتایج و یافته‌های تحقیقاتی.
ـ پیش‌بینی احداث بنگاه‌های ویژه‌ی ترجمه به‌منظور انتخاب بهترین مقالات علمی در رشته‌های مختلف و ترجمه و درج آن‌ها درنشریاتی که به زبان بیگانه در خارج از کشور منتشر می‌شوند و انتشار به‌موقع یافته‌های تحقیقاتی آن‌ها در کشور.
چ) بعد زبان‌شناختی:
ـ پیش‌بینی بسیج فرهنگستان‌های علوم کشور جهت یکپارچه‌سازی معادل‌سازی‌ها و ضرورت وحدت روش، نظر و الگوی کار.
ـ پیش‌بینی انجام دست کم یک طرح تحقیقاتی توسط اعضای هیئت علمی دانشگاه‌ها و سایر مراکز تحقیقاتی که ضمن مؤثر بودن در اخذ رتبه و ارتقای شغلی آن‌ها، در تقویت فرهنگ تحقیق، گفت‌وگو، آزاداندیشی، نقد و بررسی و روحیه‌ی انتقادپذیری نیز بسیار مؤثر است.
ـ پیش‌بینی زمینه‌های مبادله‌ی علمی میان انجمن‌ها و مجامع علمی داخلی و خارجی جهت تقویت رابطه‌ی معناشناختی فراورده‌های علمی مرتبط.
ح) بعد روحی ـ معرفتی:
ـ اشاعه‌ی مفاهیم علمی و معرفتی جهت سامان‌دهی قابلیت‌های فرهنگی کشور.
ـ اشاعه‌ی فرهنگ خودباوری با تبیین نقش‌آفرینی‌های علمی ـ فن‌آوری برخی از صاحب‌نظران علمی در داخل و خارج از کشور و با زاویه‌دید تولید جدید، زندگی شغلی، زندگی فردی و خانوادگی و الگوپردازی‌های مناسب.

منابع:

ـ بررسی و تحلیل نقادانه و پیشنهادهای اصلاحی بخش پژوهشی، دفتر امور پژوهشی معاونت امور فرهنگی سازمان برنامه و بودجه، ۱۳۷۷

ـ طایفی، علی. «تحول فرهنگی در آموزش منابع انسانی»، نشریه‌ی فرهنگ و توسعه، شماره‌ی ۱۷

ـ طایفی، علی. «موانع فرهنگی توسعه در ایران»، سفارش وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۱

ـ محسنی، منوچهر. مبانی جامعه‌شناسی علم، نشر طهوری، ۱۳۷۵

- Giddens, Anthony; Sociology; 1994
- Hocklin, L; Cultural differences; 1996
- Hofstedt, G; Culture & Organisation; 1992
- Smelser, N; Evaluating the model of structural differentation in the nineteen century; within Neofunctionalism; Alexander, J; 1985

آموزش رسمی، آموزش واپسگرا!

در اغلب مقالات، نگارنده همواره یک عنصر را مورد تاکید قرار داده که مشکل عمده و دلیل ساختاری عقب‌ماندگی و درجا زدن در فرایند فرسایشی و پر از رفت و برگشت‌های دورانی در نهادینه شدن نوگرایی یا مدرنیزم در ایران، ذهنیت واپسگرایی است که با بازتولید ساختارهای عینی ملازم با تقویت آن، همواره مانع از تحول فکری فرهنگی شده است. از آنجایی که آموزش پدیده‌ای بین نسلی بوده و کارگزاری کنونی آموزش در کشور از سال‌های پس از انقلاب تاکنون بر ذهن و اندیشه کودکان دیروز (بزرگسالان امروز) و امروز (بزرگسالان فردا) اثر گذارده است در این نوشتار اهتمام بر این است که به یکی از زیرساخت‌های موثر بر این ذهنیت یعنی ساختار آموزش رسمی واپسگرا در کشور از ابعاد مختلف و با برشماری خصایص متنوع آن پرداخته شود.

الف) سیمای کمی آموزش:

براساس سرشماری سال ۱۳۸۵ از کل جمعیت ٦ ساله و بالاتر که حدود ٦٤ میلیون نفر است ٨٤ درصد معادل ٥٤ میلیون‌نفر باسواد و حدود ۱۰ میلیون نفر بی‌سواد هستند. به بیان دیگر نرخ بی‌سوادی در کشور دربهترین موقعیت ١٦ درصد است. این رقم با وجود این که نسبت به پیش از انقلاب از رشد بیش‌تری برخوردار است ولی در مقام مقایسه با آرمان‌ها و شعارهای سال‌های نخست انقلاب هنوز نتوانسته است به پوشش تحصیلی نسبتاً کاملی دست یابد. این نارسایی به‌ویژه از این منظر قابل طرح است که بخش بزرگی از این گروه سنی از زمره متولدین پس از انقلاب هستند.

۱ . به‌طوری که آمار نشان می‌دهد پوشش تحصیلی در مقطع ابتدایی ۹۰ درصد، در مقطع راهنمایی ٦٨ درصد و در مقطع متوسطه یا دبیرستان ٤٨ درصد است. به‌عبارت دیگر ۱۰ درصد کودکان ٦ تا ۱۲ سال، ۳۲ درصد کودکان ۱۲ تا ۱۵

سال و ۵۲ درصد افراد واقع در سن ۱۵ تا ۱۸ سالگی از امکانات آموزشی محروم مانده و در سال ۱۳۷۵ در فضاهای آموزشی به‌سر نمی‌بردند. این وضعیت در سال ۱۳۸۵ به دلیل ناروشنی آمار سنین منفرد چندان روشن نیست. از سوی دیگر ۳۳ درصد نرخ بی‌سوادی این گروه سنی که بر اساس تعریف کنوانسیون حقوق کودک (به‌عنوان افراد واقع در زیر ۱۸ سال) کودک تلقی می‌شوند، حاکی از فزونی آن نسبت به نرخ بی‌سوادی کل جمعیت کشور بوده و در واقع بیانگر تداوم روندهای کنونی در بین نسل آتی نیز هست.

۲. وضعیت آموزش بر اساس توزیع منطقه‌ای نیز حاکی است که نرخ بی‌سوادی در مناطق شهری ۱۲ درصد و در مناطق روستایی ۲۵ درصد است و برحسب جنسیت نیز ۱۵ درصد زنان شهری و ۳۱ درصد زنان روستایی بی‌سواد هستند. این ارقام نشانگر این است که محرومیت آموزشی در بین کودکان، نوجوانان و جوانان و هم‌چنین در بین روستاییان، زنان و در نهایت کودکان دختر بیش از سایر گروه‌های سنی، جنسی و منطقه‌ای است .

۳. در یک نگاه کلی دیگر میانگین سطح تحصیل در جمعیت بالای ۲۵ سال در ایران ٤/٤ سال است که در مقایسه با کشورهای پیشرفته با میانگین ۱۰ سال گویای فقر آموزشی قابل توجهی است. این شاخص در بین مردان ۵/۱ سال و در بین زنان ۳/٦ سال است. به بیان دیگر سطح تحصیل در کشور برابر با کم‌تر از نصف سطح تحصیل و سواد در بین ملل پیشرفته است.

٤ . ساختار جمعیتی کشور در سال‌های ۱۳۵۷ تا ۱۳٦۷ در طول یک دهه فارغ از هرگونه مدیریت دولتی و مردمی دستخوش یک «ورم جمعیتی» شد. به‌طوری که کشور با رشد سنی این ورم یا «اضافه جمعیت»، در سنین شیرخوارگی با بحران شیر خشک و گرانی و نارسایی شیر کافی به این نسل؛ در سنین ورود به مدرسه با کمبود مدارس و آموزگار و مربی آموزشی (به‌طوری که در طول چند سال متمادی، سالانه قریب دو میلیون نفر در سن ورود به مدرسه فاقد این امکان بودند)؛ و امروزه با ورود به سنین کار با بحران فراگیر بی‌کاری روبه‌رو شده است.

۵. توسعه‌ی برون‌زا از یک‌سو و میل تاریخی ساختار قبیله‌ای و عشیره‌ای دولت در ایران از سوی دیگر زمینه‌ی در حاشیه ماندن استان‌های مرزی و قبایل و قومیت‌های ساکن در این مناطق را فراهم ساخت. کمبود امکانات، انحصارگرایی، ترس از تجزیه‌طلبی‌های گاه توجیه‌کننده می‌تواند از زمره دلایل

دیگر این ساختار ناهمگون آموزشی در کشور به‌شمار آید. در این ساختار استان‌های مرزی نسبت به استان‌های مرکزی، شهرهای دیگر استان نسبت به مرکز همان استان، و مناطق روستایی نسبت به شهرها از محرومیت بیش‌تری برخوردار بوده و هستند.

۶. آموزش اصولاً از منظر دینی به‌ویژه با تکوین نهاد نوین آموزش از زمان نوسازی رضا پهلوی، همواره منجر به بی‌دینی افراد شده و مورد تایید نبوده است. این امر به‌طور طبیعی ناشی از افزایش دانش، تعقل و توان استدلال تربیت‌یافتگان این سیستم است و در مقابل احکام پیشینی و ازلی- ابدی دینی تشکیک ایجاد کرده و طبعاً این شک‌گرایی منطقی به سود دستگاه دینی نیست. در باورداشت مدیریت سیاسی و ایدئولوژیک حاکم بر کشور اگر نهاد و ساختار آموزش عمومی نوین تا پیش از وقوع انقلاب رشدی نداشت، بدون شک نظام اسلامی این ساختار نوی نآموزشی را برچیده و با ساختار قدیم آموزش دینی در قالب مکاتب دینی جایگزین می‌کرد. این سودا هنوز نیز در اندیشه‌ی برخی از متعصبان دینی قابل ردیابی است.

۸ . زنان نیز که از منظر دینی همواره در رده‌ی چندم اهمیت و توجه قرار دارند و در واقع از نظر این جهان‌بینی از زاویه‌ی خلقت و قصد خالق، از خرد ناقص برخوردارند، اصولاً در برنامه‌ریزی‌های اجتماعی و فرهنگی نیز محل توجه نیستند و از مدار ورود در حوزه‌های عمومی و جامعه‌ای خارج بوده و هستند. این قشر به‌طور سنتی و دینی نیز بیش از مردان از امکانات ساختار آموزشی محروم هستند. این گرایش عموماً ناشی از ساختار مردسالارانه و پدرسالارانه ای است که در نهاد دین و ساختار سنت همواره مورد تایید بوده است.

۹. فقر عمومی مردم به‌ویژه اقشار کارگری در بخش صنعتی و خدماتی، کارمندان و حقوق‌بگیران دولتی و خصوصی، تهیدستان شهری و مهاجران حاشیه‌نشین در اقتصاد و اجتماعات شهری نیز از عمده دلایل عدم برخورداری آحاد مردم و پوشش فراگیر آموزش در کشور به‌شمار می‌رود. در همین زمینه کاهش انگیزه‌ی مربیان و آموزگاران برای تدریس موثر و افت تحصیلی گسترده در مدارس از یک‌سو و نبود چشم‌انداز روشن در برنامه‌ریزی شغلی دانش‌آموزان، تقویت میل به خروج از فضای آموزشی و ورود به بازار کار برای افزایش توان مالی خانواده، و کسب مهارت و تجربه‌ی کاری از سوی دیگر از زمره دلایل ریزش‌های آموزشی در ایران امروز به‌شمار می‌آید.

۱۰. نظام آموزشی پس از انقلاب با ظهور سازمان به اصطلاح انقلابی «نهضت سواد آموزی» روبه‌رو شد و این نهضت که اصولاً می‌بایست پس از چندسال انجام ماموریت خود در سوادآموزی بزرگسالان بی‌سواد، به وظایف خود پایان می‌داد، عملاً به سازمان طفیلی و ترمیم‌گر نظام آموزشی مبدل شد. این ارگان غیر سیستمی در واقع با نقش‌آفرینی خود، ساختار و کارکرد نظام‌یافته آموزش عمومی در کشور را ناهمگون ساخته و ریزش و عدم پوشش تحصیلی را در این نظام نهادینه ساخت. دوام این ارگان گویای این است که «این نهضت ادامه دارد»!

ب) سیمای کیفی آموزش

ساختار آموزش در کشور علاوه بر نارسایی‌های کمی خود از ناکارآمدی‌های کیفی دیگری نیز رنج می‌برد که در کل محصول ناباوری به کارکردهای این نهاد از دیدگاه متولیان حکومت دینی و سنتی در ایران امروز است. برخی از اهم این نارسایی‌ها عبارتند از:

۱. ایدئولوژیک شدن و برخورد گزینشی در تدوین متون و محتوای آموزشی بویژه در تاریخنگاری، علوم اجتماعی و تعلیمات دینی که با وجودیکه منجر به ایجاد نوعی بی‌اعتمادی به تاریخ و وقایع و مربیان و کارکردهای آموزشی در بین آحاد مردم و خاصه جوانان شده است ولی در عین حال آثار منفی خود را در اذهان دانش‌آموزان دیروز و امروز گذاشته و می‌گذارد.

۲. گسترش شکاف میان آموزش رسمی یا حکومتی و غیر رسمی یا مردمی در زمینه‌ی تحلیل تاریخ گذشته و معاصر ایران، ارزشگذاری بر شخصیت‌های تاریخی، روش نقد قدرت و الگوی تحلیل سیاسی، حجاب زنان، روابط دختر و پسر، لزوم رعایت ارزش‌ها و هنجارهای دینی رسمی و غیر رسمی و ... از یک‌سو بر بی‌اعتمادی میان متولیان و مخاطبان آموزش عمومی افزوده و از سوی دیگر به انشقاق اجتماعی اقشار مردم و بروز شرایط پارادوکسیکال منتهی شده است.

۳. گذشته‌گرایی در ساختار اندیشگی متولیان دینی و به تبع آن برنامه‌ریزان درسی که می‌بایست برای تربیت نسل آینده با رویکرد آینده‌نگر به تحلیل مسائل و چاره‌جویی آن‌ها بپردازند، منجر شده است به این‌که بسیاری از آموزه‌های درسی و ارزش‌های مستتر در آن با نیازهای کودک، نوجوان وجوان امروز همخوانی نیابد و زمینه‌ی گسست ذهنی کنشگران اصلی آموزش یعنی معلم و

دانش‌آموز تقویت شود.

٤. دنیاگریزی و پست و بی‌ارزش تلقی کردن دنیا (که خود از ریشه‌ی «دنی» به معنای پست برمی‌آید) اساساً با نگاه جست‌وجوگر نسل کنونی که در ارتباط مستمر با یافته‌های علمی و تکنولوژیک جهان اطراف خود قرار دارد و توفیق و سعادت خود را در دنیای زمینی و نه آسمان‌ها و آخرت محض می‌جوید، از دیگر مظاهر تعمیق شکاف و پارادوکس‌های پیش‌گفته است.

۵. در تدوین متون آموزشی نوعی اختلاط مفهومی و عملکردی میان علم و شبه‌علم و حتی علم دروغین وجود دارد که عمدتاً در ناتوانی برای پاسخ‌گویی به پرسش‌های نوین پیرامون شناخت جهان هستی، طبیعت، انسان، جامعه و مسایل معرفتی است و از این‌رو در پی این اختلاط مفهومی برآمده و به ادامه‌ی تحمیق تاریخی و اغفال مردمی روی می‌آورند.

٦. ترویج کیش شخصیت، فرهنگ و منش پاتریمونیالیزم یا سلطه‌ی موروثی پدرسالارانه، پیرسالاری معنوی و شیخوخیت، شک‌گریزی و تقلیدگرایی، نقدگریزی، تقدس‌گرایی در پدیده‌ها و شخصیت‌ها و اشاعه‌ی باورهای خرافی در سرنوشت‌نویسی و تقدیرگرایی از دیگر مظاهر واپسگرایی برنامه‌ریزی آموزشی در ایران امروز است.

۷. فقر روحیه‌ی جمع‌گرایی و تربیت اندیشه و تجربه‌ی انجام فعالیت‌های گروهی در ساختار آموزش سنتی و دینی حاکم در بخش رسمی به دلیل احتراز تاریخی دولت در مفهوم ایرانی و دین رسمی از اجتماع بیش از دو نفر در بین مردم از یک‌سو، و تکثیر عنصر بی‌اعتمادی در بین مردم و تقویت و ترجیح تفرد و زیست اجتماعی حداکثر در پوسته‌ی خانواده از سوی دیگر مانع از شکل‌یابی و تکوین همبستگی جمعی و کار گروهی شده است.

۸. فقر نوپویی و نوگرایی در اندیشه‌ی برنامه‌ریزان درسی در کشور و ضعف نگرش پژوهشی و جست‌وجوگری، عدم آموزش روش علمی دستیابی به حقیقت به‌دور از هرگونه پیش‌داوری منجر به بروز ایستایی مستمر در محتوا و آموزه‌های اجتماعی و فرهنگی شده است. به‌طوری که پس از گذشت چند دهه هنوز برخی از دروس از جمله «تصمیم کبری» نه ازحیث تصمیمش و نه شخص کبری و روایت و تصویرگری آن هیچ تغییری نکرده است. بهره‌گیری از نویسندگانی که با سابقه‌ی تحصیلی در فلسفه به نگارش متون دینی و فارسی روی می‌آورند و نه فارسی می‌دانند و نه دوستدار دانش‌های دیگراند و در مسند

مدیریت فرهنگستان زبان فارسی و در عین حال کرسی سیاست نیز تکیه زده‌اند عواقبی جز این نخواهد داشت.

منابع:

- سرشماری عمومی نفوس و مسکن، ۱۳۸۵، مرکز آمار ایران
- سرشماری عمومی نفوس و مسکن، ۱۳۷۵، مرکز آمار ایران

افت آموزش در ایران

بر پایه‌ی بررسی‌های انجام شده توسط سایت برترین‌های ملت‌ها که آمار مقایسه‌ای بین ملت‌ها را با استفاده از منابع معتبر ارائه می‌دهد، گزارش شاخص‌های آموزشی ایران در مقایسه با سایر کشورها بسیار خواندنی است. مهم‌ترین شاخص‌های آموزشی عبارتند از:

۱. از نظر نسبت هزینه‌ی آموزش و پرورش به کل تولید ناخالص داخلی در طول سال‌های ۱۹۹۹-۱۹۹۰ عبارت از ۳/۳ درصد است که از این منظر، ایران در بین ۱۳۰ کشور دنیا، رتبه‌ی ۸۱ را احراز کرده است. به عبارت دیگر در مقایسه با مقیاس‌های بالا، متوسط و پایین، در آستانه‌ی ورود به کشورهایی با موقعیت بد است.

۲. شاخص باسوادی در ایران، در بین افراد ۱۵ سال و بالاتر که توان خواندن و نوشتن دارند، گویای این امر است که در سال ۲۰۰۳، ۷۳ درصد از زنان ایرانی باسواد هستند. مقایسه‌ی این شاخص در بین ۱۸٤ کشور، نشان می‌دهد که ایران رتبه‌ی ۱۲۵ را احراز کرده است! همین شاخص برای مردان ایرانی نیز برابر با ۸٦ درصد باسوادی است که در مقیاس جهانی نیز از بین ۱۸٤ کشور، حایز رتبه‌ی ۱۱٦ است.

۳. شاخص تعداد کتاب‌های کتابخانه‌ها در ایران حاکی است که ایران با ٤۱۱ هزار کتاب در سال ۱۹۹۵، در بین ۸۱ کشور مورد بررسی رتبه‌ی ۵۸ را اشغال کرده است که به بیان دیگر در مقیاس کشورهایی است که در موقعیت پایینی قرار گرفته‌اند.

٤. هم‌چنین نسبت تعداد کتاب‌های کتابخانه‌ها در ایران به کل جمعیت کشور نشان می‌دهد که با شش کتاب برای هر یک‌هزار نفر ایرانی، در مقایسه با ۸۱ کشور مورد بررسی، ایران در رتبه‌ی ۷۲ و بدترین وضعیت قرار دارد! مقایسه‌ی

این آمار با تعداد زندانیان نشان‌دهنده‌ی رابطه بالقوه‌ی مستقیمی است که در نبود امکانات فرهنگی رخ می‌دهد.

۵- بر پایه‌ی آمار سال ۱۹۹۵، در کل کشور ۱۳،۲۱۷ کتابخانه وجود دارند که این رقم در مقایسه با مقیاس جهانی، نمایانگر این است که از بین ٦٨ کشور مورد بررسی که اطلاعات آن‌ها در دسترس قرار دارد، ایران دارای رتبه‌ی ٤٨ است. به‌بیان دیگر از این نظر نیز در وضعیت نامطلوب و پایینی قرار دارد.

٦. وضعیت ناگوارتر شاخص نسبت اعضای کتابخانه‌ها به کل جمعیت کشور است که از هر یک‌صدهزار نفر ایرانی فقط دو نفر عضو کتابخانه‌ها هستند. از این نظر نیز ایران در بین ٦٨ کشور مورد بررسی دارای مقام ٦٤ است!

۷. از نظر شاخص نسبت متوسط دانش‌آموزان به کلاس درس در بین نه‌ساله‌ها، آمارها گویای وضعیت نامطلوبی است. به‌طوری که از بین ۱۷ کشور دارای شرایط نامطلوب، ایران با ۳۲ نفر در هر کلاس درس رتبه‌ی دوم را به‌خود اختصاص داده است.

۸. بر اساس نتایج بررسی بین‌المللی علم و ریاضیات قریب نیم‌میلیون دانشجو در ٤١ کشور جهان مشغول تحصیل در سطح چهار ریاضی هستند. از زاویه‌ی این شاخص در ایران، ٤٢٩ نفر در ریاضیات و ٤١٦ نفر در علم در این سطح اشتغال به تحصیل دارند که این رقم‌ها در مقیاس جهانی میان ۲۸ کشور، رتبه‌ی ۲۵ را احراز کرده است.

۹. از نظر شاخص دختران خارج از مدرسه در مقطع ابتدایی یا عدم پوشش تحصیلی کودکان واقع در سن تحصیل، در ایران ۷ درصد دختران در فضای آموزشی نیستند. جایگاه ایران در بین ۱۰۹ کشور مورد بررسی نیز رتبه‌ی ۷۱ است.

۸. از نظر شاخص امید به زندگی تحصیلی نیز شواهد حاکی است ایران از بین ۱۱۳ کشور مورد بررسی در سال تحصیلی ۱۹۹۹- ۲۰۰۰، با ۱۱/۳ (یازده و سه دهم)، رتبه‌ی ٦۰ را به‌خود اختصاص داده است. این رتبه برای زنان ٦٤ از ۹۹ و برای مردان ٤۳ از یک‌صد کشور مورد بررسی است.

۱۰. شاخص دیگر مربوط به دسترسی به امکانات است. به‌طوری که دسترسی دانش‌آموزان ۹ ساله در خانوارهای ایرانی به ماشین حساب ۳۷ درصد است که در مقایسه با ١٦ کشور مورد بررسی رتبه‌ی ١٦ را احراز کرده است! هم‌چنین دسترسی آن‌ها به کامپیوتر نیز برابر ۸ درصد است که در مقایسه با ١٦ کشور

مورد بررسی رتبه‌ی ۱۵ را اتخاذ کرده است. از سوی دیگر نسبت همین افراد از نظر دسترسی به کتاب فرهنگ لغت در ایران ۲۷ درصد است که در میان ۱۶ کشور مذکور رتبه‌ی ۱۶ را به‌خود اختصاص داده است! شاخص مقایسه‌ی این گروه سنی از نظر داشتن بیش از ۲۵ کتاب، حاکی است ۱۸ درصد این گروه سنی از این امکان برخوردارند که در بین ۱۶ کشور پیش‌گفته رتبه‌ی ۱۶ را اشغال کرده است! در نهایت این‌که نسبت دسترسی این گروه به میز تحریر یا مطالعه، در ایران ۲۳ درصد است که باز هم از میان ۱۶ کشور آخرین رتبه را کسب کرده است.

فرار نخبگان یا قرار پخمگان

پدیده‌ی مهاجرت نیروی انسانی از کشور که محصول بعد از انقلاب است و قبل از آن خروج نیروی انسانی از کشور قابل بازگشت بود و لذا از نظر مفهومی نمی‌توان آن را مهاجرت نامید، در عمق خود به عنوان یکی از مهم‌ترین رخدادهای بعد از انقلاب دارای آثار و تبعات بالقوه مثبت و بالفعل منفی است. برآوردهای اولیه نشان میدهد سالانه جمعیت کثیری اعم از نیروی انسانی نیمه‌ماهر، ماهر و متخصص از کشور خارج می‌شوند. کوچ اجباری بسیاری از صاحبان دانش و ثروت در سال‌های نخست انقلاب و تداوم این فرایند تا کنون جامعه‌ی بزرگی از ایرانیان در تبعید را به‌وجود آورده که در فرایند توسعه‌ی ایران تاکنون غایب بوده‌اند. در این‌جا با مروری بر وضعیت ایرانیان مقیم در ایالات متحده امریکا اهمیت، نقش و تاثیر آن‌ها را می‌توان بیش‌تر دریافت:

۱. براساس سرشماری سال ۲۰۰۰ در امریکا حدود ۳۳۸۰۰۰ نفر ایرانی در امریکا وجود دارد. صرف نظر از عدم صحت و دقت آمار مذکور ناشی از دلایل عدیده‌ای از جمله خودداری ایرانیان از بیان ملیت خود، از بین ایرانیان ساکن در امریکا ۵۷ درصد ایرانیان بالای ۲۵ سال دارای مدرک تحصیلی لیسانس و بالاتر هستند که این نسبت برای سایر جمعیت امریکایی حدود ۲٤ درصد است. از این‌رو ایرانیان مقیم امریکا در میان سایر گروه‌های مهاجر ساکن در امریکا دارای بیش‌ترین میزان تحصیلکرده است. ایرانیان امریکایی ۵ برابر بیش از متوسط امریکایی‌ها دارای مدرک دکترا هستند.

۲. درآمد سرانه‌ی ایرانیان مقیم امریکا ۵۰ درصد بیش‌تر از متوسط ملی درآمد سرانه‌ی امریکایی‌ها است. در مقایسه با ۱۲ درصد از امریکایی‌هایی که دارای درآمد سرانه‌ی ۱۰۰۰۰۰ دلار و بیش‌تر در سال هستند ۲٦ درصد ایرانیان مقیم امریکا دارای چنین درآمدی هستند. از سوی دیگر ارزش و قیمت متوسط

خانه‌ی ایرانیان دو و نیم برابر بیش‌تر از متوسط همین فاکتور در سطح ملی است. نسبت ایرانیانی که در خانه‌هایی با قیمتی بیش از یک میلیون دلار زندگی می‌کنند ۱۰ برابر بیش‌تر از متوسط همین شاخص در سطح ملی است. شواهد حاکی است ۲۰.۸ درصد ایرانیان مقیم امریکا در خانه‌هایی بابیش از ۵۰۰۰۰۰ دلار زندگی می‌کنند در حالی‌که این نسبت برای امریکایی‌ها فقط ۳ درصد است.
۳. ایرانیان مقیم امریکا دارای بیش‌ترین میزان حفظ هویت فرهنگی و در عین حال جذب در فرهنگ امریکایی هستند. به‌طوری که از یک‌سو در بین سایر گروه‌های مهاجر بیش از همه به حفظ زبان و سنن فارسی و ایرانی اهمیت می‌دهند و حتی نسل دوم آن‌ها نیز این سنت را حفظ می‌کند، و از سوی دیگر بیش‌ترین میزان انطباق با فرهنگ کشور میزبان را از خود نشان می‌دهند. به‌طوری که بیش از سایر مهاجران زبان انگلیسی را فراگرفته و تکلم می‌کنند. بیش از ۷۳ درصد آن‌ها در خانه به دو زبان فارسی و انگلیسی صحبت می‌کنند. شواهد حاکی است ٤۲ درصد پدربزرگ‌ها و مادربزرگ‌ها هنوز با فرزندان خود زندگی می‌کنند و به نگهداری از نوه‌های خود می‌پردازند و هنوز ساختار گسترده‌ی خانواده در بین آن‌ها رواج دارد.
٤. از سوی دیگر ایرانیان دارای بیش‌ترین میزان کارآفرینی هستند و با ایجاد بنگاه‌های اقتصادی به تولید ظرفیت‌های شغلی می‌پردازند و عمدتاً به مشاغل خدماتی و مدیریتی آزاد و غیر دولتی روی آورده‌اند. برآوردها نشان می‌دهد بیش از ۵۰۰۰ نفر به‌صورت قراردادی تمام و پاره وقت دارای مقام پروفسوری یا استادی در دانشگاه‌های امریکای شمالی هستند. در طول سال‌های پس از انقلاب بیش از ۷۰۰۰ عنوان کتاب توسط ایرانیان در خارج از کشور منتشر شده است که با ارقام داخل کشور قابل مقایسه است. با این که آمار فوق گویای این است که بخش بزرگی از ایرانیان مقیم امریکا از وابستگان به دربار و از سرمایه‌داران و ملاک‌های قبل از انقلاب هستند ولی به‌نوبه‌ی خود بیانگر توان نسبی ایرانیان در دستیابی به توفیقات اجتماعی نیز هستند که متاسفانه در جامعه‌ی ایران فرصت این پرورش را نیافته و به سرزمین‌های دیگر شتافته‌اند. آمارها نشان می‌دهند سالانه قریب ۳ میلیارد دلار سرمایه توسط ایرانیان از کشور خارج و به ممالک دیگر به‌ویژه دوبی برده می‌شود. امروزه بخش بزرگی از آثار منتج به حفظ کیان و هویت ایرانیان مرهون تلاش ایرانیان فرهیخته‌ای است که در طول سال‌های گذشته به دلایل متعدد بیرون از کشور زندگی می‌کنند.

منابع:

آمارهای فوق از منابع زیر گرفته شده است:

1. An overview of socioeconomic characterics of the iranian-american community based on the 2000 census; Ali Mostashari & Ali Khodamohseni;Iranian studies group at MIT.
2. Iran struggle for democracy continues;Ali Abootalebi; Middle east review of international affairs; vol8,no 2,june 2004.

رانت‌های تحصیلی و پدیده‌ی شبه‌نخبگان!

رانت‌خواری یا آماده‌خواری در اقتصاد و جامعه‌ی ایران پدیده‌ای است تاریخی که برگرفته از ساختار طبقاتی قدرت، تولید و توزیع ثروت و فرصت بوده و هست. صفت عمومی این پدیده، خواه در دوران قاجار، خواه دوره‌ی پهلوی و دوره‌ی حکومت اسلامی همواره این بوده است که اقلیتی منسوب به منصوبین و صاحبان قدرت، ثروت و منزلت سیاسی- اداری توانسته‌اند با کم‌ترین زحمت و تلاش و با کم‌ترین شایستگی و اخذ امتیاز در یک رقابت سالم و بی‌تبعیض، از فرصت‌های کمیاب در کشور پیش و بیش از هرکس دیگر بهره‌مند شوند. به بیان دیگر پدیده‌ی آقازاده‌ها و خاص‌گرایی در نظام سیاسی و اقتصادی ایران چنان دیرینه و دیرپا است که در هر برهه برحسب ساختار قدرت و ترکیب طبقاتی آن نمودهای مشترکی را از خود بروز می‌دهد. صرف‌نظر از رانت‌های اقتصادی که از سال‌های پیش و به‌ویژه بعد از انقلاب ریشه‌ی گسترده‌ای یافت و خاستگاه بسیاری از نابسامانی‌ها و مشروعیت‌زدایی روزافزون از افراد و نهادهای منسوب بدان شد، به‌نظر می‌رسد رانت و آماده‌خوری در حوزه‌ی آموزش عالی و نهاد علم و دانش بیش از هر نهاد دیگری تاثیرات نامطلوبی بر پیکره‌ی نحیف و امکانات محدود کشور در حال حاضر و آینده گذاشته است.

شاید اولین نسیم این نخبه‌پردازی در سیمای مدیریتی و شبه‌علمی کشور از همان سال‌های نخست انقلاب شروع به وزیدن گرفت که برای تقدیر از بچه‌های انقلاب و سپس جنگ، امتیازات مختلفی برای آن‌ها به‌ویژه برای ورود به دانشگاه قائل شدند. اختصاص بخشی از سهمیه‌ی محدود فرصت‌های تحصیلی در آموزش عالی به افراد وابسته و پیوسته به نظام اعم از افراد نسبی یا سببی از طریق ایدئولوژیک و سیاسی به‌طور غیرمستقیم آغازگر رشد پدیده‌ی نخبگان و قشر نوینی از اقشار تحصیلکرده شد که می‌توانستند توجیه‌گر وضع موجود و

نظریه‌پرداز آن باشند.

در فراز بعدی فقر علمی و تجربی مدیران دولتی و پایین بودن سطح تحصیلات آن‌ها خواه در رویارویی با بدنه‌ی کارشناسی سازمان‌ها و ادارات و خواه در روابط بین‌الملل سبب‌ساز ایجاد فرصت‌های تحصیلی برای مدیران شد. دانشگاه‌ها در قالب سهمیه‌ی کنکور یا خارج از آن چنان سازماندهی شدند که بسیاری از مدیران را برای تبدیل به متخصص جذب کردند. بدین‌ترتیب مدیران انقلاب نخست با احراز شرط تعهد (به دین، انقلاب، نظام و ...) وارد عرصه‌ی مدیریتی کشور شدند و پس از چندین سال مدیریت‌پذیری و نه مدیریت، با کم‌ترین تدبیر به تدریج وارد دانشگاه شدند و به کسب تخصص پرداختند.

بی دلیل نیست که امروز با مهاجرت خیل وسیعی از متخصصان از کشور هیچ نگرانی‌ای در مدیریت کلان نظام نسبت به این مهم دیده نمی‌شود. با تربیت نخبگان دولتی در رشته‌های مختلف علمی و ورود گسترده‌ی آن‌ها در موقعیت‌های شغلی دانشگاهی، مدیریتی، سیاسی، اقتصادی، پژوهشی و سایر مشاغل استراتژیک، بی‌نیازی نسبت به متخصصان و دانش‌آموختگان ناهم‌سو با نظام نیز شدت گرفت. با گسترش حضور وابستگان و دردانگان و آقازاده‌های دولتی در تحصیلات تکمیلی در مقاطع فوق لیسانس و دکترا در داخل و اعزام به تحصیل در خارج از کشور بر این سیاست بیش از پیش دمیده شد که نظام می‌بایست از وابستگی به متخصصان غیر خودی رهایی یابد.

با وجود این که ظهور قشر نوپدید نخبگان دولتی یا دانش‌آموختگان بی‌کنکور و رانتی، زمینه‌ساز رشد فرایندهای شبه‌علم و علم و علمای توجیه‌کننده‌ی وضع موجود اعتقادی و سیاسی شد ولی آن‌چه که پنهان می‌نمود، منهای کمیت نسبتاً رو به تزاید آن‌ها، کیفیت نازل و اندک سطح دانش و معرفت علمی این گروه بود. پایه‌ی ضعیف تحصیلی در پیش از دانشگاه، میل و عشق اندک به تحصیل علم، بهره‌ی هوشی متفاوت و گاه نامناسب برخی از آن‌ها و فرصت و رغبت کم مطالعه و تحقیق و تتبع در زمینه‌های مرتبط با هر رشته‌ی علمی که این افراد در آن به تحصیل می‌پرداختند، چنان کرد که با اتکای صرف به مدار بسته‌ی مدیریت نخبگان دولتی و عدم مجوز ورود اغیار به این عرصه، ضمن از دست دادن بسیاری از فرصت‌های توسعه‌ای، تهدیدهای جدیدی نیز به اندام باریک و نحیف ساختارهای توسعه‌ی اقتصادی و اجتماعی کشور تحمیل شد.

بخش بزرگی از این نخبگان دولتی یا شبه‌نخبگان از طریق سهمیه‌های ویژه‌ی

دانشگاهی، بورسیه‌های دولتی در داخل و خارج از کشور، دانشگاه آزاد اسلامی (که با چنین هدفی در کنار اهداف انتفاعی خود طراحی و ساخته و پرداخته شد)، مرکز آموزش مدیریت دولتی و در نهایت دانشگاه‌های خاصی با مدیریت خاص و صبغه‌ی دینی، سیاسی و نظامی- استرتژیک به چنین فرصت‌هایی دست یافتند و به پرورش مزیت‌های رقابتی خود در دستیابی به مشاغل راهبردی پرداختند.

بی‌تردید توسعه‌ی این قشر نوپدید در آینده‌ی نزدیک و در میان‌مدت، بسیاری از نیازهای توسعه‌ای نظام را تامین خواهد ساخت. ولی در یک افق بلندمدت فرار متخصصان و اندیشمندان، صاحبان اندیشه و فن و آورندگان مدال‌های ارج و قرب برای ملت در مسابقات المپیادها از یک‌سو و گوشه‌نشینی و انزوای بخش بزرگی از متفکران و صاحب‌نظران در داخل کشور، صرف‌نظر از دولت که به هرحال همیشه در گشت و گذار تاریخی است! سبب‌ساز عقب‌افتادگی و شکاف بیش از پیش ملت ایران از فرایندهای پرشتاب توسعه و تحول علمی و فن‌آوری جهان اطراف خود شده و دیگر بار در دوره‌ی دیگری از سیاست در کشور، حتی نیک‌اندیشان نیز نخواهند توانست جبران کوته‌نظری، خاص‌گرایی و آینده‌گریزی سیاست‌پیشگان روز را بنمایند.

بحران جامعه‌شناسی در ایران

دانش جامعه‌شناسی به‌عنوان یکی از رشته‌های علمی برخاسته از متن رنسانس در قرون هفده و هجده و رشدیافته در قرن نوزده و بیست، دارای تاریخ بلند و پرفراز و نشیبی است. با وجود قدمت بیش از دو قرن شکوفایی رسمی دانش اجتماعی و قریب بیش از یک قرن‌ونیم علم جامعه‌شناسی در غرب به‌ویژه اروپا و سپس امریکای شمالی، سابقه‌ی طرح و توسعه‌ی این رشته‌ی علمی در ایران برون‌زا و به‌گونه‌ی دیگری است. به‌طوری که همانند بسیاری از علوم مبتنی بر روش‌های کسب، کشف واقعیت و تحلیل و سنجش تحولات و تغییرات آن، رشته‌ی جامعه‌شناسی از نوپدیدترین دانش‌ها و رشته‌های علمی دانشگاهی و آموزش رسمی در ایران است. امروزه پس از گذشت بیش از ۸۰ سال از طرح جامعه‌شناسی در ایران، این رشته هنوز دارای مشکلات و نارسایی‌هایی بسیاری است که مهم‌ترین آن‌ها عبارتند از:

۱) تولید نظری بسیار نازل بوده و به بیان دیگر کم‌تر نظریه‌ای برای تبیین مسایل متعدد ایران در حوزه‌های مختلف جامعه‌شناختی از درون تحقیقات اجتماعی نظام‌یافته و مبتنی بر سلسله‌ای از قوانین تجربی یا تحلیلی به‌دست آمده است.

۲) مدرسان و استادان جامعه‌شناسی در انجام تحقیق یا راهنمایی و مدیریت تحقیقات مربوط به تحصیلات تکمیلی دانشجویان فوق لیسانس و دکترا در مسایل اجتماع هیچ طرح نظری را دنبال و وارسی نمی‌نمایند.

۳) همانند تمامی رشته‌های علمی، پژوهشگر جامعه‌شناسی مستقلی در ایران وجود ندارد تا بتواند بدون سفارش سازمان‌ها و کارفرمایان دولتی، پیرامون موضوع‌های نظری و تحلیلی یا مسائل تجربی به تحقیق بپردازد و پیش‌فرض‌های او منجر به یک تولید نظری شود.

٤) از سوی دیگر میان تحقیقات اجتماعی و علمی در حوزه‌های مختلف

جامعه‌شناسی با سازمان‌های سیاستگذار، برنامه‌ریز و اجرایی در امور اجتماعی و فرهنگی کشور ارتباط ارگانیک، انداموار و پویایی وجود ندارد.

۵) کم‌تر یافته‌ی پژوهشی توانسته است به وارسی و آزمون طرح نظری کلان و فرانظریه‌ای در ارتباط با مسائل متعدد و متنوع جامعه در ایران بپردازد.

٦) انجمن علمی و تحقیقاتی مستقلی برای رشته‌ی جامعه‌شناسی وجود ندارد. تنها انجمن موجود نیز با ده‌ها مشکل ساختاری، بودجه‌ای و برنامه‌ای، دارای راهبردهای روشن و خودبنیادی برای تحقیق و توسعه‌ی این رشته علمی نیست و از نظر مالی و عملی به کارفرمای بزرگی به‌نام دولت وابسته است.

۷) علاوه بر این رشته‌ی جامعه‌شناسی به‌دلیل حساسیت موضوعات مورد بررسی همواره دارای چالش‌های جدی با نهاد قدرت بوده و خواهد بود و از همین رو نیازمند یک انجمن صنفی است که در صورت هرگونه مخاطرات شغلی، بی‌کاری یا اخراج مدرسان و دانشجویان بتواند از حقوق آن‌ها دفاع کند. این خلا نیز از دیگر کاستی‌های این رشته محسوب می‌شود.

۸) تربیت و عرضه‌ی دانش‌آموختگان رشته‌ی جامعه‌شناسی در حوزه‌های مختلف، مبتنی بر نیازهای بازار کار، ضرورت‌های پژوهشی و تولید علمی در ایران نیست، به گونه‌ای که از یک‌سو دانشگاه‌های ما از فقر وجود داتش‌آموختگان این رشته در سطوح دکترا و بالاتر رنج می‌برد و از سوی دیگر چه بسیار دانش آموختگان این رشته که در مشاغل غیر مرتبط با آموخته‌های‌شان مشغولند.

۹) زبان انگلیسی نه تنها در ساختار آموزش عمومی تا قبل از دیپلم، بلکه در سطح دانشگاهی نیز چنان وضعیت نابسامانی دارد که صرف‌نظر از دانشجویان و دانش‌آموختگان، بخش مهمی از مدرسان دانشگاهی رشته‌ی جامعه‌شناسی نیز از خواندن یک متن ساده‌ی تخصصی به زبان دیگر عاجزند. از این‌رو کم‌تر نظریه‌ای توسط کارشناسان و پژوهشگران این رشته، از روی متون اصلی صاحبنظران آن مطالعه و درک شده است.

۱۰) در نهایت این دانش نتوانسته است در زمینه‌ی طرح نظریه‌ها و روش‌های تحقیق پیرامون مسائل جامعه‌ی ایران در حوزه‌های مختلف اجتماعی، فرهنگی، سیاسی، اقتصادی، آموزشی، علمی، حقوقی، شهری، روستایی و ... در فضاهای دانشگاهی و به‌ویژه غیر دانشگاهی به موفقیت لازم برای شناسایی و فهرست‌بندی اولویت‌های تحقیقاتی در حوزه‌های مختلف جامعه‌شناسی و

هدایت و حمایت از پژوهش‌ها و یافته‌های آن برای چاره‌جویی مسائل جامعه ایران برسد. عمده هدف این نوشتار پرداختن به تاریخچه، نقش و جایگاه جامعه‌شناسی در ایران، دریافت فراز و فرودها و توفیق و توقیف‌های این رشته و صاحبنظران و علاقمندان آن در ایران معاصر برای پرداختن به دلایل ساختاری و تاریخی عمده مسائلی است که در بالا اشاره شد. پرسش‌های اصلی در این مقاله عبارتند از: - دانش جامعه‌شناسی از نظر محتوای آشنایی بدان در جامعه‌ی ایران از چه سال و دوره ای وارد ایران شد؟

- چه کسانی پیشتازان طرح نگرش‌ها و مکاتب جامعه‌شناختی بودند و این رشته را به میان مردم و فرهنگ عامه بردند و با عقل سلیم یا حکمت عامیانه به چالش درانداختند؟

- میزان و کیفیت شناخت، تحلیل و نقد مسائل اجتماعی و فرهنگی در بین صاحبنظران این رشته در دوره‌ی طرح و رشد این علم در ایران چگونه بوده است؟

- آیا علاوه بر رشته‌ی جامعه‌شناسی رسمی در دانشگاه‌های ایران که از دوران پهلوی تا امروز کلاف و غلاف اصلی این دانش در انحصار آموزش رسمی و دولت مدار بوده است، جریان دیگری به‌نام جامعه‌شناسی غیر رسمی نیز وجود دارد؟ مختصات، نحله‌ها و اندیشمندان اصلی این دو جریان کدامند؟

- میزان عمومی‌سازی و نه عامی‌سازی این رشته توسط کدامین جریان راهبری شده است و چگونه؟

برای ترسیم نسبی تحولات این رشته‌ی علمی و پاسخ‌گویی به سئوالات پیش‌گفته، در این نوشتار ناگزیر از دوره‌بندی و تقسیم‌بندی دوگانه‌ای هستیم که بتواند این فرایند و نقش‌های مهم رشد جامعه‌شناسی در ایران را برنماید. از این‌رو با تقسیم‌بندی دو بخش رسمی و غیر رسمی در این رشته، دو دوره را نیز باید از هم باز شناخت: دوره‌ی نخست از ابتدای قرن حاضر- خورشیدی- تا انقلاب ۵۷ و دوره‌ی دوم از سال وقوع انقلاب تاکنون.

دوره‌ی پیش از انقلاب:

جامعه‌شناسی مارکسیسم در برابر جامعه‌شناسی رسمی

مروری بر تاریخ طرح اندیشه‌ها و نگرش‌های جامعه‌شناختی در ایران نشانگر این است که در تاریخ معاصر ایران دو جریان اصلی در رشته‌ی جامعه‌شناسی

پدید آمده است. به بیان حسین ادیبی در اثر ماندگار او بنام «نظریه‌های جامعه‌شناسی»[1] جامعه‌شناسی ایران در دو قالب رسمی و غیر رسمی فعالیت علمی و اجتماعی خود را آغاز کرد. همانند ورود بسیاری از نمودها، نمادها و نهادهای نوین به ایران که از صدر مشروطیت پایه‌های نخستین آن طرح‌ریزی و سپس در دوره‌ی نوگرایی دولتی در عصر رضا پهلوی پیگیری شد، دانش جامعه‌شناسی در ایران نیز در دو فرایند، روند و تاریخ متفاوت وارد ایران شد. می‌توان به جرئت بیان کرد که سال‌ها پیش از ورود جامعه‌شناسی رسمی در دانشگاه‌های ایران و تدریس و تربیت دانش‌آموختگان این رشته، این دانش توسط بخشی از منتقدان و دانش‌آموختگان بیرون از نظام سیاسی و آموزش رسمی وارد کشور شد.

مهم‌ترین نقش ورود و طرح و توسعه‌ی این دانش در ایران را می‌توان به‌نام جنبش چپ در ایران زد. به طوری که جریان موسوم به حزب کمونیست ایران و سپس گروه ۵۳ نفر به‌ویژه شخصیت‌هایی مانند تقی ارانی، اسکندری و ... از زمره افرادی بودند که آموزه‌ها، مفاهیم و نظریه‌های جامعه‌شناسی وقت اروپا را برای نقد و تحلیل مسایل اجتماعی، سیاسی و فرهنگی ایران با زبان ساده و مشخص در تبیین مسائل و تحویل به مخاطبان خود مطرح ساختند هرچند که خود دانش‌آموخته‌ی این رشته نیز نبودند. بی هیچ ارزشگذاری بر این فرایند که اصولاً وابستگی این دانش در این مقطع به جنبش چپ در ایران چگونه باعث اعوجاج و گاه‌کج فهمی‌های اجتناب‌ناپذیر از این رشته شد، هم‌زبان با حسین ادیبی باید بیان کرد که جامعه‌شناسی پیش از غلامحسین صدیقی در ایران طرح و درگیر مسایل ایران شد. آثار منتشر شده در دهه‌ی بیست، دهه‌ی سی، چهل و اواخر پنجاه با همه‌ی فراز و فرودهای ناشی از فشار استبداد دولتی در ایران و فوران انتشارات جامعه‌شناختی در سال‌های نخست انقلاب در ایران چنان است که در صورت کتاب‌شناسی دقیق در شناسایی کمی و کیفی آن‌ها می‌توان به جرئت اذعان داشت که جامعه‌شناسی ایران در بخش غیر رسمی نسبت به بخش رسمی و دانشگاهی دارای تولیدات بیش‌تر، دسترسی بیش‌تر مخاطبان آن و آشنایان بیش‌تری با نظریه‌ها و نگرش‌های جامعه‌شناختی بوده است.[2] این رشته با وجود داشتن دو بدنه‌ی مستقل برای رشد و عرض اندام در ایران، دارای یک خصیصه‌ی تکمیلی نیز بود.

چنان که شواهد حاکی است فرایند طرح و رشد جامعه‌شناسی رسمی در بخش

دانشگاهی و پژوهشی وابسته به آموزش عالی و موسسات پژوهشی وابسته به سازمان‌های دولتی در سال‌های پیش و پس از انقلاب، ماهیت دستوری و دولتی داشته و از حدود تعیین شده‌ای برای طرح نظریه‌ها و روش‌های تحقیق و تحلیل مسایل اجتماعی تبعیت می‌کرد. به‌طوری که این رشته در بخش رسمی برای طرح نظریه‌های جامعه‌شناختی نقدگرایانه و بخصوص مکتب جامعه‌شناختی «تضادنگر» یا به‌طور مشخص در راس آن نظریه‌های مارکسیستی و نحله‌های متاثر از آن، دارای محدودیت‌های جدی بود. از سوی دیگر در بخش غیر رسمی جامعه‌شناسی، مهم‌ترین نظریه‌های طرح و ترویج شده‌ی متاثر از نظریه‌های پیش‌گفته بود و برخلاف بخش رسمی کم‌تر از نظریه‌های موسوم به وفاق در جامعه یاد می‌شد. لذا با وجود این نقایص در هر دو بخش، در سیمای کلی این دو بخش دارای نقش و کارکرد جبرانی به هم نیز بوده‌اند.

بخش غیررسمی جامعه‌شناسی در ایران از سال‌های دهه‌ی بیست به‌ویژه با انتشار جزوه‌ها و کتاب‌های ترجمه شده از متفکران اندیشه‌ی اجتماعی، درصدد انطباق نظریه‌ها و فرضیه‌های آن‌ها در جامعه و تاریخ ایران بودند. به درست یا غلط، علمی یا غیرعلمی این فرایند با رهبری متفکران اندیشه‌ی چپ در ایران به‌ویژه وابستگان حزب کمونیست ایران، گروه ۵۳ نفر و حزب توده در ایران پیش برده شد. و از همین روست که در این بخش از جامعه‌شناسی می‌توان آثار بسیاری را سراغ گرفت که به‌جای آزمون و انطباق نظریه‌ها با واقعیت، در پی انطباق واقعیت با نظریه‌ها بودند! البته باید این را نیز توجه کرد که وابستگی این رشته در بخش غیر رسمی به چریان چپ منحصر به آن نیست. بلکه بسیاری از تولیدات اندیشه‌ای ایران معاصر خواه‌ناخواه از تونلی می‌گذرد که اندیشه‌ی چپ در ایران نقب زده بود تا ساختار دولت و قدرت را به چالش انداخته و به‌زعم خود نوگرایی سوسیالیستی را بر سیمای ایران نقش و نقاشی کند. تولیدات ادبی، شعر، رمان، تاریخ، ریاضیات، روان‌شناسی، سیاست و دانش سیاسی، هنر، موسیقی، فیلم، تئاتر، زیست شناسی، فلسفه، منطق و از جمله جامعه‌شناسی به‌شدت متاثر از این اندیشه و نحله‌ی فکری مبتنی بر مارکسیسم در اروپا بوده است.

سال‌های بیست تا قبل از فروپاشی حکومت پهلوی اول و دستگیری و سرکوب گروه ۵۳ نفر در ایران، نخستین سال‌های طرح اولیه‌ی نظریه‌های دانشمندان و صاحبنظران جامعه‌شناسی و اندیشه‌ی اجتماعی اروپا در ایران بود. این فرایند از

اواخر دهه‌ی دوم تا اوایل دهه‌ی سوم یک دوره‌ی فترت را طی کرد و با کم‌ترین آثار به ادامه‌ی حیات سیاسی و نه اجتماعی خود ادامه داد. هرچند که بسیاری از متفکران حوزه‌های مختلفی که پیش‌تر از آن‌ها یاد شد به اشکال مختلف در آثار خود این اندیشه را به نحوی بازتاب می‌بخشیدند. دهه‌ی سوم نیز سال‌های فعالیت نسبی این اندیشه در ایران و رشد این بخش بود. دهه‌ی چهارم به‌ویژه پس از کودتای ۲۸ مرداد و ممنوع شدن فعالیت احزاب سیاسی خاص چپ در ایران، رشد این بخش از بدنه‌ی جامعه‌شناسی غیر رسمی دارای وقفه‌هایی شد. ظهور اندیشمندانی مانند آریانپور در بخش جامعه‌شناسی غیر رسمی و نیروهای چپ ایران و بعدها حضور صاحبنظرانی مانند شریعتی در بین مذهبی‌ها، زمینه‌ی طرح هرچند توام با ستیز اندیشه‌های اجتماعی وابسته به مکتب تضاد را در ایران فراهم ساخت. در این میان می‌توان به جرئت بیان کرد به‌ویژه در سال‌های دهه‌ی چهل و پنجاه، اندیشه‌ی جامعه‌شناختی مبتنی بر تضاد به‌عنوان خصیصه‌ی اصلی جامعه‌شناسی غیر رسمی در ایران متاثر از آثار این بخش از متفکران ایرانی بوده و حتی در فضاهای رسمی دانشگاهی و پژوهشی دولتی نیز می‌توان بارقه‌هایی از آن را دید.

برخلاف این بخش، بدنه‌ی رسمی جامعه‌شناسی که با حداقل دو دهه تاخیر در محیط‌های دانشگاهی جای باز کرد و دانشجویانی را تربیت و وارد جامعه کرد، با همه‌ی امکانات دولتی و بودجه و فضای نسبتاً آزاد برای طرح آن بخش از نظریه‌های بی‌گزند و مصون از هرگونه نقد و چالشگری ساختار قدرت، دارای رشد لازم نبود. اولین طرح درس جامعه‌شناسی را می‌توان از آثار دکتر یحیی مهدوی در دانشگاه دانست که به‌نام علم عمران تدریس شد. چند سال بعد دکتر غلامحسین صدیقی با ساخت واژه‌ی معادل این رشته در غرب، «جامعه‌شناسی» را وارد ادبیات علمی و اجتماعی ایران کرد. بسیاری از کتاب‌های ترجمه شده و یا نگاشته شده در جامعه‌شناسی رسمی، متاثر از اندیشمندان و نظریه‌های اهل وفاق یا محافظه‌کارانه در جامعه نظیر کارکردگرایی و ساختارگرایی بودند.[۳]

نامه‌ی علوم اجتماعی نیز با وجود برخی چهره‌های نامدار فعال در آن و مؤسسه‌ی تحقیقات اجتماعی دانشگاه تهران به‌عنوان اولین سازمان پژوهشی جامعه‌شناختی در ایران، دارای آثار تحقیقی ارزشمند ولی عمدتاً سفارشی، خنثی و حافظ وضع موجودی بود که بیش از این نیز از فضای اختناق انتظار نمی‌رفت. ترجمه‌های گورویچ توسط حسن حبیبی، آثار کاظم ودیعی، احسان نراقی،

راسخ، فرهت قائم مقامی و بسیاری دیگر و پژوهش‌های این گروه از فعالان بخش رسمی جامعه‌شناسی فقط توانستند روح سرگردان جامعه‌شناسی را در کلاس‌های درس و بحث‌های علمی تعریف شده، زنده نگهدارند.

میزان تولیدات علمی، اعم از کتاب، مقاله وگزارش پژوهشی جامعه‌شناختی در این دو بخش در طول دوره‌ی حیات‌شان در پیش از انقلاب، گویای عقب‌ماندگی بخش غیر رسمی از نظر کمی و یک‌سویه بودن رشد هر دو بخش از نظر کیفیت و تنوع آرا و اندیشه‌های جامعه‌شناختی طرح شده در هر دو حوزه بوده است. از سوی دیگر وجه ممیزه‌ی این دو بخش نسبت به یکدیگر این است که جامعه‌شناسی غیر رسمی بیش از جامعه‌شناسی رسمی توانست با همه یک‌سویه‌نگری، طرح ناقص نظریه‌ها، انطباق بی‌اندیشه‌ی نظریه‌ها با وقایع و تاریخ تحولات ایران و طرح و نقد غیر علمی برخی نظریه‌ها خواه از سوی متفکران چپ و خواه متفکران مذهبی مانند شریعتی، در توده‌ای ساختن یا به تعبیر دقیق‌تر تکثیر آرا و نظریه‌های جامعه‌شناسی در بین لایه‌هایی از مردم و حتی دانشجویان بخش رسمی جامعه‌شناسی موفقیت به‌دست آورد.

دوره‌ی پس از انقلاب: جامعه‌شناسی علمی در برابر جامعه‌شناسی اسلامی

از چندسال پیش از وقوع انقلاب به‌ویژه از سال ۵۷ تا ۶۰، مهم‌ترین فراز گشایش‌های سیاسی برای طرح آزاد اندیشه‌ها و آرای متفکران، فعالان و نویسندگان دانش اجتماعی و سیاسی به‌ویژه جامعه‌شناسی بود. بیش‌ترین آثار جامعه‌شناسی غیر رسمی در طول این سال‌ها منتشر و در اختیار مردم قرار گرفت. آثار جامعه‌شناختی افرادی مانند طبری، پرهام، حمیدی، راوندی، فشاهی، شهریاری، اشرف، ترابی، آریانپور، کامرانی، فضایی، میرفطروس، ادیبی و ... در بین صاحبنظران اندیشه‌ی چپ با معرفی و طرح و توسعه‌ی اندیشه‌های مکتب تضاد از زمره مهم‌ترین آثار منتشر شده بود.[۴] هم‌چنین در بین صاحبنظران اندیشه‌های اجتماعی مذهبی، آثار افرادی چون شریعتی، توسلی، حاج سید جوادی، حسن حبیبی و ... از زمره آثار ممتاز و اجتماعی بود که منتشر شد.[۵]

با وقوع انقلاب بسیاری از جامعه‌شناسان وابسته به نظام پهلوی از فضاهای دانشگاهی بیرون رانده شدند و لذا عرصه برای جامعه‌شناسان غیر رسمی و هم‌چنین جامعه‌شناسان رسمی که فرصت طرح آرای خود را نمی‌یافتند فراهم شد. شدت‌یابی نزاع‌های سیاسی در ایران و قلع و قمع بسیاری از اندیشه‌های

منتقد و مخالف با رژیم مذهبی اسلامی، به‌تدریج فضای سیاسی را مجدداً متصلب و منقبض ساخت. تکرار مدار بسته‌ی استبداد- آزادی- استبداد یا سکوت- فریاد- سکوت و اختناق، به‌عنوان گره‌گاه تاریخی توسعه‌نیافتگی ایران، دوباره بازآفرینی شد. تصفیه‌ی دانشگاه‌ها با انقلاب فرهنگی زمینه‌ی خفقان دوباره و محاق جامعه‌شناسی را فراهم ساخت. دهه‌ی شصت در آتش کینه‌های انقلابیون و جنگ‌طلبان گذشت و در این سال‌ها بسیاری از جامعه‌شناسان غیر رسمی از جمله صاحبنظران اندیشه و مکتب تضاد و مارکسیسم یا جانباخته و یا جلای وطن کردند.

فروپاشی شوروی و الگوی نوگرایی سوسیالیستی در بلوک شرق نیز زمینه‌ی مضاعفی برای فروکش کردن اندیشه‌های این بخش از جامعه‌شناسی شد. از این‌رو از نیمه‌ی دوم دهه‌ی شصت تاکنون دیگر بخش غیر رسمی جامعه‌شناسی رو به افول گذاشت و عمده توان این رشته در بخش رسمی به حیات خود ادامه داد. در طول سال‌های پس از انقلاب و تعطیلی دانشگاه‌ها تحت عنوان انقلاب فرهنگی، طراحان آن برای بازسازی ضایعه‌ی تخلیه دانشگاه‌ها از دگراندیشان، طرح‌های اعزام دانشجویان به خارج از کشور و سهمیه‌ی ادامه تحصیل ویژه‌ی هواداران ایدئولوژیک انقلاب و ولایت فقیه را تحت عنوان سهمیه‌های مختلف ازجمله برای مدیران دولتی و لایه‌هایی از نیروهای نظامی و شبه‌نظامی بسیج را به اجرا گذاردند. ازهمین رو بود که به‌تدریج با اتمام دوره‌ی تحصیل این گروه‌ها بر پایه‌ی رانت‌های تحصیلی در کشور برای منسوبین منصوبان قدرت، آقازاده‌ها و فرصت‌طلبان، پدیده‌ی شبه‌نخبگان شکل گرفت.[٦] از اوایل دهه‌ی هفتاد تاکنون، روندهای رشد جامعه‌شناسی در ایران دستخوش تحول جدی شده است. امروزه بخش رسمی جامعه‌شناسی همانند دوران استبداد شاهان پهلوی بیش‌ترین امکانات و کم‌ترین نوآوری را در اختیار دارد.

چالش اصلی جامعه‌شناسی هرچند به‌صورت کاذب و کم‌مایه میان دو طیف اصلی است که محصول سال‌های برخورد آرا در ایران نیز هست. چنان که در تقسیم‌بندی جامعه‌شناسی رسمی از غیر رسمی در پیش از انقلاب مطرح شد، با توجه به معیار طرح و توسعه‌ی نظریه‌ها و روش‌های تحقیق در مسائل مبتلا به عرصه‌ی عمومی جامعه‌ی ایران می‌توان به چند گروه بارز در این دوره دست یافت:

گروه نخست بازماندگان و پیروان اندیشه‌های نقدگرایی، تضاد و چپ نو هستند

که هرازگاهی در محیط دانشگاهی با همه‌ی درایت‌ها و تدابیر آگاهانه به فعالیت می‌پردازند. در این میان اندیشمندانی نیز وجود دارند که با بـه میـان آوردن آرا و اندیشه‌های علمی جامعه‌شناسی در پی طرح و نقد مسایل اجتمـاعی و فرهنگـی بوده و با تلاش علمی خود درصدد طرح نظریه‌هـای آزمـون شـده در جامعـه‌ی ایران هستند. اعضای این گروه با بینش جامعه‌شناختی میلزی، به رسالت خود در جامعه خواه از نظر علمی و خواه در بعد اجتماعی می‌پردازند.

گروه دوم طیفی از جامعه‌شناسان پس از انقلاب متاثر از فضای ایـدئولوژیک آن هستند و بخش مهمـی از آن‌هـا شـامل دانـش‌آموختگـان مبتنـی بـر رانـت‌هـای تحصیلی‌اند. این گروه دارای طیفی با دو قطب تندرو و میانـه‌رو اسـت. در یـک سر طیف اسلامگرایان افراطی و کج‌فهمی قرار دارند که هنـوز در سـودای شـور سال‌های نخست انقلاب و نظریه‌پردازان انقـلاب فرهنگـی هسـتند کـه درصـدد اسلامی کردن دانشگاه‌ها و رشته‌هـای علمـی از جملـه جامعـه‌شناسـی اسـلامی بودند. با وجود این که نسل نخست انقلابیون، به رد آرای خـود در آن سـال‌هـا پرداخته‌اند، اما عده‌ای با طرح جامعه‌شناسی اسلامی در پی سرابی دیگر هسـتند. این گروه از زمره توجیه‌کنندگان نظام سیاسی‌اند که مناصب قـدرت و مـدیریت در بخش‌های دانشگاهی و پژوهشی را در اختیار گرفته‌اند. این لایه از گروه دوم بی اطلاع از عناصر دانشی، روشی و بینشی تفاوت میان معارف علمـی و دینـی، چنان با صلابت از نظر خود دفاع می‌کننـد کـه گـویی در عـالم جامعـه‌شناسـی، نسخه‌های دیگری از جامعه‌شناسی مسیحی، یهودی، بودایی، و کنفوسیوسی نیـز وجود دارد!

در طرف دیگر این طیف، جامعه‌شناسی قرار دارد که دانش‌آموختگان مـرتبط یـا افرادی با اندیشه‌ی اجتماعی دینی هستند که منتقد قدرت‌اند و در اندیشه‌ی طرح بدیلی برای حفظ نظام سیاسی با قالب‌های دینی و البته شـبه‌دمکراتیـک هسـتند. افراد وابسته به این طیف قبل از دغدغـه بـرای حـل و فصـل مسـائل اجتمـاعی جامعه‌ی ایران، نگاه‌شان ناظر بر قدرت بـوده و بـا تعـابیر خودسـاخته‌ای ماننـد جامعه‌شناسی سرگرم‌کننده (که ظاهراً خـود بـدان دچارنـد)، مدرنیتـه‌ی ایرانـی، مردم‌سالاری دینی یـا اسـلامی، مـدافعان همـان دیـدگاه تنـدرو در نسـخه‌هـای شبه‌علمی و نظری و به تعبیر خودشان حداقلی هستند. مهم‌ترین خصیصه‌ی ایـن دو طیف موجود در گروه دوم عـدم تفـاوت‌گـذاری میـان مفـاهیم، آمـوزه‌هـا و روش‌شناسی یا به تعبیر فلاسفه‌ی علم، پارادیم‌های میان دو حوزه‌ی معرفتی دین

و علم است[۷] که محصول آن التقاط مفاهیم و حوزه‌ها و ابداعات خودساخته‌ای است که نه تنها نوآوری و توسعه‌ای را به‌دنبال نمی‌آورد بلکه بخشی از انرژی سایر متفکران و نهادهای علمی را نیز صرف حذف یا کاهش آثار زیان‌بار این بیهوده‌سرایی‌ها می‌کند. این گروه بر حسب منافع قشری، موقعیت شغلی و اجتماعی و نگرش‌های دینی و سیاسی تصور دارند که راه عینی‌سازی، آزمون‌پذیری و پاسخگویی این رشته‌ی علمی و نظریه‌های مرتبط با آن، عبارت از بومی‌سازی ناشیانه با اتصاف اسلامی- شیعی یا علوی و یا ایرانی، شرقی، آسیایی و ... به مفاهیم و آموزه‌های علمی و مدرنی است که در هیچ جایی از دنیا نمی‌توان سراغی از آن یافت!

گروه سوم تحت عنوان جامعه‌شناسان حرفه‌ای از زمره افرادی هستند که بی‌هیچ جهت‌گیری خاصی بر پایه‌ی آن‌چه ستاد انقلاب فرهنگی تعریف کرده است فقط به تدریس و آموزش می‌پردازند و به این رشته به‌عنوان نوعی کسب می‌نگرند. این گروه به آدمک‌های چوبینی تبدیل شده‌اند که کم‌تر نوآوری را می‌توان در آن‌ها سراغ گرفت. بسیاری از دانش‌آموختگان سال‌های پس از انقلاب که امروزه کم‌تر دارای گرایشات ایدئولوژیک و عمدتاً خنثی هستند در این گروه می‌گنجند. این گروه با وجود آشنایی به مقدمات علمی این رشته، بی‌هیچ روزآمدسازی و مطالعه‌ی مؤثری، کم‌تر به تولید و نوآوری علمی پرداخته و در محافل رسمی از انتقاد و طرح مسایل اجتماعی احتراز می‌کنند و صرفاً به فعالیت‌های سفارشی آموزشی و پژوهشی دولتی و یا خصوصی، آزاد و غیر انتفاعی اهتمام دارند.

تصویر مختصر و گذرای ارائه شده در بررسی وضعیت جامعه‌شناسی در ایران، بر کنار از بررسی جامعه‌شناسان ایرانی است که در خارج از کشور با گرایش‌های سیاسی مختلف فعالیت‌های گاه قابل توجهی نیز انجام داده‌اند. بخش بزرگی از این جامعه‌شناسان ایرانی به‌عنوان نسل اول ایرانیان مهاجر که در اثر انقلاب، ناگزیر از ترک ایران شدند، یا وابسته به نظام پهلوی بودند و به‌گونه‌ای به همین عنوان به اجبار جلای وطن کردند، یا در تعارض با نظام پهلوی و در صف انقلابیون بودند و سپس در ستیز با اسلامیون انقلابی به تبعید ناخواسته تن دادند. در این میان جامعه‌شناسان ایرانی دیگری نیز وجود دارند که یا از نسل دوم مهاجران هستند و هنوز به مسائل ایران علاقمندند و بدان می‌پردازند، یا گروهی هستند که در طول سال‌های پس از انقلاب به تحصیل پرداخته‌اند و اقامت کشورهای اروپایی یا امریکای شمالی را پذیرفته‌اند. یکی از

مهم‌ترین محدودیت‌هایی که این طیف از جامعه‌شناسان ایرانی مقیم خارج از کشور را احاطه کرده است، دوری آن‌ها از واقعیت‌های اجتماعی و عدم دسترسی به میدان تجربی وسیعی است که می‌تواند با تسلط بر نظریه‌های مرتبط، به تولید نظری ویژه‌ی ایران بپردازد. بررسی سیمای عملکرد این بخش از جامعه‌شناسان نیازمند شناخت از نزدیک و مطالعه‌ی آثار آن‌ها در خارج از کشور است[۸] که در حیطه‌ی بررسی مقاله‌ی حاضر نمی‌گنجد.

جمع‌بندی

در پایان می توان چنین نتیجه گرفت که علی‌رغم قدمت نسبتاً طولانی دانش، روش و بینش جامعه‌شناسی در ایران خواه رسمی یا غیر رسمی، به‌دلیل برخورد سیاسی خواه از سوی ارباب قدرت و خواه از سوی منتقدان قدرت در سیر تحولات این رشته‌ی علمی در ایران، این رشته هنوز نتوانسته است در فضایی آزاد به سه ایستگاه اصلی فرایند تحقیق در مسائل اجتماعی و فرهنگی ایران، یعنی مسئله‌یابی، مسئله‌شناسی و مسئله‌زدایی بپردازد. از این‌رو در بین انباشت وسیع نظریه‌ها، دیدمان‌ها یا پارادایم‌های مطرح در حوزه‌های مختلف این علم از حوزه‌ی اقتصاد تا سیاست و فرهنگ و نهادهای متعدد اجتماعی از دولت تا خانواده، هنوز نتوانسته است به شناخت دقیق پدیده‌ها و تحلیل و ارایه راه‌های تخفیف این مسائل اهتمام ورزد. این خصیصه به‌ویژه از آن‌رو به‌عنوان یک بحران در جامعه‌شناسی ایران مطرح می‌شود که مراکز اسناد و کتابخانه‌های مؤسسات آموزش عالی و پژوهشی اجتماعی و فرهنگی در ایران به زندان گزارش‌های پژوهشی مبدل شده است که به‌دلیل تجربه‌گرایی محض در جامعه‌شناسی ایران امروز، فقط تلنباری از آمار، پرسش‌نامه‌ها و تحقیقات با مقیاس خرد وجود دارند که هیچ تحلیل نظری یا ثانویه‌ای از آن‌ها بیرون نمی‌آید.

از سوی دیگر پدیده‌ی شبه‌نخبگان در این رشته نیز اصحاب قدرت را به نظرات و رهنمودهای هم‌اندیشانی سوق می‌دهد که از بین آن نظرات راهکار عینی برای راهیابی مسائل متعدد جامعه‌ی ایران امروز به‌دست نیامده و نخواهد آمد زیرا که بخش بزرگی از این مسائل در ساختار و عملکرد قدرت و دولت و حکومت در ایران نهفته است. از این‌رو به‌نظر می‌رسد با توجه به اهم چالش‌های پیش‌گفته در مقدمه‌ی این نوشتار، جامعه‌شناسی در ایران فاقد نقش و جایگاه

علمی و اجتماعی لازم برای شناسایی و راهیابی مسائل جامعه از یک‌سو، و طرح و توسعه‌ی یافته‌های پژوهشی برای دستیابی به نظریه‌های وثیق و قابل اعتماد و پایایی در حوزه‌های مختلف جامعه‌شناسی از سوی دیگر است. در این جا به تعبیر کواکبی در اثر خود به‌نام «طبایع الاستبداد»[۹] باید اذعان داشت در نظام‌های دیکتاتوری، علوم اجتماعی به‌ویژه جامعه‌شناسی نمی‌توانند رشد یابند.

منابع:
۱. نظریه‌های جامعه‌شناسی، ادیبی، حسین و انصاری، عبدالمعبود، ۱۳۵۷
۲. سیر جامعه‌شناسی در ایران، علی احمدی، امید، و طایفی، علی، گزارش پژوهشی، ۱۳٦۸
۳. مکاتب جامعه‌شناسی در ایران، ترابی، علی اکبر، ۱۳۵۷ ؛
و جامعه‌شناسی در ایران، ترابی،علی اکبر، ۱۳۵۸
٤. کتابشناسی مارکسیسم و امپریالیسم، بینا، تهران، ۱۳۵۹
۵. کتابشناسی جامعه‌شناسی، اشرف‌الکتابی، مرکز اطلاعات علمی، ۱۳٦٦
٦. رانت‌های تحصیلی و پدیده‌ی شبه‌نخبگان، طایفی،علی، ایران امروز، ۱۳۸۲
۷. جامعه‌شناسی علم، توکل،محمد، ۱۳۷۵
۸. سیرجامعه‌شناسی در ایران، مهدی،ع.ا.، لهسایی نژاد، ۱۳۷۹
۹. طبایع الاستبداد، کواکبی،عبدالرحمن، ترجمه کرمانی، بدون تاریخ

فصل پنجم: آسیب‌شناسی مسایل فرهنگی ایران

خلق را تقلیدشان بر باد داد!

منش تقلید در فرهنگ ایرانی یکی از اصول و خاستگاه‌های نخستین پذیرش تام دستورات دیگران است. چنین تقلیدی در عالم دین و مذهب با تاسی به طیف معدودی از علما، عملی است که در واقع انحصاری شدن قدرت و خصیصه‌ی اندیشیدن و شناخت دینی در جرگه‌ی معدودی را نشان می‌دهد. تقلید به معنای کوشش در پیروی دقیق از کار یک شخص است. در نظام بسته و قبیله‌ای ایران از دیرزمان تاکنون خواه به دلایل ناامنی‌های سیاسی، جبر اطاعت و فرمانبرداری، خواه به‌دلایل عجز و ناتوانی در مقابل نیروهای قاهر طبیعی، تبیین تولد و مرگ و درونی‌شدن طبیعت‌گرایی در برخورد با پدیده‌ها و تعمیم آن طرز نگرش در مواجهه با پدیده‌های اجتماعی و سیاسی و اقتصادی این منش همواره به حیات خود ادامه داده است. تقلید ناشی از روابط مقلد و مقَلد است که نخست در دستگاه دینی و سپس در سیستم اجتماعی و فرهنگی معنا و مفهوم می‌یابد. چنین تقلیدی خاصه در حوزه‌ی علم و تحقیق موجب آنتروپی یا اختلال سیستم اجتماعی می‌شود. اصولاً هر خصیصه‌ی فرهنگی و دینی در عین حال که «استقلال کم‌تری دارد می‌توان رنگ آن را بر عموم پدیده‌های اجتماعی در جامعه‌ی دینی مشاهده کرد. دین جدا از جامعه نیست و اگر انحطاطی وجود دارد همگانی است. اگر جامعه‌ای دارای فرهنگ قبیله‌ای باشد قطعاً این حالت در رفتار دینی آن‌ها منعکس می‌شود.(رضاقلی،علی. ص ۱۷۷)

مصداق این همگانی بودن در یک نظام اجتماعی را می‌توان در مورد خصیصه‌ی فرهنگی تقلید نیز یافت. چنان که تاثیرات جانبی و حاشیه‌ای این منش فرهنگی و دینی در حوزه‌های دیگر کنش‌ها و خرده‌نظام‌ها و خرده‌فرهنگ‌های اجتماعی قابل شناسایی است. به عنوان مثال تقلید در سیاست و عالم سیاسی به صورت فرهنگ تسلیم، ستم‌پذیری و فرمان‌پرستی تجلی کرده و جامعه‌ای ستم‌پرور،

ظالم‌دوست و ستمدیده را پی ریخته است. چنان‌که «ستم دستگاه حاکمه با پدیده‌های کیفی هم‌چون جهل و خرافات و تعطیل عقل و تسلیم سرنوشت شدن و جادو مزاجی در میان توده‌ی مردم رابطه‌ی مستقیم دارد.(همان جا، ص ۱۴۰) جهت عمومی اندرزنامه‌های دوره‌ی قاجار نیز پذیرفتن نظام حاکم زمانه است، روح آن سکون و رکود است و جوهر آن تسلیم و رضاست. «امامت و امارت توامند که به یک شکم زاده شده‌اند. پس بدان که گفته‌ی پیامبر و سلطان یکی است و شک نیست که سلطان عدل را اطاعت فرض است.»(ورهرام، غلامرضا؛ ص ۱۳)

از بعد سیاسی تبعیت از رهبران سیاسی در کسوت پوزیسیون یا اپوزیسیون بدون چون و چرا از طرف آحاد مردم، ریشه در همین باورداشت و طرز تلقی از حکمت نظری و عملی دارد. بسیاری از حرکت‌های سیاسی، جنبش‌های مدنی و محفل‌ها و تشکیلات حزبی در سده‌ی اخیر نمایشگر همین نوع نگرش بوده و از علایم آسیب‌شناختی همان فرهنگ تقلید نیز رنج می‌برد. این فرهنگ سیاسی در اوج خود به‌دنبال تبدیل نهادهای سیاسی مدرن با ساختارهای کهن و دیرپای بومی است تا منافع تاریخی اقشار مسلط از بین نرود. نمونه‌هایی چون مشروطه‌ی مشروعه یا حکومت اسلامی به جای جمهوری‌خواهی از همین نگرش ریشه می‌یابد.

اثرات تقلید بر کنار از تولید در حوزه‌ی فعالیت‌های اقتصادی نیز به روحیه‌ی آماده‌خوری در استفاده از رنج‌مایه‌ی دیگران، گرایش به کار دلالی و واسطه‌گری و سودخواهی‌های آنی و بی‌دردسرو بی اندیشه منتهی شده است. به‌طوری که برای نظام اقتصادی ما از ناامنی مهلک‌تر، فرهنگ دینی ما به اضافه‌ی بدآموزی‌های دراویش و خانقاه‌ها بوده است. به لحاظ نظری هیچ جایگاه قابل توجهی برای فعالیت‌های اقتصادی وجود نداشته است. پولاک می‌نویسد: «استادان پیشه‌ور که عموماً با فعالیت و پشتکار در بازارها کار می‌کنند، کوششی در تکمیل پیشه‌ی خود نشان نمی‌دهند. بیش‌تر منظور آن‌ها از این‌همه تلاش شبانه‌روزی تامین معاش روزانه است. امروزه کار ایشان به تقلید از مصنوعات اروپایی محدود می‌شود بدون اینکه قوه‌ی ابداع و اختراع خود را به‌کار اندازند.(انصافپور،غلامرضا. ص۲۰۹) از این منظر میل به آماده‌خوری و بهره‌کشی دیگران و غارت زحمات دیگران با کم‌ترین کار و تلاش و رانت‌خواری و کم‌کاری و فقر بهره‌وری و کارایی در استفاده از منابع از یک‌سو و اتکای

صاحبان قدرت و ثروت و منزلت و هم‌چنین معرفت دینی به کار و تلاش سایر اقشار مردمی تحت عنوان رعایا، پیروان، محکومین و اقشار درجه دو از سوی دیگر از زمره شواهد عینی و تاریخی سلسله تودرتوی تباهی‌های حاصل از تقلیدهای کورکورانه‌ای است که در فرهنگ ما بی آن که بدانیم و بخواهیم پای هرگونه حرکت آزادی‌خواهی و تلاش خلاقانه‌ای را برای حرکت به سوی آینده به زنجیر کشیده است.

در حوزه‌ی علمی و فنی نیز خصیصه‌ی تقلید به آماده‌خوری در استفاده از علم و دانش وارداتی از ممالک و یا افراد و گروه‌های دیگر منجر شده است. چنان که سرقت‌های ادبی فراوان، گرایش‌های مکتبی و تقلیدگونه‌ی مذهبی با اندیشه‌های علمی از سوی شاگردان آن مکاتب یا اندیشمندان آن‌ها در نهایت به انفعال فرهنگی در عرصه‌ی سبقت‌های فرهنگی منجر می‌شود که در دستگاه سلسله تعامل فرهنگی به صورتی یک‌سویه تجلی کرده و به‌نظر نوعی تهاجم فرهنگی می‌نماید. از بعد علمی، فرهنگ تقلید در میان آثار ترجمه و اقتباس بی‌کم و کاست از اندیشه و آثار صاحبنظران علوم مختلف، فقدان خلاقیت و ابتکار عمل، خلاء نوآوری و ابداع نمایان است. کم‌تر فعالیت علمی در کشور صورت می‌گیرد که دارای مبانی درونزای علمی خواه نظری و خواه تجربی باشد. تکیه کردن به قبله‌ی عالم در حوزه‌ی سیاسی، به معنای تکیه کردن به قبله‌های علمی در حوزه‌ی علمی نیز هست. به‌نحوی که هرچه سریع‌تر بار علم کم‌انبان خود را بر زمین نهد و از شور یافتن پاسخ‌های آماده‌ی دیگران به شعف آمده و این بار بر برج عاجی نشیند که ارتفاعش را او پایه‌گذاری نکرده است. در این میان نادر افرادی هم که به اطمینان کشف، تلاش و تکاپوی خود به حقایقی دست یافته‌اند یا به چوب تکفیر یا به باد فراموشی و سکوت و یا به دیار غربت سپرده می‌شوند.

حوزه‌ی اثرگذاری فرهنگ تقلید در فرایند جامعه‌پذیری و فرهنگ‌یابی در مسیرتحول و رشد افراد جامعه نیز به صورت دهن‌بینی و انفعال و وابستگی فکری افراد ظاهر می‌شود. خصایص دیگری چون روحیه‌ی یاس، رخوت، تنبلی، فردگرایی افراطی و دنباله‌روی‌ها و قهرمان‌پروری‌ها همه نیز از سویی به این منش فرهنگی قابل تحویل‌اند . لرد کرزن می‌نویسد: «دو ویژگی در سیرت قومی ایرانیان وجود دارد که حاکی است ایرانیان قوم و ملتی پاینده‌اند. یکی زنده‌دلی فناناپذیر و دوم استعداد بسیار در کار تقلید، که از این نظر در مشرق‌زمین همواره

شهرت داشته‌اند.»(همان‌جا، ص ۷۲) پولاک نیز در جای دیگری می‌نویسد ایرانی قوه‌ی ابداع چندانی ندارد اما درکار تقلید کوشاست.

در نهاد خانواده نیز روابط زن و شوهر، پدر و فرزند و فرزند ارشد و کوچک‌ترها علاوه بر این‌که مبتنی بر ساختار انحصار در اقتدار پدر یا پاتریمونیالیزم بوده و زور و اطاعت از عناصر مهم آن به‌شمار می‌روند، این ساختار با فرهنگ و احکام عرفی و دینی تقلید در بین حاکم و محکوم نیز تحکیم یافته است. به‌عبارت دیگر این رابطه‌ی تبعیض‌آمیز مبتنی بر چند عنصر برتری قدسی، برتری فیزیکی یا جسمی و برتری فکری و عقلی پایه‌ریزی شده است. در برتری قدسی محور فرمان و فرمان‌پرستی، شیخوخیت و سن سالاری پدر و یا فرزند ارشد است. در برتری جسمی محور سلطه‌ی قدرت بدنی و فزونی نیروی جسمی و جنسی مرد است. و در برتری عقلی که همانا ریشه‌ی تقلید نیز در آن نهفته است، محور فزونی معرفت و بصیرتی است که از دیرزمان منحصر در بین گروه و اقشار خاص از جمله اصحاب معرفت دینی بوده و تا به امروز نیز با وجود تغییرات اساسی در منطق‌های قدوسیت، نیروی بدنی و دامنه‌ی عقلانیت، هم‌چنان در جوامع سنتی و عقب افتاده‌ای چون ایران سایه افکنده است.

بارقه‌های فرهنگ تقلید علاوه بر خانواده در ساختارهای آموزشی نیز قابل شناسایی است.آموزش سنتی یا مکتبی که در سده‌های گذشته عمدتاً در مدارس دینی و توسط اصحاب دین و ملایان و روحانیون به افراد خاصی هم‌چون فرزندان شیوخ و خوانین و وابستگان به دربار و اصحاب پول و قدرت صورت می‌گرفت، نمونه‌ی بارز این ساختار تقلید و سلطه‌پذیری فکری و عملی بود. پس از آن نیز با وجود ورود نهادهای آموزشی نوین در سطوح عمومی و عالی به دلیل دیرینگی و ماندگاری ساختار سلطه از یک‌سو و پیوند دیرین کارگزاران و صاحبان معرفت دینی با اصحاب قدرت و ثروت (در عرصه‌های دینی، سیاسی و اقتصادی) از سوی دیگر، این گرایش و فرهنگ اطاعت‌پذیری و فرمان‌پرستی و تقلید و پیروی بی اندیشه و سهل، هم‌چنان به جان سختی خود ادامه داده است. در چنین ساختاری انتقادگری و طرح و تکرار اندیشه‌هایی هم‌چون صمد بهرنگی در آموزش عمومی و پرسشگری و شک علمی و تجربه‌گرایی همراه با خردگرایی در فضاهای آموزش دانشگاهی نیز با چماق تکفیر و عناد و براندازی ملک و دین مورد تخطئه و تعطیل قرار می گیرد. به‌نحوی که هنوز متفکرین

خردمند و مشایخ مطرح بسیاری به استناد صرف طرح تشکیک در مبانی منطقی تقلید کورکورانه که ریشه‌هایش منحصراً به دین نیز وابسته نبوده و سرمنشا آن ساختار پاتریمونیالیستی دیرین ایرانی است، از میدان دانشگاه و حتی جامعه کنار گذاشته می‌شوند.

با وجود این، به‌نظر می‌رسد یکی از مهم‌ترین رسالت‌های روشنفکران و آگاهان به مسایل فرهنگی و دینی این مرز و بوم بیان آشکار نقایص، ضعف‌ها و کاستی‌های فرهنگ توسعه و توسعه‌ی فرهنگی است به نحوی که مردم نیز با آگاهی از کاستی‌های فرهنگ عمومی به اندیشه‌ی تغییرآن برآمده و این بار ریسمان نه چندان محکم پیروی و تبعیت محض را بدرند و کیش شخصیت و اطاعت و تقلید را به‌تاریخ بسپارند که خلق را تقلیدشان بر باد داد!

منابع:

- انصافپور، غلامرضا؛ ایران و ایرانی؛ نشرامیر کبیر؛ ۱۳٦٤
- رضاقلی،علی؛ جامعه‌شناسی خودکامگی؛ نشر نی؛ ۱۳۷٦
- ورهرام، غلامرضا؛ نظام اجتماعی و سازمان‌های سیاسی در ایران، نشر معین؛ ۱۳٦۷

دنیاگرایی و دنیاگریزی: پاردوکس معاش و معاد!

آخرت‌جویی یا معادگرایی (اسکتولوژی)، نوعی اعتقاد و باور دینی است که فرض اولیه‌ی آن باور به وجود جهان دوم و دیگری است که دنباله‌ی جهان کنونی و زمینی بوده و به روز وصل آن «محشر یا رستاخیز» اطلاق می‌کنند. در این روز به داوری اعمال خوب و بد آدمی در جهان اول یا فانی پرداخته و هرکس به سزای اعمال نیک و بد خویش می‌رسد. بر اساس این اعتقاد در جهان باقی، سیستم تنبیه و تشویق به صورت عوالم جهنم و بهشت تعبیه شده است که اولی محل عقوبت و عذاب دردناک و دومی عالم لذایذ و خوشی‌هاست. در چنین دستگاه اعتقادی عموماً اینگونه ادعا می‌شود که باید عمده توجهات انسان این جهانی به جهان دوم و خانه‌ی آخرت و ابدی معطوف بوده و در راستای اندوخته‌ای باشد که در آن جهان به کار او می‌آید.

دنیاگرایی نیز فراگردی است که «در آن فکر و عمل دینی و نهادهای مذهبی اهمیت اجتماعی خود را از دست می‌دهند.»(ترنر،ج؛ ص۳۳۷) در زمینه‌ی حیات اجتماعی «غیر دینی شدن یا سکولاریزم با زدودن بعد تقدس‌آمیز برخی از مظاهر جهان و مقام انسان در جهان همراه است و با آن مظاهر عقلانی،علمی و فنی جایگزین مظاهر دینی و تبیین جهان با بهره‌گیری از امور مقدس و الهی می‌شود.» (بیرو، آلن؛ ص۳۳٤) این فرایند مسیری است که اروپا با ستیزه‌های اجتماعی و سیاسی علیه فرهنگ مسلط و واپسگرای دینی عصر اسکولاستیک در قرون وسطی طی کرده و روند دنیاگرایی و مدرنیزم را پیموده است. پیروان اسکولاستیک «ایمان را بر عقل و خرد مقدم می‌داشتند و معتقد بودند که نخست باید ایمان آورد و سپس مفاهیم و مطالب را درک کرد ... آن‌ها با هرگونه استقلال فکری و اندیشه‌ای مخالف بودند و به نوشته‌های کتب مقدس و اصول اعتقادات دین مسیح و تعلیمات کلیسا استناد می‌کردند. (آراسته‌خو، محمد؛ ص۱۰۵)

فرهنگ ایرانی آغشته به دستورات دینی نیز مملو از نصایح و مواعظی است که جهان خاکی را خوار شمرده و تمامی مساعی و هدف زندگی و اصولاً آفرینش را معطوف به جهان آخرت می‌شمارد.(الدنیا مزرعه الاخره) این خصیصه چنان ترویج و تعمیم داده شده که می‌توان آثار و بقایای آن را نه تنها در متون دینی، تاریخی و ادبی یافت بلکه در متن زندگی اجتماعی جامعه‌ی ایران نیز از دیرباز تاکنون قابل مشاهده است. در پرتو چنین نگرش‌هایی است که ژولیدگی و بی‌علاقگی به دنیا و هرآن‌چه در آن هست، جزو خصایص بارز ایران و ایرانی می‌نماید. در زمان محمدشاه قاجار یک سیاح انگلیسی به‌نام «فلاندن» پس از بازگشت از گشت‌وگذار در ایران می‌نویسد: «در سرتاسر ایران، بنایی که خراب شود کسی همت نمی‌کند آن را تعمیر کند. پیوسته ویرانی بر ویرانه می‌افتد و روی هم کپه می‌شود. وقتی دیده می‌شود که پل‌ها خراب، کاروانسراها و راه‌ها و جاده‌ها درهم ریخته، انسان به فکر می‌رود و به‌نظرش می‌رسد که هریک از اهالی یا ساکنان ایران تنها به جا و زمینی که روی آن کار می‌کنند، دل بسته‌اند و با سایر جاهای کشور خود رابطه‌ای ندارند. مردم در همه‌جا عموماً پژمرده و در حال احتضارند.» (انصافپور،غلامرضا؛ ص۵۲)

در جای دیگری همفر، جاسوس انگلیسی می‌نویسد: «عمده نقاط ضعفی را که دیدم عبارتند از ترک دنیا و فقط چسبیدن به آخرت و اختصاص اعمال به این مقصد و...» این خصیصه از آن جهت به منزله‌ی مانع فرهنگی توسعه قلمداد می‌شود که «ما هنوز نمونه‌ای نداریم که یک کشوری توانسته باشد در کنار دین و دیانت به درجات عالی صنعتی برسد و یک کشور توسعه‌یافته به‌معنای اقتصادی مدرن باشد.» احمد کسروی در اثر کوچک خود به‌نام «کار، پیشه، پول» می‌نویسد: «امروزه ایرانیان به دو گروهند. یکی آن‌ها که کهنه‌اندیشند و پیروی از کیش‌ها می‌کنند و دیگری آن‌ها که نواندیشند و چیزهایی را از اروپا یاد گرفته‌اند. آن‌ها که پیروان کیش‌هایند از آمیغ‌های زندگی بسیار دورند. آن‌ها زندگانی را برای کارهای کیش خود که مایه‌ی آبادی جهان دیگرشان است می‌خواهند و این است که در زمینه‌ی کار و پیشه و کوشش، یگانه بایایی (اجبار) که برای خود می‌شناسند آن است که پولی بدست آورند و روزی خانواده خود را راه بیندازند. در نزد آنان گفتگو از بسیجیدن (تولید)، گساریدن (مصرف) و آبادی کشور و فیروزی توده و مانند این‌ها ارجی ندارد.» وی با چنین تعبیری از منش ایرانی می‌افزاید: «بی شوند(علت) نیست که در این کشور

مفتخوری تا به این حد گسترس یافته، بی شوند نیست که کارهای بیهوده تا بدین حد فراوان گردیده، بی شوند نیست که بیشتر زمین‌های کشتنی این کشور، خشک و ویرانه افتاده و بی شوند نیست که سرزمینی که از روی حساب می‌بایست دست کم به دویست‌وپنجاه میلیون مردم خواربار دهد به بیست میلیون نمی‌دهد. بی شوند نیست که سال می‌آید و می‌رود و بسیاری از خانواده‌ها از بسیاری از میوه‌ها کم‌ترین بهره نمی‌یابند.»

در همین معناست که مفهوم زهد نیز به عنوان الگوی رفتاری مسلمان ایرانی به بیان غزالی: «آن است که دنیا آسوده و راحت به آدمی روی آورد و او بتواند بدون این که بدنام شود یا مقامش پایین آید از آن بهره گیرد ولی از بیم آنکه مبادا به دنیا انس گیرد و در نتیجه به غیر خدا انس گیرد و در محبت ذات باری دیگری را شریک ساخته باشد، آن را ترک گوید. با این تعریف زهد عبارت است از ترک لذایذ گذران دنیا به طمع لذایذ پایدار آخرت» (الفاخوری، حنا؛ ص۲٦٥) از سوی دیگر فقر نیز مولد زهد در دنیاست. فقر در نظر تصوف ایرانی به معنای نداشتن مال نیست بلکه نخواستن آن است. در این معنا از نظر لغوی نیز حتی دنیا از ریشه دنی یا پست برآمده و دلبستگی بدان نیز پستی تلقی می‌شود و فقر نیز نوعی فخر به‌شمار می‌رود. در رویکرد دینی دنیاگریز اصولاً هرگونه تفکر و تدبیری (به‌جز تعقل مبتنی بر پاسخ‌های از پیش تعیین شده) و خردورزی مورد تهاجم بوده و تقبیح می‌شود و تسلیم بی‌قیدوشرط به نیروهای ازلی و ابدی و ماوراءالطبیعه از یک‌سو و تبعیت محض از نیروهای مافوق اراده بشری و به تعبیر نظریه‌ی شیعه اطاعت از نمایندگان خدا در زمین از اصول تام و تمام تلقی می‌شود.

تبعات معادگرایی دینی که از دیرباز در ذهن و اندیشه‌ی ایرانی ریشه دوانده و با انواع تهدید و تطمیع‌های آن جهانی، همواره در درازنای تاریخ ایران اسلامی معاش او را به مخاطره انداخته است و امروزه یکی از موانع راهبردی توسعه‌ی فراگیر و پایدار محسوب می‌شود، در سایر گستره‌های جامعه نیز قابل بازیابی است:

– در گستره‌ی سیاسی به فرمان‌پرستی، ستم‌پذیری و قوام بخشیدن به استبداد سیاسی و دینی، منع آزادی اندیشه و بیان منجر شده است.

– در گستره‌ی اقتصادی به قناعت در تولید و اکتفا به قوت لایموت و پرهیز از کارآفرینی و معاش نیم‌بند منتهی شده است.

- در گستره‌ی فکری و اندیشگی نیز سبب آماده‌خوری، ضعف نوآوری، خلاقیت و نوجویی و تغییرپذیری شده است.
- در گستره‌ی آموزشی بسترساز تقدیرگرایی، سرنوشت‌پذیری، سکون، گذشته‌گرایی و مرگ دوستی‌های مبهم شده است.(در زبان فارسی تنها محل راحتی و آرامش، آرامگاه! است. زمانی که انسان دینی از قفس تنگ جهان فانی و شداید ناشی از معاش پرزحمت آن رهایی می‌یابد و با اندیشه‌ی معاد به آرامش ابدی می‌شتابد!)
- در گستره‌ی شغلی به آماده‌خوری، راحت‌طلبی و ضعف بهره‌وری و کارآیی و در نهایت بیگانگی شغلی انجامیده است.
- در گستره‌ی علمی و معرفتی موجب تقلیدگرایی، خردگریزی، تقدس‌گرایی و ضعف پرسشگری شده است.

بی‌تردید یکی از زمینه‌های ورود به مدرنیزم و قبول و عینی‌سازی پارادایم‌های آن در زندگی روزمره و تکثیر اندیشه‌ی نوجویی، نوآوری و کارآفرینی و تولیدگری در ایران امروز، تخفیف دامنه و گستره‌ی آخرت‌جویی و ارج نهادن به دنیایی است که بر اثر آن و به امید بهشت برین، برای اکثر مسلمانان به جهنمی این جهانی تبدیل شده است. ماکس شلر در خصوص شرایط ظهور علم نوین و عقلگرایی به عواملی چند اشاره می‌کند:

۱ .از بین رفتن کنترل‌های دینی، بخصوص بر تفکر به سبب رفرماسیون و اصلاح دینی

۲ . کانال زدن همه‌ی ظرفیت‌های روانی توسط تعبیر دینی به فعالیت در این جهان و در ظرف پیشه و شغل فردی.

۳. آزادی اندیشه‌ورزی و علم از طریق جدایی دین و سیاست.

٤. ظهور و ارزشگذاری بر علم‌باوری با یک عشق جدید و احساس به طبیعت و نه ماورای آن.

منابع:

- ترنر،ج. و دیگران؛ فرهنگ جامعه‌شناسی؛ ترجمه حسین پویان؛ نشر چاپخش؛ ۱۳٦۸
- بیرو، آلن؛ فرهنگ علوم اجتماعی؛ ترجمه باقر ساروخانی؛ نشر کیهان؛ ۱۳٦۹
- آراسته‌خو، محمد؛ فرهنگ اصطلاحات علمی واجتماعی؛ نشر چاپخش؛ ۱۳۸۱
- انصافپور،غلامرضا؛ ایران وایرانی؛ نشر امیرکبیر؛ ۱۳٦٤
- الفاخوری، حنا؛ تاریخ فلسفه اسلامی؛ ترجمه عبدلحمید آیتی؛ انتشارات علمی فرهنگی؛ ۱۳۷۷

فرهنگ بیگانه‌ستیزی و بیگانه‌پرستی

تاریخ ایران از دیرزمان به‌علت موقعیت جغرافیایی و سیاسی‌اش همیشه مورد تاخت و تاز بیگانگان و مهاجمان گذری و لشکرکشی بسیار بوده است. ضعف حکومت‌های مرکزی و از هم گسیختگی حاکمیت سیاسی و ملی در کنار عدم مشارکت سیاسی مردم و عدم حضور در صحنه‌ی آن‌ها به دلیل خفقان و استبداد مطلقه و وجود نوعی تسلیم و تابعیت، موجب تنهایی حکومت‌های سیاسی در دفاع از قلمروی ملی و حیثیت و تمامیت ارضی ایران شده است. در عین حال عدم اعتماد مردم و انزجار ایشان از مظالم دستگاه سیاسی یکه‌تاز و انحصارطلب و نوعی نگرش فردگرایانه خودمحور و حس بی‌مسئولیتی، اوراقی از تاریخ ایران را با گشایش‌ها و تطاولات بیگانگان همسایه و استعمارگران کهنه و نو روبه‌رو ساخته است.

وقوع حملات پی‌درپی به ایران آن چنان تشتت و نابسامانی سیاسی و اجتماعی و فرهنگی و درنهایت ناامنی اقتصادی را فراهم ساخته که ایران هرگاه تمامی نیروهای خود را در راه توسعه بسیجیده است با مشکل بیگانگان ناخوانده مواجه شده و تمامی رشته‌هایش را پنبه کرده است. شیوع و گسترش این حملات چنان بوده است که به‌قولی ثروت ایرانیان همیشه در خفا و پستوها بدون هرگونه بهره‌برداری کارآمدی در جهت تولید، هیچ‌گاه مورد استفاده‌ی زندگان نبوده و فقط مرده‌ریگ بازماندگان شده است. به‌طوری که سکه‌ها و اشرفی‌های بسیاری در کوزه‌ها و دفینه‌های گوشه و کنار این مرز و بوم همیشه طعمه‌ی خاک‌ها شده و با حرکتی زیرزمینی تنها انبار شده و صاحبان آن‌ها را در فقر و ناامنی و دلهره نگه‌داشته است. به‌قول رنه دالمانی: «در دنیا ملتی نیست که به اندازه‌ی ایرانی از نشان دادن سرمایه‌ی خود هراس داشته باشد ... اگر ذخیره‌ی نقدی هم داشته باشد آن را در لنگه جوراب کهنه پشمی ریخته و در زیر زمین یا زوایای مخفی

خانه خود دفن می‌کند.» (انصافپور؛ ص۲۱۵).

حملات بیگانگان، خاصه دول و کشورهایی که با اندکی احساس قدرت و توانگری به صرافت تهاجم و تعدی ارضی و مرزی نیز موجب فروپاشی سازمان و سامان اجتماعی و اقتصادی کشور می شود پدیده‌ای است که از دیرزمان به انحای مختلف ظاهر شده است. چنین عملی که در لغت به استعمار معروف است هدفش غارت و تاراج اراضی، منابع و منافع مردم سرزمین یا منطقه‌ای است و با استفاده از برتری نظامی، مادی، فنی و علمی تحقق می‌یابد. در ایران نیز این حضور بیگانه از زمان لشکرکشی اسکندر مقدونی به غرب آسیا و ایران به چشم می‌خورد و تا همین اواخر با تعدی عراق به ایران ادامه می‌یابد و در این فرایند طولانی، واکنش‌های بسیاری در مقابله با عوامل بیگانه نشان داده شده که متعدد هستند. به‌عنوان نمونه «میرزا ابوالحسن‌خان شیرازی ایلچی دومین وزیر امور خارجه در زمان قاجار، ماهانه یک‌هزار روپیه از فرمانروای هند و نماینده انگلستان نقداً دریافت می‌کرد تا ایران را هرچه بیشتر تضعیف، تحقیر و تجزیه نماید و خطری بالقوه برای منافع انگلیسی در هند و مصالح دولت فخیمه بریتانیای کبیر باقی نماند.»(انصافپور؛ ص۲۱۵)

گاه نیز بیگانه‌ستیزی به صورت یک اعتراض جمعی نمود یافته که مثلاً در نهضت تنباکو با آن مواجهیم. استعمار در روند تکوین و تحول خود از گسترش ارضی و تعدیات نظامی شروع و به دسایس و دست‌اندازی‌های سیاسی منتهی شده و امروزه به صورت امپریالیزم خودنمایی می‌کند. از سوی دیگر هرازگاهی نیز به علت ایستایی فرهنگی و فقر اقتصادی و فقدان راه‌های ارتباطی بین مناطق و شهرها و عدم وجود یک راهبرد ملی در سیاست‌های فرهنگی دولت‌های غیر متمرکز و در نهایت تعدد و تکثر فرهنگ‌های قومی و تشتت فرهنگی و خودمحوری‌های قومی- محلی خواه پس از حملات بیگانگان و اعمال سلطه و خواه در قالب مراوده و تعامل فرهنگی مردمان دیگر، دامان فرهنگی ایران عموماً باز بوده و در جذب و پذیرش عناصر فرهنگی بیگانه یا برخی را جذب تام و تمام کرده و دچار از خود بیگانگی و مسخ فرهنگی کرده است و یا بخشی از جمعیت را به‌دلیل گسیختگی فرهنگی و نبود روحیه‌ی اعتماد و نوعی گرایش به بیگانه‌گریزی، دچار خصلت انعطاف‌ناپذیری، عدم پذیرش خصایص فرهنگی جدید علمی و فنی و انزواگزینی کرده است. چنین طرز برخوردی موجب عدم توانایی مردم در حضور فعال در مراودات بین‌المللی فرهنگی شده و با نوعی

ازهم گسیختگی زمینه‌ی انفعال و تسلط فرهنگی را به‌بار می‌آورد و در این شرایط به‌جای منطق صحیح تبادل فرهنگی و گزینش ویژگی‌های کارآمد آن، خصایص فرهنگ بیگانه را به‌صورتی ادغام نشده با فرهنگ بومی به‌صورت وصله‌ای ناجور و ناکارآ در کنار آن قرار داده است.

پدیده‌ی سه فرهنگ ناموزون ملی، اسلامی و غربی که به‌عنوان نوعی عدم یکپارچگی فرهنگی و اختلال و ابهام الگوهای رفتاری مطرح است، پیامد چنین کنش‌ها و واکنش‌هایی است. فرهنگ ایرانی در عهد ساسانی با عدم رضایت و اطمینان نسبت به دولت مرکزی و فرهنگ مسلط، در مقابل فرهنگ مهاجم اسلامی و عربی، آغوش می‌گشاید. هرچند که با حفظ بسیاری از شعائر و مناسک ملی خود به مسالمت و همزیستی تدریجی و نه ادغام و یکپارچگی روی می‌آورد. لذا فرهنگ ایرانی و اسلامی به‌تدریج با همه‌ی هم‌آغوشی‌های خود در عین حال از استقلال عملی نیز برخوردار است و گاه حتی به نوعی تزاحم مناسک این دو فرهنگ نیز برمی‌خوریم (مثل هم‌زمانی ماه محرم با ایام جشن‌های نوروز).

در دوره‌ی معاصر نیز ویژگی و عنصر فرهنگی غربی با حضور همه‌جانبه‌ی خود چنان الگوهای رفتاری فرهنگ ایرانی- اسلامی را تحت تاثیر قرار داده که در جوامع شهری و حتی بخش نیمه‌مدرن روستایی ایران، پدیده‌ها و خصایص فرهنگ غربی را در شیوه‌ی خوراک، پوشاک، اسکان، تفریحات، زبان، روابط عاطفی و آموزش و پرورش شاهد می‌توان بود. ظهور فرهنگ غربی به‌صورت فعال و موجه که به‌صورت الگویی مطرح می‌شود نیز به تشتت فرهنگی دامن زده و اقشار اجتماعی گوناگون به‌ویژه نسل جوان، صاحبان ثروت و قدرت و لایه‌های میانی و بالای طبقه‌ی متوسط جامعه را با نوعی تقلید و فرهنگ‌پذیری یا دهن‌بینی فرهنگی، وارد رابطه‌ای یک‌سویه کرده و تحت تاثیر قرار داده است. واقعه‌ای که به نوبه خود عامل پیدایی مشکلات و مسایل فرهنگی بسیاری شده که همگی مانع از یکپارچگی فرهنگی و حرکت همه‌جانبه و ملی به‌سوی توسعه‌ای موزون و درون‌زا شده‌اند.

خانم وان روزن، سیاح سویدی در سال ۱۹۱۸ میلادی می‌نویسد: «شرایط جغرافیایی و حوادث تاریخی ایران هرگز به مردم ایران فرصت کافی نداده است که از نعمات زندگی به سیری کامیاب شوند. تنها از آن عیش و تنعمی که عامه‌ی مردم در حسرت آن به‌سر می‌برند، پادشاهان، درباریان، ملایان و سران

طوایف قدرتمند توانسته‌اند بهره‌مند شوند.»(همان‌جا، ص۱۱۳) دنیس رایت نیز در بازدید از ایران می‌نویسد: «ایرانیان به اصول آداب و معاشرت به روش اروپاییان به‌شدت پایبندند ازجمله به‌طرز لباس پوشیدن و روش دید و بازدید و مبادله‌ی کارت ویزیت به در خانه‌های یکدیگر اهمیت می‌دهند! دیدن آقایانی که فراک سیاه‌رنگ برتن و کلاه سیلندری ابریشمی بر سر دارند، در حالی‌که هنگام راه‌رفتن تا مچ پا درگل فرو می‌روند یا در برابر گرد و غبار چشمان خود را تنگ به‌هم می‌آورند آن‌هم در حال راه رفتن در میان قطارهای شتر و قاطر و الاغ، صحنه‌ی پرضدونقیض و تماشایی است.»(همان؛ ص٤١) در جای دیگری مجدالملک در توصیف تحصیل‌کردگان ایرانی درخارج از کشورمی‌نویسد: «شترمرغ‌های ایرانی! که از بلاد خارجه برگشته‌اند از علم دیپلمات و سایر علوم، معلومات آن‌ها به دو چیز حصر شده است: استخفاف ملت و تخطیه ملت. این انگورهای نوآورده گاه از بخت خود اظهار تعجب می‌کنند که از ولایات منظمه به این زودی چرا به ملک بی نظم رجعت کرده‌اند ... و همینکه مصدر کاری و مرجع شغلی قرار می‌گیرند بالادست همه بی‌ترتیبی‌ها برمی‌خیزند و در پایمال کردن حقوق مردم و ترویج فنون بی‌دیانتی و ترک غیرت و حمیت و اختراعات امور مبالغه می‌کنند.»(ورهرام؛ ص۱۸۳)

منابع:

- انصافپور،غلامرضا؛ ایران وایرانی؛ نشر امیرکبیر؛ ١٣٦٤
- ورهرام، غلامرضا؛ نظام اجتماعی و سازمان‌های سیاسی در ایران، نشر معین؛ ١٣٦٧

فرهنگ تسلیم، ستم‌پذیری و فرمان‌پرستی

خصیصه‌ی ستم‌پذیری و فرهنگ تسلیم در ایران یکی از وجوهاتی است که در حوزه‌ی سیاست موجب نوعی انفعال و عدم مشارکت در تعیین سرنوشت سیاسی، احقاق حقوق اجتماعی، رعایت عدالت و تساوی و آزادی نشر و بیان اندیشه شده است. این خصیصه که به‌زعم بسیاری به‌ویژه صاحبنظران نظریه‌ی استبداد شرقی، یکی از ویژگی‌های تاریخی جوامع شرقی است وجهه‌ی عمومی دارد .ویژگی‌های چنین جامعه‌ی آسیایی یا شرقی‌ای که اولین بار توسط مارکس و بعدها به‌وسیله‌ی ویتفوگل نظریه‌پردازی شد، «اگرچه نه همه خصوصیات آن، در بسیاری از مناسبات اقتصادی و اجتماعی ایران به چشم می‌خورد. این حقیقت دارد که خشکی عمومی کشور که موجب کمبود آب و رواج آبیاری مصنوعی یا هیدرولیک شده، عامل مهمی در سرنوشت این جامعه بوده است.»(کاتوزیان،ص۳۸)

منتسکیو درباره‌ی ویژگی‌های نظام استبداد شرقی و خاصه خصیصه‌ی تسلیم و اطاعت محض می‌نویسد که «در این حکومت‌ها انسان مخلوقی است که تابع اراده‌ی مخلوق دیگری است و پس ... هر امری که شاه (یا رهبر) مستبد صادر می‌کند کافی است باید پذیرفت و چون‌وچرا ندارد ... قانون را که امر شاه است نمی‌توان نقض نمود. این طرز فکر در ایران همیشگی بوده است.»(سوداگر،ص۱۰۶) از نظر منتسکیو استبداد متضمن بردگی عمومی بوده و پادشاه مستبد از روی هوا وهوس‌های جابرانه فرمانروایی می‌نماید و «استبدادها اساس سنت و جهالت را که با کنترل روحانیت تقویت می‌شود، تشکیل می‌دهند.»(کرامبی،ص۲۶۸)

در چنین جامعه‌ای که زور بدون چون و چرا و قدرت تامه و مطلق‌انگارانه وجود داشته و مملکت جزو ملک مفتوحه‌ی شاه یا سلطان و سایر والیان مطلقه قلمداد می‌شود، همه از جانب حاکم مملکت در معرض مخاطره و اطاعت

هستند. به مصداق این مثل که ظلم بالسویه، عین عدل است، همه از جانب شاه یا والیان تهدید و مرعوب شده و می‌شوند. در چنین دستگاهی عامل مذهب و مذهبیون نیز با ویژگی تقلید که در واقع خود نوعی تسلیم به‌شمار می‌رود، مزید بر علت شده و این خصیصه‌ی فرهنگی را در قالب فرمان‌پرستی و بله قربان‌گویی ناشی از ساختار ارباب- رعیتی مناسبات تولیدی ایران که تیول‌دار آن دولت بود، ترویج و نهادینه کرده است. به تعبیر منتسکیو در روح القوانین در دولت‌های استبدادی، مذهب بیش از کشورهای دیگر نفوذ دارد و یک ترسی است که سربار ترس ناشی از استبداد شده است. در کشورهای مسلمان قسمت اعظم احترام شگفت‌انگیز مردم نسبت به ولی یا شاه از مذهب ناشی می‌شود. کواکبی متفکر عرب می‌نویسد: «حاکم مستبد به اطاعت بی‌چون و چرای مردم تمایل دارد و با هرگونه دانش و آگاهی که بخواهد از بردگی فکری آنان بکاهد و ذهن پرسنده را پاسخ دهد، در ستیز است.»(آراسته خو، ص۵۹)

به بیان ویتفوگل «اختناق، ترور عقاید، سرکوب گروه‌ها و افراد مخالف، ناامنی شخصی و اجتماعی از وجوه ممتاز استبداد شرقی است.»(سوداگر،ص۱۰۹)

به‌نظر برخی از نظریه‌پردازان دیگر ازجمله ماکس وبر، فرهنگ سلطه‌ی موروثی پدر (patrimonialism) عامل دیگر وجود خصیصه‌ی تسلیم و تبعیت است. «در فرهنگ سیاسی پاتریمونیالیستی قدرت پدیده‌ای رمزآمیز تلقی می شود. حاکم تافته‌ای جدابافته و دارای خصلتی قهرمانانه به‌شمار می‌رود ... در ساخت خانواده‌ی پدرسالار، احتراز از خشم پدر و کوشش برای جلب توجه او موجب پیدایش شخصیت اقتدارطلب می‌شود که لازمه‌ی نظام پاتریمونیال است. سلطه‌جویی و تسلیم‌طلبی در عین حال از ویژگی‌های اصلی این نوع شخصیت هستند. چنین شخصیتی در برابر قدرت برتر پدر یا دولت، مطیع یا منقاد است اما در باطن سرپیچی می‌کند. تسلیم‌پذیری در مقابل قدرت برتر قاعده‌ی اساسی است و ترس از ویژگی‌های شخصیتی عمده‌ی فرد در خانواده و دولت پاتریمونیال است.(بشیریه، ص۲۲)

به اعتقاد وبر سلطه‌ی موروثی از لحاظ سیاسی بی‌ثبات است زیرا در معرض تحریک‌های درباری و شورش‌های داخلی دستگاه سلطنتی قرار دارد و مانعی است که راه رشد سرمایه‌داری عقلانی را سد می‌کند. مارتین لوتر در توصیف استبداد دیرین می‌گوید: «اگر پادشاه جبار است، اگر بی‌رحم و خونخوار است این ملت است که مقصر است. ملت‌ها شاهانی دارند که سزاوار آن هستند.»(رضا

قلی،ص٦٢) ستم دستگاه حاکمه با پدیده‌های کیفی مانند جهل و خرافات و تعطیل عقل و تسلیم سرنوشت بودن و جادو مزاجی و اوهام‌پرستی در میان توده‌های مردم رابطه‌ی مستقیم دارد. «تفکر قبیله‌ای بین قوانین طبیعی و اجتماعی تمایزی قایل نشده، در نتیجه بر هر دو یک حکم می‌راند و خود را در مقابل هر دو ناتوان و اسیر می‌بیند. در واقع این همان روحیه‌ای است که در نزد ما به روحیه‌ی جبری و تسلیم شده و به‌تعبیری قضا و قدری بودن معروف است.»(رضا قلی،١٠٧)

به هر جهت تاریخ ایران نیز شاهد حاکمیت عام و دیرپای این منش بوده و هست که همیشه از موانع عمده‌ی تحرک، پویایی و تحول این سرزمین بوده است. سرجان ملکم در سال ١٨٠٠ میلادی می نویسد: «هرگز در میان مردم کشورهای اسلامی، نه فقط کوشش در جهت آزادی ملت نشده، بلکه حتی خواهش هم به‌عمل نیامده است تا حدومرزی برای اقتدار سلاطین گذارند به نحوی که سدی در برابر ستم‌ها و تجاوزات آنان باشد. هرگاه هم دستگاه ستم با شورش روبرو شده است در اثر ناآگاهی مردم از چگونگی اداره دولت و حقوق اجتماعی، نتیجه این شده است که بعد از آنکه ظالمی را برانداختند، می‌بینند ظالمی دیگر را بر خود مسلط کرده‌اند که هنوز بر تخت سلطنت (قدرت) ننشسته، همت بر قلع و قمع همان کسانی می‌گمارد که مصدر قیام و باعث آشوب به سود او شده و او را به قدرت رسانده‌اند. تاریخ ایران از پس از یورش تازیان به این روزگاران بر همین منوال بوده و تغییری در وضع این کشور پدید نیامده و بنابراین آبادی کشور بسته به طبیعت و عادات شخص شاه یا ولی است.»(انصافپور،٤٩) به نظر ملکم در ملت اسلام هرکسی در خانه‌ی خود حاکمی قهار است و از دوران کودکی تا دوران بزرگسالی هیچ نمی‌بیند و نمی‌شنود مگر حکم و احکام حکومتی و اجبار به اطاعت و فرمانبرداری، چنان که هرکسی عادت می‌کند بنده‌وار یا فرمان بدهد و یا فرمان بردارد. بنابراین هیچکس نمی‌تواند بفهمد که معنا یا مقصود از آزادی شخصی و آزادی اقتصادی، سیاسی، شغلی و ملکی چیست. ژوبر می‌نویسد: «شرقی‌ها به علت زندگی در زیر سیطره حکومت‌های استبدادی، همواره تندخو و سخت انعطاف‌اند. ایرانیان به زورگو تملق می‌گویند و همیشه معتقدند سلطنت و نبوت دو نگین‌اند که در یک خاتم‌اند. امامت و امارت توام‌اند که به یک شکم زاده شده‌اند. پس بدان که گفته پیغمبر و سلطان یکی است و شک نیست که سلطان

عادل را اطاعت فرض است چه او ظل‌الله‌فی‌الارض است.»(ورهرام،۱۳)
حال با توجه به گستره و عمق رسوخ و حضور این خصیصه‌ی فرهنگی در بین مردم ایران و ساختار اجتماعی و فرهنگی آن که از لابه‌لای متون مختلف ادبی، سفرنامه‌ها، نقد و تحلیل و تاریخ‌ها قابل بازیابی است، شناسایی مجموعه علل و عوامل موثر بر پیدایی و رشد و گسترش آن در الگوهای رفتاری و دیرپایی آن تاکنون، از زمره وسایلی است که می‌توان با تجهیز بدان الگوهای رفتار سیاسی موجود را به‌طور سیستماتیک، فرموله کرد و به راهیابی خروج از این بن‌بست‌های تاریخی و ساختاری اهتمام کرد. در این رهگذر می‌توان امید داشت که در پی‌جویی راه‌های برون‌رفت از معضلات امروز همه‌ی نگاه‌ها فقط به حوزه‌ی سیاست ختم نشود. زیرا به بیان بشیریه «یکی دیگر از ویژگی‌های فرهنگی پاتریمونیالیستی این توقع است که گره همه مشکلات باید بوسیله نماد پدری حکومت باز شود که خود مانعی بر سر راه پیدایش فرهنگ مشارکت است. اما وقتی مشکلات حل نشود، در آن صورت واکنش عصبی نسبت به قدرت صورت می‌گیرد. توضیح شورش در فرهنگ سیاسی پاتریمونیال را باید درچنین تعبیری جست.»(بشیریه،۲۲)

منابع:
۱.کاتوزیان،ا. اقتصاد سیاسی ایران، ترجمه محمدرضا نفیسی و کامبیز عزیزی؛ نشر مرکز؛ ۱۳۷۲
۲.سوداگر،م.؛ نظام ارباب رعیتی در ایران؛ نشر موسسه تحقیقات اقتصادی و اجتماعی پازند؛ ۱۳۵۹
۳.کرامبی ودیگران، فرهنگ جامعه شناسی، ترجمه‌ی حسین پویان؛ نشر چاپخش؛ ۱۳۷۱
٤.آراسته خو، محمدرضا؛ فرهنگ اصطلاحات علمی و اجتماعی؛ نشر چاپخش؛ ۱۳۷۷
۵.بشیریه، حسین؛ فرهنگ توسعه؛ مصاحبه منتشر شده در کتاب توسعه؛ نشر توسعه؛ ۱۳۷۲
٦.رضاقلی، علی؛ جامعه‌شناسی خودکامگی؛ نشر نی؛ ۱۳۷۷
۷.انصافپور،غلامرضا؛ ایران وایرانی؛ نشر امیر کبیر؛ ۱۳٦٤
۸. ورهرام، غلامرضا؛ نظام اجتماعی و سازمان‌های سیاسی در ایران، نشر معین؛ ۱۳٦۷
۹. ورهرام،غلامرضا؛ افکار سیاسی و اجتماعی در ایران عصر قاجار

قناعت و مناعت ایرانی

در فرایند بررسی دلایل فرهنگی و دینی نوگرایی، توسعه و تحولات فزاینده‌ی کشورهای پیشرفته‌ی صنعتی در مقایسه با کشورهای عقب‌مانده یا توسعه‌نیافته و حتی به بیان برخی نظریه‌پردازان، عقب نگه‌داشته شده!، همواره در کنار مجموعه علل تاریخی، برون‌مرزی و ملی، سیاسی و اقتصادی، این موضوع محوری مطرح است که چرا بخش بزرگی از ملل توسعه‌یافته در دنیای امروز، ملل وابسته به ادیان مسیحی، یهودی، بودایی، برهمن و ... ادیانی به‌جز دین اسلام است؟ چگونه است که از بین بیش از ٥٤ کشور اسلامی دنیا اکثریت قریب به اتفاق آن‌ها در زمره ملل توسعه‌نیافته، یا عقب‌مانده و سنتی جای دارند؟

یکی از مهم‌ترین آثار پژوهشی انجام شده در این زمینه اثر ارزنده‌ی ماکس وبر، جامعه‌شناس آلمانی است که در کتاب خود به بررسی چگونگی ظهور اخلاق و منش پروتستانتیزم و اثر آن در توسعه‌ی سرمایه‌داری می‌پردازدکه در کنار تحولات شیوه‌های تولید و پدیداری زمینه‌های انقلاب صنعتی و ظهور نظام سرمایه‌داری توانست در تجدید نظر و تغییر جهان‌بینی انسان غربی و مسیحی تاثیر بگذارد. به بیان وبر، با ظهور اندیشه‌ها و آموزه‌های پروتستانتی در درون مسیحیت کاتولیک، به‌تدریج خلقیات و برداشت انسان مؤمن مسیحی دگرگون شد و در کنار مجموعه‌ای از دلایل، قناعت در مصرف و تلاش برای تولید و تولیدگری از عوامل مهم رشد سرمایه‌داری غرب به‌شمار می‌رود.[1] به بیان وی در رشد جوامع اروپایی تا مرحله‌ی سرمایه‌داری، روحیه و اخلاق پروتستانی، خاصه سختکوشی نقش مهمی ایفا کرده و قناعت در مصرف و نه تولید منجر به پس‌انداز و زمینه‌ی مساعد انباشت سرمایه و سرمایه‌گذاری‌های پی‌درپی شد.

به‌نظر وبر، در نظام‌های قبل از سرمایه‌داری نیروی کار به‌قدری کار می‌کرد که بتواند نیازهای خود را تامین کند اما در حاکمیت سرمایه‌داری، کارگر برای کسب درآمد بیش‌تر کار می‌کند و به درآمدی به اندازه‌ی نیازمندی‌هایش قناعت

نمی‌کند. مذهب کاتولیسیزم بر مبنای آموزه‌های سن توماس آکیوناس، فعالیت دنیوی را فاقد ارزش اخلاقی و تنها برای گذران زندگی مجاز می‌دانست ولی مذهب کالونیزم بر این باور بود که پارسایی راهبانه و نفی وظایف دنیوی و کناره‌گیری از تعهدات دنیوی نوعی گناه است. از این‌رو سرمایه‌داری زمانی توسعه یافت که اخلاق پروتستانی از نوع فرقه‌ی کالونی، بخش بزرگی از مردم را برای کار در دنیای سکولار دعوت کرد.[۲] به‌باور وبر، پیورتنیزم (purtanism) یا پاکدینی در انگلستان با شورش علیه پاپ و کلیسا، آموزه‌های نوینی را مطرح ساخت که برخی از آن‌ها عبارتند از: اتلاف وقت مهلک‌ترین گناه است و برای رستگاری عمر انسان کوتاه و گرانبهاست، خواب بیش از حد محکوم است، کسانی که در کار خود کوشا نباشند تقرب الهی نخواهند یافت، فقرجویی و آرزوی مستمند شدن مانند آرزوی مریض شدن است، فقیر بودن یعنی در برابر عظمت خدا حقیر بودن، و ثروت‌جویی زمانی گناه است که برای لذت‌جویی گناه‌آمیز باشد.

با این مقدمه‌ی کوتاه این پرسش که «در فرهنگ اسلامی و به‌ویژه از نوع ایرانی آن، قناعت دارای چه خصایصی است که وجه ممیزه‌ی آن با همین آموزه در فرهنگ مسیحی است؟»، پیش‌فرض مقاله‌ی حاضر است. در فرهنگ دینی و ملی ایرانی، قناعت به اندک در مقابل فزون‌خواهی (نه به معنای اسراف و ریخت و پاش کردن) به‌عنوان یکی از عوامل مهم فرهنگی، موجب ایجاد گرایش و منش فقرگرایی، سکون و ایستایی انگیزه‌های تولید و توقف رشد و توسعه‌ی اقتصادی و اجتماعی شده است. مفهوم قناعت در این‌جا عبارت است از قناعت توام با فقر که به هیچ‌وجه نقطه‌ی مقابل اسراف و تبذیر نبوده و از نوعی گرایش و نگرش‌های دینی و گاه صوفی‌منشانه ریشه می‌گیرد. «قناعت کردن به اندک و زهد ورزیدن در معیشت و تلخ‌کام بودن از زیستن در دنیا و شاکر و آرام بودن بر رزق مقوم و عبث پنداشتن تلاش برای افزایش رزق و روزی، و منفعل شدن که همگی از تعلیمات شایع صوفی‌منشی هستند، مطلقاً با توسعه‌ی امروزین هماهنگی ندارد که آدمی را ناآرام و فزون‌طلب و بلندپرواز، آینده‌نگر، برنامه‌ریز، دنیاخواه، خردورز، محاسبه‌گر، فعال و زندگی‌ساز می‌خواهد. به‌طور کلی فهمی از دین که زیستن در دنیا را جدی نگیرد و آبادی معیشت این جهانی فی‌نفسه برای آن محترم و مغتنم نباشد، به توسعه به معنای امروزین آن رو نخواهد کرد.»[۳] این آموزه در لابه‌لای متون دینی و توصیه‌های اخلاقی نیز نمایان است

به‌طوری که در برخی احادیث و روایت مرتبط می‌توان شاهد ترویج این شیوه‌ی زیست و نگاه بود: «دو آزمند سیر نمی‌شوند: حریص در علم و حریص در مال ... شکم آدمی را جز خاک پرنمی‌کند ... برترین توانگری ترک آرزوست ... قناعت سرشارترین گنج است ... خوشا به حال کسی که به اسلام راه یافت و زندگی اش را در حد کفاف بوده و به آن قانع شد ... اگر کسی در عین قناعت عملی در زندگی قلبش نیز از دنیا رویگردان باشد و به آن وابسته نباشد، زاهد است. زهد حالت درونی است که به‌صورت قناعت ظاهر می شود. زهد بی‌رغبتی به دنیاست ... خوشا آنان که دل از این جهان گسستند و بدان جهان بستند و ...»(٤)

علاوه بر این ادبیات مکتوب ایرانی و به‌ویژه شیعی مشحون از مضامین مشابه با احادیثی است که گفته شد. به‌طوری که حافظ می‌گوید: *گنج زرگر نبود کنج قناعت باقیست*

آنکه آن داد به شاهان به گدا این داد

خوش عروسی است جهان از ره صورت لیکن

هرکه پیوست بدو عمر خودش کاوین داد

یا به زبان سعدی: *چشم تنگ دنیا دوست را یا قناعت پرکند یا خاک گور.*

در جای دیگر «ابن‌یمین می‌نویسد برسرکوی قناعت گوشه‌ای باید گرفت نیم‌نانی می‌رسد تا نیم‌جانی در تن است و شیبانی نیز آورده است دنیا به یک پشیز نیرزیدی ار نبود این گنج‌های عزلت و کنج قناعتش.»(٥)

روند بطئی و بی‌رونق زندگی ایرانیان نیز در پس پرده‌های فاخرش، این بی‌انگیزگی و قناعت به اندک را به انحای مختلف در خود نهفته دارد. زمینه‌ی اجتماعی و تاریخی پیدایی این خصلت و منش قناعت به اندک و تامین و رضایت به حداقل‌ها در زندگی، کار، کوشش و خلاقیت، می‌تواند برخاسته از عوامل چندی چون ناامنی سیاسی، بی‌اختیاری افراد در تعیین سرنوشت زندگی خود و نوعی سلطه‌پذیری، تقدیرگرایی و اعتقاد به متعین بودن ازلی و ابدی روزگار و رزق و معاش، روحیه‌ی آماده‌خوری، منش دلالی و واسطه‌گری و آنی‌خواهی و ساده و سهل‌گزینی روش زندگی باشد. در گذری کوتاه در تاریخ ایران معاصر می‌توان به شواهد بسیاری دال بر این روحیه و منش دست یافت. چنان که در اندرزنامه‌ها، سفرنامه‌های سیاحان خارجی و واقعیت‌های اقتصادی و اجتماعی دوره‌های مختلف تاریخ ایران قابل مشاهده است. مثلاً اندرزگر بی‌نام و

نشانی در کتاب خود به‌نام «حکایات السلاطین» می‌نویسد: «خصلت متعالی انسان در قناعت است، کسی که از گلیم خود پای بیرون ننهد و ندار به نداری خود خرسند باشد. هرکسی در منزلت اجتماعی‌اش باید ثابت بماند ورنه در احوال جماعت اختلاف پیش می‌آید. قناعت خود گنجی است بی‌پایان و حسرت به مال و منصب بزرگان نارواست، خاصه که مال در معرض فناست و کارها به تقلید نشاید. این تصور خطاست که آنان که خز و سنجاب پوشند، نیکبخت ترند.»[۶]

ژوبر در سفرنامه‌ی خود به سال ۱۸۰۶ میلادی می‌نویسد: «در نظر ایرانیان، سعادت یعنی تن‌آسایی و لذت یعنی درد نداشتن. آنان بی قید و ولخرج هستند. کشاورز به اندازه‌ای بذرافشانی می‌کند که کفاف نیاز سالانه‌اش را بدهد. شهری، جز ساختمانی موقتی برای خود نمی‌سازد. آن‌ها از دارایی تنها شادمانی می‌خواهند. پس هرکس هرکار انجام می‌دهد تنها آن نوع سود شخصی را در نظر دارد که نزدیک و بی واسطه باشد. هیچکس به خود زحمت به‌دست آوردن اطلاعات کاملاً سوداگرانه که متضمن آینده‌نگری مطابق با نقشه و برنامه است نمی‌دهد.»[۷] بدین‌سان، منش قناعت نه تنها در فرهنگ تولید بلکه در حوزه‌های دیگری چون علم و دانش و اکتفا کردن به اطلاعات حداقل و عدم تلاش برای کند و کاو و غور و تفحص بیش‌تر در آن‌ها و در نتیجه رشد و ارتقای انبان علمی و پیشرفت فنی و افزایش نرخ بهره‌وری و تولید و ... نمایان می‌شود. در زبان تصوف این منش به معنای «افکندن بدن است در عبودیت و تعلق قلب است به ربوبیت و اطمینان است به رسیدن مقدار کافی رزق یا قناعت به اندک، پس اگر او را دادند شکر کند و اگر ندادند صبر کند در نهایت رضا و موافقت با تقدیر الهی.»[۸] در این ارتباط برنارد باربر بر این باور است که ارزش فراوانی که دنیای جدید به عقلانیت در مقابل سنت‌گرایی، کوشش و تلاش فعالانه در برابر سازگاری منفعلانه با جهان می‌دهد، باعث حمایت تمام این ارزش‌ها از پیشرفت جامعه و توسعه‌ی علم می‌شود.[۹]

در این میان برخی چه بسا به‌درستی در تاریخ ایران به شواهدی دال بر نوجویی و اندیشه‌ورزی و تکاپوی ایرانیان در دوران پیش از اسلام استناد می‌کنند که ایرانیان با ورود دین اسلام به ایران، این خصایص را به‌تدریج از دست داده و به دنیاگریزی و قناعت پیشگی روی آوردند. به‌طوری که براون درباره‌ی رشد علوم در امپراتوری اسلامی می‌نویسد: «اگر از آن‌چه که علم عربی نامیده می‌شود

کارهایی را که ایرانیان کرده‌اند برداریم بهترین قسمت آن از بین می‌رود.»[۱۰]
ابن‌خلدون نیز در همین معنا می‌نویسد: «به‌جز ایرانیان کسی به حفظ و تدوین علم قیام نکرد ... و اما علوم عقلی نیز در اسلام پدید نیامد مگر پس از عصری که دانشمندان و مؤلفان آنان بازشناخته شدند و کلیه این دانشها به منزله صناعتی مستقر گردید و در نتیجه به ایرانیان اختصاص یافت و تازیان آن را فرو گذاشتند.»[۱۱]

ازاین‌رو جامعه ایران محصول سه تهاجم فرهنگی و سیاسی است که عبارتند از استعمار برون‌مرز در سده‌های اخیر، استبداد یار و یاور استعمار در ساختار حکومتی، و هجوم ایلات وعشایر و به تعبیر ابن‌خلدون بدویان علیه حضریان و شهرنشینان. سلطه‌ی فرهنگ بازمانده از این ناامنی‌ها منجر به تولید انسانی می‌شود که به تبع «طرز تلقی‌اش از جهان قادر به اصلاح نهادهای اجتماعی خود نیست. نهادهارا اصلاح‌ناپذیر می‌پندارد و خودرا قادر به تغییرات در درون نظام‌های اجتماعی نمی‌بیند. نظام‌های اجتماعی از قبل تعیین شده‌اند و بشر موظف است که در آن زندگی را به اجبار بسر برد. حاکمیت اصلی در این جامعه بدست نیروهای مرموز و نامرئی و افسانه‌ای است.»[۱۲]

با این اوصاف به‌نظر می‌رسد فرهنگ قناعت و طبع مناعت ناشی از آن در ایران امروز یکی از مهم‌ترین گلوگاه‌هایی است که می‌بایست در فرایند روشنگری، و حتی نواندیشی دینی و اصلاح بسیاری از مضامین دینی در اسلام ایرانی یعنی شیعه، در دستور کار باشد. جامعه‌ی ایران، با وجودی که از نظر عینی و مادی دارای نمادها و نهادهای متعدد نوینی است که در اثر نوگرایی برون‌زا و ناقص‌الخلقه در سده‌ی اخیر کم و بیش وارد شده‌اند، ولی از نظر ذهنی دارای نوعی ناهم‌زمانی و ناموزونی معارض با آن فرآورده‌ها است. به‌طوری که هنوز انسان مسلمان به‌ویژه نوع ایرانی آن، انسان جدید و مطابق با فرهنگ علمی و صنعتی نبوده و به نوعی انسان قدیم، سنتی و پارادوکسیکال به‌شمار می‌رود. بی‌سبب نیست که هنوز در جامعه‌ی ایران شیوه‌ی تولید مبتنی بر نظام سرمایه‌داری مدرن و ملی دارای خاستگاه قدرتمند و پایداری نیست. به تعبیر طباطبایی: «هگل در جایی این بحث را مطرح می‌کند که فرق انسان قدیم با جدید در این است که انسان جدید به محض اینکه مثلاً آب را می‌بیند به فکر تغییر مسیر آن و بردن بطرف توربین و گرفتن انرژی از آن به ذهنش می‌رسد، حال آنکه انسان قدیم چنین نگرشی نداشته است. انسان قدیم که ما هستیم از

آب این درک را داریم که بنشین بر لب جوی و گذر عمر ببین!»[۱۳]

منابع:

۱. اخلاق پروتستان و روحیه سرمایه‌داری؛ وبر،ماکس؛ ترجمه انصاری،عبدالمعبود؛ نشر سازمان سمت؛ ۱۳۸۱

۲- همان

۳. سروش،ع، دین و توسعه، مصاحبه منتشر شده درنشریه فرهنگ توسعه، ش.۲۵، سال۱۳۷۵، ص۲٦

٤.احادیث نبوی و امامان شیعه

http://www.imamjawad.net/htm/far/library/akhlagh/ensan%20bamohet/ghlo.html

۵. آزادگی و آزادی در شعر شیعی؛ بابا صفری،ع.؛ خبرگزاری فارس:
http://www.farsnews.com/newstext.php?nn=8502050023

٦. آدمیت، فریدون و ناطق،هما؛ افکار سیاسی و اجتماعی عصر قاجار؛ نشرآگاه، ۱۳۵٦، ص ۱٦

۷. انصافپور،غ.؛ ایران و ایرانی؛ نشر امیر کبیر؛ ۱۳٦٤، ص ۱٦٦

۸. الفاخوری،ح، تاریخ فلسفه اسلامی؛ ترجمه‌ی آیتی، ع.؛ نشر زمان، ۱۳۵۸، ص ۲٦٦

۹. طایفی،علی؛ موانع فرهنگی توسعه تحقیق در ایران؛ نشرآزاداندیشان؛ ۱۳۸۰، ص۵۱

۱۰. آربری،ا.؛ میراث ایرانی؛ نشر امیر کبیر؛ ۱۳٤٦، ص ٤٤۸

۱۱. فشاهی،محمدرضا؛ سیرفلسفه در قرون وسطی؛ نشر گوتنبرگ؛ ۱۳۵۸؛ ص ۲۵۱

۱۲.رضاقلی،علی؛ جامعه‌شناسی خودکامگی، نشر نی؛۱۳۷۰؛ ص۲۷

۱۳. طباطبایی، ج، توسعه فرایند تجدد، مصاحبه منتشر شده در نشریه فرهنگ توسعه،۱۳۷۱، ص۳۸

اسلام، مسیحیت و فرهنگ دمکراسی

نیم‌نگاهی به فهرست کشورهای پیشرفته‌ی صنعتی و مبتنی بر دمکراسی و آزادی در جهان امروز نشانگر این است که اکثریت قریب به اتفاق این کشورها دارای پس‌زمینه‌ی فرهنگی و دینی اروپایی- مسیحی هستند. حتی با قدری تامل میان این طیف وسیع از مردم جهان آشکار می‌شود که در میان اروپاییان، اروپای غربی و امریکای شمالی از یک‌سو و در بین مسیحیان نیز عمدتاً پروتستان‌ها و کاتولیک‌ها در این جرگه قرار دارند. به بیان دیگر بخش توسعه نیافته‌ی این بخش از حوزه‌ی تمدنی، عبارت از مردمان ارتدوکس عمدتاً شرقی و پیش از این کمونیست هستند. علاوه بر این و از منظری دیگر در میان مجموعه‌ی وسیع ادیان و حوزه‌های تمدنی دنیای امروز از مسیحی کاتولیک، پروتستان و ارتدکس؛ تا مسلمان سنی، شیعی و وهابی؛ و حوزه‌ی کنفوسینی تا بودا؛ و از یهود تا برهمن و ... عمده‌ی نهادها و نمادهای توسعه و صنعت، فن‌آوری و نوآوری، علم و حلم، مدارا و مراعا، آزادی و آبادی، دمکراسی یا مردم‌سالاری و انسان‌سالاری همگی در دنیایی انباشته و مرکزیت یافته‌اند که دو حوزه‌ی تمدنی مهم از آن محرومند: اسلام و مسیحیت ارتدکس!

از سوی دیگر از بین کشورهای اسلامی نیز از شرق آسیا، خاورمیانه تا آفریقا، عمدتاً کشورهایی از گردونه‌ی سعادت دنیوی دور افتاده‌اند که بیش‌ترین حجم مردم آن‌ها را مسلمانان تشکیل می‌دهند. بدین‌معنا که در ممالکی مانند هند و مالزی با وجود سکونت تعداد زیادی مسلمان در آن‌ها، مسلمانان دارای اکثریت نیستند و لذا اندیشه و فرهنگ اسلامی نقش تعیین‌کننده‌ای در این ممالک ایفا نمی‌کند. بیش از ۵۰ کشور اسلامی در جهان وجود دارد که اکثریت قریب به اتفاق آن‌ها دارای ساختارهای کهن اقتصادی و اجتماعی‌اند و هنوز از مهم‌ترین کانون‌های جهانی در تضییع حقوق بشر به‌شمار می‌روند. «آرند لیفارت (Arend Lifart,2000) در الگوی دمکراسی خود ۳۶ کشور را فهرست می‌کند که در طول

۲۰ سال گذشته به‌سوی دمکراسی ثابت گام نهاده‌اند. در این میان فقط ۵ کشور در آسیا و افریقا قرار دارند (بوتسوانا، هند، اسرائیل، ژاپن، و ماریتوس) ولی هیچ‌یک از آن‌ها دارای اکثریت اسلامی نیستند (هرچند که هند دارای بیش از ۱۰۰ میلیون مسلمان است).»

در گزارشی که راین تاگیرا (Tagira,2002 Rein) در زمینه‌ی «چشم‌اندازهای دمکراسی در کشورهای اسلامی» منتشر ساخته است می‌نویسد امروزه هیچ کشور دمکراتیکی در بین ممالک اسلامی وجود ندارد. او در یک مقایسه‌ی گسترده میان کشورهایی که در طول سال‌های پس از جنگ جهانی دوم و به‌ویژه پس از فروپاشی شوروی و بلوک سیاسی- نظامی شرق به دمکراسی روی آورده‌اند، چنین تحلیل می‌کند که الگوی حرکت به‌سوی دمکراسی و جنبش دمکراسی‌خواهی روبه گسترش است.» در سال ۱۹۲۸ دمکراسی به‌عنوان خصوصیت عمده‌ی فرهنگ پروتستانتیزم شناخته می‌شد. سراسر اروپای پروتستان از انگلستان، هلند و سوئیس گرفته تا لتوانی، استونی و فنلاند، همگی دمکراتیک بودند، در حالی که در بین کشورهای کاتولیک فقط کشورهای بلژیک، فرانسه و چکسلواکی وجود داشتند. البته در سال ۱۹۳۵ زمانی که آلمان پروتستان از دمکراسی روی برگرداند از سوی استونی، لتوانی و لهستان و لیتوانی دنبال شد. ولی هم‌چنان منطقه‌ی وسیعی از کشورهای پروتستان در حوزه‌ی دمکراسی ماندند. در آن سال‌ها دغدغه‌ی مهم چگونگی گسترش دمکراسی در ممالک کاتولیک بود. امروزه این تصویر دگرگون شده است. دمکراسی در دنیای امروز طیف گسترده ای از ممالک پروتستان- کاتولیک از مدیترانه تا آمریکای جنوبی را در بر می‌گیرد. حتی دمکراسی به کشورهایی نظیر ژاپن، هند، اسرائیل و یونان نیز تسری پیدا کرده است.

به بیان تاگیرا، زمانی که کمونیسم در اروپای شرقی و میانه ازهم پاشید، اولین انتخابات آزاد الگوی جدیدی را تولید کرد. دمکرات‌ها در کشورهایی که به‌طور سنتی کاتولیک- پروتستان بودند پیروز شدند ولی کمونیست‌ها در کشورهای اسلامی و ارتدوکس هم‌چنان باقی ماندند. این تفاوت‌ها حتی بر میزان رشد اقتصادی این کشورها نیز اثر نهاد. به‌طوری که بر پایه‌ی اندازه‌گیری کامرون، نرخ رشد اقتصادی کشورهای کاتولیک- پروتستان از ۲۹/۵ امتیاز در مجارستان تا ۲٤ در کرواتی کشانده می‌شود در حالی‌که کشورهای اسلامی از ۲۲/۷ در گرجستان تا ۱۱/٤در ترکمنستان در امتداد است. فدراسیون روسیه به امتیاز ۲۰/۳

رسید. بنابر برآورد کامرون، آزادی فردی و سیاسی از سال ۱۹۹۹ تا ۲۰۰۰ نرخ رشد همه‌ی کشورهای کاتولیک- پروتستان پساکمونیستی را از ۱۲ به ۱۳ کشاند، در حالی که در کشورهای ارتدکس- اسلامی در این دوره نرخ رشد از ۱۱ امتیاز در رومانی به یک امتیاز در ترکمنستان سقوط کرد. روسیه در این میان به ٦ امتیاز دست یافت!

او معتقد است پس از فروپاشی شوروی، دمکراسی به‌سرعت در کشورهای دارای پیشینه‌ی کاتولیک-پروتستان روبه رشد نهاد. البته فرایند رشد دمکراسی در کشورهای ارتدوکس با کمی تردید و در کشورهای اسلامی به‌طور قطع شکل نهادینه به‌خود نگرفت. در گرجستان تمامی امیدهای مربوط به ظهور دمکراسی رو به یاس نهاد. در منطقه‌ی بالکان به‌ویژه در آلبانی مسلمان‌نشین دمکراسی بسیار شکننده است و در بوسنی و کوزوو فقط به زور سرنیزه‌ی نیروهای بین‌المللی حافظ صلح، نمایی از دمکراسی باقی مانده است. در شرق آسیا صرف‌نظر از هندوستان با فرهنگ دمکراتیک باز مانده از دوران استعمار انگلیس، کشورهایی مانند پاکستان پس از سال‌ها گردش در بین دمکراسی و دیکتاتوری، و هم‌چنین بنگلادش و اندونزی نتوانسته‌اند دمکراسی را در کشور پایه‌ریزی کنند. ترکیه پس از ۸۰ سال تمرین دمکراسی هنوز در این راه به موفقیت لازم نرسیده است. ایران با وجود مجلس و ریاست جمهوری انتخابی، هنوز در انحصار تصمیم‌گیری غیردمکراتیک گروهی از روحانیت قرار دارد. کشور نیمه مسیحی- مسلمان لبنان با وجود ٤٠ سال امید و تلاش، سرانجام به عقب رانده شد.

تاگیرا در جمع‌بندی خود از مروری بر تحولات دهه‌های اخیر در زمینه‌ی رشد گسترش دمکراسی در مناطقی از جهان این پرسش را مطرح می‌سازد که «آیا فرهنگ اسلامی دارای زمینه‌های ناسازگار با فرهنگ دمکراسی است که چنین کشورهای اسلامی را از دنیای دمکراتیک به حاشیه رانده است؟»[1]

با مروری بر طرح بنیادین پرسش مورد نظر در مقاله‌ی حاضر، رویکرد اصلی این است که کشور ایران با پس‌زمینه‌ی چندصدساله‌ی خود در باور به اندیشه و سلوک اسلامی از نوع شیعه، دارای چه جایگاهی است؟ آیا به‌دلیل خاستگاه دینی مردم ایران و به استناد گزارش‌های واقعی و اجتناب‌ناپذیر موجود، برای دستیابی به دمکراسی پایدار، آزادی و توسعه‌ی اقتصادی راه بدیلی برای برون‌رفت از بن‌بست تاریخی درماندگی در تمامیت‌گرایی یا توتالیتاریزم وجود دارد؟ آیا استبداد شرقی به تعبیر فراگیرتر و استبداد ایرانی از نوع

پاتریمونیالیستی آن راه محتوم حیات سیاسی- اجتماعی مردم دین‌باور ایرانی است؟

آمار و شواهد موجود منتشر شده در گزارش «دمکراسی در قرن بیستم» در سال ۲۰۰۰ حاکی است که در طول یک قرن گذشته تعداد دولت‌های دمکراتیک در ابتدای قرن بیست یعنی ۱۹۰۰ میلادی، از صفر مطلق به ۱۲۰ کشور در انتهای قرن یعنی در سال ۲۰۰۰، رسیده است. این تعداد ٦۲ درصد کل دولت‌های جهان را تشکیل می‌دهد که ۵۸ درصد جمعیت جهان نیز در این قلمروهای سیاسی زندگی می‌کنند. پس از رتبه‌ی اول دمکراسی در جهان، ۲۰ درصد دولت‌های جهان دارای نظام‌های سیاسی اقتدارگرا (Authoritarianism) هستند که این نسبت در سال ۱۹۰۰ برابر صفر مطلق بوده است. در این قلمروهای سیاسی و جغرافیایی، بیش از ۳۳ درصد جمعیت جهان زندگی می‌کنند.

بر پایه‌ی این گزارش «علاوه بر این حدود ۸ درصد از دولت‌ها نیز در نظام‌هایی با اعمال محدودکننده دمکراسی بسر می‌برند که این نسبت در ابتدای قرن، ۱۹ درصد بوده است و در کل قریب ۵ درصد مردم دنیا در چنین فضاهایی زندگی می‌کنند. نظام‌های سلطنت مطلقه و مشروطه نیز از حدود ٢٤ دولت یا ۱۹ درصد دولت‌ها در سال ۱۹۰۰ کلاً رو به نابودی نهاده‌اند. برپایه‌ی همین آمار در ابتدای قرن بیستم بیش از ٥٤ درصد جمعیت آن زمان در نظام‌های سلطنتی زندگی می‌کردند. البته در این میان هنوز ۱۰ کشور وجود دارند که نظام سلطنتی به‌عنوان سلطنت سنتی و تشریفاتی هم‌چنان در آن‌جا وجود دارد. هرچند نظام مسلط سیاسی در این ممالک عمدتاً دمکراتیک است. بر پایه‌ی همین آمار هم اکنون فقط ۵ دولت تمامیت گرا(Totalitarianism) وجود دارد که نزدیک به ۵/۲ (پنج و دودهم) درصد از مردم جهان را در خود جای داده است.»[۲]

برپایه‌ی این گزارش وضعیت ایران در سال ۲۰۰۰ یا آغاز هزاره‌ی سوم میلادی، مبتنی بر ساختار سیاسی اقتدارگرا بوده است. در تعریف از رژیم اقتدارگرا نیز آمده است «نظام‌هایی که در آن دولت تک‌حزبی و دیکتاتوری سیاسی- نظامی حاکم بوده و به‌طور جدی حقوق بشر نقض می‌شود».

• جهان‌نگری مردم مسلمان

در بسیاری از متون جامعه‌شناختی به‌ویژه از منظر دین، بررسی چگونگی تاثیر و تاثر دین و فرهنگ و آثار آن بر سایر نهادهای اقتصادی، اجتماعی و سیاسی همواره مورد بحث و فحص بوده است. بسیاری از نظریه‌پردازان از مارکس، وبر

تا دانیل بل بر این باورند که توسعه‌ی اقتصادی تغییرات فرهنگی فراگیری را به‌دنبال می‌آورد و می‌توان شواهد بسیاری نیز در تایید این نظرات جست. یکی از نخستین آثار کلاسیک در این زمینه اثر ماکس وبر جامعه‌شناس آلمانی است که با تالیف «اخلاق پروتستان و روحیه سرمایه‌داری» بنیان بسیاری از آثار پژوهشی و تحلیل دیگر را پی‌ریزی کرد. به بیان وبر با ظهور اندیشه‌ها و آموزه‌های پروتستانتی در درون مسیحیت کاتولیک، به‌تدریج خلقیات و برداشت انسان مومن مسیحی دگرگون شده و در کنار مجموعه‌ای از دلایل، قناعت در مصرف و تلاش برای تولید و تولیدگری از عوامل مهم رشد سرمایه‌داری غرب به‌شمار می‌رود. به نظر وی در رشد جوامع اروپایی تا مرحله‌ی سرمایه‌داری، روحیه و اخلاق پروتستانی، خاصه سختکوشی نقش مهمی ایفا کرد و قناعت در مصرف و نه تولید منجر به پس‌انداز و زمینه‌ی مساعد انباشت سرمایه و سرمایه‌گذاری‌های پی‌درپی شد.

به‌نظر وبر، در نظام‌های قبل از سرمایه‌داری نیروی کار به‌قدری کار می‌کرد که بتواند نیازهای خود را تامین کند اما در حاکمیت سرمایه‌داری، کارگر برای کسب درآمد بیش‌تر کار می‌کند و به درآمدی به اندازه‌ی نیازمندی‌هایش قناعت نمی‌کند. مذهب کاتولیسیزم بر مبنای آموزه‌های سن توماس آکیوناس، فعالیت دنیوی را فاقد ارزش اخلاقی و تنها برای گذران زندگی مجاز می‌دانست ولی مذهب کالونیزم بر این باور بود که پارسایی راهبانه و نفی وظایف دنیوی و کناره‌گیری از تعهدات دنیوی نوعی گناه است. از این‌رو سرمایه‌داری زمانی توسعه یافت که اخلاق پروتستانی از نوع فرقه کالونی، بخش بزرگی از مردم را برای کار در دنیای سکولار دعوت کرد. به باور وبر، پیورتنیزم (purtanism) یا پاکدینی در انگلستان با شورش علیه پاپ و کلیسا، آموزه‌های نوینی را مطرح ساخت که برخی از آن‌ها عبارتند از: اتلاف وقت مهلکترین گناه است و برای رستگاری عمر انسان کوتاه و گرانبهاست، خواب بیش از حد محکوم است، کسانی که در کار خود کوشا نباشند تقرب الهی نخواهند یافت، فقرجویی و آرزوی مستمند شدن مانند آرزوی مریض شدن است، فقیر بودن یعنی در برابر عظمت خدا حقیر بودن، و ثروت جویی زمانی گناه است که برای لذت جویی گناه‌آمیز باشد.[۳]

رونالد اینگلهارت (Ronald Ingelhart) در اثر جدید خود در سال ۲۰۰۶ به بررسی «جهان‌نگری مردم اسلامی در افق‌های جهانی» می‌پردازد. وی در این مطالعه،

پایه‌ی بررسی خود را یافته‌های حاصل از یک پیمایش بزرگ به‌نام «پیمایش ارزش‌های جهانی» (Values Survey World) می‌نهد که در سال‌های اخیر در بین بیش از ۸۵ درصد مردم جهان از حوزه‌های مختلف فرهنگی صورت گرفته است.[٤] اینگل‌هارت چنین آغاز می‌کند که تا چه حد نظام ارزشی مشترکی در بین مردم اسلامی وجود دارد؟ و این نظام ارزشی تا چه حد با نهادهای دمکراتیک سازگار است؟ آیا کشورهای اسلامی دارای ارزش‌های متمایزی هستند؟ اگر چنین است تفاوت آن‌ها با سایر ملل در چیست؟ و آیا ارزش‌های معینی در ارتباط با ظهور و ماندگاری دمکراسی وجود دارد؟

به‌نظر او شواهد گسترده‌ی موجود از کشورهای اسلامی حاکی است علاوه بر وجود نظام ارزشی بنیادین متمایز و نسبتاً مشابه بین کشورهای اسلامی، این ارزش‌ها در دیگر کشورها نیز قابل مقایسه هستند. تاحد زیادی این تفاوت‌ها بیانگر تفاوت در سطح توسعه‌ی اقتصادی نیز هست. جهان‌نگری کشورهای ثروتمند نشانگر تفاوت‌های نظام‌یافته و برجسته‌ای از جهان‌نگری‌های ممالک فقیرتر است.

با تحولات فناوری ارتباطی و رسانه‌های کنونی چنین به‌نظر می‌آید که از قاهره تا شیکاگو و از بیچینگ تا بوئنس آیرس، جوانان شلوار جین می‌پوشند و کوکا نیز می‌نوشند. غذاهای مک دونالد جهانی شده است و جهانی شدن همه چیز را تحت تاثیر قرار داده است. لذا دنیا به‌سوی یک نظام ارزشی همگن جهانی در حرکت است. ولی واقعیت این نیست! امروزه شواهد گویای این است که تفاوت‌های مذهبی و تاریخی هنوز شکل‌دهنده‌ی ارزش‌های کنونی انسانی‌اند و همین امر جوامع اسلامی- تاریخی را از جوامع تاریخی کاتولیک، پروتستان، ارتدوکس، بودایی یا کنفوسینی مجزا می‌کند.

کشورهای اسلامی از طیف گسترده‌ای از نظر آب و هوا، ثروت، جغرافیا و جمعیت، برخوردارند. آن‌ها به زبان‌های متفاوتی صحبت می‌کنند و به اشکال مختلفی به تفسیر اسلام می‌پردازند. لذا به هیچ وجه شکل واحد و یونیفورمی از فرهنگ اسلامی در جهان وجود ندارد. به تعبیر بسم تیبی، آلمانی سوری‌تبار (پروفسور علوم سیاسی) اگرچه ما یک تمدن اسلامی داریم، اما با فرهنگ‌های اسلامی متعددی روبه‌رو هستیم. به این معنا که اسلام با ورود خود به هر کشوری رنگ فرهنگ آن کشور را به خود گرفته است. یافته‌های پیمایش پیش‌گفته نشان می‌دهد تفاوت‌های بین فرهنگی به شکل شگفت‌آوری معمول

هستند. اکثر این شاخص‌های متفاوت از ارزش‌های مذهبی تا اولویت‌های اقتصادی و از هنجارهای جنسیتی تا ارزش‌های سیاسی می‌توانند در دو بعد آورده شوند. این ممکن است برخی از ابعاد غیر قابل بررسی را نمایان نکند ولی می‌تواند ۷۵ درصد تفاوت‌ها را در زمینه‌هایی مانند باورها و ارزش‌ها، باورهای مذهبی و اهداف سیاسی، انگیزه‌های کار، هنجارهای پرورش از کودک، هنجارهای جنسی و تحمل بیگانگان را نشان دهد. به‌طوری که ده کشور اسلامی که اطلاعات‌شان موجود است در این پیوستار دو بعدی دارای ارزش‌های مشابهی هستند.(۵)

در مقایسه‌ای که بین برخی شاخص‌ها در بین کشورهای مختلف صورت گرفته و همبستگی‌های آماری نیز از آن استخراج شد دو بعد مهم بازتاب یافت: الف) قطبی شدن میان جهت‌گیری‌های سنتی و سکولار-عقلانی (Tradition/Secular-rational) نسبت به اقتدار و ب) قطبی شدن بین ارزش‌های بقا و خودبیانگر (Survival/ Self-expression). جهت‌گیری سنتی تاکید بر دین، خانواده، پرورش کودک، غرور ملی و احترام به قدرت دارد و طلاق و سقط جنین را مردود می‌شمارد. جوامع صنعتی میل دارند به ارزش‌های عقلانی- سکولاری تاکید نهند که مخالف با ویژگی‌های گفته شده است.(٦)

ارزش‌های سنتی در برابر ارزش‌های سکولار- عقلانی بر ارزش‌های زیر تاکید دارد:

۱- اهمیت بسیار دین درزندگی روزمره
۲- آموزش اطاعت‌پذیری کودک
۳- وجود حس قوی از غرور ملی
٤- افتخارآفرینی برای والدین به‌عنوان هدف اصلی زندگی
۵- طلاق هرگز قابل توجیه نیست
٦- سقط جنین هرگز قابل توجیه نیست
۷- نیاز به محدودیت‌های بیش‌تر برای فروش محصولات خارجی
۸- نیاز به احترام بیش‌تر به اقتدار و قدرتمندان.

هم‌چنین در میان بعد دیگر ارزش‌های مبتنی بر بقای انسان در برابر انسان خودبیانگر یا آزاد در بیان حال، برخی تفاوت‌های زیر وجود دارد. جوامعی که بیش‌تر مبتنی بر اولویت‌های بقای انسان زندگی می‌کنند به اعتماد میان افراد اهمیت زیادی نمی‌دهند. به همین دلیل میل به تحمل و تسامح، آزادی فردی و

خودبیانگری و مشارکت‌جویی سیاسی در میان این مردم کاهش می‌یابد.[۷]
ارزش‌های بقا در برابر خودبیانگر تاکید دارد بر:
۱- اولویت امنیت اقتصادی نسبت به آزادی بیان و احساس خودبیانگری (ارزش‌های مادیگری بر پسا مادیگری)
۲- مردان بهتر از زنان رهبری سیاسی می‌کنند و در صورت محدودیت شغلی مردان بیش از زنان حق کار کردن دارند
۳- اولویت درآمد خوب و شغل مطمئن بر حس کمال جویی.
٤- هم‌جنس‌گرایی غیر قابل توجیه است.
٥- طرد بیگانگان، عدم تحمل غیر خودی و عدم اعتماد میان فردی.
٦- ناخشنودی و ناراحتی از زندگی دنیایی.
۷- عدم مشارکت در سیاست و عدم حمایت از محیط زیست.
افزایش ثروت‌های بی‌سابقه در تاریخ بشر در ممالک پیشرفته‌ی صنعتی برخی از ارزش‌ها را نیز از تاکید صرف بر بقا و امنیت مادی، فیزیکی و اقتصادی فراتر برده و به‌سوی بهتر زیستن ذهنی، خودبیانگری و کیفیت سطح زندگی هدایت کرده است و ارزش‌های توده ای کشورهای پیشرفته‌ی صنعتی از سنتی به‌سوی سکولار- عقلانی و از زندگی مبتنی بر بقای صرف به‌سوی خودبیانگری کشیده شده است.
مقایسه‌ی این شاخص با رشد اقتصادی که نزدیکی بسیاری با هم دارند گویای این است که از بین ۸۰ کشور مورد بررسی نظام‌های ارزشی کشورهای پیشرفته با ممالک فقیرتر بسیار متفاوت است. به‌طوریکه کشورهایی مانند آلمان، فرانسه، انگلیس، ایتالیا، ژاپن، سوئد، امریکا و سایر ملل نمونه‌ی مورد بررسی بر اساس شاخص توسعه‌ی بانک جهانی واجد هردو شاخص‌های نظام ارزشی سکو لار- عقلانی و مبتنی بر خودبیانگری آرا و احساسات هستند. از سوی دیگر کلیه‌ی کشورهای فقیرتر نظیر هند، بنگلادش، پاکستان، نیجریه، غنا، پرو و ممالک دیگر آفریقایی و آسیای جنوبی و کشورهای پس از کمونیسم و مناطق فرهنگی ارتدوکسی در زمره کشورهای فقیر و دارای ویژگی‌های فرهنگی سنتی مبتنی بر بقا هستند.[۸]
هانتیگتون بر نقش دین در شکل‌گیری هشت منطقه‌ی تمدنی یا فرهنگی تاکید می‌نهد: مسیحیت غربی، ارتدوکس، اسلام، کنفوسین (چین، تایوان، کره جنوبی)، ژاپنی، هندو، آفریقایی و امریکای لاتین. از سوی دیگر تحلیل حاضر میان جوامع

پروتستان از نظرتاریخی (آلمان غربی، دانمارک، نروژ، سوئد، فنلاند، و ایسلند) و کاتولیک رمی (ایتالیا، پرتغال، اسپانیا، فرانسه، بلژیک و استرالیا) تفاوت قائل است که براین اساس ۹ حوزه‌ی دینی- تمدنی قابل تمایز است. از این‌رو سنت‌های دینی در این مناطق بر نظام‌های ارزشی ۸۰ کشور دنیای معاصر اثر جدی نهاده است. فرهنگ هر جامعه‌ای نمایانگر کل میراث فرهنگی- تاریخی همان ملت است.

در مقایسه‌ی بین ١٤ کشور مورد بررسی شواهد نشان می‌دهد اکثر کشورهای اسلامی در زمره ممالک فقیر و توسعه نیافته به‌شمار می‌روند. از بین این کشورها ده کشور شامل مراکش، الجزایر، مصر، اردن، بنگلادش، پاکستان، اندونزی، اردن، ایران، ترکیه و عربستان سعودی در زمره کشورهای اصلی اسلامی قرار دارند. عموم مردم این نواحی نیز بر ارزش‌های سنتی و بقا تاکید دارند. اینگل‌هارت بر این باور است که در این میان کشورهای ثروتمندتری مانند عربستان، ترکیه و ایران نسبت به دیگر کشورهای اسلامی، تاکید بیش‌تری بر ارزش‌های سکولار- عقلانی و خود بیانگر در آرا و احساسات دارند. با وجودی که عربستان دارای حکومت سلطنت مطلقه بوده و مرکز اسلام شناخته می‌شود ولی عموم مردم این کشور به اکثر ارزش‌های مشابه با سایر ممالک اسلامی قائل نیستند. نظر به نزدیکی این ارزش‌های سکولار- عقلانی موجود در عربستان، ناامیدی از قابلیت‌های دمکراتیزه شدن مردم این کشور دور از واقع است. به‌نظر او این وضع را حتی در کشورهای اسلامی دارای تجربه‌ی کمونیستی نیز می‌توان سراغ گرفت که ممالک آلبانی، آذربایجان، قرقیزستان و بوسنی نسبت به سایر ممالک اسلامی، دارای ارزش‌های نزدیک‌تری به نظام ارزشی توسعه‌یافته، سکولار- عقلانی و خودبیانگر است. این تفاوت محصول برنامه‌ریزی فرهنگی بیش از سه تا هفت دهه آموزش ایدئولوژی کمونیستی و تضعیف آموزه‌های دینی در این جوامع است. بنابراین در بین ممالک اسلامی دوگونه نظام ارزشی قابل تمایز است:

جدول۱- درصد تفاوت‌های میان مناطق فرهنگی عمده در اجزای ارزش‌های سنتی/سکولار- عقلانی[۹]

منطقه‌ی فرهنگی	اهمیت اعتقاد به خدا	غرور ملی	علاقه‌مند به حرمت اقتدار	خودمحوری اندک	عدم قبول سقط جنین	متوسط امتیاز بر ارزش‌ها
اروپای پروتستان ۱۱	۱۲	۳۸	٤۳	۳۷	۱۸	۱/۰۱۸
کنفوسین ٤	۹	۲۳	۲۸	۳٦	۳۱	۰،۹۳۷
ارتدوکس ۱۳	۳۰	٤۲	۵۷	۵۵	۲۹	۰،۵۷۱
اروپای کاتولیک ۱٤	۲۷	٤۷	۵۹	۵۵	۳۱	۰،۲۱۰
انگلیسی زبان ۷	۳۳	۵۹	٦۸	۵۹	۳۲	۲۵۹
آسیای جنوبی ۳	٦٤	۷۹	٦٤	٦٦	۵۵	۸۱٦
اسلامی ۱٤	۷۸	۷۳	٦۸	۷٤	۵۹	۰۳۱
امریکای لاتین ۱۱	۷۸	۷۹	۷۹	۷۵	٦۹	۳۲۲
آفریقا٦	۷٤	۷۵	٦۵	۷۸	۷۲	٤۹۹
میانگین کلی	٤٤	۵٦	٦۱	٦۰	٤۳	۰،۱٦٤

چنان که جدول یک نشان می‌دهد علی‌رغم برخی تفاوت‌ها در هریک از مولفه‌های مربوط به هر حوزه‌ی فرهنگی، میانگین‌های به‌دست آمده نشانگر ترتیب این مناطق از بیش‌ترین میزان نزدیکی به فرهنگ سکولار- عقلانی با رتبه‌ی یک برای اروپای پروتستان شروع و به آفریقا با کم‌ترین میزان در رتبه ی ۹ رده‌بندی شده است.

جدول ۲- درصد تفاوت‌های میان مناطق فرهنگی عمده در اجزای ارزش‌های مبتنی بر بقا/ خودبیانگر[۱۰]

منطقه‌ی فرهنگی	فرا مادیگر منهای مادیگر	بسیار خوشبخت	مدارا با هم جنس‌گرایی	اعتماد به مردم	قبول برابری زن و مرد	متوسط امتیاز بقا/خود بیانگر
انگلیسی زبان۷	۱۰	٤۰	٦۸	۳۸	۷۹	۱،٥٥۳
اروپای پروتستان ۱۱	۹	۲۹	۷۳	٤٦	۸٤	۱،۰۰۷
امریکای لاتین ۱۱	٥	٤۰	٤٦	۱٦	٦٤	۰،٤۲۸
اروپای کاتولیک ۱٤	۱٤	۲۱	٥۷	۲٤	٥۷	۰،۳۲۳
آسیای جنوبی۳	۲۹	۳۸	۳٥	۲۹	٤۳	۰،۱۱۳
کنفوسین٤	۳٦	۲۱	٤۰	٤۲	٥۳	۰،۲٦۸
آفریقا٦	۲٥	۳۹	۱۹	۱٤	٤۲	۰،۲۸۸
اسلامی۱٤	۳۲	۲۳	۱۰	۲۸	۳٥	
ارتدوکس ۱۳	۳۹	۱۰	۳۱	۲۳	۳۳	
میانگین کلی	۱۹	۲۶	۳۳	۲۸	٥۱	۰،٥۰

در این مقیاس نیز شواهد جدول دو نشان می‌دهد که کشورهای انگلیسی‌زبان و اروپای پروتستان بیش‌ترین باور به ارزش‌های خود بیانگری را دارند و کشورهای ارتدوکس و اسلامی برعکس بیش‌تر به ارزش‌های بقا در زندگی اهمیت می‌دهند. در این میان کشورهای اسلامی از نظر مدارای هم‌جنس‌گرایی در پایین‌ترین جایگاه قرار داشته و فقط ۱۰ درصد با آن مدارا می‌کنند. این شاخص گویای زمینه‌های مدارا با دیگر اقشار و اندیشه‌ها و شیوه‌های زندگی ملازم با اصول دمکراسی نیز هست. چنان که جدول مذکور نشان می‌دهد کم‌ترین میزان باور به برابری توان زن و مرد در قبول مسئولیت‌ها و مدیریت و سیاستگذاری‌ها و اعتقاد مسلط به مردگرایی، متعلق به کشورهای اسلامی است. همین امر نیز تایید دیگری است بر فقر زیربناهای دمکراسی در کشورهای اسلامی، به‌گونه‌ای که نیمی از جامعه‌ی انسانی در این جوامع دارای کم‌ترین حقوق اجتماعی و فردی لازم هستند!

فیش (۲۰۰۲) اشاره دارد که فقط تعداد اندکی از ٤٧ کشور عمدتاً اسلامی (و هیچ‌یک از ممالک عربی!) حتی با حداقل معیارهای دمکراسی، دمکراتیک ارزیابی می‌شوند! به‌نظر او فقدان برابری جنسی میان زن و مرد در این جوامع مهم‌ترین دلیل افت دمکراسی در آن منطقه به‌شمار می‌رود. به نظر فیش در کشورهای اسلامی علاوه بر باور اندک به زنان در برابر مردان، سطح آموزش مردان و نسبت جنسی آن‌ها در مقایسه با کشورهای غیر اسلامی بیش از زنان است. این نقص ناشی از آسیب‌پذیری و تبعیض جنسی علیه زنان به‌ویژه کودک‌کشی دختران در طول مدت زندگی‌شان در کشورهای اسلامی است. به‌نظر او تسلط بی چون و چرای مردان بر زنان در ممالک اسلامی زمینه‌ساز فرهنگ سلطه، عدم مدارا و وابستگی در حیات سیاسی و اجتماعی می‌شود. مطالعات اینگل‌هارت و نوریس نیز موید چنین تفاوت‌هایی است. به‌طوری که به نظر آن‌ها میراث دین اسلام یکی از مهم‌ترین موانع جریان روبه‌رشد برابری جنسی است.

از منظر اینگل‌هارت، ضریب همبستگی میان دو شاخص اصلی مدارا با هم‌جنس‌گرایی و سقط جنین، و باور به برابری توان و حقوق زن و مرد با شاخص دمکراسی و نرخ دمکراتیک بودن مردم، گویای نزدیکی بسیار بالایی است(رگرسیون= ۰/۸۳). به بیان دیگر کلیه‌ی کشورهایی که به دو شاخص ارزشی پیش‌گفته باور نازل و اندکی دارند در ردیف کشورهای غیر دمکراتیک

جای می‌گیرند. کشورهایی که از نظر شاخص خودبیانگر بودن/ بقا در جدول ۲ رتبه‌ی بالایی احراز کرده‌اند دارای دمکراسی ثابتی هستند. از عمده دلایل دیگر تقویت‌کننده در فرایند دمکراسی می‌توان چنین گفت که نهادهای دمکراتیک به مردم آموزش می‌دهند چگونه سالم، خوشحال، غیر سکسی، اهل مدارا، قابل اعتماد و فرامادی گر باشند. بدیهی است که این فرآورده‌ها خود محصول رشد اقتصادی است که به تغییرات اقتصادی و اجتماعی منجر شده و امکان ظهور و رشد نهادهای دمکراتیک را می‌دهد.

براساس گزارش اخیر درباره‌ی آزادی در جهان، تقریباً دو سوم از ۱۹۲ کشور دنیا دارای نظام انتخاباتی دمکراتیک هستند. ولی در بین ٤٧ کشور اسلامی دارای اکثریت مسلمان فقط یک‌چهارم دارای نظام دمکراتیک انتخاباتی هستند. یکی از دلایل این امر از دست دادن و کم اهمیت شمردن تجربه‌ی غرب در دمکراسی‌خواهی است که ممالک اسلامی آن را به‌دلیل غرب‌ستیزی، نمی‌پذیرند. شناخت از نظام ارزشی ممالک اسلامی می‌تواند دلایل دقیق‌تری برای تبیین دلایل این امر باز نماید. دو پیمایش اخیر که در سال‌های ٦- ۱۹۹۵ و ۰۲-۲۰۰۰ صورت گرفته است، تنها شواهد مربوط به جهان‌نگری ممالک دنیا مبتنی بر نظام‌های فرهنگی و ارزشی‌شان است که از منظر جهانی نیز بدان توجه شده است. در این مطالعه ۵ کشور عرب مسلمان شامل الجزایر، مصر، اردن، عربستان و مراکش و ۹ کشور غیر عرب اسلامی شامل آلبانی، آذربایجان، بنگلادش، بوسنی، اندونزی، ایران، قرقیزستان، پاکستان و ترکیه مورد مطالعه قرار گرفته‌اند که برخی از یافته‌های آن در این گزارش آمده است.

علی‌رغم نظریه‌ی هانتینگتون در زمینه‌ی نبرد تمدن‌های شرق و غرب، مطالعات مذکور نشان می‌دهد که در حال حاضر دمکراسی‌خواهی به‌عنوان یک اندیشه و تصور مثبت در سراسر جهان غلبه دارد. در این نظرسنجی در برابر این سئوال که دمکراسی را چگونه ارزیابی می‌کنید بیش از ٦۱ درصد پاسخ داده‌اند که «اگرچه دمکراسی سبب ساز بروز مشکلاتی شده است ولی بهترین شکل حکومتی است». این رقم برای سایر کشورهای اسلامی غیر مسلمان عبارت از ٤٦ درصد است که با ۵۲ درصد کشورهای اروپای غربی، ۳۸ درصد توافق کشورهایی مانند امریکا، کانادا، استرالیا و نیوزیلند قابل مقایسه است. اگر پاسخ‌های موافق و کاملاً موافق با دمکراسی با هم تلفیق شوند، گویای محبوبیت و مطلوبیت دمکراسی‌خواهی در بین تمامی ملل در ۹ منطقه فرهنگی- دینی دنیا خواهد

بود.[۱۱]

جدول ۳. درصد موافقت با دمکراسی به‌عنوان بهترین شکل حکومتی دنیا در مناطق فرهنگی دنیا[۱۲]

دانمارک	۹۹	ژاپن	۹۲	آفریقای جنوبی	۸۶
بنگلادش	۹۸	بوسنی	۹۲	گرجستان	۸۶
مصر	۹۸	کره جنوبی	۹۱	بلغارستان	۸٤
آلمان غربی	۹۷	چین	۹۰	مجارستان	۸۳
آذربایجان غربی	۹٦	لهستان	۸۹	پاکستان	۸۲
مراکش	۹٦	صربیا	۸۹	فیلیپین	۷۹
آلبانی	۹٥	ترکیه	۸۸	قرقیزستان	۷۸
سوئد	۹٤	الجزایر	۸۸	عربستان سعودی	۷٤
جمهوری چک	۹۳	امریکا	۸۷	ایران	۹٦
آلمان شرقی	۹۳	استرالیا	۸۷	نیجریه	٤٥

در این میان کشورهای اسلامی هم‌چنان جزو سنتی‌ترین کشورهای دنیا محسوب می‌شوند. در گزارش توسعه در سال ۲۰۰۲ توسط سازمان ملل متحد آمده است: «اگر نیمی از جمعیت کشوری ناتوان و در حاشیه رانده شده باشد (زنان) چنین کشوری نمی‌تواند به وضع ایده‌آل بهزیستی و توسعه‌ی انسانی رسیده یا در دنیای جهانی شده، رقابت کند.[۱۳]

جدول ٤. درصد موافقت با برابری زنان و مردان در کار و دستیابی به شغل در دنیا برحسب کشورهای منتخب:[۱٤]

ایسلند ۹٤

سوئد ۹۳

دانمارک ۸۹

امریکا ۸۲

کانادا ۷۷

یونان ۷۳

فرانسه ٦۸

انگلستان ٦٧
استرالیا ٦٧
آلمان ٥٩
ایتالیا ٥٧
سوئیس ٥٥
آفریقای جنوبی ٥٣
روسیه ٥٣
بوسنی ٤٨
چین ٤٣
اندونزی ٤٠
قرقیزستان ٣٩
ترکیه ٣١
آذربایجان ٢٨
ایران ٢٣
ژاپن ٢١
الجزایر ٢٠
پاکستان ١٨
بنگلادش ١٧
مراکش ١٢
مصر ١٠
عربستان سعودی ٩
اروگوئه ٢

شواهد مربوط به غیر دمکراتیک بودن فضای کشورهای اسلامی چنان است که بررسی به‌عمل آمده در زمینه‌ی میزان فرار مغزها و اندیشه‌های ممالک اسلامی، نشان می‌دهد در سال ١٩٧٠ کم‌تر از ٢٠٠ هزارنفر مهاجر خاورمیانه ای در امریکا زندگی می‌کردند که با ٦٥٠ درصد افزایش این رقم به ١٥٠ میلیون در سال ٢٠٠٠ رسید. این افزایش از سال ١٩٩٠ تاکنون ٨٠ درصد رشد داشته است. در سال ١٩٧٠ حدود ١٥ درصد از مهاجران خاورمیانه به امریکا مسلمان بودند

(۲۹۰ هزار نفر) و سایر افراد، عمدتاً از مسیحی‌های لبنانی یا اقلیت‌های دیگر بودند. در سال ۲۰۰۰ حدود ۷۳ درصد (۱/۱۰۰ میلیون نفر) از مهاجران خاورمیانه به امریکا مسلمان بودند! حتی پس از ۱۱سپتامبر نیز از میزان علاقه‌مندی برای ورود به امریکا کاسته نشد. به‌طوری که ۱/۵ میلیون‌نفر فرم تقاضای کارت سبز از خاورمیانه واصل شده است. در حالی که کل سهم کارت سبز امریکا برای کل دنیا ۵۰ هزارنسخه است![۱۵]

در قسمت بعدی به بررسی وضعیت ایران در فضای دمکراسی‌خواهی می‌پردازم. در این بررسی الگوهای چگونگی دستیابی بدان مورد توجه قرار می‌گیرد.

منابع:

۱. بنگرید:

Islamic Countries,Taagepera, Rein,2003 Prospects of Democracy in http://repositories.cdlib.org/cgi/viewcontent.cgi?article=1026&context=csd

۲. پایان عصر پادشاهی و اقتدارگرایی؛ طایفی؛ علی؛ بنگرید:

http://sociology.mihanblog.com/?More=113

۳.اخلاق پروتستان وروحیه سرمایه داری، وبر، م.، ترجمه انصاری،عبدالمعبود؛۱۳۷٤

٤. بنگرید:

. World Values Survey, 2002; http://www.worldvaluessurvey.org

۵. بنگرید:

Views of Islamic Publics in Global Perspective. Inglehart, Ronald, 2006 The World context=csd&http://repositories.cdlib.org/cgi/viewcontent.cgi?article=1074

٦. همان

۷. همان

۸. همان

۹. همان

۱۰. همان

۱۱. همان

۱۲. همان

۱۳. همان

۱٤- همان

۱۵. مهاجرت یا فرار مسلمانان؛ طایفی، علی؛ کتاب حاضر

از مردم‌سالاری اسلامی تا سکولاریزم زره‌پوش:
چالش راهبردی اسلام و دمکراسی در ایران

چنان‌که در بخش نخست مقاله درباره‌ی ارتباط نظام ارزشی- دینی با فرهنگ دمکراسی در دنیا مشاهد شد، بخش بزرگی از کشورهای اسلامی برپایه‌ی ساختار و نظام ارزشی متمایز، در زمره دمکراسی‌های جهان قلمداد نمی‌شوند. اینک با توجه به رابطه‌ی اسلام با دمکراسی یا رابطه‌ی دینداری با مردم‌سالاری از یک‌سو و تفکیک مرز دینداری مردم از حکومت دینی اسلامی در ایران در تعامل با دمکراسی‌خواهی از سوی دیگر پرسش اساسی این است که چشم‌انداز ایران برای نیل به مردم‌سالاری که به روایتی قریب یک‌صدسال در این راه تلاش شده است، چیست؟ شواهد نشان می‌دهد در میان کشورهای اسلامی و در کل بین ۷۸ کشور مورد بررسی در جهان، کشور ایران در نظرسنجی انجام شده پیرامون دمکراسی، رتبه‌ی ۷٦ ر احراز کرده است. بدین‌معنا که مردم ۷۵ کشور جهان بیش از مردم ایران به دمکراسی به‌عنوان بهترین نظام سیاسی- اجتماعی در دنیا می‌نگرند. با این وصف تنها ویژه‌گی و امتیاز موجود عبارت از این است که ایران در زمره کشورهایی قرار دارد که ٦۹ درصد از مردم آن به دمکراسی به‌عنوان بهترین نظام سیاسی ارزش نهاده‌اند. هر چند که عمق این باور در ایران در کنار سایر ممالک اسلامی چندان قابل توجه نیست! چنان‌که آمار نشان می‌دهد حتی کشورهای اسلامی مانند اندونزی با ۷۱ درصد، عربستان با ۷٤ درصد، پاکستان با ۸۲ درصد، ترکیه با ۸۸ درصد و بوسنی با ۹۲ درصد به دمکراسی در رتبه‌ای بالاتر از ایران اعتقاد دارند![1]

این شاخص در کنار شاخص دیگر در زمینه‌ی برابری زن و مرد به‌عنوان عامل مهم سنجش آزادی‌خواهی، برابرخواهی، مدارا و دمکراسی‌خواهی، نشان می‌دهد که در ایران از بین ۷۸ کشور مورد بررسی، فقط ۲۳ درصد از افراد ایرانی مورد بررسی به برابری اشتغال زن و مرد اعتقاد دارند و در مراتب آخر بین کشورهای جهان قرار می‌گیرد! در این میان البته موقعیت ایران نسبت به کشورهای اسلامی

دیگری مانند عربستان (۹ درصد)، مصر (۱۰ درصد)، مراکش (۱۲ درصد)، بنگلادش (۱۷ درصد)، پاکستان (۱۸ درصد)، الجزایر (۲۰ درصد)، بهتر است که در بین ممالک اسلامی آذربایجان (با ۲۸ درصد)، ترکیه (با ۳۱ درصد)، اندونزی (با ٤٠ درصد) و بوسنی (با ٤٨ درصد) موقعیت بالاتری از ایران دارند!

از سوی دیگر، سایر شواهد مربوط به وضعیت فرهنگ دمکراسی در ایران نیز گویای قدری یاس و ناامیدی است. در میان مجموعه شاخص‌های سنجش دمکراسی و زیرساخت‌های زمینه‌ساز آن، شاخص‌هایی نظیر شفاف‌سازی مالی یا فساد اندک سیاسی، آزادی اندیشه و مطبوعات، آزادی مدنی زنان، آزادی احزاب و مشارکت سیاسی مردم، آزادی ادیان و اقلیت‌های دینی نیز نمایانگر ضعف ساختارهای دمکراتیک در جامعه‌ی ایران است. در همین راستا نیم‌نگاهی به وضعیت ایران از نظر شاخص‌های پیش‌گفته می‌تواند تصویر عمومی مناسبی در تحلیل و جمع‌بندی به‌دست دهد.

شاخص‌های غیر دمکراتیک

بر اساس گزارش سازمان بین‌المللی شفاف‌سازی در سال ۲۰۰۵، از بین ۱۵۹ کشور مورد بررسی در جهان، ایران از نظر شاخص فساد مسئولان دولتی و سیاسی، رتبه‌ی ۹۳ را کسب کرده است که در مقایسه با رتبه‌ی ۸۸ آن در سال ۲۰۰٤، پنج رده نیز تنزل نشان می‌دهد. ایران در این گزارش، از نظر فساد مسئولان دولتی نمره‌ی ۹/۲ را از ده کسب کرده (امتیاز صفر به معنای بیش‌ترین و ۱۰ به معنای کم‌ترین فساد است) که در مقایسه با سال گذشته تغییری نکرده است و دامنه‌ی تغییر نمره فساد اقتصادی ایران بین ۳/۲ تا ۳/۳ اعلام شده است. ایران در گزارش سال ۲۰۰٤، در بین ۱٤٦ کشور جهان، در رتبه‌ی ۸۸ قرار گرفته بود. این گزارش رتبه‌ی برخی از کشورها را از کم‌ترین فساد تا بیش‌ترین فساد دولتی به ترتیب زیر اعلام کرده است که در این میان کشورهای اسلامی قابل توجه‌اند:[۲]

ایسلند ۱، فنلاند ۲، نیوزلند ۳، دانمارک ٤، سنگاپور ٥، سوئد ٦، سوئیس ۷، نروژ ۸، استرالیا ۹، اتریش ۱۰، هلند ۱۱، عمان ۲۹، امارات متحده عربی ۳۰، بحرین ۳٦، اردن ۳۸، قطر ۳۳، مالزی ۳۹، ایتالیا ٤۱، کویت ٤٥، آفریقای جنوبی ٤٦، یونان ٤۸، کلمبیا ٥٦، کوبا ٥۹، غنا ٦٥، ترکیه ٦۹، مصر ۷۲، عربستان سعودی ۷٥، سوریه ۷٦، چین ۸۲، مراکش ۸۳، ارمنستان و ایران ۸۸، هند ۹۲، الجزایر

۹۷، یمن ۱۰۶، پاکستان ۱٤٦، قزاقستان ۱۱۰، روسیه ۱۲۸، ونزوئلا ۱۳٦، عراق ۱٤۱، اندونزی ۱٤۰ و ...

با وجود این که شاخص فوق گویای فساد دولتی است ولی در عین حال گویای ضریب تحمل نظام فاسد در بین مردم ایران نیز هست. در همین زمینه بر پایه‌ی بررسی انجام شده در بین صاحبان تجارت، دانشگاهیان و تحلیلگران امنیت مالی از نظر شاخص فساد دولتی (و طبق مقیاس طیف‌گونه‌ی اندازه‌گیری آن از صفر یعنی بدون فساد تا ۱۰ به معنی بیش‌ترین فساد)، شواهد نشان می‌دهد ایران با کسب امتیاز ۷ با فساد مالی بالا در بین دولت‌مردان مشتمل بر فساد پلیس، فساد تجاری و فساد سیاسی در بین ۱۳۰ کشور مورد بررسی، رتبه‌ی ۵۲ را به‌دست آورده است.[۳] هم‌چنین بررسی دیگری در زمینه‌ی دمکراسی در ایران نشان می‌دهد:

۱. از بین ۱٤۱ کشور مورد بررسی در سال ۲۰۰۱، ایران از نظرآزادی‌های سیاسی و مدنی رتبه‌ی ۱۱۸ را دریافت کرده است. به‌بیان دیگر از نظر مقیاس مورد بررسی از امتیاز ۷ (به‌معنای فساد بالا) تا امتیاز یک (به‌معنای فساد اندک) ایران امتیاز یک را گرفته است.

۲. شاخص دیگر رده‌بندی وجود نهادهای دمکراتیک است. بدین‌معنا که کشورهای دارای ساختار تمامیت‌گرا امتیاز صفر و ساختار دمکراتیک، امتیاز ۱۰ دریافت کرده‌اند. از این نظر ایران در سال ۱۹۹۹ با کسب امتیاز ۳ از بین ۱٤۱ کشور، رتبه‌ی ۸۸ را احراز کرده است. اگرچه در مقایسه‌های به‌عمل آمده شاخص نسبت تعداد نمایندگان مجلس به جمعیت کل کشور نیامده است، ولی مقایسه‌ی ایران با ۲۹۰ نفر نماینده برای ۷۰ میلیون نفر جمعیت، در کنار کشور سوئد با ۳۷۰ نفر نماینده برای ۹ میلیون نفر، نشانگر تفاوت در سطح و عمق ساختار دمکراسی در بین این دو کشور است[٤] که از نظر تنوع قومیتی و دینی بسیار متفاوتند. اگر در این مقایسه شاخص نسبت جنسی افزوده شود که خود معیار مهمی در سنجش دمکراسی خواهی به‌شمار می‌رود، تفاوت‌ها بسیار تکان‌دهنده خواهد بود!

شواهد اقتصادی نیز نشان می‌دهد که ایران از منظر جهانی در موقعیت مناسبی قرار نگرفته است. تولید ناخالص داخلی ایران در سال ۲۰۰۲ برابر با ۳/٤۵۸ میلیارد دلار است که در بین ۲۲۹ دولت مورد بررسی، دارای رتبه‌ی ۱۸ است. ولی محاسبه‌ی این رقم بر حسب جمعیت یا سرانه‌ی آن با رقمی معادل۲/ ٦۷۱۲

دلار، این رتبه را در بین ۱۳۶ سرزمین- دولت مورد بررسی به ۹۸ تنزل می‌دهد. هم‌چنین به استناد داده‌های موجود، در سال ۲۰۰۲ ایران با ۸/۷ (هشت و هفت‌دهم) میلیارد دلار بدهی در میان ۱۹۸ کشور دارای بدهی خارجی، رتبه‌ی ٦٦ را احراز کرده است. از سوی دیگر میزان بدهی ایران برحسب تولید ناخالص داخلی با حدود ۲ از ۱۰۰ دلار، رتبه‌ی ۱۸۸ را در بین ۱۹۵ کشور اشغال کرده است. این میزان برحسب سرانه‌ی بدهی خارجی معادل ۱۲۷/٤۱ (یک‌صدوبیست‌وهفت و ٤۱ صدم) دلار در بین ۱۹۸ کشور دنیا دارای رتبه‌ی ۱۷٤ است. به بیان دیگر ایران و ایرانی امروز در فهرست بزرگ‌ترین بدهکاران دنیا قرار دارند.(۵)

یکی دیگر از شاخص‌های سنجش دمکراتیک بودن جوامع، نگرش جنسیتی است. مطالعه پیرامون برابری جنسی و دمکراسی در بین ٦۵ کشور دنیا که حدود ۸۰ درصد جمعیت دنیا را در خود جای داده است، نشان‌دهنده‌ی ارتباط تنگاتنگ این دو مقوله است. به‌طوری که وقتی زنان به‌عنوان نیمی از جمعیت کشور دارای موقعیت برابری با مردان از نظر حقوق اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و اقتصادی و حتی قانونی نیستند چگونه می‌توان این جامعه را دمکراتیک معرفی کرد؟! برپایه‌ی همین تحلیل میان دمکراسی، تحول فرهنگی، نوگرایی و نوسازی در جامعه، همبسته‌گی بالایی وجود دارد.(٦) اینگل‌هارت می‌نویسد از آن‌جایی که کشورهای ثروتمند صنعتی و مدرن دارای نسبت بیش‌تری از مشارکت زنان هستند و نظر به این که توسعه‌ی اقتصادی با حذف باورهای مردگرایانه و دمکراتیزه کردن جامعه ارتباط قوی دارد، بنابراین توسعه‌ی اقتصادی مدرن، منجر به تغییر هنجارهای جنسیتی، ساخت‌یابی دمکراسی و افزایش جایگاه زنان در مجلس می‌شود. رابطه‌ی چند متغیره به‌دست آمده میان فاکتورهای متعدد مورد بررسی در این زمینه گویای این است که به ترتیب جوامع پروتستانتی، کاتولیک و در آخر جوامع اسلامی به برابری جنسی باور دارند. این شاخص حاکی است متوسط حضور زنان در مجلس قانونگذاری در جوامع پروتستان ۳۰ درصد، در کاتولیک ۱۳ درصد، در ارتدوکس ۷ درصد، در کنفوسین ۵ درصد و در جوامع اسلامی ۳ درصد است.(۷) امروزه این میراث هم‌چنان باقی‌مانده و جوامع پروتستانتی نزدیک به ۱۰ برابر بیش‌تر از جوامع اسلامی فرصت‌های برابر برای زنان ایجاد کرده‌اند.

از این منظر نیز وضعیت زنان ایران از زوایای مختلف فاقد شاخص‌های

برابری‌خواهانه و دمکراتیک است:

- از نظر اشتغال، زنان حدود ۱۰ درصد نیروی شاغل در کشور را تشکیل می‌دهند و قریب ۶۰ درصد زنان تحت عنوان زنان خانه‌دار از نظر اقتصادی غیر فعال تلقی شده و بدون هرگونه دستمزدی، سهمی در ایجاد ارزش افزوده نیز به‌طور رسمی ندارند (حال این‌که اگر برپایه‌ی آمار، زنان خانه‌دار واقع درسن ۱۵ تا ۶۵ سال، در محاسبه‌ی میزان اشتغال دخالت داده شوند، نرخ بی‌کاری کشور به بیش از ۵۰ درصد افزایش می‌یابد).

- از نظر سیاسی زنان در مجلس، ریاست جمهوری، مشاغل قضایی، مشاغل بالای سیاسی نظیر مقام وزارت یا ریاست جمهوری و شورای‌های متعدد قانونگذاری نظیر شورای تشخیص مصلحت، نگهبان، انقلاب فرهنگی و سایر شوراهای عالی سیاست‌گذار و تصمیم‌گیر، حضورشان بسیار اندک و گاه اصولاً از نظر قانون اسلامی منع شرعی دارد (مثلاً در ریاست جمهوری زیر عنوان رجل سیاسی).

- از نظر اجتماعی زنان ناگزیر از انتخاب شدن توسط مردان هستند و اصولاً نمی‌توانند به‌عنوان خواستگار مرد اقدام کنند و در این مورد تصمیم‌پذیر هستند. هم‌چنین از منظر اجتماعی نیز زنان نمی‌توانند نوع و چگونگی پوشش خود را انتخاب کنند بلکه این قوانین مردخواهانه و سلطه‌ی سیاسی- دینی حکمای شرع است که تنظیم‌کننده نحوه‌ی آن است.

- در نهایت از نظر مدنی، زنان دارای حقوق برابر در طلاق، سرپرستی کودک، قانون ارث، سفر، اقامت، تحصیل، حضور در مجامعی نظیر مراکز ورزشی، رشته‌های ورزشی و حق رای در این خصوص نبوده و قانون اساسی و سایر قوانین شرعی برای آن‌ها قدرت انتخاب نگذاشته است.

دین‌سالاری در برابر مردم‌سالاری

در ادامه‌ی بررسی شاخص‌های سنجش دمکراتیک بودن جوامع، عامل فرهنگ نیز جایگاه ویژه‌ای دارد. مطالعه‌ی مربوط به نگرش مردم نسبت به فرهنگ غرب و باورهای دینی در پروژه وسیع «پیمایش ارزش‌های جهان» که در ۸۰ کشور از جمله ایران در سال ۲۰۰۰ صورت گرفته است، نشان می‌دهد که در بین سه کشور مورد مطالعه‌ی اسلامی در این گزارش یعنی اردن، مصر و ایران، ایرانیان مورد مطالعه، کم‌تر از مردم دو کشور دیگر به تهاجم فرهنگی غرب و باورهای

دینی تاکید دارند.[۸] آن‌چه مهم است تاکید بر این نکته است که علاوه بر زیرساخت‌های اقتصادی، به تعبیر لیپست (Lipset) نوع خاصی از فرهنگ سیاسی پیش‌شرط وجودی یک دمکراسی موثر است.[۹] در نقد این نظریه‌ها بسیاری دیگر نیز در مقام تردید در یافته‌های این پیمایش انجام شده برآمده و تضاد فرهنگی مورد تاکید میان اسلام و دمکراسی را به چالش می‌طلبند.

برایزات (Braizat,F.) معتقد است در کشاکش دیرین عامل اسلام با مدرنیته سه رویکرد عمده وجود داشته است:

الف) باور به ناسازگاری اسلام با اندیشه‌ی مدرن و عقلانیت علمی با هوادارانی مانند فرانسیس فوکویاما.

ب) باور به سازگاری این دو عامل با یکدیگر.

پ) باور به این‌که در اسلام برخی عناصر موافق و برخی مخالف مدرنیته وجود دارد که گاه به جذب آن‌ها می‌پردازد و گاه به‌عنوان عناصر فرهنگ بیگانه طرد می‌کند.

فوکویاما تاکید دارد که اسلام بنیادگرا به‌ویژه در سال‌های اخیر ناسازگاری بیش‌تری با مدرنیته، دمکراسی و سرمایه‌داری دارد. او بر این باور است که جوامعی که به دمکراسی و مدرنیته رسیده‌اند به انتهای تاریخ نیز رسیده اند.[۱۰، ص۲-٤] به‌نظر برایزات، نظریه‌ی افرادی مانند فوکویاما به‌جای نظام‌های سیاسی حاکم بر کشورهای خاورمیانه و مسلمان، ناسازگاری‌ها را به نظام ارزش‌های اسلامی و فرهنگ مرتبط بدان منسوب می‌سازد.

تحقیق دیگر انجام شده در سه کشور مسلمان اردن، مصر و ایران نیز نشان می‌دهد هر سه کشور با درصد بالایی دین را در زندگی‌شان بسیار مهم تلقی می‌کنند و هنوز باورهای سنتی‌شان درباره‌ی نقش‌های جنسی و خانواده را حفظ کرده‌اند. علاوه بر این در سنجش سایر عوامل مانند مذهبی بودن، نگرش آن‌ها به غرب، روابط جنسی، تعداد مطلوب فرزندخواهی، سیاست و اقتدار، عموماً نگرشی افراطی و سنتی دارند. البته در بین این کشورها چنان که پیش‌تر گفته شد تفاوت‌هایی نیز مانند نگرش ایرانیان در مقایسه با اردنی‌ها و مصری‌ها وجود دارد.[۱۱، ص۲۵] به‌طوری که ایرانیان در این تحقیق نسبت به دو ملت مسلمان دیگر کم‌تر مذهبی‌اند، هویت ایرانیان با ملی‌گرایی بیش از دینداری و مسلمانی سازگار است، کم‌تر نسبت به فرهنگ غربی بدگمان هستند و آن را تهاجم تلقی نمی‌کنند، خواهان فرزندان کم‌تری هستند، نسبت به کار زنان آزاداندیش‌ترند، و

به میزان دو ملت دیگر به فرمانبری و اطاعت‌پذیری زنان از مردان باور ندارند. از این‌رو ایرانیان در بین دو ملت مسلمان دیگر کم‌تر سنتی‌اند و با معیارهای غربی بیش‌تر مدرن جلوه کرده‌اند. علاوه بر این در جامعه‌ی ایران با سلطه‌ی یک رژیم مذهبی بنیادگرا، مردم از یک‌سو کم‌تر مذهبی شده و کم‌تر ضد غرب هستند و از سوی دیگر سکولارتر بوده و طرفدار ارزش‌های نوگرا هستند.[۱۲،ص۲۶-۸] بر پایه‌ی این تحقیق جوانان ایرانی و افراد تحصیلکرده‌تر بیش‌تر از مسلمانان مصری و اردنی، سکولار و ملی‌گرا بوده و تمایلات مذهبی کم‌تری دارند.

پژوهش دیگر انجام شده برای مقایسه‌ی دمکراسی و دینداری بین ممالک مسیحی و اسلامی که توسط «اسلام قاسم» صورت گرفته، حاکی است کشور ایران برخلاف عربستان سعودی و پاکستان کم‌تر تحت تاثیر دینداری و حکومت دینی است. وی به نقل از رامین جهانبگلو، می‌نویسد: «دیگر در ایران جن دمکراسی از بطری بیرون پریده است.» داده‌های تجربی مبتنی بر نظرخواهی از ایرانیان و سیاستمداران نشان می‌دهد که ۸۶ درصد ایرانیان، دمکراسی یا مردم‌سالاری را نسبت به تئوکراسی یا دین‌سالاری ترجیح می‌دهند. ۷۰ درصد نیز دمکراسی را بهتر از سایر حکومت‌ها می‌دانند.[۱۳،ص۱۸]

جدول۱) درصد حمایت از دمکراسی برپایه‌ی این سئوال: «آیادمکراسی با وجود مشکلاتش، بهتر از سایر اشکال حکومتی است.»[۱٤، ص۲٤]

ارزش	ایران	پاکستان	عربستان
بسیارموافق/درصد	۳۲.۷	٤۲.٦	۳۳.۸
موافق/درصد	۳٦.٥	۳۹.٦	٤۰.۷
مخالف/درصد	۱۷.٤	۹.۳	۱٦.٤
بسیارمخالف/درصد	۱۳.۳	۸.٥	۹.۱
کل(تعداد)	۱٥۲۷	۱۹٥۰	۱۲۱٤

همان‌طورکه جدول یک نشان می‌دهد اگر گزینه‌های بسیار موافق را با موافق جمع کنیم، قریب ۷۰ درصد ایرانیان مورد بررسی (۱۵۲۷نفر) دمکراسی را بهتر از نظام‌های سیاسی دیگر برشمرده‌اند. هرچند این نسبت پس از دو کشور دیگر منطقه قرار دارد. از سوی دیگر یافته‌ی مربوط به میزان مراجعه به مراکز ارائه‌ی خدمات دینی در جدول (۲) نیز نشان می‌دهد فقط ۲۷ درصد ایرانیان مورد بررسی (۲٤٤۲ نفر) پس از مردم عربستان سعودی، در هفته بیش از یک بار به مراکز دینی مانند مساجد می‌روند. به عبارت دیگر بیش از ۷۳ درصد ایرانیان به

میزان اندکی یعنی حداقل یک بار در ماه، به‌ندرت یا هیچ‌گاه به مراکز دینی مراجعه نمی‌کنند.

جدول ۲) درصد حمایت از معیارهای دینی در هر کشور (ورود به مراکز خدمات دینی)[۱۵]

ارزش	ایران	پاکستان	عربستان
یک‌بار و بیش‌تر در هفته	۲۷	۷٤/۲	۲۰
یک‌بار در ماه	۱۹	۱۷	۱۵
به‌ندرت	۵۰	۸.۸	٤۰
هیچ‌گاه	٤	-	۱٦
کل(تعداد)	۲٤٤۲	۲۰۰۰	۱٤٦۳

جمع‌بندی

در پاسخ به پرسش اصلی نوشتار حاضر درباره‌ی رابطه‌ی دمکراسی و اسلام در ایران رویکردهای مختلفی وجود دارد. نخستین رویکرد، تاریخی است. هما کاتوزیان، پژوهشگر و تحلیلگر تاریخ ایران، یکی از دلایل عدم مدرنیزه و دمکراتیزه شدن جامعه‌ی ایران نسبت به اروپا را چنین می‌داند که در جامعه‌شناسی تاریخی ایران، ثروت و منزلت امتیازی بود که به تایید و امتیاز حکومتی وابسته بود. لذا در هیچ نقطه‌ای از تاریخ ایران هیچ‌کسی را نمی‌توان یافت که به طبقه‌ی ممتازی متعلق بوده باشد. با وجودی که طبقات مختلفی مانند زمیندار، بازرگان، دهقان، کشاورز در ایران وجود داشت، ولی اثری از طبقه‌ی اشراف یا اریستوکرات و طبقه‌ی حاکمه نبود. بنابراین مهم‌ترین افراد عبارت از کارمندان عالی‌رتبه‌ی حکومتی بودند. از همین‌روی در ایران طبقه‌ی اریستوکرات یا طبقه‌ی حاکمه‌ای که بتواند همانند اروپا در طول تاریخ اثرگذار باشد پدید نیامد. در فصل انقلابات نیز در ایران برخلاف اروپا این کل یا بخش بزرگی از جامعه بود که علیه حکومت مستبد و ظالم طغیان می‌کرد. از این‌رو هیچ طبقه‌ای نیز به حمایت از حکومت برنمی‌خاست! روی دیگر حکومت مستبد خودرای (arbitrary state)، آشفته‌گی و نابسامانی (chaos) است! توماس هابز از چنین حکومتی به «حکومت طبیعی» یا لویاتان (Leviathan) یعنی حکومت همه علیه همه! یاد می‌کند. از همین روی کاتوزیان قاعده‌ی چرخش قدرت در ایران را چرخه‌ی «استبداد- آشفته‌گی- استبداد» می‌داند.[۱٦]

صرف نظر از این رویکرد، دیدگاه دیگری با قدری خوش‌بینی به جو سیاسی

ایران امروز می‌پردازد و از تحلیل روندهای تاریخی خود را رها می‌سازد. تاگیرا برخلاف اینگل‌هارت با قدری خوش‌بینی نسبت به برخی از کشورهای اسلامی از جمله ایران معتقد است که شواهد آماری ارائه شده نشانه‌های خوبی به‌دست می‌دهد. به‌طوری که به‌نظر او می‌توان برای حرکت برخی از کشورهای غیر دمکرات چهار چشم‌انداز و راه برون‌رفت ارائه کرد که می‌تواند حرکت کشورهای اسلامی و ارتدکس به‌سوی دمکراسی را فراهم کند:

۱- نزدیکی جغرافیایی به اروپا به‌ویژه برای ممالکی مانند بوسنی، آلبانی و ترکیه. همچنین برای الجزایر، تونس و مراکش.

۲- استفاده از زبان و نوشتار لاتین که می‌تواند فاصله‌ی فرهنگی و روان‌شناختی با اروپا را کاهش دهد. این امکان در بدو امر برای کشورهای ترکیه، بوسنی، آلبانی، و اندونزی وجود دارد.

۳. کاهش فساد با این فرض که زمینه‌ی تمایل بیش‌تر مردم برای نظارت بر حوزه‌ی قدرت را فراهم می‌کند. شاخص سلامت و صداقت نخبه‌گان که از شاخص‌های مهم سنجش فساد (از صفرتا ۱۰) است، همه‌ی کشورهای عمدتاً مسلمان‌نشین یا غالباً اسلامی را در زیر نمره‌ی ۲/۵ قرار می‌دهد (یعنی با ۷۵ درصد عدم صداقت مالی و سیاسی). به‌طوری که آلبانی با ۲/٤، اندونزی با ۱/۸ و بنگلادش با ۰/۸ امتیاز، فاسدترین ممالک دنیا به‌شمار می‌روند.

٤. تقویت موجود خاستگاه‌های دمکراتیک. در این‌جا ایران به‌دلیل این که دمکراسی در اندیشه‌ی نخبه‌گان آن جای باز کرده است، مقدم بر ممالکی مانند ترکیه و اندونزی قرار می‌گیرد. پس از این‌ها، مراکش، مالزی، پاکستان، اردن و برخی دیگر قرار می‌گیرند که در آن‌جا دمکراسی میان واقعیت و دروغ شناور است.(۱۷)

به‌نظر تاگیرا، برپایه‌ی این معیارها کشورهای ترکیه، بوسنی و آلبانی از معیار اول؛ اندونزی، مالزی، تونس و اردن از معیار دوم؛ ایران و مراکش از معیار سوم(کاهش فساد)؛ و سایر کشورها از معیار چهارم می‌توانند بهره گیرند. به‌نظر وی، کشور ایران با وجود این که در غرب به‌ویژه در امریکا به‌عنوان اسلامگرای افراطی شناخته می‌شود، دارای امکان اولیه‌ی جدی برای حرکت به‌سوی دمکراسی است. با وجود این که قدرت اصلی در ایران در دستان روحانیون غیر منتخب قرار دارد، ولی نظامی از انتخابات در زیر این ساختار قدرت انجام می‌شود. در برخی از کشورها دمکراسی توسط نخبه‌گان مانند ترکیه یا

جنبش‌های دانشجویی در اندونزی پیش برده می‌شود ولی در واقع آن‌ها فاقد جامعه‌ی مدنی هستند. در ایران فراگیری و آموزش عجیبی برای دمکراسی در برابر روحانیون وجود دارد. اگر در این کارزار جنبش دمکراسی‌خواهی پیروز شود، مانند آن‌چه در جامعه‌ی اسپانیا در فضای گرگ و میش دیکتاتوری فرانکو وجود داشت، جامعه‌ی ایران می‌تواند خود را برای پذیرش دمکراسی آماده و منطبق سازد.

در کشورهای عربی که لزوماً همه‌ی آن‌ها عرب‌زبان و اسلامی نیز نیستند (مانند مصر، لبنان و سودان)، با این‌که انتخابات به‌ظاهر صورت می‌گیرد ولی به تعبیر مارشا پوساسنی، این فرایند با دو اهرم دگرگون می‌شود: مداخله در قبل از انتخابات و تقلب در نتایج یا پس از انتخابات. در این کشورها اپوزیسیون توانایی دستیابی به جایگاه قانونی، مطبوعات و انجام رقابت و مبارزه‌ی سیاسی را ندارد. رای‌دهندگان وادار به دادن رای به نفع احزاب دولتی می‌شوند. دستیابی به تعدد احزاب در این ممالک بسیار دور از ذهن به‌نظر می‌رسد. از این‌رو به‌نظر می‌رسد سیمای دمکراسی ظاهری ایران بیش‌تر با طرح پوساسنی سازگار است.

رویکرد دیگر با تاکید بر ساز و کار عینی و واقعی نظام انتخاباتی، در برابر رویکرد خوش‌بینانه‌ی پیش‌گفته، معتقد است در طول سه دهه‌ی گذشته برپایه‌ی موج سوم هانتینگتون، موجی از رشد نظام‌های دمکراتیک آغاز شده و هم‌چنان رو به رشد بوده و به یک پدیده‌ی جهانی تبدیل شده است. به‌نظر دایاموند، با این که شرط اولیه‌ی دمکراسی ضرورت وجود نظام‌های انتخاباتی آزاد، رقابتی، منظم و پیوسته است، ولی صرف وجود آن نیز شرط کافی نیست. به‌طوری که بسیاری از کشورها وجود دارند که با وجود نظام‌های به‌ظاهر انتخاباتی، بیش‌تر ن حقوق انسانی را نادیده می‌گیرند، دارای فساد گسترده‌ای در دولت و جامعه هستند و قوانین ثابت و مقومی برای دفاع از حقوق شهروندی ندارند.[۱۸]

چنان که جدول سه نشان می‌دهد ۳۰ دولت از ۳۳ کشور امریکای لاتین و کارائیب دمکرات هستند. دوسوم کشورهای قبلاً کمونیست و حتی دوپنجم دولت‌های آفریقایی نیز در حال حاضر دمکرات هستند و فقط منطقه‌ی خاورمیانه دارای هیچ دولت دمکراتی نیست! دایاموند معتقد است برخی از این کشورهای غیر دمکرات براین باورند که دمکراسی ماهیت فرهنگی- غربی داشته و برای همه‌ی کشورها الگوی مناسبی نیست (با طرح بومی‌سازی دمکراسی و سکولاریزم) و الگوی بدیل آن نیز به‌طور طبع «اسلام»

است.[۱۹]

جدول ۳. توزیع دمکراسی و آزادی برحسب منطقه – ۲۰۰۲[۲۰]

منطقه	تعداد کشورها	تعداد دمکراسی‌ها(درصد ازکل)	تعداد (درصد) لیبرال دمکراسی‌ها	امتیاز آزادی# ۱۹۷٤	امتیاز آزادی# ۱۹۷٤
اروپای غربی وآنگلوساکسن	۲۸	۲۸ (۱۰۰)	۲۸(۱۰۰)	۱.۵۸	۱.۰٤
امریکای لاتین و کارائیب	۳۳	۳۰ (۹۱)	۱۷ (۵۲)	۳.۸۱	۲.٤۹
اروپای شرقی و شوروی سابق	۲۷	۱۸ (٦۷)	۱۱ (٤۱)	٦.۵۰	۳.۳۹
آسیای شرقی، جنوب و ج.ش.	۲۵	۱۲ (٤۸)	٤ (۱٦)	٤.۸٤	٤.۳۸
جزایر اقیانوس آرام	۱۲	۱۱ (۹۱)	۸ (٦۷)	۲.۷۵	۲.۰۰
آفریقا، صحاری	٤۸	۱۹ (٤۰)	۵ (۱۰)	۵.۵۱	٤.۳۳
خاورمیانه تا شمال آفریقا	۱۹	۲ (۱۱)	۱ (۵)	۵.۱۵	۵.۵۳
کل	۱۹۲	۱۲۰ (٦۳)	۷۳ (۳۸)	٤.۳۹	۳.۳۸
کشورهای عرب	۱٦	۰	۰	۵.۵۹	۵.۸۱
کشورهای اکثرا مسلمان	٤۳	##۷	۰	۵.۲۹	۵.۳۳

معنای امتیازهای آزادی بدین صورت است که امتیاز پایین‌تر گویای نرخ آزادی و دمکراسی بیش‌تری است.

در این گروه بنگلادش، مالی، نیجر، سنگال، اندونزی، ترکیه، آلبانی قرار دارند.

مروری بر رویکردهای متعدد نشانگر این است که:

- در موضوع دمکراسی در ایران نمی‌توان موانع تاریخی را نادیده گرفت. این موانع هم‌چنان در لایه‌هایی از فرهنگ عمومی و ساختار قدرت به‌نوعی نقش‌آفرینی می‌کند.
- جداسازی امر فرهنگ عمومی آمیخته از عناصر دینی و سنتی در واقعیت، امری دشوار ولی دست یافتنی است. بسیاری از نمودها و آموزه‌های دینی در

فرهنگ سنتی مقبولیتی ندارند و الگوهای میان این دو فرهنگ گاه حتی در تضادهای جانکاهی قرار می‌گیرند.[۲۱]

- باورداشت‌های دینی عموم مردم علی‌رغم مرزبندی نسبی با الگوهای حکومتی اسلام بنیادگرا در نظام‌های ارزشی و آموزشی رسمی در کشور[۲۲] دارای فصول و اصول مشترکی نیز هست که زمینه‌ساز تقویت روند ستیز با زیرساخت‌های فرهنگی مردم سالاری است.

- خصیصه‌ی فرهنگی- اسلامی معادگرایی یا دنیاگریزی در برابر دنیاگرایی مسلمانان یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های ناهم‌ساز با فرهنگ عقلانیت مادی، تولیدگری و تلاش برای نیک‌بختی زمینی است[۲۳] که در جای خود با تقدس‌زدایی، سکولاریزم و فردی‌سازی دین و تقلیل آثار اجتماعی- سیاسی آن در حوزه‌ی عمومی به عنوان مقدمات دمکراتیزه شدن جامعه تنافر دارد.

- ویژه‌گی دیگر ایرانی- اسلامی، تقلید و اطاعت‌پذیری است که با نوآوری و خلاقیت به‌عنوان عنصر حیاتی رشد و توسعه‌ی اقتصادی و هم‌چنین روح انتقاد و چالشگری در برابر اقتدار و ستم‌ستیزی ناشی از آن در تعارض است که با فرهنگ دمکراسی نیز ناسازگار می‌نماید.[۲۴]

- منش اسلامی دیگر در قالب شریعت عبارت از خودی و غیر خودی‌سازی جنسی علیه زنان و به‌سود مردان[۲۵] خودی و غیر خودی‌سازی دینی علیه اقلیت‌های دینی، و در نهایت خودی و غیرخودی‌سازی قشری به‌نفع روحانیون به‌ویژه به‌صورت ایدئولوژیک به سود هواداران نظام الهی- اسلامی یا حکومت دینی است که از اساس با تبعیض، طرد، منزوی‌سازی و سلطه‌ی گروهی بر گروه دیگر، با مبانی و معانی دمکراسی ناهم‌ساز است.[۲۶]

در نهایت این که صرف نظر از مقاوت رهبران سنتی و متشرعین اسلامی در برابر دمکراتیزه کردن جامعه که نوعی خطر جانکاه تلقی می‌شود، بخش بزرگی از فرهنگ سنتی مردم ایران نیز با توجه به خصایص مذکور د رای موانع جدی در دستیابی به نمادها و نهادهای دمکراسی است. مهم‌ترین وظیفه در نواندیشی و نوزایی فرهنگی، پالایش برخی خصایص فرهنگی سنتی- اسلامی است (به برخی از آن‌ها اشاره شد) که بی‌تردید علاوه بر رفع موانع سیاسی در حوزه‌ی قدرت و عبور از مشروعیت دینی در حوزه‌ی سیاست و قدرت، روشنفکران سکولار جامعه را نیز به تکاپو درمی‌افکند. در این میان نیروهای علی الاطلاق ملی- مذهبی، نواندیشان مسلمان با نمایندگانی هم‌چون نهضت آزادی، طیف

سحابی، طیف پیمان، طیف سروش و ... تحت عناوین مردم‌سالاری دینی یا به‌طور مشخص مردم‌سالاری اسلامی، یا دمکراسی حداقل با عناوینی چون مشروطه‌ی مشروعه یا مشروطه‌ی ولایی! به «سکولاریزم زره پوشیده» یا بهداشتی و بی‌خطر[۲۷] روی آورده‌اند. این طیف‌های سیاسی و فکری با توجه به نیازهای دنیای نوین و مطالبات مدنی مردم و به‌ویژه جوانان ایران، فقط زمانی می‌توانند زمین سوخته‌ی فرهنگ دینی- سنتی ایران و ایرانی را آباد کنند که پیش از هرچیز به مهم‌ترین فرازهای ناسازگاری دین و دنیا، مردم‌سالاری و دین‌سالاری، دینداری و مردمداری، حقوق مسلمان/ اسلامی با حقوق بشر بپردازند و پاسخی دیگر و طرحی نو دراندازند که در غیر این‌صورت در گردونه‌ی تلخ ایران، چرخه‌ی استبداد- آشفتگی- استبداد را به‌جای آزادی- مردم‌سالاری- برابری، بازتولید خواهند کرد!

منابع:

۱. اسلام، مسیحیت و دمکراسی، قسمت نخست:
http://www.akhbar-rooz.com/article.jsp?essayId=3375
۲. آخرین وضعیت شاخص‌های فساد دولتی در ایران و جهان:
http://www.roshangari.net/as/ds.cgi?art=20051018125456.html
۳. همان منبع، همان‌جا
٤. شاخص‌های آزادی در ایران
http://sociology.mihanblog.com/?More=115
۵. ایران و ایرانی در فهرست بزرگ‌ترین بدهکاران دنیا:
http://sociology.mihanblog.com/More-142.ASPX
٦. Gender Equality and Democracy, Ingelhart,R., etal, 2003
http://www.worldvaluessurvey.org/Upload/5_gendemoc.pdf
۷. همان منبع، ص۹.
۸. بنگرید:
Islam and global governance orientation toward Tthe UN and Human rights among four Islamic Countries and four western, Th. Pettersson, 2003
http://www.worldvaluessurvey.org/Upload/5_Thorleif%20Pettersson%20FN%20Cairo%20definitiv.pdf
&http://www.worldvaluessurvey.org/Upload/5_Iran.pdf
۹. بنگرید:
Political culture and democracy: Analyzing cross-level linkages ingelhart, R & ,.Welzel, C.,2003 :http://www.worldvaluessurvey.org/Upload/5_Ecolfal3.pdf
۱۰. بنگرید:
- Muslims and Democracy: an empirical critique of Fukuyama`s culturalist approach, Braizat, F.2003

http://www.worldvaluessurvey.org/Upload/5_Islamdem_2.pdf

۱۱. بنگرید:

-Worldviews of Islamic Publics: The case of Egypt; Iran & Jordan , Moaddel,M & Azadarmaki,T.2003, http://www.worldvaluessurvey.org/Upload/5_Iran.pdf

see also about pools on --Islam and democracy
http://www.iranian.ws/poll/poll7.php?action=results&poll_ident=7?action=results &poll_ident=7

and see too about separation of religion from state:

http://www.iranian.ws/poll/poll-5.php?action=results&poll_ident=5
and about priority on Islam or Iran see:
http://www.iranian.ws/poll/poll-13.php?action=results&poll_ident=13
and about Good or bad assessment of Islam see
http://www.iranian.ws/poll/poll-4.php

۱۲. همان منبع، همان‌جا

۱۳. بنگرید:

-Religiosity & support for democracy: A comparative study between west & Muslim world, Qasem, I.2003

:http://www.upf.edu/dcpis/activitats/forum/islam_qasem.pdf

۱٤. همان منبع

۱۵. همان

۱٦. بنگرید:

-Problems of Democracy & the public sphere in modern Iran, Katouzian, H,. http://www.cssaame.ilstu.edu/issues/V18-2/Katouzian.pdf

۱۷.بنگرید:

Prospects of Democracy in Islamic Countries,Taagepera, R.2003

http://repositories.cdlib.org/cgi/viewcontent.cgi?article=1026&context=csd

۱۸. بنگرید:

Can the Whole World Become Democratic? Democracy, Development and International Policies, Diamond: within P.8
http://repositories.cdlib.org/cgi/viewcontent.cgi?article=1022&context=csd L. 2003

۱۹. همان

۲۰. همان

۲۱. تضادهای فرهنگ اسلامی، ملی و غربی، فصل بعدی همین کتاب

۲۲. آموزش رسمی، آموزش واپسگرا
http://social.iran-emrooz.de/more.php?id=4018_0_19_0_M

۲۳. معاش و معاد
http://think.iran-emrooz.de/more.php?id=4835_0_12_0_M

۲٤. خلق را تقلیدشان برباد داد.
http://www.iran-emrooz.de/archiv/maqal/1382/tayefi820225.html

۲۵. آدم، آدم است؛ آدم، مرد!
http://www.iran-emrooz.de/archiv/maqal/1382/tayefi820211.html

۲٦. آسیب‌شناسی گذار به دولت دمکراتیک، بخش٤، ثروتی،م.
http://news.gooya.com/politics/archives/048569.php

۲۷. برخلاف بسیاری دیگر در تاریخ سکولاریزم، اولین‌بار سنت اگوستین با تفکیک دوگانه‌ی

کلیسا و حکومت، دو شهر و دو شهروند معرفی کرد که یکی از آن‌ها می‌توانست در دیگری نیز ادامه حیات دهد. سکولاریزم آگوستین به دنیایی شدن بی‌خطر یا ملایم مشهور شده است. بعدها فلاسفه‌ی دیگری به رابطه‌ی دین و دمکراسی پرداخته‌اند. آلکسی توکوویل در اثر خود به‌نام «دمکراسی در امریکا» تاکید می‌کند که دمکراسی امریکایی شاهد مثال خوبی است برای رابطه‌ی سه‌گانه‌ی دین، سکولاریزم و دمکراسی. امروزه برخی بر این باورند که دمکراسی موجود در غرب مسیحی محصول تعامل این سه عامل است. از این‌رو در ادبیات سکولاریزم، از سکولاریزم آگوستین و توکوویل به «سکولاریزم زره پوشیده» برای مراقبت از دین در برابر حکومت و از نگرش مارکس و نیچه به «سکولاریزم شمشیر زن» برای بی ارتباط دانستن دین و حکومت یاد می‌کنند. بنگرید:

A religious democracy in Iran. Schmid, P.D., 2003:
http://www.quranalone.com/articles/Schmid.pdf

تضادهای سه‌گانه‌ی فرهنگ ایرانی، اسلامی و غربی

یکی از مسایل مهم قابل بررسی در علل عقب‌ماندگی ایران در کنار عوامل بسیار خرد و کلان، عینی و ذهنی، تاریخی و عصری، و در نهایت ملی و فراملی، پرداختن به خصایص و تضادهای فرهنگی است. عواملی که در طول سده‌های بسیار هم‌آغوش و هم‌نوای خصایص فرهنگی دیگری مانند فرهنگ اسلامی و مدرن غربی شده و تا امروز نیز یکدیگر را بازتولید کرده‌اند. به بیان دیگر جامعه‌ی ایران امروز در کشاکش ناهمگونی‌ها و پارادوکس‌های فرهنگی است که از یک منظر دارای دو تضاد عمده در بین سه حوزه‌ی فرهنگی ایرانی- زرتشتی، اسلامی- عربی و مدرن- غربی بوده است. این تضادها عبارتند از:

۱. اولین تضاد با حمله‌ی اعراب به ایران مقارن با قرن دهم خورشیدی بود. این یورش مرزی و ارضی با داعیه‌ی عدالت‌خواهی و ظلم‌ستیزی، پاسخگوی برخی تضادهای میان مردم و پادشاهان ساسانی و موبدان یا روحانیون زرتشتی بود. از این حیث نیز در برهه‌هایی مورد استقبال برخی مردم درمانده در حاشیه‌ی زندگی اجتماعی آن روزگار قرار گرفت. ولی با به برده‌گی کشاندن و به واپس نشاندن ایرانیان از سوی اعراب تازه مسلمان بدوی و اخذ ناگزیر جزیه یا عوارض آزادگی و حفظ هویت ایرانیان ناباور به دین اعراب مهاجم، به‌تدریج به تعبیر زنده یاد زرین‌کوب، به مقاومت منفی روی آوردند و در طول «دو قرن سکوت» به عدم مشارکت، مشارکت منفی و به تعبیر امروز نافرمانی مدنی پرداختند. این اولین فراز رویارویی دوفرهنگ، دو مردم و دوجهان بینی دینی بود. در طول بیش از دوازده سده پس از دو سده محاق و بهت ایرانیان، به‌تدریج ایرانی با توان بی‌نظیر خود در تقلید و درونی سازی هر آن‌چه که در جامه بیگانه به تن برازنده است، به همنشینی و هم‌آغوشی‌های تاریخی با این دین و آیین آن پرداخت. تلفیق آیین‌های اسلامی- عربی و زرتشتی - ایرانی از همان ابتدا در دستور کار مردم هنگ و فرهنگ قرار گرفت و شادمانی ایرانی با عزا و سوگواری اسلامی، اعیاد ایرانی با اسلامی، و روایت پادشاهی موروثی با

حکومت دین پیوند خورد. از همین روست که زایش مذهب نوینی به نام شیعه از تراوشات و نوآفرینی‌های اندیشه و فرهنگ ایرانی در پیوند با دین جدید بود که به‌ویژه از دوره‌ی صفویه برای حفظ هویت ملی شکل گرفت. در طول چهارده قرن تلاش برای هم‌سازی و هم‌نوایی این دو حوزه، بخشی از قوای نوزایی و پویایی فرهنگ ایرانی نیز در همین فرایند به هدر رفت.

۲. دومین تضاد نیز از زمانی در ایران تخم کشاکش‌های فکری را در خاک نه چندان حاصلخیز فرهنگ ایرانی نشاند که در تعامل میان ایران و اروپا و رویارویی اندیشه‌وران این دو قلمروی تمدنی، پای ایرانیان به تحصیل و کسب دانش اروپاییان گشوده شد. اولین موج اعزام ایرانیان از دارالفنون ایرانی به دارالعلوم غربی در عصر ناصری و به همت روشن‌اندیشان آن عصر ازجمله امیرکبیر آغاز شد. هرز قوای فرهنگ ایرانی در صرف تام و تمام آن برای حفظ زیربناهای فرهنگ سنتی خود در تعامل با فرهنگ اسلامی از یک‌سو، در کنار ستم دیرین شاهان ایرانی به‌ویژه سر شاخ شدن با جور و استعمار داخلی سلاطین زن‌باره، وطن‌فروش و فرمان‌پرست از سوی دیگر، رمقی برای رویارویی ایرانی با فرهنگ غربی و مدرنیزم اروپایی و سرمایه‌داری در حال رشد باقی نگذاشت. برگشت آقازاده‌های ایرانی تحصیل‌کرده در ممالک فرنگ، نماهای گوناگونی از خود به نمایش گذارد. گروهی با کم‌ترین تغییر و تدبیر، به تعبیر ملکم‌خان، مانند شترمرغ‌هایی بودند که از تمام علم و تکنیک غرب، زن‌بارگی و هرزگی را به ارمغان آورده و مهندسان به کلیدسازی و پزشکان به سیاست‌ورزی روی آوردند. گروهی دیگر نیز با تمام همت و غیرت خود به کسب دانش و معرفت اروپایی پرداختند و با نقد ساختارهای کهن نگرش و منش ایرانی، رابطه‌ی قدرت و مدنیت و دین و نقش بازدارنده‌ی آن در فرایند تحول ایران آغازگر ورود اندیشه‌های نوین اروپایی به ایران شدند. این محصول در دوران بعدی با آغاز عصر مشروطیت و اوج‌گیری جنبش مشروطه‌خواهی شدت بیش‌تری به‌خود گرفت و هرچند به‌صورت ناقص‌الخلقه و برون‌زا، درصدد نوزایی و نوگرایی فرهنگی و دینی و سیاسی و اجتماعی برآمد. در کنار این دو گروه به‌تدریج گروه سومی نیز پدید آمد که با دفاع از کیان ایرانی یا ایرانی- اسلامی، با ترویج رویارویی با غربزدگی و رد روایت غربی توسعه و تحول، نظریه‌ی بازگشت به خویشتن را مطرح ساخت.

به هر ترتیب این سه نیروی برآمده از رویارویی اندیشه‌ی ایرانی با اروپایی،

حوزه‌ی نوینی از تضادها و کشمکش‌های فرهنگی و اندیشگی را بازگشود که از دیگر بار از حدود چهارده دهه پیش تاکنون، وقت و انرژی ایرانی را به‌خود مصروف داشته است. طول دوره‌ی شاهان پهلوی اول و دوم، تقابل یا تعامل با مدرنیزم به مهم‌ترین چالش مردم و فرهیختگان و فرسودگان بخش سنت درآمد. این بار نه تنها انرژی ایرانی صرف مدیریت تضاد در عرصه‌های فرهنگ ملی- اسلامی با فرهنگ و فرآورده‌های دانشی و بینشی و فن‌آوری غرب و مدرنیزم شد، بلکه بخشی از نیروی روشن‌اندیشان ایرانی نیز صرف تقابل و پاسخگویی به تضادهای ذاتی ساختار قدرت مطلقه‌ی شاهان پهلوی و اندیشه‌ی نوستیز آن‌ها در قدرت با فراورده‌های سیاسی و معرفتی نوگرایی در ایران شد. در این کشاکش نیروهای مدافع سنت دینی- اسلامی که روزگار مدیدی در مبارزه برای حفظ کیان و کسان خود در بخش دینی بودند، با آزادسازی نیروی مترقی جامعه و درگیری آن‌ها با ساختار قدرت و حل ناسازه‌های نوگرایی در جامعه، در اولین گسست تاریخی استبداد دیرین ایرانی در سال ۵۷، قدرت را قبضه کردند و به بازآفرینی دوره‌ی نخست تضادهای اسلامی با فرهنگ ملی- ایرانی و هم‌چنین با فرهنگی غربی اهتمام کردند.

تکرار طنزگونه‌ی تاریخ چنان شد که همانند دو سده سکوت ایرانیان در مقابل هجوم اعراب به ایران در چهارده قرن پیش، با وقوع انقلاب دینی- اسلامی سال ۵۷، بار دیگر پس از گذشت چهارده دهه از اولین رویارویی اندیشه‌ی ایرانی با فرهنگ نوگرای غربی، به «دو دهه سکوت» روی آورد. آن‌چه در این میان می‌تواند حائز اهمیت تاریخی باشد شفافیت نیروهای تضاد در این برهه است. بدین‌معنا که این بار وجه عمده‌ی تضادهای فرهنگی و اجتماعی از دو شکل پیشین خود دور شده و نمود تازه‌ای یافته است که عبارتند از:

- ظهور نیروها و نمایندگان ترقی‌خواه، سکولار و نوگرای ایرانی با ضرورت پیوند ارگانیگ نواندیشی و نوگرایی (مدرنیته و مدرنیزم) از دو منظر مادی و غیر مادی و در تقابل با بخش سنتی ایرانی- اسلامی.

- ظهور و تقویت نیروهای مدافع سنت‌های دینی- اسلامی با ترویج خرافه‌پرستی و موهوم‌گرایی مفرط در تقابل با بخش نوگرای به اصطلاح غربی و ملی- ایرانی.

- ظهور نیروی سوم پیونددهنده‌ی باورهای دینی با فرآورده‌های ذهنی و عینی نوگرایی تحت نام نواندیشان دینی.

الگوهای عمده‌ی سنت و مدرنیزم

اگرچه تضادهای میان سنت و مدرنیزم در ایران به سال‌های عصر ناصری در دوره‌ی قاجار بازمی‌گردد ولی اوج و فرازیابی این پارادوکس‌ها در دو دوره‌ی مشروطه و انقلاب ۵۷ قابل ردیابی است. واکنش‌های رویارویی متولیان سنت و مدرنیزم با وجود تشابهات، دارای تفاوت‌هایی نیز بودند که عامل تمییز میان آن‌ها شده و جریانات و رویکردهای متعددی را سبب ساز شده است. مروری بر آن‌چه در تاریخ تحولات فکری در جامعه‌ی ایران گذشته است گویای بروز چهار رویکرد مختلف است. نخست سنت‌گرایی مبتنی بر ناسیونالیزم و ایرانی‌گرایی؛ دوم سنت‌گرایی مبتنی بر اسلامیزم و شیعه‌گری؛ سوم نوگرایی متکی بر لیبرالیزم و غرب‌گرایی؛ و در نهایت نوگرایی متکی بر سوسیالیزم و شرق‌گرایی. در این نوشتار به بررسی اهم رویکردها و شناسایی برخی شخ یت‌ها و جریانات فکری و سیاسی ایران معاصر بر اساس این نحله‌ها می‌بردازیم:

الف) سنت‌گرایی: ناسیونالیزم و ایرانی‌گرایی

با وجود این که از دیرباز و از زمان هجوم قوم عرب و ورود اسلام به ایران پدیده‌ی ایرانی‌گرایی زمینه‌ی بروز یافته است ولی با اوجگیری رویارویی فرهنگ ملی با فراورده‌ها و نمادها و نهادهای فرهنگی سایر ملل در برخی برهه‌های تاریخی می‌توان نشانه‌هایی از ایرانی‌گرایی را نیز بازجست. این رویکرد به‌ویژه در سال‌های بعد از انقلاب ایران در سال ۵۷ شدت بیش‌تری به‌خود گرفته است. برخی شاخص‌های اصلی این رویکرد عبارتند از:

۱. استناد به تمدن ایران باستان و مدنیت دیرینه و نهادینه‌ی ایرانی که با تهاجم اعراب دستخوش آسیب‌های جدی شد.

۲. فارسی‌گرایی و تلاش برای حفظ زبان و ادبیات فارسی و عربی‌زدایی از متن

فرهنگ و جامعه.
۳. بازشناسی و احیای اندیشه و فلسفه‌ی ایرانی زرتشتی‌گری و آیین سکولار آن.
٤. تلاش برای حفظ آثار و نمادها و سنن ایرانی در قالب قومیت‌های مختلف.
۵. حمایت از نظام و ساختار سیاسی سلطنتی و پادشاهی.
٦. تمایل ناگزیر به مدارا و هم‌زیستی فرهنگی با برخی از نمادها و نهادهای فرهنگی بیگانه، خواه اسلامی و خواه غربی (در بین میانه‌روها).

در این رویکرد دو جریان فرعی نیز قابل شناسایی است. یکی با تندروی به دنبال ناسیونالیزم ایرانی است که با اندکی گرایش به نوگرایی از نوع لیبرالیستی از یک‌سو و تلاش برای اسلام‌زدایی از سوی دیگر به‌سوی برخوردهای افراطی میل می‌کند. جریان دیگر با میانه‌روی در تلاش برای به خدمت گرفتن برخی نمادهای اسلام و مدرنیزم در مسیر تحقق آرمان‌های ملی‌خواهانه است. با قدری تسامح می‌توان برخی گرایش‌های ناسیونالیستی افراطی نظیر اندیشه‌ی رهبران فکری احزاب رستاخیز و ایران نوین در طول دوره‌ی پهلوی دوم را از نوع اول و اندیشه‌ی جبهه‌ی ملی به رهبری مصدق را از نوع دوم ناسیونالیزم ایرانی برشمرد.

ب) سنت‌گرایی: بنیادگرایی اسلامی و شیعه‌گری

اندیشه‌ی تحکیم نمادها و نهادهای اسلامی از همان بدو ظهور دین اسلام در بین پیروان نخستین آن یکی از اسباب اصلی جنگاوری و ستیزه‌ها و کشورگشایی‌های اعراب مسلمان بود. تقابل ایرانیان نیز در طول سال‌های نخست هجوم اعراب به ایران و دو قرن سکوت یا به تعبیری مقاومت در جذب فرهنگ مهاجم نیز گرایش به سلطه‌رانی در میان اسلام‌گرایان را تشدید کرد. در سال‌های تسلط اندیشه‌ی اسلامی در جامعه‌ی ایران به‌ویژه از زمان صفویه به این‌سو میزان هم‌زیستی میان این دو فرهنگ قوت بیش‌تری به‌خود گرفت. اما از سده‌ی اخیر با ورود نمادهای فرهنگی غرب و شرق با اندیشه و روش‌های دیگری از جهان‌بینی و پاسخ‌گویی به سئوالات جامعه‌شناختی- معرفت‌شناختی و هستی‌شناسی با طیف وسیعی از گرایش‌های لیبرالیستی و سوسیالیستی، جریان بنیادگرایی اسلامی نیز رو به گسترش نهاد. وقوع انقلاب اسلامی ۵۷ در آستانه‌ی ورود به هزاره‌ی سوم میلادی و شدت‌یابی تحولات روزافزون علمی و فنی را می‌توان در ادامه‌ی همان رویارویی مورد ارزیابی قرار داد. مهم‌ترین شاخص‌های این رویکرد به شرح زیر است:

۱. تفاخر و برتری‌طلبی دینی و بی‌ارزش دانستن فرهنگ و باورداشت‌های ایرانی و زرتشتی در مقایسه با اسلام.
۲. انزجار از نظام سلطنتی و جایگزینی آن با خلافت، امامت و ولایت بر امت با احکام فقهی و شرعی خاص خود.
۳. عربی‌گرایی در متون و ادبیات ملی و تلاش برای تخفیف سنن ایرانی در کنار سنن اسلامی.
٤. ضدیت با اندیشه‌ی ملی‌گرایی و تاکید بر باورهای جهان‌وطنی و امت اسلامی به‌جای ملت ایران.
۵. ایدئولوژیک کردن ساختارهای اعتقادی، سیاسی، اجتماعی و فکری بر اساس معرفت دینی افراطی در شیعه‌گری.
٦. تساهل مصلحت‌گرایانه با برخی از نمادهای سنتی ایرانی‌گرا و نوگرایی از نوع غربی و لیبرالیستی (از سوی میانه‌روها).
۷. ستیز با اندیشه لائیسیزم و سکولاریزم در نوگرایی غربی و ماتریالیزم در نوگرایی شرقی یا سوسیالیستی.

در این رویکرد نیز می‌توان به تمایز دو گرایش اصلی تندرو و میانه‌رو از هم پرداخت. گرایش تندرو با نوعی بنیادگرایی اسلامی با هر نوع تمایلات ناسیونالیستی- ایرانی‌گرایی و مدرنیزم از نوع لیبرالیستی و سوسیالیستی آن به ستیز می‌پردازد. مهم‌ترین هواداران و طراحان این نحله‌ی فکری را می‌توان در اندیشه‌های آخوند فضل‌الله نوری، نواب صفوی و آیت‌الله خمینی جست‌وجو کرد. در گرایش میانه‌روی اسلام‌گرایی هدف حفظ مبانی دینی اسلام با حداکثر بهره‌گیری از فرآورده‌های ناسیونالیزم ایرانی از یک‌سو و نمادها و نهادهای مدرنیزم از نوع لیبرالیستی و گاه سوسیالیستی است. مهم‌ترین افراد وابسته به این گرایش فکری، افرادی چون آیت‌الله نایینی، دکتر شریعتی، آیت‌الله طالقانی و دکتر سروش و بدنه‌ی اصلی ملی- مذهبی‌های کنونی هستند.

پ) نوگرایی: لیبرالیزم غربی

با ورود اولین دانش‌آموختگان ایرانی از ممالک غربی در دوره‌ی قاجار به‌تدریج قانون‌خواهی و آزادی‌خواهی در صدر مطالبات روشنفکران ایرانی قرار گرفت و بدین‌ترتیب مشروطه‌خواهی نیز طرحریزی شد. از همان سال‌ها جریان اصلی لیبرالیزم در کنار سوسیالیزم رو به رشد نهاد. آزادی‌خواهان فرنگ رفته با مقایسه‌ی ناشی از تفاوت‌های توسعه‌ای کشور با ممالک مدرن به یکباره خواهان

آزادی و دمکراسی شدند که فضای سیاسی، اجتماعی و فرهنگی آن دوران مهیای آن نبود و به‌نوبه‌ی خود واکنش‌هایی را نیز برانگیخت. مهم‌ترین شاخص‌های شناسایی این رویکرد فکری را می‌توان به صورت زیر فهرست کرد:

۱.قانون‌گرایی و مدیریت حوزه‌های عمومی کشور بر پایه‌ی قانون اساسی به عنوان میثاق ملی.

۲. پارلمانتاریزم و هواداری از تفکیک قوای سه‌گانه و مردم‌گرایی با انتخابات آزاد.

۳. سکولاریزم و دین‌زدایی از سیمای عمومی جامعه و تفکیک ساختار و نقش‌های نهادها و نمادهای دینی از دیگر نهادهای اجتماعی.

٤. انتقال فرهنگ غربی از طریق حذف بسیاری از نمادهای فرهنگی سنتی و دینی.

٥. تمایل به ملی‌گرایی با حفظ زبان فارسی و سنن روزآمد ملی از یک‌سو و تقویت و اشاعه‌ی زبان انگلیسی برای ورود به فرهنگ جهانی.

٦. باور به تکثر احزاب و آزادی اندیشه و بیان و تعیین سرنوشت سیاسی و جامعه‌ی مدنی.

۷. تعارض با اندیشه‌های سنتی ایرانی و اسلامی از یک‌طرف و اندیشه‌های سوسیالیستی از سوی دیگر.

در میان نوگرایان نیز می‌توان به جریانات افراطی و میانه‌رو برخورد کرد. در نگرش افراطی و تندرو نوعی شیفتگی محض به فرهنگ و منش غرب به چشم می‌آید که به‌دنبال غرب‌گرایی از سر تا نوک پا بوده و تنها راه برون‌رفت از عقب ماندگی را الگوگیری از توسعه‌ی غرب و رهایی از ورطه‌ی سنت‌گرایی ایرانی و دین‌باوری اسلامی می‌داند. می‌توان افرادی مانند تقی‌زاده، ملکم‌خان، رضا پهلوی را از زمره این افراد برشمرد. در نگرش میانه‌رو، نوعی برداشت ملی - مذهبی نیز قابل ردیابی است که نوگرایی را از راهروی حفظ برخی نمادهای ایرانی و اسلامی قابل تحقق می‌داند. از سران این رویکرد می‌توان به محمدرضا پهلوی و رهبران فکری وابسته به دربار و انجمن‌ها و موسسات مطالعاتی آن دوره اشاره کرد.

ت) نوگرایی: سوسیالیزم شرقی

اندیشه‌ی مارکسیسم و آرمان‌خواهی‌های کمونیستی در ایران همانند همه‌ی

پدیده‌های وارداتی، ناهماهنگ با شرایط عینی و ذهنی جامعه در زمانی وارد شد که هنوز طبقه‌ی کارگر شکل نیافته بود. این رویکرد که بازیگری بسیاری در تاریخ معاصر ایران به‌عهده گرفت بر پایه‌ی شاخص‌های زیر قابل شناسایی است:

۱. باور به حکومت طبقه‌ی کارگر و نظام سوسیالیستی با الگوگیری از نظام مستقر در شوروی.

۲. دین‌ستیزی و دنیاگرایی در تقابل با اندیشه‌های سنتی ایرانی، اسلامی و حتی لیبرالیستی.

۳. پارلمانتاریزم تک‌حزبی با سروری بدون رقیب کارگران و ایدئولوژیک کردن ساختارهای اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و آموزشی.

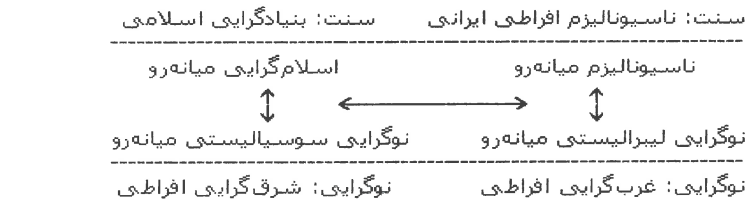
٤. مبارزه با سرمایه‌داری و نظام مونارشی یا حکومت سلطنتی.

۵. فراملی‌گرایی و ناباوری و تقبیح ملی‌گرایی بر پایه‌ی اینترناسیونالیزم با محوریت برخی کشورهای سرآمد سوسیالیستی (شوروی، چین و ...).

در این رویکرد می‌توان جریانات تندرو و میانه‌رو را نیز از هم بازشناسی کرد. به‌طوری که در جریان افراطی نوگرایی از نوع سوسیالیستی رهبران این جریان به دنبال رد ملی‌گرایی و ایرانی‌گرایی سنتی و هم‌چنین اسلام‌گرایی و دین‌باوری از یک‌سو و الگوهای نوگرایی از نوع لیبرالیستی از سوی دیگر بودند. بارزترین هواداران این نگرش رهبران حزب توده و گروه‌های وابسته بدان بودند. در جریان میانه‌رو می‌توان سوسیالیست‌هایی را سراغ گرفت که با وجود اعتقاد به اندیشه‌ی نوگرایی جامعه‌گرایانه، با اندیشه‌ی ملی‌گرایی متعادل مدارا کرده و به برخی از نمادهای فرهنگ دینی و عرفی نیز احترام می‌گذارند.

جمع‌بندی

با نیم‌نگاهی به آن‌چه تحت عنوان چهار جریان سنت و نوگرایی در ایران از آن یاد شد اینک برای یک جمع‌بندی می‌توان به نمودار زیر در چگونگی پیوند ارگانیک میان این رویکردها دست یافت:



به‌نظر می‌رسد با توجه به رویکردهای مطرح شده در بالا که نمایی کلی از مهم‌ترین نحله‌های فکری و اجتماعی و سیاسی در کشور است می‌توان به این نتیجه رسید که در عین اختلاف میان رویکردها و میل به گریز از مرکز، نوعی اتفاق نظر نیز در میان نگرش‌های میانه‌رو و معتدل در چهار رویکرد مذکور قابل شناسایی است. امروزه یکی از راه‌های رهایی از پدیده‌ای که دانیل لرنر متخصص مسائل توسعه از آن به عنوان «زیادی روشنفکر در ایران» یاد می‌کند، اتحاد میان همه‌ی میانه‌روهای چهار رویکرد پیش‌گفته است تا با شناسایی نقاط مشترک اندیشه و آرمان‌های خود با وحدتی استراتژیک به‌دور هم آمده و در ساختن ایرانی نوین اهتمامی دوباره ورزند.

بررسی برخی شاخص‌ها:

ایران در کشاکش سنت و نوگرایی

جامعه‌ی ایران امروز میراث‌خوار سال‌های متمادی کشمکش و ناسازه‌های میان‌گذار از یک فرایند تاریخی مهم و گریزناپذیر به‌سوی نوگرایی است. چه بسا نخستین نسیم این گرایش به‌سوی توسعه‌ی مبتنی بر آموزه‌ها و نمادها و نهادهای مدرنیزم را بتوان از سال‌های آغازین جنبش مشروطه‌خواهی ردیابی کرد. اعزام اولین گروه از آقازادگان ایرانی در عصر ناصری به اروپا برای تحصیل علم و دانش و فرهنگ و فناوری ملل توسعه یافته و سیراب از استعمار سایر ملل، توانست زمینه‌های نخستین رویارویی علمی، فناوری و فرهنگی ایرانی و انسان اروپایی را فراهم کند. تفاوت‌های سهمگین میان دو حوزه‌ی فرهنگی و تمدنی شرق و غرب در کل و میان اندیشه‌ی ایستای ایرانی و دانش پویای اروپایی در دو سوی کاروان معرفتی دنیا، بازگشتگان و سرگشتگان ایرانی را چنان مبهوت و متحیر ساخت که راه برون‌رفت از واپس‌ماندگی ایران را ادامه‌ی راه رشد غرب و تمدن مسیحی دانستند. الگوهای راه رشد جامعه‌گرایانه در شرق و سوداگرایانه در غرب، چنان به‌سرعت در میان انتلکتوئل‌های ایرانی جای باز کرد که بی‌هیچ فرصت و مجالی برای بازنگری و تطبیق آن الگوها با مقتضیات و شرایط تاریخی، فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و دینی، دربست، به‌عنوان داربستی برای معماری و نوسازی جامعه‌ی ایرانی پذیرفته شد.

از همان ایام تا سال‌های پس از روی کار آمدن «سردار مدرنیزم»، رضاپهلوی و پسر رویاپردازش، محمدرضا پهلوی برای رسیدن به «تمدن بزرگ» شاهنشاهی، این فرایند با همه‌ی فراز و فرودها هم‌چنان این راه رشد را در کشاکشی تند و تیز پیمود و هزینه‌های بسیاری را نیز بر ساختار جامعه‌ی ایران تحمیل کرد. تسلیم‌پذیری در برابر الگوهای راه رشد دوگانه چنان بود که گویی صاحبان و

داعیه‌داران این هر دو سرمشق رهایی و رستگاری ایران و ایرانی، خود در پدیدآوردن مبانی این دو ره‌یافت نقش داشته و برای اثبات رای و جای خویش از ترور جان و شخصیت یکدیگر نیز باز نمی‌ماندند. در این میان حتی هواداران الگوهای مدرنیزم از نوع جامعه‌گرایانه یا سوسیالیستی چنان دچار هیجان چرخش‌های یکباره و انقلابی شدند که عزم کردند فرایند تاریخی و درون‌زای توسعه و تحول را با نسخه‌های از پیش تعیین شده و برون‌مرز، باروت تحرکات نظامی- سیاسی کرده و با سرنگونی سرداران مدرنیزم از نوع سرمایه‌داری، با نقش‌های سنتی توتالیتر، راه پیشرفت و سعادت برای مردم را فراهم کنند.

در این برهه البته رهبران دینی و سنتی نیز از پای ننشستند و در آشفته‌بازار این کشمکش‌های نظری و عملی، سهم‌خواهی‌های خود را عنوان کردند و در پی بازسازی الگوهای کهن و پدرسالارانه و بازمانده از پدران خود در برابر الگوهای مدرنیستی دوگانه‌ی پیش‌گفته برآمدند. از همین روی است که ستیزه‌ها و کشاکش‌های فرصت‌سوز میان سه جریان اسلامی، ایرانی، غربی[1] از یک‌سو و «امام زمان»های الگوهای سنت‌پرستی دینی و نوگرایی‌های شرقی و غربی[2] از سوی دیگر در برابر هم ایستادند و زمینه را چنان قبل برای حضور و نقش‌آفرینی صاحبان اصلی استعمار ملل و آبادانی مورد نظر خویش باز کردند! انقلاب ۵۷ نقطه‌ی اوج این کشاکش‌های برون‌زا و درون‌جوش میان الگوهای نوخواهانه از یک‌سو و دین‌باوران و صاحبان کسب و کار و جاه و جلال دینی از سوی دیگر بود. هرچند در سال‌های پس از انقلاب ستیز میان الگوهای نوگرایانه‌ی سوسیالیستی و سرمایه‌داری به ظاهر به حداقل خود رسیده است (قدری ناشی از فروپاشی شوروی و قدری هم ناشی از فروپاشی سازمان‌های سیاسی ایرانی مدافع آن و تبعید ناخواسته)، مهم‌ترین کشاکش‌های کنونی و متبلور و بازمانده از دهه‌های گذشته کشمکش میان دو طیف اصلی است: سنت‌گرایی دین‌خو و دیندار از یک‌سو و نوگرایی سکولار و دموکراسی‌خواه از سوی دیگر.

صرف نظر از این داستان غمناک توسعه در ایران و هزینه‌های انسانی و تاریخی بسیار و فایده‌های اندک ناموزونی و ناهم‌زمانی این الگوها و پیامبران دروغین آن در ایران در هر سه الگوی مسلط پیش‌گفته، آن‌چه انگیزه‌ی نگارش متن حاضر شد برنمایی برخی از شاخص‌هایی است که بی‌هیچ جانبداری‌ای، برگرفته از برخی نظریه‌های جامعه‌شناختی است که فقط یکی از رهیافت‌های تحلیل و

شناسایی تفاوت‌ها و تشابه‌های جوامع امروز دنیای به‌سرعت در حال تغییر است.[۳] سنجش و شناسایی این رخساره‌های تیره و روشن جامعه‌ی ایران امروز با بهره‌گیری از شاخص‌های مورد نظر در این مقاله می‌تواند راهنمای مناسبی باشد برای گفتمان پیرامون آن‌چه هست و آن‌چه می‌تواند از یک منظر برای توسعه‌ی پایدار و درون‌زای جامعه‌ی ایران رهنمون شود. در این نوشتار بدون هیچ ترتیب و وزن‌گذاری بر اهمیت این شاخص‌ها علاوه بر شناسایی مفهومی و تعریف شاخص‌ها بر حسب مؤلفه‌های تعین بخش آن[٤] تلاش مختصری نیز می‌شود برای سنجش وضعیت این مؤلفه‌ها در جامعه‌ی کنونی ایران:

ارزش‌ها

ویژگی‌های ارزشی جامعه‌ی سنتی عبارتند از: همگنی، مقدس بودن و وجود خرده‌فرهنگ‌های اندک. از این نظر ایران امروز دارای همگنی‌های بسیاری به‌ویژه در بعد مذهبی، باور به خرافه‌ها، جست‌وجوی سعادت اخروی به‌جای نیک‌بختی دنیوی و وابستگی به ارزش‌های رسیده از نسل گذشته و حفظ و انتقال آن به‌صورت سینه به سینه خاصه در بخش‌های روستایی و حاشیه‌نشین شهری است. هم‌چنین از بعد دینی، بسیاری از افراد، مفاهیم، آداب و سنن اجتماعی، مکان‌ها، زمان‌ها و حتی رویدادها دارای ارزش‌های مقدس و رازآمیزی هستند که در دل و اندیشه‌ی ایرانی سنتی امروز نقش‌آفرینی می‌کند. نمادهایی مانند «الفقر فخری» و قدسی بودن فقر و تشبه بدان از سوی افراد و شخصیت‌هایی نظیر آن‌چه در انتخابات نهم ریاست جمهوری مورد بهره‌برداری قرار گرفت، از زمره این نمادهاست. تغییرناپذیری ناشی از قدسی‌مآبی و هاله‌های قداست و کاریزمایی کشیدن بر پدیده‌ها و شخصیت‌های تاریخی و موجود همراه با تعصب‌های دینی از دیگر خصایص مورد نظر در بخش سنتی جامعه‌ی ایران است.

از منظر خرده‌فرهنگ‌ها تنوع قومی و ایلیاتی در مناطق مختلف کشور بسیار زیاد است؛ مناطقی که به‌طور طبیعی دارای تنوع فرهنگی جغرافیایی و در مقایسه با فرهنگ ملی دارای پاره‌فرهنگ‌های نانوشته و غیر رسمی هستند. ولی در درون همین بخش‌های بزرگ تقسیمات فرهنگی و جغرافیایی هم‌چنان سایه‌ی سنگین همگنی مشهود است. این بخش از جامعه‌ی ایران با محاسبه‌ی ٤٠ درصد روستایی به‌علاوه‌ی بین ۲۰ تا ۳۰ درصد حاشیه‌نشینان فرهنگی و اقتصادی مناطق شهری، درحدود ٦٠ تا ۷۰ درصد جامعه‌ی ایران را تشکیل می‌دهد. از

سوی دیگر از منظر ویژگی‌های ارزشی جامعه‌ی مدرن نیز که عبارت از ناهمگنی، سکولاریزم و تعدد و گستردگی خرده‌فرهنگ‌های بسیار است، شرایط ایران امروز به‌گونه‌ای است که می‌توان مدعی شد ناهمگنی ارزشی در لایه‌های مرکزی اقشار شهرنشین، کارگران ماهر و تکنوکرات، کارمندان بروکرات و به‌طور کلی طبقه‌ی متوسط روبه افزایش است. از این‌رو گروه‌ها و افراد مرجع در این بخش از جامعه‌ی ایران دارای ناهمگنی بیش‌تری هستند. لذا واعظان محلی مثلاً در مساجد، دیگر همانند دوران قبل یا مانند بخش روستایی، نمی‌توانند به شکل‌دهی افکار عمومی این اقشار در مناطق شهری و مدرن فایق آیند. هم‌چنین تقدس‌مآبی افراد و پدیده‌ها نیز از ذهن و دل این بخش از جامعه به‌تدریج رخت بربسته است و مشروعیت افراد و ارزشگذاری بر پدیده‌های محیط طبیعی و اجتماعی به صورت موردی و زماندار صورت می‌گیرد. در این بخش از مردم ایران در کنار تنوع قومی و تفاوت خرده‌فرهنگ‌های قومیتی در گوشه و کنار ایران، به دلیل ظهور گروه‌ها، اصناف، جمعیت‌ها و انجمن‌های متعدد در لایه‌های سنی، جنسی، فکری، تحصیلی، شغلی و ... مختلف، خرده‌فرهنگ‌های بیش‌تری را می‌توان مشاهده کرد که دلالت بر ناهمگنی بیش‌تر این بخش نیز دارد. این بخش از جامعه نزدیک به ۳۰ تا ۴۰ درصد از جمعیت را تشکیل می‌دهد.

هنجارها: از بعد هنجاری، مولفه‌های جامعه‌ی سنتی عبارتند از هنجارهای حاوی معانی اخلاقی بالا و مدارای اندک در تنوع‌پذیری. هنجارها عبارت از آن نوع قواعد و انتظاراتی است که رفتار افراد وابسته به یک فرهنگ و نظام ارزشی را هدایت کرده و شکل می‌دهد. از این نظر نیز در بین بخش پیش‌گفته‌ی سنتی با همان کمیت و کیفیت، بسیاری از قواعد دارای ارزش، معانی و مفاهیم آسمانی و خدا بنیادی است که هرگونه تخطی ازآن نوعی تابو بوده و خاطیان آن با برچسب‌های غیر اخلاقی، حذف، مجازات یا به حاشیه رانده می‌شوند. به دلیل همین معانی اخلاقی منتسب به پدیده‌ها و نمادها و نمودهای فرهنگی و میل و فرصت اندک برای پرسشگری، نقد و تغییر آن‌ها، نشانه‌های نمادین اخلاقی هم‌چنان در پیرامون قواعد و مراجع راهنمای این کنش‌ها پایداری نشان می‌دهد. از همین روست که تغییرپذیری و مدارا در برابر تغییرات و فروپاشی نظم و نظام ساختارهای کهن و بازمانده از نسل‌ها بسیار اندک است.

از نظر مؤلفه‌های هنجاری مدرن نیز لایه‌ها و اقشار ساکن در مناطق کلان‌شهر و

برخی طبقات شغلی و تحصیلی در این مراکز کم‌تر به انتساب معانی اخلاقی به قواعد و آداب و رسوم و یا روش زندگی توجه کرده و بسیاری از این هنجارها بار اخلاقی خود را ازدست داده است. در همین راستا میل و مدارای ا ن بخش از مردم در برابر تغییرات و تنوع رفتاری و ارزشی نیز گسترش یافته و برپایه‌ی مولفه‌ی ناهمگنی، تفاوت‌ها پیش شرط زندگی مدرن تلقی می‌شود. این تعریف متفاوت از ازهم‌گسیختگی و نابسامانی فرهنگی، ارزشی و هنجاری است که در بین برخی از گروه‌های سنی در بخش مدرن به‌صورت آسیب‌شناختی قابل مشاهده است. در واقع مدارا و تساهل فرهنگی به معنای بی‌اخلاقی از زاویه‌ی سنتی نیست بلکه نوعی تنوع‌پذیری در قواعد و ناهمگنی در ارزشگذاری بر رفتار افراد و گروه‌هاست.

نقش و منزلت: شاخص نقش و منزلت گویای همبستگی‌های سنتی یا ارگانیک از یک‌سو و روابط نوین یا مکانیکی از سوی دیگر است. این شاخص از بعد سنتی گویای شئون یا منزلت‌های اندک، عمدتاً انتسابی و سینه به سینه یا عشیره‌ای و با نقش‌های تخصصی و تفکیک شده اندکی همراه است. از این منظر جامعه‌ی ایران امروز به‌ویژه در بخش روستایی و حاشیه‌ی شهری عمدتاً از این خصایص برخوردارند. نقش و منزلت یا شان برگرفته از نسل گذشته و به میراث مانده از پدران و نیاکان افراد و شناسایی منزلت و نقش افراد برپایه‌ی وابستگی‌اش به خانواده یا طبقه‌ی ممتاز یا جایگاه عشیره‌ای، هنوز در شجره‌ی نسب افراد موجود است. هم‌چنین هنوز در این بخش از جامعه‌ی سنتی افراد نقش‌های تفکیک نشده‌ی بسیاری دارند به‌طوری که یک پدر در آن واحد که نقش‌های همسری، پدری، قیمی بازماندگان خانوادگی، مسئول تربیت و آموزش و فرهنگ خانواده را داراست، در عین حال معتمد محل، حاکم حل اختلاف‌های محلی، میانجی‌گر ازدواج‌ها و طلاق‌ها و دارای مشروعیت سنتی نفوذ کلام و قدرت در محدوده‌ی زیست بوم خود است.

از نظر شاخص نقش و منزلت در دوره‌ی مدرن، افراد دارای شئون بسیار بوده و همراه آن از نقش و منزلت اکتسابی و گاه انتسابی برخوردارند. این وضعیت ظاهراً در بخش‌های شهری ایران امروز قابل ردیابی است. ولیکن حتی در این بخش نیز با توجه به عدم تشکیل دولت مدرن و رفاه، بخش بزرگی از وظایف پیشامدرن از ید اختیار خانواده‌ها و به‌ویژه مردان یا پدران خارج نشده است. برعکس دولت دینی- سنتی امروز نیز در تلاش برای دفاع از کیان خانوادگی و

نقش‌های سنتی و انتسابی مردان و پدران در ساختار خانواده است. به‌جز نسل جوان و نوجوان شهری که در سردرگمی کندن از چنبره‌ی سنتی پیش‌گفته است هنوز در شهرهای بسیاری و حتی در کلان شهر تهران نیز می‌توان نشانه‌هایی از این نقش‌های انتسابی و بسیط را بازیابی کرد. نماد کنونی این وضعیت را حتی در بخش نوین بروکراسی و نظام اداری ایران نیز می‌توان مشاهده کرد. به‌طوری که پدیده‌ی پارتی‌بازی در ساختار اداری و مدیریت کشور با روش‌های قبیله‌ای و عشیره‌ای و ناموزونی تخصص افراد با شغل و موقعیت اجتماعی و سیاسی‌شان از دیگر نمونه‌های بارز این خصیصه است. مطالعه‌ی گروه «ستیران» در سازمان برنامه و بودجه‌ی سال‌های پایانی سلطنت پهلوی دوم در ایران نشان می‌دهد که به دلیل عدم وجود آزادی احزاب و تفکیک نشدن نقش‌ها و وظایف افراد و گروه‌ها، حزب و گروه‌گرایی در ایران به‌ویژه در بدنه‌ی اداری کشور به‌صورت «پارتی‌بازی» نمود یافته است. این پارتی‌بازی یا همان حزب و گروه‌گرایی اولیه نیز عمدتاً ساختار عشیرتی، خانوادگی و انتسابی دارد و هم‌چنان در تمامی ساختار اشتغال دولتی و خصوصی ایران امروز نیز عمل می‌کند.

خانواده در بعد سنتی با ساختار گسترده یعنی متشکل از پدر و مادر، فرزندان پسر و همسران و نوه‌های پسری، اقوام دور و نزدیک پدر خانواده که در زیر یک سقف و دور یک سفره و به اصطلاح با یک عصا نان می‌خورند، به‌عنوان اولین مجرا و نهاد جامعه‌پذیری و تولید اقتصادی محسوب می‌شود. در بعد مدرن خانواده به‌صورت هسته‌ای یعنی فقط با حضور زن و شوهر و فرزندان بلافصل آنان در زیر یک سقف و اقتصاد معین بوده و فقط دارای برخی از کارکردهای جامعه‌پذیری است و عمدتاً یک واحد مصرفی و نه تولیدی قلمداد می‌شود. از این منظر بخش بزرگی از خانواده‌های ایرانی به‌ویژه در مراکز شهری و شهرستان‌های کشور دارای ساختار هسته‌ای هستند.

از سوی دیگر به دلیل تفکیک نقش و ساختار نهادهای اجتماعی از قبیل آموزش، اشتغال، قانون و خانواده بسیاری از نقش‌های سنتی خانواده از جمله آموزش و تربیت فرزندان از اختیار مطلق پدر و مادر در ساختار سنتی خارج شده و به نهادهای آموزشی دیگر سپرده شده است. از این‌رو نقش خانواده ایرانی در جامعه‌پذیری نیز روبه کاهش نهاده است. همین اتفاق از نظر اقتصادی نیز رخ داده و خانواده از حالت یک بنگاه اقتصادی صرف خارج شده و امروزه عمدتاً به‌صورت یک واحد مصرفی تبدیل شده است. از اینرو دیگر الگوی سنتی

«پسر کو ندارد نشان از پدر»[۵] زمینه تحقق نیافته و می‌توان شاهد گسست بین نسلی میان والدین، فرزندان از یک‌سو و حتی متولیان آموزش و تربیتی شد. یکی از تنها ویژگی‌های بازمانده از سنت در خانواده‌های امروزی در ایران علاوه بر نفوذ نسبتاً مسلط مردان و پدرتباری در آن، عدم تنوع ساختار خانواده است که از یک الگوی دیرین و مشابهی پیروی می‌کند که در قالب هسته‌ای بدان اشاره شد.

مناسبات و ارتباطات: مناسبات و ارتباطات انسانی در بعد سنتی به‌طور گونه‌وار دارای ویژگی‌های اولیه، ناشناس و اندکی خصوصی به‌صورت چهره به چهره است. به بیان دیگر بر پایه‌ی نظریه‌ی گونه‌شناسی ارتباطات متعلق به رایزمن[۷] سه مرحله‌ی رشد ارتباطی قابل شناسایی است: مرحله‌ی دور اجاقی، به‌گونه چهره به چهره و مبتنی بر شایعات و فرهنگ شفاهی و دهان به دهان. مرحله‌ی گوتنبرگ، به‌گونه چاپی، انتشاراتی، کاغذی و نوشتاری با فرهنگ مکتوب؛ و مرحله‌ی سوم عصر مارکنی (منسوب به مخترع رادیو) به‌گونه‌ی الکترونیکی با رادیو، تلویزیون و امروزه به شکل نوین چند رسانه‌ای، اینترنت و ماهواره با سیطره‌ی فرهنگ دیداری و شنیداری. از این منظر جامعه‌ی ایران امروز از یک زاویه هنوز در فرایند سه مرحله‌ی فوق در گذار است. به گونه‌ای که هنوز روابط انسانی در بخش بزرگی از اجتماعات روستایی و سنتی **به‌صورت ساده، رو در رو و مبتنی بر شایعات و سینه به سینه یا دهن به دهن** نقش‌آفرینی می‌کند. هنوز هویت و مناسبات بسیاری از افراد در ایران امروز مبتنی بر شجره‌ی نیاکان یا پدری و ایلی یا فامیلی شکل و اعتبار می‌یابد. به معنای دیگر به تعبیر هابرماس هنوز حوزه‌های عمومی بر حوزه‌های خصوصی هژمونی و سلطه داشته و تحت استعمار اوست. در این نوع ساختار همه‌ی مناسبات و فضاهای زیست انسانی و اجتماعی مانند خانواده، آموزش، اشتغال، حیثیت و منزلت، سیاست، مبارزه و جنگ و بسیاری دیگر از نهادها و سازمان‌های اجتماعی و فرهنگی در مقیاس‌های بزرگ و کلان تعین و هویت می‌یابد.

از نظر مناسبات مدرن نیز روابط انسانی نوعاً ثانویه با مناسبات ناشناخته و خصوصی قابل توجه، چهره به چهره و تکمیل شده با رسانه‌های گروهی قابل شناسایی است. از این منظر ایران امروز دارای بخش‌هایی است که ناساز با بخش سنتی، عمده الگوهای مناسبات انسانی و اجتماعی‌اش را بر پایه‌ی فرهنگ دیداری و شنیداری و حداقل مکتوب پی‌ریزی می‌کند. در این بخش از جامعه خاص‌گرایی، جزءنگری، روابط خصوصی و حوزه‌های فردی و عقل و خرد

فردیت‌یافته نمایان شده و در مقابل اقتدار و سلطه‌رانی سنتی حوزه‌ی عمومی ایستادگی نشان می‌دهد. بخش بزرگی از شهروندان تحصیلکرده، جوانان، کارمندان بروکرات و تکنوکرات و اقشار متعلق به لایه‌های میانی طبقات اجتماعی در این میدان رویارویی سنت و نوگرایی قرار دارند. از این‌رو تضادهای میان اقتدار مبتنی بر فرهنگ شفاهی و شایعه، و هژمونی حوزه‌ی عمومی با اقتدار مبتنی بر فرهنگ نوشتاری، دیداری و شنیداری رو به فزونی گذارده است.

کنترل اجتماعی: از نظر سنتی کنترل اجتماعی با شایعات و انتشار غیر رسمی اخبار و تصمیم و سیاست‌های متخذه و از بالا به پایین صورت می‌گیرد. ولی این نوع کنترل در نوع مدرن با پلیس و نظام قضایی رسمی و به‌صورت از پایین به بالا است. در ایران امروز به دلیل ناهماهنگی ساختاری و در گذار بودن کلان جامعه، هر دونوع کنترل اجتماعی به چشم می‌خورد. در واقع در پیش‌برد بسیاری ار برنامه‌های سیاسی و اجتماعی و حتی اقتصادی، سیاستگزاران و سیاستمداران علاوه بر بهره‌گیری از روش‌های شایعه‌پراکنی و به اصطلاح «راه بینداز و جا بینداز» که از نظر روان‌شناسی مردم و افکار عمومی زمینه‌های نخستین کنترل را طرح‌ریزی می‌کند، از دستگاه پلیس رسمی و غیر رسمی در میان مردم نیز بهره می‌جویند.

در این میان تنها ویژگی‌ای که کم‌تر می‌توان نشانه‌هایی از آن را در ساختار و فرایند کنترل اجتماعی یافت، عبارت از کنترل از پایین است! در جامعه‌ی در حال گذار با وجودی که نهادهای به ظاهر مدنی مانند مطبوعات، سازمان‌های غیر دولتی، انتخابات سیاسی، مجلس، شوراهای شهر و ده و ... پیش‌بینی شده است تا فرایند کنترل از پایین تحقق یابد، ولی به اشکال مختلف و دلایل گوناگون از جمله استعمار بخش سنتی بر بخش مدرن جامعه با حمایت نهاد قدرت و سازوکارهایی مانند شورای نگهبان و فیلتر کردن فرایند آزاد انتخابات، کنترل از بالا به پایین است.

قشربندی اجتماعی: قشربندی اجتماعی در دوره‌ی سنتی با الگوهای سخت و تغییر ناپذیر نابرابری اجتماعی و تحرک اندک اجتماعی و در دوره‌ی مدرن با الگوهای سیال نابرابری اجتماعی و تحرک قابل توجه اجتماعی قابل شناسایی است. در ایران امروز به دلیل ناموزونی و ناهم‌زمانی توسعه‌ی اجتماعی و اقتصادی کشور، از یک‌سو می‌توان شاهد قشربندی سخت و انعطاف‌ناپذیر

اجتماعی بود و از سوی دیگر شاهد رشد و تحرک طبقاتی افراد و گروه‌های خاصی بود. این تحرک به دلیل وابستگی به مراکز قدرت و اطلاعات و امتیازهای اقتصادی و فرصت‌های رشد و بهره‌برداری از امکانات محدود جامعه، در طول مدت اندکی افرادی را به گروه‌های ممتاز و ثروتمند جامعه ملحق می‌سازد.

در عین حال به همین دلیل نابرابری در توزیع فرصت‌ها و امکانات و خاص‌گرایی یا قبیله‌گرایی حاکم بر ساختار جامعه و قدرت، کلیه‌ی افراد وابسته به هرم قدرت، خواه مستقیم یا غیر مستقیم از این تنعم بهره‌مند شده و تحرک رو به بالا می‌یابند و هم‌چنین بخش بزرگی از اقشار میانی جامعه نیز به‌طور روزافزونی به طبقات فرودست و فقیر جامعه تنزل می‌کنند. از این منظر به نظر می‌رسد جامعه‌ی ایران امروز هنوز در مراحل ابتدایی تکامل اجتماعی خود و دوره‌ی سنتی به‌سر می برد و به بیان دیگر طبقات اجتماعی هنوز در چنبره و زیر یوغ بخش سنت و متولیان و اصحاب قدرت و ثروت در این بخش است.

اقتصاد: اقتصاد سنتی مبتنی بر کشاورزی است که در آن کارگاه‌های خانگی و کار روی زمین، باغ و کشتزارها نقش مسلط دارد. برخلاف آن اقتصاد مدرن مبتنی بر تولید انبوه صنعتی، مرکزیت کارخانه‌ها در تولید و کار روزافزون یقه‌سفیدی (یا بروکراتیک در برابر کار یقه آبی یا صنعتی)، است. شواهد آماری در ایران نشان می‌دهد با وجودی که بخش خدمات به شکل ماکروسفالی و متورم بر بدنه‌ی نحیف اقتصاد کشور چسبیده است ولی هنوز ساختارهای تکنولوژیک در بخش‌های سه‌گانه‌ی اقتصاد کشور به‌گونه‌ای است که می‌توان اذعان کرد در حد فاصل عصر کشاورزی و صنعت قرار دارد. به بیان دیگر ساختار اقتصادی کشور هنوز نمی‌تواند از دستاوردهای انقلاب‌های فراصنعتی، علمی و فناورهای نوین و پی‌درپی بهره‌ی لازم را ببرد. حتی قریب نیمی از نیروی کار شاغل در بخش خدمات نیز چنان از سطح اندک دانش برخوردار است که فقط ۳۰ درصد آن بالای فوق لیسانس و بیش از ۷۰ درصد زیر لیسانس هستند. از سوی دیگر وابستگی اقتصاد کشور به درآمدهای آماده و رانتی نفت بستر آماده‌خوری و رانت‌خواری در بدنه‌ی قدرت و ساختار اقتصادی و اجتماعی و حتی سیاسی را بیش از پیش تحکیم بخشیده است. از این منظر می‌توان بر پایه‌ی نظریه کوسلر اذعان داشت در جامعه‌ی ایران، اقتصاد تحت استعمار نهاد دولت قرار دارد و دولت نیز به‌نوبه‌ی خود کارگزار همان وظایفی

است که روزگاری استعمار بدان اهتمام داشت.[۸]

دولت: در عصر سنتی، حکومت با دامنه کوچک، بدون نمایندگی ملی و قبول وظایف خدمات‌رسانی و عمدتاً خدمت‌گیرنده و تداخل جو در همه‌ی عرصه‌های عمومی و خصوصی است و در عصر مدرن حکومت با دخالت بسیار دولت در تنظیم قوانین و اخلاق در فعالیت‌های اقتصادی و امنیت و با نمایندگی ملی و قبول وظایف خدمات‌رسانی، رفاه و پاسخگویی شناخته می‌شود. از این منظر نیز ایران دارای وضعیت ناسازه و پارادوکسیکالی است. بدین‌معنا که با وجودی که دولت به معنای امروزی بزرگ‌دامنه و پرنفوذ شده است ولی این پدیده عمدتاً محصول ساختار جغرافیایی، اقتصادی و سیاسی ایران است و نه نوسازی و نوگرایی آن. به تعبیر دیگر اقتصاد رانتی مبتنی بر نفت، انحصار گرایانه و متمرکز، بدون وجود زمینه‌های مشارکت مردم در عرصه‌های کلان اقتصادی، از دولت به مفهوم نوین چنان ترکیب ناقص‌الخلقه‌ای ساخته است که با سر کوچک دارای بدنه‌ی بزرگ و ناکارآمدی است. این دولت در رویارویی با مسایل و نیازهای توسعه‌ای نیز یک‌صدا و بدون ایجاد فضای هم‌اندیشی و مشارکت در توسعه‌ی ملی، به‌طور روزافزون در معرض آزمون و خطاست. دولت در این معنا با همه‌ی ظواهر رویین و سطحی دمکراتیک، فاقد بنیان‌های مردم‌سالارانه بوده و نمایندگی ملت را عهده‌دار نیست و در واقع پدیده‌ی دولت- ملت شکل نگرفته است.[۹]

از سوی دیگر دولت در ایران امروز با ایجاد نهادهای شبه‌ملی یا به تعبیر مشخص ضد ملی همانند نهادهای مدنی ساخته‌ی دولت (در میان کارگران با شوراهای اسلامی کار، بسیج، بنیادهای اقتصادی متعدد، نهادهای علمی ایدئولوژیک و ...) از بخشی از لایه‌ها و طبقات مردمی برای دستیابی به منافع سیاسی و قشری خود بهره می‌جوید. از این‌رو برخلاف دولت‌های مدرن، دولت در فضای ایران نه تنها پاسخگوی ملت نیست بلکه در برهه‌های مشخص این ملت است که باید پاسخگوی دولت باشد. در این موقعیت بدیهی است که دولت به استعمار از درون و تحمیق مردم نیز پرداخته و نقش دیرین استعمار را خود عهده‌دار می‌شود.[۱۰]

دین: دین در شکل سنتی در نوع نگرش به جهان دارای نقش هدایت‌گر و مبتنی بر عدم تکثرگرایی دینی و تمامیت‌نگری و دخالت در نهادهای دیگر اجتماعی است. از منظر مدرنیزم نیز می‌توان به ضعف موقعیت دین با رشد علم،

تکثرگرایی گسترده‌ی دینی، تقدس‌زدایی و حداقل سازی و منفرد شدن دین و رویکردهای دینی اشاره کرد. با وجودی که در طول دوران نوسازی جامعه‌ی ایران از ابتدای دوران مشروطه و به‌ویژه دوران سلطنت پهلوی‌های اول و دوم اهتمام بسیاری برای نوسازی از بالا و توسط دولت صورت گرفت، ولی به دلایل متعددی این پدیده با موفقیت به فرجام نرسید. از جمله این دلایل می‌توان به عوامل زیر اشاره کرد: ناکارآمدی متولیان نوسازی در فراگیرسازی فرایند نوگرایی، وجود حلقه‌ی مفقوده‌ی گذر از سنت به نوگرایی یعنی «نواندیشی» در بطن و متن دولت و جامعه، برون‌زا بودن روش‌ها و سیستم‌های مدرنیزم، نوستیزی ساختار قدرت به‌ویژه از منظر سیاسی در فرایند نوگرایی در جامعه، **مقاومت متولیان دینی در دفاع از نقش و جایگاه و حوزه‌ی نفوذ و قدرت سنتی** خود، نوستیزی از نوع غربی توسط بخش به اصطلاح روشنفکری که خود نیز فرزند ناخلف و ناقص‌الخلقه یا کپی ناقصی از عصر روشنگری در اروپا بود و ... به هر ترتیب دین در جامعه‌ی ایران نه تنها درصدد هدایت نوع نگاه به جهان و ارائه تحلیل از محیط طبیعی و اجتماعی است، بلکه هم‌چنان به‌دنبال بازسازی مناسبات از دست‌رفته‌ی خود با نهادهای دیگر محصول دوره‌ی مدرنیزم مانند دانشگاه‌ها، مراکز قانونگزاری و دادگستری و نهادهای قضایی و فرهنگی است. از سوی دیگر نهاد دین و متولیان آن به حذف اندیشه‌های رقیب در حوزه‌ی دینی، فکری و فرهنگی پرداخته و با یک صدایی کردن جامعه در تلاش برای حفظ کیان و رفع زیان خود هستند. از سویی موج غیر رسمی مطالبات مدنی برای حداقل‌سازی نقش دین در کنار نهادهای دیگر اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی رو به فزونی است و لایه‌هایی از جامعه در عطش جدایی دین از سیاست است. هم‌چنین از سوی دیگر متولیان قدرت دینی و سیاسی با دستیابی به مدیریت تمامی حوزه‌های عمومی و خصوصی و هم‌چنین نهادها و نمادهای اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی در تلاش برای افزایش بیش از پیش حوزه‌ی نفوذ و عمل خود هستند. رویدادهای اخیر در کشور نمایانگر اوجگیری دوباره‌ی این فزون‌خواهی است. از این‌رو می‌توان چنین برداشت کرد که تضادهای آشکار و نهانی در فضاهای رسمی و غیر رسمی میان سه جریان **وجود دارد. متولیان سنتی دین و دینداران سنتی از یک‌سو، متولیان نواندیش** دینی از سوی دیگر و حجم خواسته‌های پاسخ‌نیافته‌ی مردم و اقشار تحصیلکرده‌ی شهری از سوی سوم. این رویه برای تحدید دامنه‌ی نفوذ دین و

انتشار دامنه‌ی نوسازی و نواندیشی و نوگرایی به حوزه‌ی دین در تکاپواست.

منابع:
۱. از چهارده قرن تضاد تا چهارده دهه: تضاد نواندیشی و نوگرایی
http://mag.gooya.com/politics/archives/041551.php
۲.الگوهای سنت ومدرنیزم: میانه روها متحد شوید!
http://politic.iran-emrooz.de/print.php?id=6309_0_11_0
۳.آسیب‌شناسی گذار به دولت دمکراتیک توسعه‌گرا، با تاکید بر اندیشه‌های گنجی
http://www.akhbar-rooz.com/article.jsp?essayId=2149
٤ Sociology: A global introduction, J. Macionis & K. Plummer, Pearson pub, 2005 .
۵. پسر کو ندارد نشان از پدر
http://social.iran-emrooz.de/more.php?id=4018_0_19_0_M
٦. خانواده ایرانی، خانواده مقدس
۷. قدرت تلویزیون، ژان کازینو، ترجمه‌ی اسدی
۸ منبع شماره‌ی ۳
۹- همان
۱۰- همان

مسجد و کتابخانه

در نظریه‌های مربوط به تکامل اجتماعی، بسیاری از جامعه‌شناسان به دوره‌بندی تاریخی جوامع و معارف بشری پرداخته و دنبال تفکیک قلمروها و روش‌های طرح و بیان مسایل و دستیابی به پاسخ‌های آن بوده‌اند. اگوست گنت در مورد این فرایند به سه دوره اشاره می‌کند: دوره‌ی ربانی یا الهیات با رهبری پیامبران؛ دوره‌ی متافیزیک یا فلسفی با رهبری فیلسوفان طبیعت‌گرا؛ و دوره‌ی اثباتی یا علمی به رهبری دانشمندان (Ritzer۱٦, p). با الهام از همین دیدگاه باور بر این است که با وجود سپری شدن هر دوره و آغاز دوره‌ی دیگر، نمی‌توان حد فاصل مشخصی بین این دوره‌ها کشید و آن‌ها را از یکدیگر متمایز ساخت. از همین روست که در دوره‌ی معاصر یعنی در بین فرهنگ‌های مدرن و نیمه‌مدرن نیز به نحوی بارقه‌ای از باورهای دینی (گاه حتی با ظهور چهره‌های کاریزماتیک) را می‌توان دید. به طوری که این باورها چندان بهره‌ای حتی از فلسفه‌ی مدرن ندارند. برپایه‌ی همین رویکرد می‌توان چنین اذعان کرد که در جامعه‌ی ایران پس ازعصر مشروعیت تاکنون با قرارگرفتن در دوره‌ی گذار از سنت به مدرنیزم تلاش بسیاری صورت گرفت تا انتقال از دوره‌ی رهبری رهبران دینی و فلسفی طی شده و نوبت سیطره‌ی باورهای علمی و نواندیش فرارسد. از همین رو می‌توان گفت یکی از چالش‌های اصلی مدرنیزم در ایران عصر پهلوی‌ها که هم خصلت برون‌زا و هم ازبالا به پایین را همواره به همراه داشت تضاد میان نهادها و نمادهای دینی و علمی بوده است. در نوشتار حاضر تلاش بر این است که به چالش «دین و علم» از منظر مکان شناسی این دو نهاد یعنی «مسجد و کتابخانه» در جامعه‌ی ایران پرداخته شود. در این راستا به رشد و توسعه هم‌چنین ساختار و کارکردهای آنان نیز توجه شده است.

الف) از نظر کمی

۱. مساجد: بر اساس آمارهای موجود تعداد مساجد در دهه‌ی ۵۰ عبارت از ۵۶۰۰ عدد بوده است.(آبراهیمیان، ص ۵۳۲) این رقم در سرشماری سال ۱۳۷۵ به حدود ده برابر رشد کرده وبه ۵۷۶۳۵ مسجد رسیده است. البته از منظری دیگر تعداد کل اماکن مذهبی در این سال به تفصیل انواع آن به شرح زیر است (مرکزآمارایران، ۱۳۷۸):

جدول تعداد مساجد و مراکز مذهبی درایران، سال ۱۳۷۵

نوع مکان مذهبی	تعداد	درصد
مسجد	۵۷۶۳۵	۷۳
زیارتگاه و امامزاده	۶۰۴۸	۷/۷
زیارتگاه بزرگان دین	۱۳۳۴	۱/۷
تکیه ثابت	۱۸۰۷	۲/۳
مصلی	۱۴۲	۰/۲
نمازخانه	۳۱۱	۰/۴
نظرگاه و قدمگاه	۱۱۸۵	۱/۵
حسینیه	۸۷۵۲	۱۱/۱
فاطمیه	۲۱۹	۰/۳
مهدیه	۱۶۲	۰/۲
زینبیه وحیدریه	۳۹۰	۰/۵
خانقاه	۱۲۰	۰/۱
تعدادکل	۷۸۹۰۸	۱۰۰/۰

چنان که آمارها نشان می‌دهند ۹۵ درصد اماکن مذهبی به‌صورت وقفی بوده و هزینه‌ی ساخت و تولیت آن‌ها توسط افراد مذهبی و صاحب ثروت در بین بازاریان و زمینداران صورت گرفته است. از سوی دیگر قریب ۲۵۰۶۱۰ نفر در کل اماکن مشغول به‌کار هستند که از این بین ۱۷۹۱۹۳ نفر در مساجد اشتغال دارند. به بیان دیگر در هر مسجد به‌طور متوسط ۳/۴ نفر مشغول به فعالیت هستند! از این میان ۱۵ درصد امامان جماعت، ۵۲/۳ درصد هیئت امنا، ۱۴/۴ درصد خادم و ۱۸/۱ درصد سایر کارکنان را تشکیل می‌دهند. البته از بین افراد شاغل در کل اماکن مذهبی ۳۰۴۷۳ نفر یا ۱۵/۸ درصد مزدبگیر هستند که ۲۵۸۴۹ نفر از آنان یا ۸۴/۸ درصدشان در مساجد اشتغال دارند. از بین کل مساجد موجود ۹ درصد دارای اتاق ویژه‌ی خادم، ۸/۷ درصد دارای محل

ویژه‌ی زنان و ۵/۱ درصد دارای سالن اجتماعات هستند. به‌نظر می‌رسد توسعه‌ی این اماکن مذهبی بسیار سریع و حتی بیش از ظرفیت بالقوه‌ی مخاطبان آن است؛ به‌طوری که در اکثر مناطق این مساجد و مراکز مذهبی خالی از جمعیت است!

۲. کتابخانه‌ها: براساس آمارهای ناقص موجود در سال ۱۳۵۸ در ابتدای وقوع انقلاب در کل کشور ۳٦۸ کتابخانه وجود داشت. اعضای این کتابخانه‌ها نیز عبارت از ۱۹۳٦۲۲ نفر، کتاب‌های موجود در آن‌ها ۱۷۹۸۸۹٦ جلد و کل مراجعه‌ی آن‌ها در آن سال ۱۹۳٦۲۲ بار بوده است. آمار سال ۱۳۸۱ نشان می‌دهد که در کل کشور ۱۵۷٤ کتابخانه وجود دارد (البته تعداد آن‌ها در سال ۱۳۷۵ که سال پایه‌ی مقایسه است ۱۰٤۹ کتابخانه است). نکته‌ی مورد توجه این است که پس از گذشت ۲۳ سال باوجود افزایش تعداد کتابخانه‌ها که حدود چهار برابر شده (در حالی‌که رشد مسجد در همین زمان ده برابر شده است)، تعداد اعضای کتابخانه‌ها فقط ۱۲٦۳۷۸ نفر افزایش داشته (٦۵ درصد) و به رقم ۳۲۰ هزار نفر رسیده است. تعداد کتاب‌ها نیز سه برابر شده و به رقم ۵۲٤۹ هزار جلد رسیده است. از سوی دیگر شواهد گویای این است که تعداد کل کتاب‌های منتشر شده در سال ۱۳۸۱ فقط ۳٤۵۵۰ جلد است و از این بین ٦٤۱۱ جلد کتاب دینی بوده و در میان انواع کتب دیگر، رتبه‌ی اول را احراز کرده است (مرکز آمار ایران، ۱۳۸۱).

ب) از نظر کیفی

با گسترش روند تحول‌خواهی از عصر مشروطه به این‌سو و حرکت موتور مدرنیزم در ایران، به‌تدریج نهاد و نمادهای علمی در ایران نیز رو به توسعه گذارد. در این نوشتار مرکزی‌ترین بحث – صرف نظر از برخی شاخص‌های آماری و مقایسه‌ی رشد نمادهای دینی و علمی- پیرامون تحول جایگاه و کارکردهای دو نماد اصلی دین و علم، یعنی مسجد و کتابخانه است.

۱. مساجد در تاریخ ایران پس از اسلام و به‌ویژه تاریخ معاصر همواره نقش ارتباطی اساسی میان رهبران دینی با مردم را ایفا کرده است. از سال‌های پیش از انقلاب ۵۷ تاکنون مساجد همواره در بسیج توده‌های وسیع مردم، تشکل آفرینی‌های یک‌باره یا پنهان و آشکار، انجام میتینگ‌ها و رسانش اخبار و اطلاعیه‌های سیاسی نقش عمده‌ای ایفا کرده است. این امر چنان آشکار می‌نماید که وابسته‌ی سیاسی امریکا در ایران در سال‌های نخست انقلاب می‌نویسد: «سریع‌ترین و مطمئن‌ترین راه برای رساندن پیام از شهری به شهر دیگر از طریق

شبکه مساجد انجام می‌گرفت. در طول سال ۱۹۷۷ تظاهرات هم‌زمان در شهرهای مختلف از همین راه با وسیله‌ی پیک یا برقراری تماس‌های تلفنی مورد اطمینان، هماهنگ می‌شدند ... اتحاد بین مساجد و بازارهای شهر در سال ۱۹۶۳ آغاز و در سال ۱۹۷۷ کامل شد. در طی این پانزده سال موازنه‌ی قدرت بین اسلام و ملی‌گرایان در مخالفت با رژیم، به نفع نیروهای مذهبی تغییر جهت داد.»(استمپل، ص ۷۰)

۲. فرایند کنشگری و نقش‌آفرینی سیاسی مساجد پس از انقلاب فراتر از تمامی نقش‌های تاریخی‌اش توانست کارکردهای جدید نظامی، سیاسی و ایدئولوژیک را با جذب، عضوگیری و آموزش عقیدتی، سیاسی و نظامی نیز ایفا کند. در این فرایند مساجد به دژ مستحکم نظامی و ایدئولوژیک تبدیل شدند. به‌طوری که در طول دوران پیش از انقلاب تاکنون و در برهه‌های مختلف سیاسی اعم از رفراندوم، انتخابات و بسیج توده‌های مردمی برای پیش‌برد سیاست‌های خاص حکومتی، مساجد به‌صورت پایدار کارکرد خدمات سیاسی خود را از طریق رهبران مذهبی در سطح محلی و ملی ایفاکرده‌اند و در آخرین اقدام فراگیر، رهبران مذهبی با هماهنگی فرماندهان نظامی توانستند با حمایت و تحرک بی‌نظیر بسیجیان از طریق «مساجد» انتخابات نهمین دوره‌ی ریاست جمهوری را به نفع جناح متبوع خود مدیریت کرده و قدرت سیاسی- اجرایی را به‌دست گیرند.

کتابخانه‌ها در ایران پس از انقلاب با وجودی که نقش فعال و آشکار سیاسی به‌عهده نداشتند ولی مورد تهاجم و بغض سیاسی و ایدئولوژیک قرار گرفتند. در یک هجوم فراگیر پس از سال‌های نخست انقلاب تمامی کتابخانه‌ها، همانند نیروی انسانی دستگاه بروکراسی و همین‌طور نیروهای سیاسی دگراندیش، مورد تسویه قرار گرفتند و بخش بزرگی از کتاب‌های موجود در آن تحت عنوان «کتب ضاله» از بین رفته و یا حداکثر در بایگانی‌های غیر قابل دسترس قرار گرفتند. در سال‌های اخیر با وجود رشد بسیار اندک کتابخانه‌ها، کتابخوان و انتشار کتاب، این مراکز به‌تدریج به مهم‌ترین مراکز و منابع تولید فکر، روشنگری و نقد قدرت و دین تبدیل شده‌اند. در رویارویی با این نقش، رهبران دینی و برنامه‌ریزان آنان دو روش فراگیر را به‌کار برده‌اند. نخست راه‌اندازی کتابخانه در مساجد برای رفع نیاز مومنان و مخاطبان آن؛ و دیگری انتشار گسترده‌ی کتب مذهبی با یارانه‌ها و تسهیلات مالی گسترده برای نفوذ در کتابخانه‌ها.

۳. از نظر اجتماعی و فرهنگی، گسترش ساخت‌وساز مساجد در اقصا نقاط کشور، حتی در فقیرترین روستاها، گویای اهمیت این سازمان دینی- سیاسی از دو منظر است. از یک‌سو در همبستگی اجتماعی، تحکیم جایگاه رهبران دینی- سیاسی و نهادهای دین، روحانیت و حکومت دینی ایفای نقش می‌کند. از سوی دیگر با ترویج اندیشه و باورهای دینی و آموزه‌های حیات دینی از قبیل تقدیرگرایی، خردگریزی، تقلیدگرایی، آخرت‌جویی و تقلیل خواسته‌های زمینی و برابرخواهانه و دیگر نگرش و منش‌های دینی، سنگ بنای زیرین حفظ و تقویت دستگاه دینی و اطاعت‌پذیری از رهبران مسلط آن را بازتولید می‌کند. عناصری که در جامعه موانع جدی را بر سر مدرنیته یا حرکت به سمت فلسفه مدرن و ورود به دنیای اثباتی فراهم می‌آورد که دانشمندان و متخصصان به‌عنوان رهبر و مفسران آن محسوب می‌شوند و به اراده‌گرایی، انسان‌مداری و عقلانیت و ... منتهی می‌شود.

در این میان کتابخانه‌ها نیز با نسبت بسیار کم‌تری، مهم‌ترین مرجع تولید علم و تحکیم نهاد علم و موقعیت دانشمندان است. آموزه‌های علمی تحقیق و تفحص، روش‌های دستیابی به حقیقت و کشف واقعیات، خردگرایی و تجربه‌گرایی از زمره عواملی هستند که زمینه‌ی شکل‌گیری و تقویت هرگونه اندیشه‌های خرافی و دنیاگریز را از بین برده و بستر مناسبی است برای کمک به فرایند غیر دینی شدن یا سکولاریزم. فقر فرهنگ مکتوب و عادت ناچیز به مطالعه در ایران که به تعبیری تا حدود یک ساعت در سال است! نبود فضای باز سیاسی برای تولید و انتشار اندیشه‌ها و سیطره‌ی فرهنگ عامه در فرهنگ و اجتماعات علمی (طایفی، ص ۳۷) و وجود فضای سنگین سیاسی- ایدئولوژیک در دانشگاه‌ها از زمره نقاط تهدید و تحدید کتابخانه‌ها و کتابخوانی است. بی‌سبب نیست که از این وضعیت رهبران دینی برای رویارویی میان دین و علم یا مسجد و کتابخانه بهره می‌جویند. به‌طوری که با افزایش کتب دینی در کتابخانه‌ها در واقع کتابخانه را در خدمت مساجد درمی‌آوردند و بدین‌ترتیب به فرهنگ‌سازی در بعد دینی آن به‌طور گسترده و در همه اقشار دست می‌زنند.

رشد فزاینده‌ی مساجد در شهرها و روستاها و هم‌چنین مراکز اداری، آموزشی و کارخانه‌ها با بهره‌گیری از بیش‌ترین و بهترین امکانات، عمدتاً مورد بهره‌برداری بخش سنتی و متدین مردم، افراد سالخورده، بسیجیان و وابستگان دستگاه سیاسی، بازاریان و اقشار روستایی و حاشیه‌نشینان شهری قرار می‌گیرد.

از سوی دیگر رشد اندک کتابخانه‌ها در شهرها و روستاها، در مناطق دارای مراکز دانشگاهی، در کنار محدودیت‌های تولید، توزیع، دسترسی و مطالعه‌ی کتاب و شیوع مطالعه‌ی انتشارات بدون کاغذ در اینترنت عمدتاً مورد استفاده‌ی بخش مدرن و نیمه‌مدرن شهری، دانشجویان، دانش‌آموزان، نویسندگان، روشنفکران، و کارشناسان بدنه‌ی بروکراسی است. تحولات پس از انقلاب ۵۷، ناکارآمدی دستگاه دینی در مدیریت سیاسی و عدم پاسخگویی به نیازهای عینی و فزاینده‌ی نسل‌های مختلف سال‌های پس از انقلاب، منجر به بروز فضایی شده است که می‌بینیم امروزه در بخش‌های مدرن روستایی و شهری جامعه‌ی ایران، نرخ مشارکت و حضور در مساجد روزبه‌روز کم‌تر شده است. این شرایط زمینه‌ساز عدم جذب خیل وسیعی از مردم در اقشار اجتماعی، گروه‌های شغلی، جنسی و سنی مختلف در سازمان‌های دینی مورد بحث می‌شوند. به‌طوری که فضاهای خالی و نیمه‌خالی مساجد به‌ویژه در مراکز شهری و روستایی بیانگر همین امر است.

در جمع‌بندی کلی می‌توان چنین پیش‌بینی کرد که به دلایل زیر میل به تضعیف جایگاه مسجد در کنار کتابخانه به‌طور روزافزون افزایش خواهد یافت:

۱.عدم کارآیی حکومت رهبران دینی در پاسخگویی به وعده‌های تاریخی در طول چندین سده و به‌ویژه پس ازانقلاب.

۲. بی‌اعتمادی فراگیر میان رهبران دینی و سیاسی و مردم و شکاف روزافزون بین دولت و ملت.

۳. قرارگرفتن در مسیر فوران اطلاعاتی و نقش‌آفرینی رسانه‌های چندگانه در انتقال اطلاعات و آگاهی بخشی به مردم و جدایی آنان از رسانه‌های سنتی اطلاع رسانی.

٤. گسترش بخش آموزش عالی در ایران و رشد ناگزیر و هرچند کند مخاطبان کتاب، کتابخوانی و کتابخانه‌ها در بهره‌گیری از فراورده‌های اندیشه‌ای و تجربی.

منابع:

- آبراهیمیان، اروند، ایران در بین دو انقلاب، نشرنی،۱۳۷۷
- استمپل،جان، درون انقلاب ایران، ترجمه‌ی شجاعی، ۱۳۷۳
- طایفی، علی، موانع فرهنگی تحقیق در ایران، ۱۳۸۰
- مرکزآمار ایران، آمارگیری از اماکن مذهبی، ۱۳۷٦
- مرکز آمار ایران، سالنامه‌ی آماری ۱۳۸۱، ۱۳۸۲
- Ritzer,G., Modern Sociological Theory; 2004

از کیست که برماست؟

یکی از سئوال‌های مهمی که در پی وقایع سیاسی - اجتماعی سال‌های انقلاب و پس از آن تاکنون، هراز گاهی به‌عنوان یک ایستگاه فکری و تامل بر رخدادهای اساسی در سرنوشت کشور همواره مطرح بوده است، موضوع رفتار سیاسی مردم ایران و تحلیل جامعه‌شناختی چگونگی بروز این رفتار و بررسی معرفت‌شناختی اندیشه‌ها و باورداشت‌های مردم و روشنفکران است. در این نوشتار با توجه به انتخابات مجلس هشتم در کشور تلاش می‌شود به چند سئوال اساسی پاسخ داده شود که در واقع به نوعی طرح و تبیین مسئله‌ای است که خود نیازمند بررسی دقیق‌تر جامعه‌شناختی و تاریخی است:

الف) فرایند دمکراتیزاسیون با وجود قدمت یک‌صدساله مشروطیت‌خواهی در ایران، چرا تا چنین حد با لختی و ایستایی تاریخی و توسعه‌ی دراماتیک روبه‌رو است و چرا هنوز بخش بزرگی از جامعه رفتار سیاسی قابل پیش‌بینی، هنجارمند و ساختار یافته‌ای از خود نشان نمی‌دهد؟

ب) چگونه است که در فاصله‌ی اندک میان انتخابات مجلس ششم تا انتخابات بعدی چنین تغییر رفتار سیاسی از مردم مشاهده شده و بیش از پنجاه درصد جامعه به‌سوی صندوق‌هایی شتافتند که بر اساس تاریخچه‌ی رفتار سیاسی مردم در انتخابات مجلس ششم و ریاست جمهوری ۷۶ و ۸۰، چنین انتظاری در بین هیچ‌یک از محافل سیاسی اپوزیسیون و پوزیسیون داخل و خارج از کشور نمی‌رفت!

پ) جریان روشنفکری و گروه‌های سیاسی و نظریه‌پردازان سیاسی و اجتماعی داخل و خارج از کشور می‌بایست چگونه رفتاری از خود نشان دهند تا در میان ذهنیت و عینیت و آن‌چه می‌خواهند با آن‌چه به‌وقوع می‌پیوندد، فاصله و شکاف کم‌تری پدید آید و آرمانخواهی‌ها مبتنی بر شرایط عینی و ذهنی جامعه‌ی ایران

امروز باشد و کارآمدی و اثربخشی انرژی، زمان و نیروی انسانی که صرف فعالیت‌های اصلاح‌طلبانه و جمهوری‌خواهی در ایران می‌شود، افزایش یابد؟

بی‌هیچ عزمی برای پاسخگویی مستقیم به سئوالات پیش‌گفته، در سطور زیر به مجموعه فاکتورهایی استناد می‌شود که می‌تواند در مسئله‌یابی، مسئله‌شناسی و مسئله‌زدایی مددکار ما باشد:

۱ . فرایند نوگرایی، مدرنیزم یا نوسازی جامعه‌ی ایران که از واپسین دوران حیات سلسله‌ی قاجاریه آغاز و به‌صورت کاملاً الگوبرداری شده‌ای از غرب وارد و در اوج حیات خود در دوران پهلوی اول شکل می‌گیرد، فرایند کشدار، مریض‌گونه، وارداتی، ناقص‌الخلقه و ناهمگونی است که از بالا به پایین بوده و همواره با چوب سیاست تمشیت و به جلو رانده شده است. جامعه‌ی ایران در ابتدای روی کار آمدن رضا پهلوی بیش از سه چهارم آن زیست عشایری و روستایی داشته و در بخش روستایی آن نیز فرهنگ عشایری حاکم بوده و در بخش شهری آن نیز فرهنگ روستایی غلبه داشت. با حرکت یک‌سویه، بی‌وقفه، شتابان و از بالا به پایین جریانی که پهلوی اول آن را مدیریت می‌کرد، این فرایند دارای چنان ساختار آموزشی و تربیتی‌ای بود که بخش مهمی از کنشگران عرصه‌ی سنت را در درون خود جای داده بود. پیوند ارگانیک کنشگران بخش اقتصادی یعنی بازار و زمینداران بزرگ با بخش دینی یعنی روحانیون و بخش سیاسی و اداری کشور یعنی دربار و اصحاب قدرت وابسته‌ی نسبی و سببی به دو بخش قبلی که به تعبیری همگی آقازادگان بازار، ملاکان و روحانیون بودند، بسیار گسترده بود. این پیوند چنان دارای ساختار منسجم و خدمت‌رسانی بود که به‌قول احمد اشرف دانشمند معاصر ایرانی، حتی در ریخت‌شناسی فضاهای شهری ایران نیز قابل ردیابی است (همواره مسجد ارگ در همسایگی بازار و دربار بوده است). متولیان پروژه‌ی مدرنیزم (و نه پروسه!) خود از جمله افرادی با ترکیب ناهمگون بودند: از نوگرایان وطن‌پرست تا وطن‌فروش در یک‌سو و نوگرایان صاحب‌نظر تا اپراتورهای عملگرا (که دیکته‌های نانوشته را به بوته‌ی آزمون می‌سپردند) از سوی دیگر. بخش بزرگی از همین متولیان پروژه‌ی مدرنیزم در ایران نیز از زمره افرادی بودند که از نظر ذهنی سنت‌گرا ولی در عمل ظواهر مدرنیته‌ی غرب را دربست پذیرفته و به‌صورت ناقص و گزینشی در اهتمام پیش‌برد سریع نمادهای مدرنیزم بودند.

۲. جریان مدرنیزم و متولیان آن در فرایند اجرای پروژه مدرنیستی خود

به‌صورت گزینشی توانستند فقط حریف برخی از ابعاد مختلف اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و اداری شوند. به‌طوری که در بخش آموزش به تفکیک ساختاری پرداخته و نهاد آموزش را از انحصار متولیان دین در بخش سنتی جامعه بیرون آورد. هم‌چنین با تربیت بروکرات‌های خوش‌ظاهر، سازمان‌های مستقل آموزش عمومی در مدارس، آموزش عالی و آموزش فنی و حرفه‌ای را ایجاد و هم‌زمان بروکراسی عریض و طویل پشتیبان آن را نیز تدارک دیدند. در بخش اقتصادی، بازار قدرت بیش‌تری گرفت و سازمان‌هایی چون بانک و بانکداری، وزارت مالیه و ... طراحی و راه‌اندازی شد. در بخش اجتماعی، تخته‌قاپو کردن عشایر و یک‌جانشینی اجباری آنان، کشف حجاب و حضور اجباری زنان بدون خانه‌تکاتی فکری و ذهنی آنان، تغییر لباس ظاهری مردم و عریان‌سازی سیمای سنتی آنان از عبا و قبا و لباده و عمامه به کت و شلوار و کراوات، و از نظر شهری و زیربنایی به ساخت‌وساز معابر شهری و بین شهری، خطوط راه‌آهن، ورود اتومبیل، جاده‌سازی و ایجاد زمینه‌های پیوند شهر و روستا و ... ده‌ها پارامتر مدرن دیگر، زمینه‌ی تحقق یافت. اما همه‌ی تغییرات فوق به دلیل خودجوش نبودن و دولتی بودن پروژه‌ی مدرنیزم با مقاومت سرسختانه‌ی بخش سنتی، عامه‌ی مردم، بازار و روحانیون واپسگرا و سنتی روبه‌رو شد و به ناموفق بودن این پروژه کمک‌های شایانی کرد. در این میان دو نهاد و بخش دین و سیاست کم‌ترین اثرپذیری را از فرایند مدرنیزم شاهد بودند. به‌طوری که ساختار سیاسی کشور به‌صورت خودکامه، سلطنتی، تک‌سالاری و بدون مشارکت مردم در سرنوشت خود هم‌چنان به حیات خود ادامه داد و با گسترش درازا و پهنای دیوان‌سالاری خود به پاسداری از نهادها و ساختارهای وارداتی و برون‌زای مدرنیزم در ایران پرداخت. از سوی دیگر بخش دینی نیز با کم‌ترین تغییرات هم‌چنان ساختار سلسله مراتبی، دخالت در حوزه‌ی سیاست و باج‌دهی و باج‌گیری را ادامه داد و در این میان با بخش سنتی بازار نیز همراهی تاریخی خود را حفظ کرد و به تقویت بن‌مایه‌های اقتصادی متولیان دینی پرداخت. دو نهاد دیگر نیز در این میان با کم‌ترین تغییر باقی ماند. اول ساختار اقتدار خانوادگی بود که به‌صورت موروثی پدرسالاری و مردسالاری برآن حاکم بود. دوم ساختار فکری و اندیشگی مردم بود که با وجود زندگی در شهر، یک‌جانشینی، پوشش متجدد و سر و روی گشوده‌ی زنان و اصلاح صورت مردان، اندیشه‌های خرافی، سنتی و دینی متحجر در مغز آنان موج می‌زد و حتی

به دلیل عدم امکان بروز عینی آن در فضاهای اجتماعی و حوزه‌های عمومی، شکل مرضی، بسته و اغراق آمیزی به‌خود گرفت.

۳. در طول دوران حاکمیت پهلوی‌ها و به‌ویژه پسر که حتی کم‌تر از پدر نیز دغدغه و حمیت نوگرایی را در سر می‌پروراند، فرم و ساختار ناهمگون بخش‌ها و کنشگران آن، هم‌چنان به حیات خود ادامه داد. جریانات سیاسی اپوزیسیون نیز در داخل کشور به‌صورت وارداتی به دنبال پیروی و الگوبرداری از اندیشه‌های مسلط آن عصر در قالب اندیشه‌های چپ و مارکسیستی به‌ویژه پدر بزرگ جهان کمونیزم (شوروی)، چنان کرد که پیش از حتی شکل‌گیری و تبلور عینی و فراگیر طبقه‌ی کارگر در ایران، حزب کمونیست شکل گرفت و اندیشه‌ی مبارزه با سرمایه‌دار و کارفرما توسط کارگران در دستور فعالیت‌های حزبی قرار گرفت. اندام ضعیف، بیمار، فاسد و میان تهی پهلوی پسر در سال‌های واپسین حکومت، دیگر توانایی رویارویی با دوجبهه‌ی معارض را نداشت: نخست متولیان و مودیان بخش سنتی نهادهای اقتصادی و دینی در جامعه، و دوم متولیان نوگرایی در حوزه‌ی اپوزیسیون و به تعبیری جریان روشنفکری در ایران که از مودیان غیر رسمی و غیر حکومتی نوگرایی با نسخه‌های متفاوت بودند. گروه نخست با پشتیبانی مردمی و حفظ مستمر مشروعیت خود در بخش سنتی جامعه با برگزاری میتینگ‌های دینی در حفظ آموزه‌های سیاسی و اجتماعی و دفاع از کیان و منافع قشری خود به کم‌رنگ‌سازی و ناکارآمد کردن عملکرد دولت پرداختند. جریان روشنفکری نوگرا نیز که با تضاد دوگانه‌اش با متولیان نوگرایی در بخش دولتی و از نوع لیبرالیستی آن از یک‌سو و متولیان سنت‌گرایی در بخش دینی و بازار از سوی دیگر، توانایی توده‌ای کردن اندیشه و آرمان‌های خود را از دست داد ولیکن اثربخشی نوگرایی دولتی را نیز به زیر نقد و پرسش‌گری جدی کشاند. نتیجه‌ی عمل مشترک این دو گروه چنان شد که در سال‌های پایانی دولت پهلوی و شدت‌گیری تضادهای این دو جناح غیر حکومتی با حکومت، قوای دولت در پیگیری مدرنیزم کاهش یافت و با مقاومت در گشایش و تسری نوگرایی به عرصه‌های سیاسی و دینی، به شکست سیاسی محکوم شد. در سال ۵۷ جریان نوگرایی دولتی فشارهای محیطی را برنتافت و عرصه را برای سنت گرایان خالی کرد.

٤. جریان روشنفکری دگراندیش، سکولار و نواندیش دینی یا رادیکال‌های دینی نیز در سال‌های نخست انقلاب با کم‌ترین حمایت توده‌ای به میدان آمد و در

توزیع قدرت به دلیل عدم ارتباط ارگانیک و ساختمند بخش سنتی مردم از یک‌سو و تضاد با بخش سنتی متولیان دینی، به‌تدریج باهزینه‌ها و از جان گذشتگی نیروهای بسیاری، فقط توانستند زمینه‌ساز کسب قدرت توسط بخش سنتی را فراهم کنند. جامعه‌ی روستایی که بخش اعظم جمعیت کشور را تشکیل می‌داد با بخش مهمی از خرده کسبه و اقشار تهیدست شهری و حاشیه‌نشینی اقتصادی و اجتماعی شهرهای بزرگ کشور، مددیار جریان سنت‌گرایی شد و پس از طی قریب یک‌صدسال تلاش برای نهادینه کردن نوگرایی در ایران، سرانجام نیز بخش سنتی در روستا بر بخش نوگرا در شهرها غلبه کرد و انقلاب روستایی _سنتی ۵۷ به‌وقوع پیوست. به‌طوری که در آستانه ورود به هزاره سوم میلادی و در کوران تحولات و جنبش‌های نوگرای خلقی چپ در دهه‌ی ۷۰ میلادی، انقلاب سنتی و دینی با نظریه‌ی بازگشت به خویشتن، طلایه‌دار و یگانه فاتح کارزار سنت در برابر مدرنیزم از یک طرف و اقتصاد مبتنی بر سرمایه‌داری دلالی _کمپرادور در برابر سرمایه‌داری ملی - تکنوکرات از طرف دیگر شد.

۵. تضاد مذکور که منجر به پیروزی یکی از نیروهای اجتماعی شد، صرف نظر از خاستگاه اعتقادی و جهان‌بینی‌های سنتی و یا مدرنیزم موجود در آن از یک منظر نیز قابل تمایز بوده و هست و آن عبارت از پیگیری جریان گسترده در درازنای تاریخ ایران یعنی تضاد خردگرایی و خردستیزی است. از بدو ورود و تحمیل دین اسلام به ایران تاکنون همواره دو جناح و جریان فکری به‌صورت هم‌زاد و آشکار و پنهان در تعارض و کشمکش تاریخی بوده‌اند. جریان نخست از کتاب قرآن و سپس سیره‌ی نبوی برای رفع برخی ناروشنی‌ها در تبیین آن‌چه باید باشد در قالب ایدئولوژی مسلط بهره می‌گرفت. در اصل هرآن‌چه را که شرع مورد نظر تایید می‌کند بی‌درنگ تایید شده‌ی عقل می‌داند و خرد را برپایه‌ی پیروی و تقلید، اطاعت و فرمانبرداری و تسلیم و رضای خدا با رویکرد معادجویانه تنظیم و آراسته می‌سازد. رویکرد دوم اسلوب زندگی و مدیریت اجتماعی و سیاسی در جامعه را مبتنی بر عقل تنظیم می‌کند و حتی کتاب خدا و سیره‌ی نبوی را نیز بر پایه‌ی عقل و آن هم عقل یا خرد جمعی و اجماع طراحی می‌کند و به‌دنبال روزآمدسازی مبانی اعتقادی دینی بوده و در واقع به تحلیل شرایط عینی و ذهنی و سپس اخذ تصمیم اهتمام داشت. جریان خردگریز در طول دوران تحول خود به دو جریان میانه‌رو و تندرو گرایش پیدا کرد که در فرقه‌ی میانه رو میل به عقل‌گرایی و تفسیر روز نیز کم‌وبیش جای یافت و

گرایش تندرو با قالب‌های تغییرناپذیر، به‌دنبال تنظیم و پالایش واقعیت‌ها بر اساس مفروضات از پیش تعیین شده‌ی کتاب و سنت بود. در سده‌ی اخیر می‌توان جریان نواب صفوی و سپس موتلفه و حجتیه را به این گرایش منسوب ساخت. جریان خردگرایی نیز با اشکال میانه‌رو و رادیکال دستخوش تحولاتی شد که نقطه‌ی فصل خردگرایی رادیکال با میانه‌رو، لائیسیزم و دین‌زدایی از منطق و متدولوژی خردگرایی است. همین رویکرد نیز در بطن خود به جریانات لیبرالیستی و آزادی‌خواهی از یک‌سو و فراکسیون‌های سوسیالستی و عدالت‌خواه از سوی دیگر تغییر جهت داد و به تبلور بیش از پیش تضادهای عمده میان جریانات اصلی خردگرایی وخردستیزی یاری رساند.

٦. در این میان روشنفکران نیز در تعقیب جریان خردگرایی، با تحولات غرب آشنا شده و با ورود متغیر سوم در تحلیل‌های خود از جامعه‌ی ایران و الزامات و لوازم توسعه آن، تصویر جدیدی ارایه دادند که زمینه‌ی نوینی در انشقاق اجتماعی میان آن‌ها با سایر نیروهای اجتماعی کنشگر و کنش‌پذیر را فراهم ساخت. فراکسیون لیبرالیستی با بهره‌گیری از الگوهای غربی به‌دنبال ایجاد نسخه‌ی دومی از جامعه‌ی غربی بود و به استناد مبانی فلسفی لیبرالیزم غرب و سازوکارهای ایجاد جامعه‌ی مدنی، قانونگرا و نظم مبتنی بر رقابت و عرضه و تقاضا، به ترویج و حمایت از شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری روی آورد. این فراکسیون با وجود تلاش گسترده در بهره‌گیری از دانش و تجربه‌ی غرب، صرف نظر از رویکردهای اقتصادی، از منظر سیاسی و اجتماعی به‌دنبال شرایطی بود که پیش از رفع و رجوع مسایل اقتصادی آحاد مردم، در پی گشایش فضای زیست اجتماعی آزاد، مناسبات مبتنی برقانونگرایی، قانون مبتنی بر حفظ حقوق دیگران بر پایه ضمانت‌های این جهانی و عدم دخالت حوزه‌ی دین در سیاست و تقلیل حوزه‌ی دین در محدوده‌های فردی بود. این فراکسیون نیز به دلیل رویکرد برون‌زا در دستیابی به راهکارهای برون‌رفت از معضلات اجتماعی ویژه‌ی ایران و دین‌زدایی از سیمای جامعه و هم‌چنین اولویت‌دهی به آزادیخواهی به‌جای عدالتخواهی اصولاً نتوانست در میان آحاد مردم جایگاه مناسبی بیابد و مشروعیت اجتماعی فراگیری برای دستیابی به قدرت به‌دست آورد.

فراکسیون دوم، جریان سوسیالیزم در ایران بود که به‌ویژه با وقوع انقلاب اکتبر در شوروی، بن‌مایه‌های فکری و تجربی محکم‌تری برای حرکت یافت و طرحی

نو در تبیین و زدودن مسائل جامعه‌ی ایران ارائه کرد. این فراکسیون با وجودی که به یکی از مهم‌ترین دغدغه‌های مردم یعنی فقرزدایی و عدالتخواهی توجه داشت، ولیکن به دلایل عمده‌ی مشتمل بر رویکرد برون‌زا در الگوهای نظری و تجربی در مسئله‌شناسی و مسئله‌زدایی در ایران و رویکرد دین‌زدایی از جامعه ایران، نتوانست توفیق لازم را در کسب قدرت و مشروعیت مردمی بیابد. قدرت سازماندهی و توسعه‌ی تشکیلات سیاسی و اجتماعی و تلاش برای نفوذ در جامعه به‌ویژه با توجه به رویکرد طبقاتی این فراکسیون منجر به این شد که علی‌رغم دانش و تجربه، قسمت بزرگی از جامعه‌ی روستایی، دهقانان، خرده بورژواها، بروکرات‌های نوپدید طبقه‌ی متوسط و سرمایه‌داران سنتی و مدرن از حلقه‌ی فعالیت‌ها و نیروهای اجتماعی با نفوذ این فراکسیون دور بمانند. اتکای صرف به طبقه‌ی کارگر منجر به جدایی روشنفکران سوسیالیست از آحاد جامعه شد و بدین‌ترتیب جریان نوگرایی به رهبری دو فراکسیون مذکور هم‌چنان برکنده از شرایط عینی و ذهنی کشور توان و فرصت کسب قدرت و مشارکت در مدیریت اجتماعی و سیاسی ایران را از دست داد و در سال ۵۷ فرزند محصول تلاش فراگیر ملی به فرزندخواندگی جریان کهنه‌اندیش و سنتی متولیان دین و سنت درجامعه درآمد.

۷ . در تعقیب جریان مذکور در سال‌های پس از انقلاب نیز بی‌دلیل نیست که با هجرت بخش بزرگی از نیروهای روشنفکر، خردگرا و نوگرا از کشور و تسلط جریان سنتی و دینی در قدرت، مجدداً پدیده‌ی تفکیک ساختاری حاصل از تلاش پهلوی‌های اول و دوم، به اختلاط ساختاری منجر شد. در این فرایند دین و متولیانش در تمامی حوزه‌های اقتصادی، سیاسی، فرهنگی، آموزشی، اجتماعی، قانونی و حتی رسانه‌ها و علوم نوین دخالت و رخنه کرده و سایه‌ی سنگین ایدئولوژیک را بر سراسر حوزه‌های عمومی و خصوصی جامعه گستراند. علی‌رغم این سیطره‌ی فراگیر، در میان این جریان سنتی و دینی، فراکسیون‌های میانه‌رو و تندرو نیز به میدان آمده و در سال‌های اخیر جریان میانه‌رو (اصلاح‌طلب) با اتخاذ تعابیر و عاریت گرفتن برخی مفاهیم و آموزه‌های نوگرایانه به نوعی اختلاط مفهومی پرداخته و با اطلاق روشنفکری دینی! به خود به‌دنبال تجدید ساختار و نوسازی جامعه‌ی مدنی پرداخته و به اصطلاح مدینه‌ی فاضله را جست‌وجو کرده و می‌کنند.

آن‌چه مسلم است علی‌رغم تحولات رویین در لایه‌های باریک اقشار اجتماعی،

بخش بزرگی از مردم هم‌چنان با کم‌ترین تغییرات اساسی در ورطه‌ی سنت و دین‌گرایی مانده و با بیش‌ترین ارتباط توده‌ای و مستمر متولیان دینی و سنتی به‌ویژه پس از انقلاب ۵۷، این رویکرد بیش از پیش و حتی به صورت خرافی‌تر از سال‌های پیش از انقلاب در بخش روستایی گسترش یافته و سیطره‌ی خود را در حومه‌ی شهرها نیز حفظ کرد. تحول بزرگ ۵۷ و هواداری گسترده‌ی مردم از جمهوری اسلامی در فروردین ۵۸ بی‌توجه به مفاهیم و آموزه‌ها، سازوکارها، الزامات و لوازم «جمهوری» و «اسلامی» بودن نظام مورد تاییدشان (از حیث تناسب و تطابق منطقی و متدولوژیک آن دو با یکدیگر) نشانگر وجود یک نیروی اجتماعی تعیین‌کننده است که همواره بدون اندیشه و با پیروی محض از موج تحولات غالب در کشور در میادین پوپولیستی یا خلق‌گرایانه مورد بهره‌برداری قرار می‌گیرند. سال‌های جنگ و پس از آن، انتخابات به ظاهر دمکراتیک و تحولات سیاسی دهه‌ی اخیر در خرداد ۷۶ و ۸۰ با وجود ایجاد دلگرمی در بین بخش بزرگی از میانه‌روهای جریان سنت‌گرایی (اصلاح‌طلب) از یک‌سو و روشنفکران لیبرال و سوسیالیست جریان نوگرایی از سوی دیگر، هیچ‌یک در واقع نمایانگر تحول راستین و فراگیر در جامعه نبود. به‌طوری که با فروکش کردن شعله‌های فعالیت فراکسیون میانه‌رو در جریان سنت‌گرایی مسلط در جامعه که علی الاطلاق به اصلاح‌طلبان و نواندیشان دینی شهرت یافته‌اند، مجدداً با کنار کشیدن جمعیت خاموش جوان و هسته‌های مرکزی شهرهای بزرگ کشور در انتخابات و عرصه‌ی سیاسی، و مشارکت فعال بخش روستایی و سنتی شهرها در آن، دوباره اصحاب سنت و دین در پیوند با قدرت و سیاست به میدان آمده و فراکسیون میانه رو را کنار زدند.

۸. چندان شگفت‌آور نیست که امروزه جریان مسلط در درون حکومت و بخش بزرگی از مردم خواهان الگوهای سنت‌گرای آغشته به دین بوده و حتی در عرصه‌ی سیاسی نیز نظام «ولایی» را به‌جای نظام سلطنتی طراحی کرده و در راس کلیه‌ی امور مدیریت عالی کشور قرار می‌دهد. اگر حوزه‌هایی از وظایف و کارکرد نهادهای اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و آموزشی جامعه از دیرباز و از زمان پهلوی‌ها دستخوش تفکیک ساختاری قرار نگرفته بود (از جمله دانشگاه‌ها، صنعت، حضور زنان در جامعه، تفکیک قوا و ...) حکومت ایران به‌هیچ‌وجه این نهادها را برنمی‌تافت! بنابراین چندان دور از انتظار نخواهد بود که در انتخابات سال‌های آتی نیز جریان سنت‌گرای دینی بار دیگر قدرت اجرایی در کشور را

نیز به‌دست گیرد.

۹. اینک با توجه به جمیع فاکتورهای مورد بررسی، به‌نظر می‌رسد رفتار سیاسی مسلط در جامعه قابل پیش‌بینی است! رفتار و نتیجه‌ی اثر جریانات نوگرایی و روشنفکری نیز عمدتاً قابل پیش‌بینی است! آن‌چه مسلم است توده‌ای کردن مفاهیم نوگرایی هم‌چون قانون‌گرایی، آزادیخواهی، سکولاریزم، دمکراسی‌خواهی، پارلمانتاریزم، انتخابات و آزادی احزاب و ... به معنای بی‌شکل کردن و کارکردزدایی ساختارهای نوینی است که با ساختارهای ناهمگون و بی‌شکل توده‌ای و توده‌های مردم سازگار است. لذا نمی‌توان با توده‌ای کردن مفهوم و نهاد نوینی چون انتخابات به ثمرات نوگرایی دست یافت!

۱۰. بنابراین به‌نظر می‌رسد در حد یک طرح‌واره که نیازمند بررسی دقیق‌تری است، جریان روشنفکری در ایران به‌ویژه روشنفکران بخش نوگرایی، برای ارتباط ارگانیک با جامعه و مردم ایران و هم‌چنین تسری نوگرایی به حوزه‌ی اندیشه‌ها و رفتار اجتماعی مردم باید به‌دنبال یک حرکت میان‌برد باشند. به‌طوری که صرف حرکت از بالای هرم قدرت و درگیری‌ها و نزاع‌های سیاسی چنان که به کرات شاهد بوده‌ایم، جز از دست دادن انرژی، زمان و هزینه‌ی هنگفت از نیروهای اندک‌شمار و با ارزش جریان نوگرایی ثمره‌ای نخواهد داشت. هم‌چنین حرکت صرف از پایین و تلاش برای شکل بخشیدن به توده‌ی مردم در قالب احزاب، تشکل‌های مدنی و تغییر رویکردهای فکری و رفتاری آنان در انطباق با الگوهای مدرن نیز به تنهایی اگرچه مفید ولی ناکافی است.

از این‌رو راه میان‌برد همانا تغییر و گسترش هدف‌گیری پیکان حملات نوگرایی داخل و خارج از کشور در قالب اپوزیسیون از اهداف صرف سیاسی به اهداف اجتماعی و فرهنگی است تا بتوان در کنار هدف‌گیری اصلاح نظام سیاسی ایران و پایه‌ریزی جریان نوگرایی در ساختار قدرت بر گرفته از تجارب دولت‌های رفاه خاصه در کشورهایی که به آمیزه‌ی زیبایی از الگوهای سوسیالیستی و ساختار سرمایه‌داری پرداخته‌اند به اهداف اجتماعی نیز اهتمام داشت. این اهداف عبارتند از تبیین آموزه‌های نوگرایی، الزامات توسعه‌ای، خانه‌تکانی ذهنی و تغییر ذهنیت و نگرش مردم نسبت به جهان در تبیین و چاره‌جویی مسائل مادی، نوآوری، دنیاگرایی، پرسش‌گری به‌جای تقلید و پیروی محض، مدارای آرای دیگران، اعتماد و مشارکت اجتماعی فراگیر، خردگرایی و نوآوری خود، آزادیخواهی و عدالتخواهی و ...

پر واضح است حرکت زودهنگام از بالا به پایین حتی در صورت توفیق آن، جامعه‌ی سنتی ایران را به مسیری خواهد کشاند که مجدداً مستبدان دیگری بر آن حاکمیت یافته و خواه با عناوین سنتی، دینی، لیبرال، سوسیالیست و یا هر القاب دیگری بدون نظارت و مشارکت مردمی در قالب احزاب و غیرتوده‌ای کردن مردم، سلسله هزارتو و دیرین استبداد در ایران را در پی خواهد آورد. از همین رو جریان‌های نوگرایی هم‌چون هواداران جمهوری و دمکراسی در خارج کشور ضمن ایجاد پیوند ارگانیک با هسته‌های داخلی هم‌سو در کشور، شایسته است هم‌زمان با فعالیت در عرصه‌های سیاسی به فعالیت در امور فرهنگی و اجتماعی، آموزش همگانی مردم و ارتقای سطح مطالبات روشن، تعریف شده و هم‌سو با نوگرایی و سنت‌زدایی و جدایی دین از سیاست از سیمای کلان جامعه‌ی ایران بپردازد. برای این مهم، جنبش جمهورخواهی باید به بازپردازی مفاهیم و آموزه‌ها، اساس‌نامه و مرام‌نامه، تحلیل وضع موجود، تبیین وضع مطلوب مورد نظر، بررسی فرصت‌ها و تهدیدها و قابلیت‌ها و تنگناهای خود و شرایط عینی و ذهنی جامعه‌ی ایران پرداخته و پس از آن با بهره‌گیری از رویکرد میان‌برد پیش‌گفته به عمل سیاسی و اجتماعی روی آورد.

فصل ششم: آسیب‌شناسی مسایل سیاسی ایران

اجتماع بیش از دو نفر ممنوع!

تفرد و عدم اعتماد افراد به یکدیگر به عنوان یک ویژگی فرهنگی، ناشی از وجود استبداد دیرینه و نهادینه در جامعه‌ی ایرانی و مقابله با هرگونه فعالیتی که نیازمند «اجتماع بیش از دو نفر» باشد، به‌صورت یک نگرش و میل تاریخی و فرهنگی از دیرزمان تاکنون هم‌چنان بارقه‌های گاه رقیق و گاه غلیظ خود را حفظ کرده است. این تفرد با فردگرایی مورد نظر در جامعه‌شناسی اساساً متفاوت است. فردگرایی در این معنا از ملزومات توسعه‌ی اقتصادی، دستیابی به مزیت‌های رقابتی شکوفایی و بروز خلاقیت‌ها و ابتکار عمل فردی است. در جوامع فردگرا افراد از گهواره تا گور تحت سیطره‌ی جامعه یا اجتماعات دیگر نیستند و می‌توانند از منافع خود دفاع کنند، تصمیم‌گیری‌های فردی زمینه‌ی بروز دارد و حریم زندگی خصوصی هر فرد و افکار فردی تعریف شده و غیر قابل تعرض است.

اما آن‌چه در جامعه‌ی ایرانی موجود است، عدم وجود روحیه‌ی تعاون و همکاری جمعی در جهت هم‌افزایی نیروها و انرژی موجود در هر حیطه از کنش انسانی است. این خصیصه چنان در ساختار و کارکردهای جامعه نقش رانده است که امروزه شناسایی ایرانی و فرهنگ او بدون آن میسر نیست. در نوشتار حاضر تلاش بر این است همراه با بررسی زمینه‌های بروز این ویژگی، به تبعات و دامنه‌ی اثرگذاری آن در عرصه‌های مختلف نیز اهتمام شود:

۱- مروری بر هر کوی و برزن در نقاط شهری و روستایی و مشاهده‌ی بنگاه‌های خرد اقتصادی در امور خدماتی و تولیدی نشانگر یک نماد خاص از میل به تفرد و عدم تمایل به فرهنگ جمع‌گرایی و گسترش خصیصه‌ی «اجتماع بیش از دو نفر ممنوع» در فعالیت‌های اقتصادی است. جدایی فضای

فیزیکی بسیاری از مغازه‌ها و یا سرمایه و سرمایه‌گذاری‌های دو نفر اعم از دو برادر، دوست، هم‌تبار، هم‌کیش و هم‌وطن از سطح خرد تا کلان و برهم زدن شراکت و جدایی شرکا از عناصر ثابت سیمای اقتصادی کشور است. ادامه‌ی چنین تصویری در آمار کلان اقتصادی نیز نمایان است به گونه‌ای که از حدود دو میلیون کارگاه و بنگاه اقتصادی در کشور ۹۶ در صد زیر ۱۰ نفر کارکن دارند که از یک تا ده نفر در پیوستار بوده و در این بین نسبت کارگاه‌های دارای یک تا ۵ نفر کارکن در آن بیش از ۵۰ درصد است! به همین دلیل نیز چه بسا بتوان از یک منظر یکی از دلایل عدم توسعه‌ی سرمایه‌داری و انباشت سرمایه و ظهور سرمایه‌داران جدی در کشور را همین تفرد و تفرق فعالیت‌های اقتصادی و هرزرَوی منابع و سرمایه‌های مردمی دانست. در دنیای صنعتی و سرمایه‌داری که روزگاری ماهی‌های بزرگ (سرمایه‌داران و صاحبان کارخانه‌ها) ماهی‌های کوچک را می‌خوردند تا بر توان ماندگاری و قدرت اقتصادی و افزایش میدان نفوذ خود در بازار بیفزایند و امروزه با ادغام شرکت‌های بزرگ و عقد قرارداد یکپارچه‌سازی بین آن‌ها، در صدد توسعه‌ی توان اقتصادی در مرزهای فراملیتی هستند، جامعه‌ی ایران هنوز در کشاکش ستیز تفرد و روحیه‌ی جمع‌گرایی است. «رنه» آلمانی می‌نویسد: «در دنیا ملتی نیست که مثل ایرانی از نشان دادن سرمایه‌ی خود ترس داشته باشد و علت عمده‌ی آن هم این است که ثروتمندان از ترس ماموران دولتی مجبورند از روی کردن سرمایه‌شان خودداری کنند»!

۲- در مثل است که می‌گویند اگر دو ایرانی یک‌جا جمع شوند حزب تشکیل می‌دهند و اگر سه نفر شوند منشعب می‌شوند! در جامعه‌ی ایرانیان مقیم ایالات متحده نیز که امروزه ملتی در تبعید قلمداد می‌شوند، برخی از امریکایی‌ها این شوخی را درباره‌ی ایرانیان ساخته‌اند که «اگر چهار ایرانی یک‌جا جمع شوند بر سر پنج عقیده اختلاف نظر پیدا می‌کنند!» فشار استبداد سیاسی در ایران از دیرزمان تا امروز چنان بوده است که میل به هرگونه حرکت و فعالیتی که بوی تجمع و هم‌اندیشی از آن بیرون می‌آمد خاصه در تعارض با حوزه‌ی نفوذ دستگاه حاکمیت که همواره تمامی عرصه‌های عمومی و خصوصی را در بر می‌گرفته است، از همان بدو شکل‌گیری در نطفه خفه می‌شد.

در نظام‌های خودکامه‌ی ایرانی به‌ندرت امکان ابراز نظر و اندیشه و عمل وجود داشته و مشارکت، اعتماد به دیگری، تلاش جمعی، ملی‌گرایی، عام‌گرایی یا هویت جمعی در برابر خاص‌گرایی، اعتراض جمعی و احترام و مدارای نظر دیگران زمینه‌ی بروز و گسترش لازم را نیافته است. نمادها و نمودهایی از این ویژگی فرهنگی، در برهه‌هایی از آزادسازی یا عدم مهار و کنترل اجتماعی ناشی از تحولات و آشوب‌های سیاسی و جنبش‌های انقلابی نیز قابل شناسایی است. به‌طوری که گروه‌های مختلف تحمل آرای یکدیگر را نداشته و با کوفتن بر سر یکدیگر سرانجام زمینه‌ی تسلط مستبد دیگر و ادامه‌ی حیات استبداد ایرانی را فراهم ساخته‌اند. هم‌اینک در جامعه‌ی ایران امروز نیز خواه در کوران سال و ماه‌های نخست انقلاب که چهار محفل سیاسی و حزب نه چندان ملی همدیگر را بر نتافتند و به قلع وقمع یکدیگر پرداختند، و خواه در سال‌های اخیر که فرصت اندکی برای تشکیل احزاب دولتی نیز فراهم شد، این خصیصه هم‌چنان جان‌سختی نشان می‌دهد.

از سوی دیگر در ساختار اجتماعی سیاسی کشور چنان فضای بی‌اعتمادی بین دولت و مردم گسترده و نهادینه شده است که تشکیل احزاب به عنوان یک کارکرد و انتظار از مردم نیز توسط دولت صورت می‌گیرد. اما همین احزاب دولتی و دولت‌ساخته نیز تحمل آرای یکدیگر را ندارند و نه تنها مشروعیتی بین مردم نیافته‌اند و توانایی جذب عضو و هوادار را ندارند بلکه در درون خود نیز اختلاف یافته و منشعب می‌شوند! حس مشارکت‌پذیری و مشارکت‌جویی در قالب‌های جمعی چنان ضعیف است که نه ممارست اجتماعی در آن صورت گرفته است، نه حکومت چنین می‌خواهد و نه ملت و مردم بر آن باور و آگاهی دارند. بدین‌ترتیب در هر جغرافیا و تاریخی از این مرزوبوم نیز به‌ویژه در عصر حاضر اگر فرصتی برای اجتماع آرا پدید آمده است فریاد و طغیانی بیش نبوده و دور باطل «سکوت - فریاد - سکوت» هم‌چنان تداوم یافته است.

۳- گستره‌ی نفوذ ویژگی فرهنگی تفرد علاوه بر عرصه‌های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی که عمدتاً در فرهنگ عمومی به کنش و واکنش می‌پردازد، در عرصه‌های علمی و تحقیقاتی که ویژه‌ی فرهنگ علمی و کنشگران آن به عنوان نخبگان، متفکران، روشنفکران و روشنگران این جامعه است نیز قابل

شناسایی است. عدم هم‌سویی منافع فردی و جمعی و شکاف منفعتی بین آن‌ها، وجود فضای ناامن، عدم اعتماد افراد به یکدیگر و عدم تعلق و میل به فعالیت‌های گروهی در عرصه‌ی فعالیت‌های علمی و پژوهشی، قائم به فرد بودن تلاش‌ها و یافته‌های علمی و آسیب‌پذیری بیش‌تر این یافته‌ها بر اثر عدم مستندسازی و انتقال آن به سایر اعضای یک تیم یا گروه ذی‌نفع از جمله مختصات چنین بعدی از فرهنگ علمی- پژوهشی در جامعه‌ی ایران است. از همین روی بسیاری از انجمن‌های علمی و موسسات تحقیقاتی که با اهتمام تنی چند از دلسوزان آن رشته‌ها تاسیس می‌شوند، پس از چند صباحی به‌دلیل عدم مدارا و تحمل آرای یکدیگر، عدم مشارکت فعال، غیر انتفاعی و مدنی اعضا و هواداران و در نهایت فقدان فرصت‌های لازم برای فعالیت‌های اجتماعی مبتنی بر تشکل‌های علمی و صنفی در ساختار بروکراتیک، قانونی و سیاسی- اجتماعی کشور، دستخوش شکست یا تجدید ساختار و درگیری‌های میان‌فردی قرار گرفته و از کارآمدی بی‌بهره می‌شوند. بی‌دلیل نیست که کم‌تر تحقیق یا فعالیت علمی را می‌توان یافت که محصول یک فعالیت تیمی و جمعی بوده و به‌صورت مستمر به حیات خود ادامه دهد. این خصیصه نه تنها در علوم انسانی و اجتماعی به دلیل ماهیت سیاسی آن و تضاد بالقوه‌ی دستاوردهایش با منویات نظام‌های مستبد، بلکه در سایر رشته‌ها و فعالیت‌های علمی بی‌طرف و خنثی از نظر سیاسی نیز کماکان قابل ردیابی است .

٤- در ساختارهای آموزشی نیز مبنا و الگوی عملی برای ایجاد و توسعه‌ی اندیشه و روحیه و عمل جمع‌گرایی وجود ندارد .تکالیف آموزشی، برنامه‌ریزی درسی، فعالیت‌های فوق برنامه و تفریحی در مدارس و دانشگاه‌ها نیز از ماهیت تفرد و جمع‌گریزی برخوردار بوده و از این خصیصه رنج می‌برد. در کم‌تر خانواده‌ی ایرانی می‌توان نشانه‌هایی از یک فعالیت تیمی در بین فرزندان جست. در کم‌تر مدرسه و دانشگاهی می‌توان زمینه و امکان انجام فعالیت تیمی در حوزه‌های آموزشی و پژوهشی یافت. بسیاری از آموزه‌ها و مفاهیم تدریس شده در کتاب‌های درسی نیز عموماً با مصادیق فردی و شخصیت‌های منفرد توام است و کم‌تر متونی در جهت پاسداشت و بزرگ‌نمایی اهمیت فعالیت جمعی و گروهی می‌توان یافت. این‌همه در یک

فرایند پیچیده منجر به پی‌ریزی شخصیت منفرد و تک‌رَوی می‌شود که جامعه‌ی ایران از گذشته تا ایرانیان معاصر در سده‌ی حاضر با آن شناخته می‌شود.

در جامعه‌ی ایران، ایرانی تنها بازی می‌کند، تنها آموزش می‌بیند، در فردیت مستقل از خانواده، جامعه‌پذیری را طی می‌کند، تنها کار می‌کند، تنها تولید می‌کند، تنها برداشت می‌کند، تنها می‌اندیشد و در فردیت خود غوطه‌ور می‌ماند و در فردیت و خاص‌گرایی و حداکثر در حریم خانوادگی، می‌میرد!

در این رهگذر یکه‌تازان عرصه‌ی اقتدار با ترس و ارعاب و تطمیع از میدان عمل فردگرایانه و تفرد در سیاست، بیش از پیش بهره جسته و قدرت خود را تحکیم می‌سازند.

یک ونیم قرن بر مدار بسته‌ی استبداد ایرانی!

در طول قریب بیش از یک‌صدسال، تدوین و انتشار بیانیه‌های سیاسی آتشین، انتقادی و بنیان‌کن به عنوان یک سنت در میان روشنفکران و روشنگران، فعالان سیاسی و اجتماعی و حتی اخیراً در بین دانشگاهیان و اصحاب علم و قلم تسری یافته و نهادینه شده است. محتوای همه‌ی این بیانیه‌ها پس از خرده‌گیری‌های نظام سیاسی و معرفتی حاکم در دستگاه سیاسی و نقد عملکرد آن در جامعه عمدتاً بر مدار محورهایی از این دست بوده است: آزادی بیان و نشر عقاید، آزادی فعالیت احزاب و نهادهای مدنی و سازمان‌های اجتماعی- سیاسی، آزادی مطبوعات، دفاع از حقوق بشر در روایت جدید آن، آزادی مشارکت در انتخابات، دفاع از معاش آبرومند و نقد فقر و عقب‌ماندگی اقتصادی و فرهنگی مردم. در نوشتار حاضر با توجه به محتوای آخرین بیانیه‌ها فعالان سیاسی، اجتماعی و دانشگاهی ایران، با بهره‌گیری از تاریخ و بازگشت به بیش از ۱۳۰ سال پیش، دو بیانیه منتشر شده در عصر ناصرالدین شاه قاجار مورد توجه قرار می‌گیرد تا دیرپایی و جان‌سختی برخی ویژگی‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی ایران در طول گذشت سال‌های متمادی به نمایش گذارده شود:

۱- بیانیه‌ی سیاسی و اجتماعی روشنفکران به حکام و بزرگان شهرها و کشور

«... ای هموطنان و غیرتمندان و برادران! چشم عبرت باز کرده به روز سیاه خود نگاه کنید که به چه درجه اسیر و ذلیل و خوار و بدبخت و سیه روزگارید و فریادرسی ندارید. به هر عجز و تملق و تضرع، التجای عاجزانه به درگاه ملوکانه کردیم که پادشاه اسلام تکلیفی و حدی برای مباح بودن جان و ناموس و مال مردم معین کند تا بدانیم در چه عمل مجازات و در کدام

مکافات داریم. اگرچه بگویند هرکس صبح زود از خواب برخاسته باید مقتول شود! ولی این حکم از روی قانون باشد که مردم بدانند و بدون استثنا اجرا شود، عرایض ما را قابل اعتنا نشمرده رعیت را مورد سخط واقع گردانیدند و از خدا و رسول شرم نکردند. ... جهت همه این اقدامات این است که برای ظلم ایشان حدی و برای اجرای دلخواه ایشان سدی نباشد.

ای برادران غیور دیندار وطن‌خواه! همت را عالی بدارید، رنج را راحت شمارید، مطیع ظالم نشوید تا شما را گوسفند ندانند ... اگر دنیا را گردش کنید از ایرانی ذلیل‌تر و خوارتر و مظلوم‌تر و پریشان‌تر در عالم نیست! سرباز را رعیت می‌دهد که به کار هیزم‌شکنی می‌رود، مواجب را صاحب منصبان می‌برند و آن‌ها ذلت می‌کشند. واویلا! رعیت چه لطمه‌ها و سیاست‌ها می‌بیند! مهار می‌کنند، چوب و فلک و کند و زنجیر و تازیانه و شکنجه و بریدن گوش و دماغ و دست و پا و غیر این‌ها، همه برای بی‌تقصیران است؛ اشرار و ظلام و مقصرین و خورندگان مال مردم بالکلیه از مواخذه و سئوال و جواب آزادند! ... برادران نمی‌دانید اهل عالم در چه امنیت زندگانی می‌کنند! باید انسان خود را اسیر گرگ خونخوار نکند ... اهالی تمام ایران آیا مرده‌اند ... ! مردم را شب و روز به دلخواه از خانه‌ها کشیده، زنجیر و حبس می‌کنند؛ مالشان را می‌گیرند، کسی نمی‌پرسد چرا؟ ...هر رذل و دونی را مالک جان و ناموس مردم می‌کنند، همه تمکین می‌کنیم ...هرچه می‌کنند تحمل می‌کنیم، گمان می‌کنیم دیگر رحم خواهند کرد ... !مردم به چه امید سکوت کرده‌اید؟ کیست که بتواند حق خود را مطالبه کند؟ ای مردم کی به خلاصی خود اقدام کردید و نشد!؟ کی اتفاق نمودید و فایده ندیدید؟! برخیزید و حدی برای ظلم بگذارید.»

۲- بیانیه‌ی اعتراضی روشنفکران به علما و روحانیون

«... آیا حالت حالیه و رفتار بزرگان و مقتدران را با رعایا و اصناف و کسبه ایرانی که همه مسلمان و برادر یکدیگرند، می‌دانید یا خیر؟ آیا این رعایای فلک‌زده که شب و روز دمی آسایش ندیده، هزارها از علما و طلاب و سادات را غرق نعمت و رحمت و راحت داشته، ایشان را آقا و خودشان را بنده، به بوسیدن خاک پای ایشان تبرک می‌جویند و هر زحمت را قبول کرده و آقایان را صدرنشین گردانیده‌اند، بهترین نعمت‌ها و زن‌ها و عمارت‌ها و

لباس‌ها و باغات و املاک را برایشان روا داشته‌اند، خود ذلت را قبول کرده‌اند، آقایان چه توجهی به حال این ضعیفان کرده‌اند؟ این صدمات و قتل‌ها و غارت‌ها که بر ایشان وارد می‌شود حضرات آقایان را در کجا دل سوخته و به یک اقدامی جلوگیری از این ظلم‌های بی‌حساب کرده‌اند؟ آیا برادری اسلامی و ترحم و امر به معروف و نهی از منکر و رفع ظلم و حفظ نفوس محترمه در شریعت به علما متوجه نیست؟ عجبا! گاهی می‌بینیم صدای یک دفی در خانه یک فقیری بلند می‌شود رگ امر به معروف حضرات آیت‌الله‌ها به حرکت درآمده! لشگرطلاب تا ریختن خون صاحب خانه ایستادگی می‌کنند، اما فریاد مظلومان که در زیر چوب و فلک از دربار دولت و حکام به آسمان می‌رود آقایان را کک نمی‌گزد! این توهین‌ها و غارت‌ها و جرم‌ها و حبس‌ها و زنجیرها و شکنجه‌ها که به مسلمان وارد می‌آید در نزد آقایان گویا از عادیات است؟ آیا جوابی برای روز جزا حاضر کرده‌اید؟ به این امت برای تحصیل شماها کرور کرور پول تحمیل آن‌ها شده، چه نتیجه‌ای به مسلمانان عاید شده؟ ... آیا پیغمبر و امام اگر حاضر بودند، به این حال ملت مثل شما تماشا کرده بکار عیش خود مشغول می‌شدند؟ ... اگر بفرمایید از ما پیشرفتی نمی‌کند، اولاً در بسیاری از این کارها خود به ایشان یاری می‌رسانید؛ ثانیاً کی شما اتفاق نموده و ملت را دعوت به رفع ظلم نمودید و کسی نشنید؟ ملت را ظالمان گوسفند کرده، سر بریده، از گوشت و دنبه آن‌ها هم شما طعمه می‌برید والا کی گفتید این ظلم را حق نداری؟»(خاطرات حاج‌سیاح، حمید سیاح، ص۳۳۹_۳۳۶)

با مروری بر تاریخ سیاسی معاصر ایران که گلبول‌های استبداد و اختناق در شریان‌های آن همواره تولید و بازتولید شده است، اغلب بیانیه‌ها در نگاه اول تنها گریزگاه برون‌رفت از مهلکه‌ی عقب‌ماندگی جامعه‌ی ایران را در شاهراه سیاست و قدرت نشانه رفته‌اند .البته چه بسا هم بدون درمان این سرطان بدخیم، راه نجات اندام نحیف جامعه‌ی بازمانده از خوره‌ی استبداد به سرانجام نرسد !اما به‌راستی فرهنگ عمومی مردمی با این مصیبت‌ها صبور! که در طول قریب بیش از یک قرن رویای آزادی و عدالت فقط توانسته‌اند تخم استبداد را به اشکال مختلف بکارند با راهبردهای بیانیه‌هایی از این دست دستخوش تغییر خواهد شد!؟ آیا سلسله‌ی مشکلات و تنگناهای بی‌شماری

که در بیانیه‌های ۱۳۰ سال گذشته تاکنون همواره تکرار شده است با راهبردهای صرف سیاسی و از بالا به پایین و از برون‌مرزها به درون رو به پایان خواهد گذاشت؟ آیا این نگرانی وجود ندارد که در ۵۰ سال آتی نیز کسانی با صدور بیانیه‌های مشابه وآتشین‌تر به همین مسایل امروزی در سرفصل بیانیه‌ها اشاره کنند و فراخوان اتحاد و تغییر ساختار قدرت را سردهند؟ طرفه این که بیاییم در کنار همه‌ی استبدادزدایی و مستبدستیزی‌ها، با اندیشه‌ها و روحیات استبداد زای رسوب یافته در درون منش ایرانیان نیز بی‌هیچ ابایی به مقابله برخیزیم.

از عامه‌پسندی تا عوام‌فریبی

در جامعه‌ی ایران به‌دلیل ماندگاری و دیرپایی سنن دیرین، ساختارعقب‌مانده، بسته و استبدادی همواره نقش رهبری افکار عمومی در جامعه، نقش مسلط و تعیین‌کننده‌ای داشته است. غلبه‌ی الگوهای فرهنگی سلطه‌پذیری و تبعیت از یک‌سو و تقلید و لبیک‌گویی به آن‌چه زحمت تولید فکری و منطقی آن را دیگران کشیده‌اند از دیگر سو معلول شرایط اندیشه‌ستیزی است که همواره با انگاره‌ی مبارزه و خشونت علیه اجتماعات بیش از دونفر، نه امکان اعتلای کار و تلاش گروهی و تشکیلاتی صحیح و معقول را فراهم ساخته و نه برای تفکر گروهی، بحث و تبادل نظر شرایط مناسب ایجاد کرده است. این امر بیش از همه ناشی از اوضاع و احوال سیاسی- اجتماعی جامعه‌ی ایران است که پیوسته به‌طور خواسته یا ناخواسته دارای یک فرد تام‌گرا و تام‌اندیش یا توتالیتر بوده و در نقش پدر، ملت را به‌زور سرنیزه به فرزندخواندگی درآورده و به تیمار و تربیت او بر اساس عقاید قالبی خود پرداخته است.

فرایند رهبری افکار عمومی به‌قدری در روند تحولات سیاسی- اجتماعی و شکل‌گیری اندیشه‌های فردی و جمعی مؤثر بوده که با مروری بر تاریخ خواه بر اساس نمونه‌های عینی و خواه بر پایه‌ی استنباط‌های تحلیلی، هرچه هست بحث خدمت و خیانت رهبران فکری اعم از طبقات مسلط و حاکم تا اقشار روشنفکر و عالم است. در این فضا جای نقش‌آفرینی‌های خودجوش مردمی بسیار کم‌رنگ و در نهایت متاثر از هدایت و رهبری‌های عمومی افراد وابسته به اقشار و طبقات خاصی است که بر اساس منویات فکری و منافع گروهی یا صنفی خود خواه در تاریخ گذشته و خواه در چشم‌اندازهای آتی به جریان‌سازی و آفرینش تاریخ پرداخته‌اند. حتی مصلحان و ناجیان خلق‌گرایی

هم‌چون قائم مقام فراهانی و امیرکبیر و ... نیز عمدتاً بـه هـم‌زبـانی بـا اقشـار مسلط فکری، سیاسی پرداخته و مردم و خلق انبوه را با جملاتی هیجان‌آور و آتشین به میدان مبارزه و صحنه‌ی تظاهرات اجتماعی کشانیده‌اند.

هدف از بیان این مقدمه‌ی کوتاه، فشرده و در عین حال گذرا بی‌هیچ داعیـه‌ای برای صدور حکمی کلی یا قانونی در تاریخ سیاسـی- اجتمـاعی ایـران، تنهـا ایجاد زمینه و پـیش‌درآمـد ورود بـه بحثـی اسـت کـه در ایـن نوشـتار بـدان می‌پردازم. بدین‌ترتیب در بین گروه‌های رهبـران فکـری در تـاریخ گذشـته از مشروطیت تا کنون همواره چهار رویکرد و دیدگاه در ارتباط با مـردم وجـود داشته است که در یک پیوستار خدمت تا خیانت قابل تصویر است:

خدمت ——————————————————————————— خیانت

عامه‌پسندی عامه‌گرایی عوام‌زدگی عوام‌فریبی

نمودار فوق بیانگر جهت‌گیری‌های اصلی ارتباط طبقات حـاکم و صدرنشـین فکری- سیاسی با مردم در قاعده‌ی هرم قدرت است. درواقع این الگو گویای یک فرایند ذهنی است که شکل عینی آن صورت دیگری به‌خود گرفتـه اسـت که در جای خود بررسی می‌شود. در فرایند فوق که از قطب منفـی تـا مثبـت تداوم می‌یابد، بعد خیانت‌پیشگی همواره به‌نام عامه‌ی مردم و بـه کـام خاصـه بوده و لذا مبتنی بر رویکرد خاص‌گرایی (Particularism)است. در آن سوی قطـب در بعد خدمت به مردم که مبتنی بـر رویکـرد عـام‌گرایـی اسـت (Universalism) علی‌رغم اعتقاد راسخ رهبران فکری به منافع و حقوق مـردم و ایثـارگری‌هـای بسیار در راستای نیل به این هدف، نوعی گـرایش عملـی وجـود دارد کـه در برخی نقاط نتیجه‌ی عینی آن به همان خاص‌گرایی منتهی شده و در نهایت در یک نگاه طولی در تاریخ و تحلیل اقدامات مجریـان ایـن رویکـرد، بـه مـرز خیانت نزدیک می‌شود. از این‌رو پیوستار فوق می‌تواند در فرازهایی از تـاریخ شکل دایره‌وار یابد و در یک حرکت دورانی یا گردگشت در نهایت خدمت را به خیانت منتهی کند.

در چنین پیوستار مدوری که شـکل دور باطـل یافتـه و مـرز میـان خـدمت و خیانت از یک‌سو و مردم‌ستیزان و مردم‌باوران مخدوش و تودرتـو مـی‌شـود، اولین و آخرین شعار و هدف گروه، مردم است؛ خواه در له آنان خـواه علیـه

آنان. در قطب عام‌گرایی، رهبران فکری دیگر به‌دنبال منافع شخصی نبوده و تمامی علایق و سلایق فردی خود را قربانی منافع عامه کرده و مرزهای سودمندی را از پوسته‌های تنگ، بسته و کوچک خاص‌گرایی بیرون ساخته و به دنیای وسیع آمال و آرزوی انسان‌های زحمتکش، دردمند و هم‌سرنوشت می‌کشاند. رویکردهای چهارگانه‌ی مورد بحث عبارتند از:

الف) عوام‌فریبی

این رویکرد که در شرحه‌شرحه‌ی گزارش تاریخ مردم ایران همواره بارقه‌های پررنگ و دیرپایی از آن قابل ردیابی است مبتنی بر نظریه‌ی مردم‌ستیزی است و درواقع مترادف واژه (Demagogism) است که از طریق اغوای مردم، دادن وعده‌های دروغین، انقلابی، مردم‌نما و تحریف وقایع و حقایق، مردم را علیه مردم و در راستای منافع و مطامع خود هدایت و رهبری کند. این رویکرد دارای شقوق مختلفی است که افراطی‌ترین و غیر مردمی‌ترین شکل بروز آن مردم‌ستیزی است.

در این نوع از مردم‌ستیزی، اولین حربه‌ی اصلی ایجاد تفرقه و شیوع نزاع‌های مردمی علیه خودشان است. شکل علنی و آشکار عامه‌ستیزی، به‌صورت رو در رو زمانی به‌وقوع می‌پیوندد که تضادهای آشتی‌ناپذیر رهبران فکری با مردم آشکار و غیر قابل پنهان شده و قتل عام خونین روی می‌دهد. اشکال غیر علنی این راهبرد در فعالیت‌های خودکامانه و خودخواهانه‌ای است که به هر ترتیب در عرصه‌های دینی، سیاسی و اقتصادی علیه منافع عموم مردم به اجرا در می‌آید .ناباوری و عدم باور به مردم و هویت فردی و جمعی آنان از دیگر خصایص رهبران این رویکرد است که مردم را چونان رمه‌ی سرگردان و بلاتکلیفی می‌انگارد که نیازمند چوپان و رمه‌گردانی است تا ضمن تامین حداقل نیاز معیشتی آنان به هرکجا که صلاح باشد رانده و از نتیجه‌ی این شکل زیستی نیز تمتع نهایی را از آن خود کند.

عامه‌گریزی نیز از خصایص بارز دیگری است که در این رویکرد غالب است. دوری گزیدن، جداکردن محدوده‌ی زیست، شکل زندگی، معاشقه و مراوده‌ی فردی -اجتماعی، تمهید نمادهای ویژه‌ی این رهبران فکری با عامه‌ی مردم، تقسیم کار طبقاتی و ارگانیک و تلقی آحاد مردم به‌عنوان اقشار دون‌پایه و فاقد توان اندیشه و تصمیم‌گیری عقلانی از زمره دیگر زوایای نگرشی حاکم بر

رویکرد دستگاه فکری عوام‌فریبان است. ویژگی دیگر این نحله‌ی فکری عامه‌نمایی است که در معتدل‌ترین وجه خود زمینه‌ی بروز می‌یابد. اطلاق نمایندگی از آن مردم، حب مردم، قیم‌مآبی آنان و سودمند تلقی کردن آن به‌نفع عموم مردم، استفاده از شعایر، آداب، زبان و سایر الگوهای فرهنگی عامه‌ی مردم جهت نزدیکی صوری خود به آنان از زمره ابزارهای اصلی این فرقه از جناح عوام‌فریب به‌شمار می‌رود.

خدمت خیانت

عامه‌نمایی عامه‌گریزی عامه‌ناباوری عامه‌ستیزی

مصادیق رویکرد حاضر در جامعه‌ی کنونی ایران به اشکال مختلف قابل بازیابی است که شفاف‌ترین آن در مطبوعات و رسانه‌های جمعی کشور است که برخی از آنان با احراز چنین نگرشی با همه‌ی مراتب شدت و ضعف آن به وظیفه‌ی عوام‌فریبی اهتمام داشته و از روش‌های پیش‌گفته نیز در جهت منافع گروهی و صنفی خود گام برمی‌دارند .این جناح اندیشه‌ای در واقع به‌طور مشخص خاص‌گرا بوده و منافع گروهی و صنفی و فردی را بر منافع جمعی مردم و هویت‌های ملی- مردمی ترجیح می‌ده.

ب.عوام‌زدگی

این رویکرد که در سطح میانی پیوستار خدمت و خیانت قرار دارد، در برهه‌هایی از تاریخ و حتی هم‌دوش با سایر رویکردها در یک برهه‌ی خاص ازجمله جامعه‌ی کنونی ایران زمینه‌ی بروز یافته است. این رویکرد با استفاده از ابزارهای عامه‌سازی از روش‌های مختلفی استفاده می‌کند که گویای نوعی شدت و ضعف عملکردی است:

خیانت خدمت

عامه‌گویی عامه‌سالاری عامه‌باوری عامه‌نمایی

صاحبان این رویکرد علی‌رغم نیات گاه مردم‌خواهانه، خود به دلایل مختلفی هم‌چون ساده‌اندیشی، اندیشه‌ی سنتی، دگماتیزم یا تعصب فکری و رفتاری، نوستیزی و برخوردهای نوستالژیک به گذشته به این بینش روی آورده و به

اشکال مختلف عمل می‌کنند. عامه‌نمایی که فصل مشترک این رویکرد با رویکرد نخست، عوام‌فریبی است از اجزای اصلی تشکیل‌دهنده‌ی کلیت جدید عوام‌زدگی است. باور به ارزش‌ها و هنجارهای مردمی بی هیچ تغییر مطلوب، عقلانی، توسعه‌گرا و برخورد محافظه کارانه با تغییرات فرهنگی- اجتماعی از این دیدگاه نوعی نمای عامه‌باورانه به‌دست می‌دهد. اعتماد به حکومت مردم و اعتنا به نظرات مردم در اداره‌ی امور کشور و یا هر زمینه‌ی اجتماعی- سیاسی دیگر عمدتاً در ورای نوعی باور عامه‌سالارانه یا دمکراتیک نهفته است که با توجه به عدم پیش‌بینی و اهتمام در تحقق راهکارها و ساز و کارهای عملی و عینی و امکان مشارکت‌پذیری مردم، فقط در سطح شعارها و عبارات رمانتیک و عاطفی باقی می‌ماند که هم‌دردی و هم‌زبانی بدون راهبرد اجرایی را به ارمغان می‌آورد.

ساده‌سازی انتظارات، آمال، برنامه‌ها و اهداف به‌نحوی که قابل فهم برای عامه‌ی مردم باشد از دیگر خصایصی است که از یک‌سو میل به خدمت و از سوی دیگر تمایل به گریز از آن می‌یابد. این رویکرد با نگاه محافظه‌کارانه و ایستای خود مانع رشد و اعتلای وضعیت و جایگاه آحاد مردم شده و تنها با بیان شعار و کلام بی‌عمل به ارتباط کوتاه خود با مردم بسنده می‌کند. بدیهی است این ارتباط پایدار نبوده و در تعامل نهایی زمینه‌های میل صاحبان همین نحله و یا ورود اندیشه‌های عوام‌فریب و خیانت کار دیگر را فراهم می‌کند.

در ایران امروز از گرایش‌های موجود فکری، این رویکرد نیز قابل شناسایی است. به‌طوری که از طریق ابزارهای ارتباطی ویژه‌ی خود و تریبون‌های عمومی‌شان سعی در نگهداشت وضع موجود و حفظ شرایط کنونی و احتراز از هرگونه تغییری دارند تا به راحت‌ترین وجه و بی‌هیچ همتی در جهت نوآوری و رهبری اندیشه‌های نوین، به ساختار کهن، ایستا و عقبگرای خود اتکا کرده و لذا با توجه به رشد سریع دانش نظری و فنی، جامعه را به قهقرا هدایت می‌کند. بدیهی است پیوستار این رویکرد منجر به خیانت و عدم ارائه هرگونه خدمتی شود.

پ) عامه‌گرایی

این رویکرد یا نحله‌ی فکری که در سطح میانی یا اعتدال و به تعبیری نقطه‌ی مطلوب پیوستار خدمت و خیانت قرار دارد، علی‌رغم همه‌ی اهمیت آن در

فرایند توسعه‌ی کشور و ایجاد زمینه‌های اعتلای روابط رهبران فکری با مردم و رشد و ترقی جایگاه و هویت آنان، به دلایل مختلف زمینه‌ی تجلی عینی و تاریخی اندکی یافته است. از جمله این دلایل می‌توان به غلبه و عمومیت رویکردها در روی دیگر پیوستار خیانت و خدمت در تحقق و زمینه‌یابی ظهور و بروز اشاره کرد.

فصل مشترک عامه‌گرایی با عوام‌زدگی، اتکای به زبان عامه است به‌نحوی که زمینه‌ی ارتباط و همدلی و شناخت دردهای مردمی از یک‌سو و راه‌حل‌ها و تدابیر رهبران فکری در نزد مردم فراهم شده و این تعامل منطقی و متعادل زمینه‌ی ترقی و توسعه‌ی مردم‌خواهانه را مهیا می‌سازد. عامه‌نگری یا توجه به انتظارات و خواسته‌های مردم به‌عنوان مخاطبان و اقشار اصلی هدف در ارائه هرگونه خدمت و عملکردی از سوی رهبران فکری از دیگر سو خصایص رویکرد عامه‌گرا است. در این رویکرد عامه‌سروری یا دمکراسی مبتنی بر عقلانیت مدرن متکی بر بینشی علمی نه مذهبی، قومی، به عنوان ویژگی دیگر این نحله است که معتقد به ایجاد زمینه‌ها و جلب مشارکت مردم در تعیین سرنوشت کنونی و آتی خود بوده و در این راه به نشرآزاد افکار، پاسخگو بودن طبقه‌ی حاکم و رهبران فکری منتخب مردم، ایجاد زمینه‌های تکثرگرایی فکری، سیاسی و دینی، تاکید بر توسعه‌ی رفاه و عدالت اجتماعی نسبی و تعبیه‌ی نظام حقوقی و قضایی مدافع مردم و توسعه‌ی حقوق فردی- شهروندی می‌پردازد.

باور اصلی رویکرد عامه‌گرا، باور به مردم و عامه‌ی آنان است و در اساس‌نامه و مرام‌نامه‌ی خود همواره به‌دنبال تحقق منافع کوتاه و میان‌مدت مردم بوده و از مشارکت خود ایشان در جهت تلاش و تمهید زمینه‌های توفیق، توسعه و سعادت کنونی و آتی آنان بهره می‌گیرند. و در عین حال از عوام‌زدگی فاصله می‌گیرند .

خیانت — خدمت

عامه‌باوری — عامه‌سروری — عامه‌نگری — عامه‌گویی

روشن است که با توجه به آرمانی بودن و البته عینی و تحقق‌پذیری نسبی این رویکرد، اولاً شناسایی و بازیابی چنین رویکردی در تاریخ ایران بسیار رقیق و

غیر شفاف است و دیگر این که به دلیل غلبه‌ی رویکردهای دو قطب پیوستار اصلی در این نوشته، یعنی عوام‌فریبی و عامه‌پسندی، زمینه‌ی بروز و ظهور شرایط عامه‌گرا نیز در ایران پدید نیامده است. این معلول ناشی از وضعیتی است که همواره جامعه‌ی ایران را در موقعیت افراطی شرایط باز سیاسی و یا خفقان و استبداد محض نهاده و بسترهای تعامل را شکوفا نکرده است.

با این اوصاف در عموم شرایط و برهه‌های خاص تاریخی و غلبه‌ی یکی از رویکردهای افراطی مذکور، به هر ترتیب نطفه‌هایی از اندیشه‌ها و تعدادی از رهبران فکری عامه‌گرا نیز وجود داشته‌اند که فروغ اندیشه‌های‌شان کم‌دامنه و کوتاه‌مدت بوده است.

ت) عامه‌پسندی

آخرین رویکرد فکری حاکم بر روابط رهبران فکری و مردم در تاریخ معاصر، الگوی فکری عامه‌پسندی است. این الگو عمدتاً مرهون تلاش رهبران صادق، مردم‌گرا و عامه‌باوری است که در زبان و گفتارشان حدیث مردم تعطیلی برنمی‌تابد. خصوصیات اصلی این الگو نیز با فصل مشترکی با عامه‌گرایی در پیوستار زیر تصویر می‌شود:

خیانت خدمت

<----------

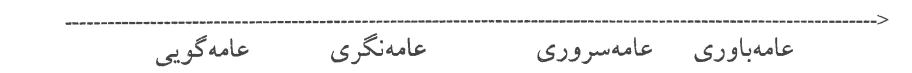
عامه‌باوری عامه‌سروری عامه‌نگری عامه گویی

اولین نقطه‌ی عطف و توجه این الگو و رهبران فکری آن، باور داشتن به منافع آحاد مردم است. این الگو علی‌رغم هدف‌گذاری مردمی در اهداف سیاسی و اجتماعی خود و گروه‌های فکری ذی‌ربط، معتقد است زمینه‌ی دستیابی به منافع مردمی تنها از طریق یک حرکت تشکیلاتی از بالا خواه با مبارزات دامنگیر سیاسی- فکری در عرصه‌ی عمومی با ابزارهایی چون مطبوعات، نشست‌های سیاسی و خواه به‌واسطه‌ی تفاهم و مذاکره با حکام سیاسی- اداری در کشور قابل تحقق است.

در همین راستا صاحبان فکری این رویکرد با داعیه‌ی هدایت مردم از بالا، عمدتاً از بطن توده‌های مردم جدا شده و با بیگانگی فکری و اجتماعی با مردم به نوعی جدایی از مردم میل یافته و در نهایت با تک افتادگی و حرکت بی‌پشتوانه، دستخوش نوعی تجرد، توهم و انتزاع اندیشی شده و به اصطلاح

مشکلات مردم را در پشت درهای بسته به چاره‌جویی می‌نشینند.

خیانت خدمت



عامه‌ستیزی --> **عامه** ناباوری---> عامه‌گریزی ----> عامه‌نمایی
عامه‌نمایی----> عامه باوری---> عامه‌سالاری---> عامه‌گویی
عامه‌گویی ---> عامه‌نگری ----> عامه‌سروری ----> عامه‌باوری
عامه‌باوری---> حرکت از بالا--> هدایت مردم --> جدایی از مردم

خاص‌گرایی <---------- عام‌گرایی

عامه‌پسندی در جامعه‌ی ایران معاصر اشکال مختلفی داشته است و منجر شده بخشی از رهبران فکری، روشنفکران متجدد و حتی علمای دینی بی هیچ تمهیدی برای جمع‌آوری و جلب آرای مردمی، در اندیشه و وهم مردم‌باوری، فرصت‌های اصلاحی و اندیشه‌ورزی و مشارکت آحاد مردم را از بین برده‌اند. معرفی هر فرد یا شخصیت تاریخی در عصر حاضر نیازمند بررسی عمیق و همه‌جانبه‌تری برای شناسایی تفصیلی خصایص این الگو در پهنه‌ی تاریخ و معرفی شخصیت‌ها و پیروان آن است.

از سیدضیا تا سیدخاتمی

فرایند نوسازی جامعه‌ی ایران که نطفه‌های آن غلط یا درست، درون‌زا یا برون‌زا و به شکل بالا به پایین، از ابتدای سال‌های پس از نهضت مشروطه‌خواهی در ایران طرح‌ریزی شده و تا امروز نزدیک به یک قرن از آن می‌گذرد، تا رسیدن به وضع مطلوب نسبی سالیان بسیاری فاصله دارد. به‌طوری که با وجود هم‌زمانی بسیاری از تحولات و تنظیم و تدوین قوانین شهری و مدنی و تربیت آداب اجتماعی مردم در تطابق با نیازهای نوین مدرنیزم در اروپا و به‌ویژه برخی کشورهای همسایه در آن عصر، هنوز بسیاری از آموزه‌های ابتدایی نظم نوین مدنی برای شکل‌گیری جامعه‌ی مدرن در قالب‌های جنینی خود باقی مانده است و به تعبیری این تحفه‌ی وارداتی از غرب هنوز از زرورق کادویی آن جدا نشده است! این نوع مدرنیزم در ایران که در ساختار غیر مدرن اداری و سیاسی اواخر قاجار وارد کشور شد و توسط متولیان سنتی دربار، خواجگان درباری و انتلکتوئل‌ها و منورالفکرهای آن دوره که به تعبیر تقی‌زاده درصدد غربی‌سازی از تارک مو تا نوک پای ایران و ایرانی بود، نتوانست این داروی معجزه‌آسا را به خورد این ملت بیمار از سنت‌های عقب افتاده دهد. این پروسه که به‌صورت یک پروژه وارد بازار مناسبات اجتماعی شد با وجود پیش‌برد برخی از ابعاد مادی و صوری‌اش و تغییرات ساختای از بالا به پایین دارای سه مانع جدی بود:

آ) نخستین مانع اصلی این امر توسط سردار مدرنیزم در ایران، یعنی سردار سپه رضاخان به اجرا درآمد. ساختارکلان مدنی و مدرن اجتماعی نیازمند متولیان نواندیشی بود که بدون استفاده از «چوب الف» در پی تربیت نوین

مردم و سازماندهی مجدد نهادهای اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی باشد. تفکر ولایی از نوع شاهنشاهی و اندیشه‌ی برتری‌طلبانه و انحصار مدارانه‌ی شاهان پهلوی که برگرفته از ساختار دیرپای پدرسالاری و قیم‌مآبی رمه- شبانی و ایلیاتی بود هرگز نمی‌توانست و نیز نتوانست این پروسه را به سرانجام مقصود برساند. برکندن چادر از سر زنان و پوشاندن کت و شلوار و فوکول و کراوات بر تن دستاربندان و قباپوشان ایرانی با وجود همه‌ی برد عملی‌اش، به تعبیر پرویز رسولی فقط شلوارهای وصله‌دار مردم از همه‌جا بی‌خبر را عریان ساخت. این فرایند البته چنان به مذاق ایرانیان آرمیده بر بالین استبداد خوش‌آمد بود که هنوز نیز در برخی اذهان و افکار عمومی نسخه‌ی توسعه و نجات ملی رضاخانی مورد آرزو است!

ب) نتیجه و واکنش طبیعی این فرایند برون‌زا و دیکته شده از سوی متولیان و مجریان نوسازی در ایران این بود که دو بخش دیگر جامعه نسبت بدان رویکرد تند انتقادی گرفت و چوب لای چرخ کالسکه‌ی شکسته مدرنیزم در ایران نهاد. نخست متولیان بخش سنتی- مذهبی بودند که به دلایل متعدد از جمله تهدید و تحدید دامنه‌ی پر نفوذ خود در آموزش و پرورش، قضا و عزا و رتق و فتق امور جاری دنیا و آخرت مردم، آوای وا اسلام سر دادند و مردم از همه‌جا بی خبر را از هیولای مدرنیزم که دین و عصمت آنان و امن و امان آنان را به خطر انداخته است بر حذر داشتند. مقاومت‌های بسیاری از سوی ملایان و زعمای دینی صورت گرفت تا این پروژه هرچند ناقص نیز به ثمر ننشیند. بدین‌ترتیب شیخ و شاه دو طیف اصلی پارادوکس‌های نوسازی، در عمل چنان کردند که امروز پس از گذشت قریب یک سده، در بر همان پاشنه می‌گردد. ائتلاف نامقدس این دو طیف هوادار و هوادار نوگرایی، طفل مدرنیزم را عریان در تشت کهنه‌ی سنت و خرافه وانهاد!

پ) در این میان صرف نظر از برخی متولیان و بانیان مدرنیزم و عمدتاً وابسته به دربار رضاخانی و پس از آن محمدرضا، گروهی به ظاهر روشنفکر از زمره نصرها و جلال آل احمدها با وضع واژگانی چون غربگرایی و غربزدگی به جای تلاش در جهت انتقاد از متولیان مدرنیزم سرنیزه‌ای و رفرم آن، و نهادینه کردن فرایند سکولاریزاسیون یا غیر دینی شدن، خردگرایی و مردم‌سالاری به مواد و عناصر اصلی مدرنیزم واقعاً موجود هجوم بردند. این

کنش روشنفکران ایرانی برخلاف دوران روشنگری در اروپا و جریان روشنفکری برخاسته از آن؛ در واقع نوعی خودزنی محسوب می‌شد. این گروه اندک ولی مؤثر چنان با متولیان سنت هم‌زبانی و هم‌سو شدند که می‌توان پدیده‌ی بازگشت به خویشتن را در سال‌های پس از انقلاب و بازتولید خرافه و موهوم‌پرستی را از زمره ارمغان آنان نیز برشمرد. از این‌رو بی سبب نخواهد بود اگر گفته شود در شکست نوسازی جامعه و بازگشت اوهام و تقدیرگرایی دیرخفته در بالین و نعلین این مردم، همه از شاه و شیخ تا روشنفکر فرنگ‌دیده دست‌به‌دست هم دادند تا این قافله را به بی‌راهه کشانند. اشاره به برخی از ابعاد این واماندگی و ایستایی جامعه‌ی ایران از منظر معیارهای مدرنیزم می‌تواند تجسم عینی‌تری از این دورگشت تاریخی به‌دست دهد.

از همان بدو امر اوجگیری میل و سیل خروشان مدرنیزم در اروپا و اثرپذیری برخی متفکران ایرانی مقیم یا در رفت‌وآمد به غرب در ابتدای قرن بیستم و مبهوت شدن آنان در برابر مظاهر و مفاخر نوسازی و مدنیت این جوامع، متون بسیاری از منورالفکران به‌درستی پیرامون آموزه‌ها و سازوکارهایی بود که زمینه‌ساز مدنیت در جامعه‌ی ایران باشد. این بهت حتی روزگاری قبا و قفای ناصرالدین‌شاه را نیز گرفته بود که در بازگشت از یکی از سفرهای فرنگ با طمطراق بسیار به اطرافیان گفته بود که «یکی از راه‌های پروگرس (پیشرفت) ممالک فرنگ قانون‌گرایی است» و بی سبب نیز نبود که به قول ملکم «ما جرئت نکرده و نتوانستیم به حضور همایونی عرض کنیم که یکی از شرایط همین قانون‌گرایی در ممالک غرب، محدود شدن قدرت تام و تمام شاه و اساساً خود شاه است.»[1]

میلانی در اثر ارزنده‌ی خود به بخش‌نامه‌ای از سیدضیاطباطبایی در مصدر نخست وزیری ایران اشاره می‌کند که تامل در مفاد آن گویای بسیاری از الزامات ابتدایی مدرنیزم است که تاکنون نیز جامه‌ی عمل نپوشیده است. در این بخشنامه آمده است: «هر کاسب باید دکان خود را از اول آفتاب باز و اول غروب تعطیل کند. هر خوراکی‌فروشی اعم از نانوا، قصاب، کله‌پز و آبگوشتی و کبابی و فرنی‌پز باید کف دکان خودرا آجرفرش کند. سطح خیابان مخصوص گاری، درشکه و واگن، و پیاده‌روها مخصوص رفت وآمد پیاده‌ها

می‌باشد. کبوتربازی اکیداً ممنوع است ... سر بریدن حیوانات امثال گوسفند و مرغ و خروس در انظار عموم بکلی ممنوع است. داد زدن در کوچه‌ها توسط طواف دوره‌گرد، طبقی، کاسه بشقابی، قفل و کلیدی، میوه‌فروشی، گردویی و امثال آن و همچنین تعارف و اصرار کسبه به مشتری ممنوع. از این تاریخ کلیه احزاب منحل می‌شوند ... مصرف تریاک و شیره در قطار و قهوه‌خانه‌ها ممنوع ... عموم فروشنده‌ها موظفند بر روی اجناس خود مقوای قیمت نصب کنند. هیچکس از اهالی حق ندارد در معابر به دفع بول و قضای حاجت بپردازد. قداره‌کشی، نزاع و عربده‌کشی و حمل کارد و چاقو، قمه و قداره موجب مجازات سنگین است ... اجتماعات خیابانی ممنوع است ... معرکه‌گیری، مارگیری، تلکه‌گیری، گدایی، کلاشی، رمالی، دعانویسی و ولگردی ممنوع است ... گاری‌ها و چهارچرخه‌ها باید در شب چراغ و درشکه‌ها باید نمره، بوق و چراغ داشته باشند. تکلیف شاکی و متشاکی در عدلیه باید ظرف چهل و هشت ساعت صورت گیرد.»[۲]

در جای دیگری می‌توان با مشاهده‌ی بیانیه‌های سپاسی و اجتماعی بیش از یک‌صدسال پیش، هم‌چنان مصادیق بسیاری از مطالبات مردم و نواندیشان و مبارزان را مشاهده کرد که در طول سالیان متمادی توسط مجریان شبه‌مدرنیزم ایرانی در محاق مانده است و همواره در هر برهه‌ای تکرار می‌شود.[۳] مرور بسیاری از نکات پیش‌پاافتاده در بخشنامه‌ی مذکور، گویای تناقض‌های درونی است که میان مدرنیته و مدرنیزم یا نواندیشی و نوگرایی در ایران آن روز تا به امروز می‌توان سراغ گرفت. تناقض‌های ناشی از ناهم‌زمانی اندیشه و عمل نوگرای ایرانی، خواه در کسوت شاه یا انتلکتویل و خواه در بیان دنیاگرا و دیندار نشانگر این است که مجریان نوگرایی در ایران از ابتدای جنبش مشروطه‌خواهی تا مدخل انقلاب دینی سال ۵۷ (که نمایانگر تسلط و پیروزی بخش سنت بر بخش مدرن است)، مفهوم و آموزه‌های نواندیشی را درک و درونی نکرده و در اندیشه‌ی خود هم‌چنان قالب‌های سنتی را معیار عمل قرار داده‌اند. به بیان دیگر آنان در پی این بودند که شکل مادی تمدن و تجدد غرب را بدون پالایش و خانه‌تکانی اندیشه‌ی خود وارد و تزریق جامعه کنند. انحلال احزاب و نادیده گرفتن اندیشه‌های دیگران که از نخستین الزامات نوگرایی از نوع غربی بود اولین تیر خلاص بر اندام نحیف آن بود که توسط

پیامبران و مجریان همان تفکر شلیک شد. این روند تا سرحدی ادامه یافت که فرح دیبا در خاطرات خود می‌نویسد: «شاهنشاه ایران در کنار همه تلاش برای مدرنیزاسیون ایران معتقد بودند هنوز مردم برای آزادی و دمکراسی به بلوغ کافی نرسیده‌اند.[٤] از همین روست که هم‌آوا با میلانی باید گفت: «آب قلدری و تجدد به یک جوی نمی‌روند».

پیامدهای آسیب‌شناختی این قیم‌مآبی و استبداد کور و تهی‌مغزی که حتی جرئت اظهار نظر مشاوران متفکر و نوگرایی مانند شجاع‌الدین شفا و احسان نراقی‌ها را نیز از آنان می‌ستاند، نه تنها دفتر استبداد دیرین شاهنشاهی را اوراق کرد و کام آنان را تلخ ساخت، بلکه طومار نوگرایی را نیز برچید و سایه‌ی هولناک استبداد دینی و خرافه‌پرستی را بر جامعه‌ی ایران امروز گستراند.

پیوستار تاریخی کج‌فهمی و مصادره به مطلوب کردن مفاهیم و دستاوردهای نوین مدرنیزم با وجودی که از سیدضیا آغاز شده و تا پایان دوران پهلوی‌ها ادامه یافت، ولی با وقوع انقلاب و سال‌های پس از آن هم‌چنان در فرایند بازسازی و بازآفرینی است. این روند را در اندیشه و عمل شخصیت‌های بسیاری می‌توان سراغ گرفت. از یک‌سو تناقض‌های اندیشگی شریعتی در امتزاج و التقاط مفاهیم و تعابیر مدرن از اندیشه‌های مارکس، گورویچ و سارتر و دیگران گرفته تا پیوند سوسیالیزم و انقلاب و ایدئولوژی با آموزه‌ها و مفاهیم کهن دینی و سنتی و سیاسی کردن آن که در ضدیت کامل با اصلاح‌طلبی دینی در مسیحیت بوده و با مبانی رنسانس خوانایی نداشت؛ و از سوی دیگر اندیشه‌های بازرگان و تعابیر او از دین و تلاش برای علمی جلوه دادن آموزه‌های دینی و مبارزه برای ایجاد یک حکومت دینی تا استخاره‌ی عزت‌الله سحابی در تدوین بودجه‌ی سال‌های نخست انقلاب[٥] بر پیوند روشنفکری و دین به‌عنوان مفاهیم خودساخته و عاریتی و به‌دور از سابقه‌ی تاریخی و الزامات این سبک از اندیشه و عمل، همگی ادامه‌ی درک ناقص و ناقض پیش‌گفته است.

این روند چنان جان‌سخت و دیرپاست که امروزه حتی برخی متفکران نظریه‌پردازی هم‌چون حجاریان و علوی‌تبار و ... نیز با پیوند ناهمگون و ناهم‌ساز تاریخی و منطقی میان جمهوری‌خواهی و استبداد دینی، داعیه‌ی

مشروطه‌ی ولایی را دارند و سرانجام سیدمحمدخاتمی نیز با تعابیر خودساخته‌ی مردم‌سالاری دینی و تطابق جامعه‌ی مدنی با جامعه‌النبی، به‌دنبال تلاش برای حفظ آخرین خاکریزهایی است که نگران فروریزی آن است. از سیدضیا تا این سید خندان هنوز دریافت نادرست تاریخی و منطقی از عنصر گوهرین و بنیادین نواندیشی یا مدرنیته به چشم می‌خورد. از روزگاری که آیت‌الله سیدنایینی در کارزار نبرد مشروطه‌طلبان خطاب به شیخ‌فضل‌الله نوری می‌نویسد: «ای گاو مجسم، مشروطه مشروعه نمی‌شود»، ستیز میان نواندیشان و سنت‌باوران هم‌چنان ادامه دارد.

منابع :

۱ .ایران و ایرانی، غلامرضا انصاف‌پور، ۱۳۶۳، ص ۱۷۵
۲ .تجددوتجددستیزی در ایران، عباس میلانی، ص ۷۸
۳ .یک ونیم قرن بر مدار بسته استبداد ایرانی، به فصل قبلی در همین کتاب بنگرید.
٤ .نقل به مضمون از کهن دیارا، خاطرات فرح پهلوی - دیبا، ۲۰۰٤
٥ .نگاه کنید به :زندگی مهندس مهدی بازرگان از زبان خودش، ۱۳۷٦

رسانه‌های ایران در سیمای جهانی

براساس آمار نشریه‌ی برترین ملت‌ها[1] وضعیت رسانه‌ها در ایران از منظر جهانی به شرح زیر است:

۱- کل سینماهای کشور در سال ۱۹۹۵ عبارت از ۲۸۷ عدد بوده است که در بین ٦۹ کشور مورد بررسی جایگاه ۳۰ را اشغال کرده است. از سوی دیگر نسبت تعداد سینماها به کل جمعیت، رتبه‌ی ایران را در بین کشورهای پیش‌گفته به ٥٦ فرو می‌کاهد.

۲- تعداد ورودیان به سینما در ایران نیز در همان سال معادل ۲٦ میلیون نفر- بار است که در مقایسه با ۷۹ کشور مورد بررسی جایگاه ۲۰ را کسب کرده است که البته نشانگر میل و فرهنگ بالای مردم ایران برای بهره‌گیری از صنعت سینما است. از سوی دیگر مقایسه‌ی این شاخص برحسب تعداد جمعیت گویای این است که از هر هزارنفر ۳۸۱ نفر به سینما رفته‌اند که در مقیاس جهانی در بین ۷۸ کشور، در مقام ۵۳ قرار دارد که رتبه‌ی پایینی است.

۳- از نظر شاخص حکومت الکترونیک و دسترسی دولت‌ها به تکنولوژی‌های ارتباطی- دیجیتالی، ایران در میان ۱۹۸حکومت مورد بررسی با اخذ رده‌ی ٤٤ در رتبه‌ی ۷۰ قرار دارد.

٤- از منظر تولید فیلم نیز شواهد حاکی است ایران در بین ۱۰۷ کشور دارای امکان تولید فیلم، رتبه‌ی ۳٤ را احراز کرده است. این وضعیت به نسبت جمعیت کل کشور نشان می‌دهد سرانه‌ی تولید فیلم در بین ۱۰٤ کشور دنیا، برحسب هر یک میلیون نفر جایگاه ایران را به ٦٤ تقلیل می‌دهد.

٥- از نظر دسترسی به کامپیوتر نیز آمارها نشان می‌دهد در سال ۲۰۰۰ قریب ٤ میلیون رایانه‌ی شخصی در ایران بوده است که در مقیاس جهانی از بین

۱٦٤ کشور رتبه‌ی ۱۸ را دارد. سرانه‌ی کامپیوتر برحسب هر هزار نفر نیز حاکی است ایران با ۵۸/٦ رایانه در هر هزار نفر رتبه‌ی ٦۹ را کسب کرده است.

٦- از نظر دسترسی به رادیو نیز آمارها نشان می‌دهد در سال ۲۰۰۰ قریب ۱۷ میلیون رادیو در ایران وجود داشته است که در مقیاس جهانی از بین ۲۲۱ کشور رتبه‌ی ۲۳ را دارد. سرانه‌ی رادیو برحسب هر هزار نفر نیز حاکی است ایران با ۲٤۹ رادیو در هر هزار نفر رتبه‌ی ۱۳۵ را احراز کرده است.

۷- شاخص تعداد خطوط تلفنی مورد استفاد در ایران نمایانگر وجود بیش از ٦ میلیون خط است که از این نظر در میان ۲۳۱ کشور دنیا رتبه‌ی ۲۳ را احراز کرده است. این تعداد برحسب هر هزار نفر نیز با میزان ۹۲/۵، جایگاه ایران را در رتبه‌ی ۱۲۷ قرار داده است.

۸- هم‌چنین تعداد خطوط موبایل نیز در سال ۱۹۹۸ معادل ۲۵٦ هزار عدد بوده است که در میان ۲۰۹ کشور مورد بررسی رتبه‌ی ۷۲ را کسب کرده است. از سوی دیگر این شاخص به نسبت جمعیت گویای این است که با حدود ٤ خط موبایل در هر هزار نفر، ایران در رتبه‌ی ۱۵۳ می‌نشیند.

۹- دسترسی به تلویزیون نیز بیانگر این است که در کل کشور ایران ۲۸ ایستگاه تلویزیونی وجود دارد که در بین ۲۲۸ دولت مورد بررسی دارای جایگاه ۵٦ است. نسبت این تعداد به جمعیت نیز نشان می‌دهد که ایران در مقام ۱۷۳ ایستاده است. تعداد تلویزیون‌های موجود در کشور نیز معادل ٤٦۱۰ هزار دستگاه است که در مقیاس جهانی دارای رتبه‌ی ۳۳ از بین ۲۱۵ دولت است. نسبت سرانه‌ی همین شاخص نیز با ٦۷/۵ دستگاه بر هر هزار نفر، جایگاه ایران را به مقام ۱٤۵ فروکاسته است.

منبع:

۱. برترین ملت‌ها
http://www.nationmaster.com/country/ir/mil

رتبه‌ی ۳۳ ایران از نظر تعداد اعدام در جهان

بر اساس آمار برترین ملت‌ها[۱] شاخص‌های اجتماعی تعداد زندانیان در ایران از منظر جهانی به شرح زیر است:

زندانی و اعدام شدگان

۱- بر پایه‌ی آمار سال ۱۹۹۸، ایران با ٦٦ اعدام از بین ۳۳ کشور دارای مجازات اعدام، رتبه‌ی چهارم را داشت. این رقم در سال ۲۰۰۷ یعنی کم‌تر از ده سال به ۳۱۷ نفر اعدام شده افزایش یافته و رتبه‌ی ایران را پس از چین به مقام دوم رساند. این در حالی است که در مقایسه بین جمعیت این دو کشور، نرخ اعدام در ایران وضعیت بسیار نگران‌کننده‌ای را به‌خود گرفته است. به عبارت دیگر از هر یک میلیون نفر، یک نفر در ایران اعدام شده‌اند.[۲]

کشور	تعداد اعدام
چین	+٤٧٥
ایران	+۳۱۷
عربستان	+۱٤۳
پاکستان	+۱۳٥

۲- از نظر تعداد زندانی نیز ایران با ١٦٣٥٢٦ زندانی در سال ۲۰۰۳، در بین ١٦٤ کشور رتبه‌ی دهم را به‌خود اختصاص داده است! از منظری دیگر نسبت جنسی زندانیان نشان می‌دهد فقط ۳/٥ درصد (سه و نیم) از آنان زن هستند و از این نظر نیز از بین ۱۳٤ کشوری که دارای زندانی زن بوده‌اند رتبه‌ی ۸٤ را اتخاذ کرده است. هم‌چنین شواهد گویای این امر است که از هر ۱۰۰۰۰۰ نفر، ۲۲٦ نفر ایرانی در زندان به‌سر می‌برند. این شاخص در مقایسه با مقیاس جهانی جایگاه ایران را در رتبه‌ی ۳۳ قرار می‌دهد.

۳- شاخص مربوط به مقایسه‌ی کل زندانیان به تعداد بازداشت‌های موقت در

سال ۲۰۰۳ نیز بیانگر این است که تعداد بیش از ۱۶۳ هزار نفر زندانی، فقط ۲۵ درصد کل بازداشت شدگان موقتی است که ثبت شده است. از همین نظر نیز در بین ۱۴۳ کشور مورد مقایسه، ایران دارای رتبه‌ی ۸۴است.

۴- از نظر تعداد زندانیان به کل ظرفیت زندان‌های کشور نیز شواهد حاکی است تعداد زندانیان ایران قریب ۲/۵ (دو و نیم (برابر کل ظرفیت زندان‌های کشور است. به تعبیر دیگر از نظر این شاخص، جایگاه ایران در بین ۱۲۸ کشور دیگر مورد مقایسه برابر با رتبه‌ی هفتم است! این امر می‌تواند معرف این موضوع نیز باشد که زندانیان ایران در شرایط بد مضاعفی به‌سر می‌برند.(منبع شماره‌ی ۱)

منبع:

۱- http://www.nationmaster.com/country/ir/mil

۲- آمار مجازات اعدام

http://www.amnestyusa.org/encourage-worldwide-abolition/death-penalty-statistics-2007/page.do?id=1011348&n1=3&n2=28&n3=1277

جایگاه مهاجرت

هم‌چنین شواهد نشان می‌دهد که ایران یکی از بزرگ‌ترین کشورهای مهاجرفرست و مهاجر پذیر به‌شمار می‌رود.[1]

۱- جایگاه مهاجرت در ایران در بین ۲۲٤ سرزمین در دنیا در طی سال ۲۰۰۳ برابر با ۱٦۷ است که گویای مهاجرت نسبتاً زیاد انجام شده در این کشور است.

۲- از نظرتعداد کل پناهجویان در ایران نیز با ۱۹۳۱۳۰۰ نفر، در بین ۱۱۰ کشور پناهنده‌پذیر، رتبه‌ی نخست را احراز کرده است. به بیان دیگر در طول سال‌های ۹۹- ۱۹۹۰ از هر هزارنفر جمعیت ایران ۲۸/۳ نفر پناهنده بوده‌اند که از این نظر دارای رتبه‌ی ۱۵ است.

۳- از نظرشاخص خروج پناهجو از کشور نیز شواهد حاکی است در سال ۲۰۰۰ قریب ۸۵۰۰۰ نفر از ایران به قصد پناهنگی خارج شده‌اند که از این نظر در بین ۷۹ کشور پناهنده‌فرست دارای رتبه‌ی ۱۵ است.

٤- هم‌چنین از بین ۵۳ کشوری که در سال ۲۰۰۲ پناهجویان‌شان در امریکا اقامت کرده‌اند، ایران با ۷۳ نفر در رتبه‌ی ۱۱ قرار دارد. از سوی دیگر از نظر تعداد تقاضاهای رسیده برای پناهنگی به امریکا از بین ٦٤ کشور متقاضی، ایران با ۲۷۲۷ تقاضا در مقام ۹ (نهم) قرار دارد.

۵- از نظر درخواست‌های ثبت شده‌ی پناهندگی در امریکا نیز ایران با ۲۰۰۰ درخواست ثبتی از بین ۵۳ کشور دیگر رتبه‌ی سوم را احراز کرده است. در عین حال از بین ٤۱ کشوری که تقاضای پناهندگی‌شان از سوی امریکا مورد قبول قرار نگرفته است، ایران با ۵۹۵ تقاضای قبول نشده در رتبه‌ی نهم قرار دارد.

منبع:

۱- برترین ملت‌ها http://nationmaster.com

نیم‌نگاهی به آسیب‌شناسی اپوزیسیون خارج از کشور

از ابتدای تحولات سیاسی ایران در طول سال‌های پس از مشروطیت تا امروز سازمان‌ها و احزاب سیاسی بسیاری شکل یافته و پس از طی دورانی از فعالیت و اقدامات سیاسی و اثرگذاری بر تحولات محیطی، یا دستخوش نابسامانی شده یا در سامانی نوین و در حال گذار به حیات خود ادامه داده است. این تاثیرات نیز محصول طبیعی تعامل و ارتباطات متقابل سازمان‌ها و نهاد قدرت در جامعه‌ی ایران است. به بیان دیگر وجود سازمان‌های سیاسی رویارو و معطوف به دستیابی بر قدرت در قالب اپوزیسیون سامان یافته، پایدار و مؤثر دارای همبستگی و ارتباط دوسویه‌ای با ساختار و کارکردهای نهاد دمکراسی در هر جامعه‌ای است. این دو وجه عبارتند از:

الف) از یک‌سو فقدان نهاد و نمادهای دمکراسی می‌تواند زمینه‌ساز عدم پایایی اپوزیسیون سازمان یافته و مؤثر شود. در چنین وضعیتی سازمان‌ها و احزاب سیاسی به‌صورت محافل سیاسی غیر رسمی یا زیرزمینی فعالیت خود را آغاز می‌کنند و تشکیلات غیر رسمی خود را نیز در شرایط مخفی و خفقان سامان می‌دهند. بدیهی است که در این شرایط امکان تمرین اندیشه و عمل دمکراتیک برای ساختار و سازوکارهای درونی این گونه سازمان‌های سیاسی نیز مهیا نبوده و آفت‌های خاص خود را به‌دنبال دارد. هم‌چنین در فضای اختناق و سرکوب آموزش عملی و نظری نیز دارای محدودیت‌هایی است که می‌تواند منجر به یک‌سویه‌نگری و عمل‌گرایی بدنه و تشدید فضای نخبه‌گرایی در درون این سازمان‌ها شود.

سانترالیزم و ظهور نمادهای غیردمکراتیک در این موقعیت نیز از دیگر برآیندهای ناگزیری است که می‌تواند ماندگاری و پویایی این سازمان‌ها را در معرض خطر قرار دهد. بی تردید در افق گسترده، ارتباط این سازمان‌ها با

هواداران خود نیز می‌تواند دستخوش نوعی روابط رمه- شبانی شود که دارای آثار منفی و ناپایداری است که در شرایط آزاد و شکست فضای اختناق خود را نمایان می‌سازد. نمونه این پیامد آسیب‌شناختی را می‌توان در شرایط انقلابی سال ۵۷ نیز مشاهده کرد.

ب) از سوی دیگر از منظر اثرگذاری اپوزیسیون بر فرایند دمکراسی می‌توان این پیامدهای آسیب‌ساز را دنبال کرد. بدیهی است رشد غیرطبیعی سازمان‌ها و احزاب در شرایط اختناق چنان فضایی را فراهم می‌آورد که برای شکل‌گیری نهادهای دمکراسی و نهادینه شدن آن مخاطره‌انگیز است. ضعف تحمل اندیشه‌های دیگران و میل به تک صدایی و یکتانگری را می‌توان در درون همین سازمان‌ها نیز ردیابی کرد. بسیاری از این سازمان‌ها که روزگاری تمام هم و تلاش خود را معطوف شکستن فضای اختناق و خودکامگی می‌کردند در اولین فرصت گشایش فضای سیاسی با سهم خواهی‌های مفرط و تاکتیک‌های غلط نه تنها نیروی سیاسی و مردمان هوادار خود را قربانی سیاست‌های غلط خود می‌کنند، بلکه در میان مدت، زمینه‌ی بازتولید فضای سرکوب و بازسازی اختناق دیرپا را فراهم ساخته و تمام تافته‌ها را پنبه می‌کنند. نزاع‌های سیاسی و نظامی سازمان‌ها در ابتدای سال‌های انقلاب را می‌توان نمونه‌هایی از توالی چنین فضای آسیب‌زایی بر شمرد.

به هر روی آن‌چه انگیزه‌ی نگارش نقد حاضر شد وجود فرصت ناخواسته‌ای است که با مهاجرت اجباری سازمان‌ها و احزاب سیاسی به کشورهای توسعه یافته‌ای روی داده است که سال‌های متمادی دارای سابقه‌ی نظری، فلسفی و اجرایی اعمال دمکراسی و مشارکت مردمی در سرنوشت سیاسی بوده‌اند. البته سازمان‌های سیاسی اپوزیسیون و شبه اپوزیسیون فعال در درون کشور نیز دارای آسیب‌شناسی خاص خود هستند که موضوع بررسی دیگری است. در فرایند ساخت‌یابی و نهادینه شدن دمکراسی صرف نظر از ساختار، اساسنامه، مرام‌نامه، تشکیلات، برنامه‌ها، سیاست‌ها و در نهایت اقدامات اجرایی این سازمان‌ها در طی قرن اخیر، نوشتار حاضر بدون ورود به تحلیل درون سیستمی آن‌ها، در پی بازکاوی و شناسایی مهم‌ترین آسیب‌ها و بحران‌هایی است که امروزه در تمامی ساختار و کارکرد این سازمان‌های سیاسی دامن گسترده است. بی‌تردید شناخت این آسیب‌ها و زمینه‌ها و پیامدهای بروز آن می‌تواند سبب‌ساز بازسازی و ترمیم ساختاری سازمان‌ها و احزاب سیاسی فعال در خارج از کشور شود به‌گونه‌ای که

بتواند ارزیابی‌های برخی فعالان سیاسی درون کشور مبنی بر بیهوده بودن اپوزیسیون خارج از کشور را به چالش در اندازد.

اشاره به این نکته‌ی مهم ضروری است که محور بحث در نوشتار حاضر آن دسته از سازمان‌های سیاسی است که حول محور اندیشه‌ی چپ در ایران شناخته شده‌اند. این نکته از آن‌روست که احزاب و سازمان‌های سیاسی چپ، قدیمی و موثرترین و در عین حال فراگیر و سازمان‌یافته‌ترین سازمان سیاسی در کشور را تشکیل می‌دهند. سازمان‌های سیاسی ملی- مذهبی، مذهبی- التقاطی و ملی صرف نیز با وجود برخورداری از برخی مشترکات در نکات زیر دارای اختصاصات جداگانه‌ای نیز هستند که موضوع بررسی نوشتار حاضر نیست. از سوی دیگر گروه‌ها و گرایش‌های راست لیبرالی یا نولیبرالی و سلطنت‌خواه نیز به دلیل قدمت اندک سازمان‌یابی سیاسی و فقدان ساختار تشکیلاتی منسجم و فراگیر موضوع بحث حاضر نیستند.

آسیب‌ها

۱- دوری از جامعه‌ی ایران و مهاجرت اجباری فعالان سیاسی از رهبران تا اعضای وابسته و پیوسته به آن‌ها اولین زمینه‌ی ایجاد تشتت و بی‌سازمانی و فروپاشی سامان نسبی آن‌ها شد. بدیهی است این پیامد محصول فرایندی است که در موارد زیر بدان‌ها توجه می‌شود.

۲- دوری از شرایط عینی تحولات جامعه‌ی ایران، تضادهای سیاسی و اجتماعی عمده، آرایش نیروهای مردمی، ساختار و ترکیب طبقات اجتماعی و نهادهای مدنی، شبکه‌ها و روابط آشکار و پنهان ماشین قدرت و شرکا و گروه‌های درگیر در آن و سایر تحولاتی که در فضای اندیشگی و عملی در ایران پس از انقلاب و قلع و قمع سازمان‌های سیاسی دگراندیش در سال‌های نخست انقلاب و جنگ رخ داد از دیگر زمینه‌های اجتناب ناپذیر مؤثر بر ساختار، سازمان و عملکرد اپوزیسیون برون‌مرز است.

۳- بحران ناشی از فروپاشی کشور شوروی به عنوان مهم‌ترین اردوگاه و حامی ایدئولوژیک و سیاسی برخی نیروهای چپ‌گرا و سوسیالیست در ایران نیز منجر به عدم باز تولید فکری و آرمانی این سازمان‌ها و بروز گرایش‌های مختلف در درون این طیف فکری شد. به‌طوری که در یک‌سوی طیف محافظه‌کاری در بین برخی سازمان‌های چپ‌گرا در پذیرش تغییرات و دفاع از رویکردهای

ایدئولوژیک و ارتدوکسی دوران جنگ سرد به‌وقوع پیوست. در سوی دیگر طیف، شفافیت در حال گذار برای حفظ و ماندگاری سازمان و تشکیلات آسیب‌دیده و از هم پاشیده، از نخستین پیامدهای هجرت اپوزیسیون مورد بحث است. در میانه‌ی این طیف نیز می‌توان به وجود تمایلاتی به اندیشه‌های جمهوری‌خواهی و سوسیال دمکرات؛ تمایل به اندیشه‌های جمهوری‌خواهی و لیبرال دمکرات؛ و حتی تمایل به اندیشه‌های مشروطه‌خواهی از نوع سلطنتی نیز اشاره کرد که منجر به لاغرشدن و انقباض تشکیلاتی این سازمان‌ها نیز شده است. برکنار از این تنوع و تشتت، بسیاری نیز در فضای ایستایی اندیشگی و دیگر شرایط موجود در جغرافیای جدید، در نهایت به وازدگی سیاسی و دوری و ایزوله شدن فردی کشانده شده‌اند.

٤- در چنین فضای جدیدی نسل نخست مهاجران سیاسی خواه به‌دلیل ناتوانی در حفظ ارتباط با نسل دوم و فرزندان خود و خواه به دلیل فضای فرهنگی و اجتماعی و سیاسی دیگرگون و نامرتبط با جامعه‌ی ایران نتوانستند به بازتولید تشکیلاتی و عضوپذیری بپردازند و لاجرم با سالخوردگی سازمانی و حزبی روبه‌رو شده‌اند. دیری نخواهد پایید که در ماراتن امداد بین نسلی این سازمان‌ها، کسی برای حفظ و تداوم میراث سیاسی این سازمان‌ها باقی نخواهد ماند (حداقل در فضای زیست خارج از کشور).

٥- از جمله دیگر پیامدهای دوره‌ی جدید حیات سیاسی این سازمان‌ها می‌توان به دو پیامد اشاره کرد. پیامد نخست ذهنی‌گرایی و دوری از فاکتورهای واقع‌بینانه در تحلیل شرایط عینی- ذهنی جامعه و شکست در برخی تحلیل‌ها و برنامه‌های عمل و تعیین سیاست‌ها و تاکتیک‌های موثر و زایا است. پیروی و مدیریت‌پذیری رهبران سیاسی این سازمان‌ها از وقایع و تحولات درون کشور و در نهایت بریدگی و ناپایداری اقدامات سیاسی موثر را می‌توان به‌عنوان دومین پیامد برشمرد. مدیریت‌پذیری از تحولات جامعه‌ی ایران، جنبش‌های مدنی و نیروهای سیاسی و اجتماعی آن و حتی سیاست‌ها و تاکتیک‌های جمهوری اسلامی و در نهایت عقب‌ماندگی از رهبری جنبش آزادیخواهی، دمکراسی و مطالبات عدالت‌طلبانه در ایران نمودهای دیگری از دامنه‌ی این آسیب‌پذیری‌هاست.

٦- عمده شدن تضادهای فرعی و میان‌سازمانی و تشدید از هم گسیختگی و چند دسته‌گی یا سکتاریزم و کاهش توان اندک این سازمان‌ها و احزاب نیز

نمونه‌ی دیگری از تغییرات به‌عمل آمده در درون ساختار تشکیلاتی این سازمان‌ها است که می‌توان از آن یاد کرد. البته در این میان زندگی در جوامع دمکراتیک اروپایی و امریکایی و مقایسه‌ی ساختار، سازمان، سیاست‌ها و برنامه‌های کلان حزبی و تشکیلات سیاسی ایرانی با وضع مشابه در این جوامع، زمینه‌ی عقب‌نشینی از رویکردهای گذشته را فراهم ساخت. در این فرایند تلاش برای بازپردازی اتحادها، جبهه‌ها و حتی گاه قناعت به تشکیل انجمن‌های اجتماعی و فرهنگی برای حفظ طراوت و پویایی فعالیت اجتماعی و سیاسی نیز از راهکارهای بدیلی است که در جای خود بسیار هم مغتنم و مفید محسوب می‌شود.

۷- تحرک طبقاتی اعضا و فعالان سیاسی و تغییر شرایط عینی و اقتصادی آنان و لذا عدم تعقیب چالش‌های اجتماعی و سیاسی سازمانی و دیگرخواهانه با اولویت‌دهی به زندگی شخصی و منافع فردی را می‌توان در سطح خرد برشمرد. تمایل به بازگشت به ایران در نزد برخی از افراد و متارکه‌ی دنیای سیاست برای منزه ماندن از هرگونه شائبه‌ی عناد و ستیز با ساختار قدرت در ایران خواه ناشی از ندامت این گروه از فرصت‌های از دست داده و خواه ناشی از فشار روحی و عاطفی خانواده‌ها، از دیگر زمینه‌های جداسری و در عین حال پیامدهای آسیب‌زای بسیاری از سازمان‌های سیاسی در خارج از کشور است. به این فهرست می‌توان عوامل دیگری مانند تاثیر مهاجرت بر زندگی خانوادگی افراد و آثار اجتناب‌ناپذیر آن بر روحیه، شخصیت اجتماعی و در نهایت فعالیت‌های سیاسی برخی دیگر را نیز افزود.

۸- مشاهده‌ی عینی برخی فعالان سیاسی از کشورهای سوسیالیستی در جمهوری‌های وابسته به شوروی و سایر ممالک اروپای شرقی در ابتدای مهاجرت و خروج از کشور و تجدید نظر بسیاری از آنان در خصوص نوع و نحوه‌ی آرمان‌خواهی، سبب واقع‌بینی و زمینی شدن بسیاری از خواسته‌های سیاسی آنان شد. این تجربه از سوی دیگر منجر به وازدگی سیاسی و تردیدهای جدی برخی دیگر شد که در طول سال‌های مختلف بخشی از عمر و سرمایه‌ی خود را صرف این آرمان کرده بودند. این وضعیت خاصه دامنگیر کسانی شد که در طول سال‌ها فعالیت سیاسی آشکار و پنهان فرصت تعمق و برخورد واقع‌بینانه‌ی سیاسی را نیافته بودند.

۹- تربیت و تقویت سرمایه‌ی انسانی (دانش و تجربه) برخی از فعالان سیاسی و

ارتقای سطح بینش و نگرش و منزلت اجتماعی، علمی و سیاسی اعضا و وقوع پدیده‌ی رقابت و مشارکت در رهبری و برنتابیدن رهبری‌های سنتی در این سازمان‌ها به‌ویژه با نقد رهبری گذشته و اشتباهات تاکتیکی آن‌ها در سال‌های نخست انقلاب نیز زمینه‌ی داعیه‌ی رهبری و چالش‌پذیری رهبران پیشین را فراهم ساخت. این نکته همانند بسیاری از زمینه‌های پیش‌گفته اگرچه بازتاب‌های منفی را در سازمان و تشکیلات سیاسی این سازمان‌ها بر نهاده است، در عین حال می‌تواند فرصت مناسبی برای کادرسازی و چرخش قدرت در درون این سازمان‌ها باشد.

بی‌تردید می‌توان بر این سیاهه مجموعه‌ای از عوامل موثر دیگر را نیز افزود و در عین حال زمینه‌های پیش‌گفته را نیز مورد نقد و چالش قرار داد که در جای خود برای پیش‌برد فرایند دمکراتیزه کردن سازمان‌های سیاسی و در نهایت جنبش‌های مدنی در جامعه‌ی ایران بسیار ضروری است.

آزادی در ایران: رتبه‌ی ۱۱۸ از ۱۴۱ کشور!

بر پایه‌ی بررسی‌های انجام شده توسط سایت برترین ملت‌ها که آمار مقایسه‌ای بین ملت‌ها را با استفاده از منابع معتبر ارائه می‌دهد، گزارش شاخص‌های سیاسی ایران در مقایسه با سایر کشورها قابل توجه است.[1] مهم‌ترین شاخص‌های سیاسی عبارتند از:

حکومت

۱. ایران از نظر تقسیمات جغرافیایی با داشتن بیش از ۳۰ استان در بین ۲۰۰ کشور جهان، در جایگاه ۲۵ قرار دارد، ولیکن از نظر شاخص سرانه‌ی تقسیمات سیاسی- اداری برحسب هر یک میلیون نفر، با امتیاز ۰/٤ (چهار دهم)، در بین مجموعه کشورهای جهان رتبه‌ی ۱٦۱ را احراز کرده است.

۲. از نظر شاخص فساد دولتی نیز بر پایه‌ی بررسی انجام شده در بین صاحبان تجارت، دانشگاهیان و تحلیل‌گران امنیت مالی، و طبق مقیاس طیفی صفر یعنی بدون فساد تا ۱۰ به معنی بیش‌ترین فساد، شواهد نشان می‌دهد ایران با کسب امتیاز ۷ یا فساد مالی بالا در بین دولت‌مردان مشتمل بر فساد پلیس، فساد تجاری و سیاسی در بین ۱۳۰ کشور مورد بررسی رتبه‌ی ۵۲ را به‌دست آورده است.

دمکراسی

۱. از بین ۱٤۱ کشور مورد بررسی در سال ۲۰۰۱، ایران از نظر آزادی‌های سیاسی و مدنی رتبه‌ی ۱۱۸ را دریافت کرده است. به بیان دیگر از نظر مقیاس مورد بررسی از امتیاز ۷ (بالا) تا یک (پایین) ایران مانند همیشه امتیاز یک را به‌دست آورده است.

۲. شاخص دیگر رده‌بندی وجود نهادهای دمکراتیک است. بدین‌معنا که کشورهای دارای ساختار تمامیت‌گرا امتیاز صفر و ساختار دمکراتیک، امتیاز ۱۰ دریافت کرده‌اند. از این نظر ایران در سال ۱۹۹۹ با امتیاز ۳ (سه) از بین ۱٤۱ کشور رتبه‌ی ۸۸ را احراز کرده است.

۳. از نظر تعداد زنان نامزد در انتخابات مجلس (ششم در سال ۲۰۰۰)، نتایج بررسی میان ۱٦٦ کشور گویای این است که ایران با ۱۹٦۳ نفر و در رتبه‌ی ۲۵ جایگاه مناسبی را به چنگ آورده بود. این شاخص صرف نظر از کیفیت انتخاب و تایید آنان از سوی شورای نگهبان، در سال انتخاباتی مجلس هفتم و هشتم به‌طور جدی دگرگون شده است.

٤. از سوی دیگر علی‌رغم تعداد بسیار زنان نامزد شده برای انتخابات، نسبت زنان نماینده‌ی مجلس برابر با ۳/٤ (سه و چهار دهم) درصد است که در مقایسه با ۱٦۱ کشور جهان در دوران آزادی‌های نسبی اصلاح‌طلبان! رتبه‌ی ۱٤۰ را اتخاذ کرده است!

۵. نسبت زنان وزیر، معاونان وزیر و سایر موقعیت‌های در سطح وزیر در دستگاه حکومتی نیز ۲۷ درصد است که در مقایسه با ۱۳۲ کشور دیگر رتبه‌ی ۲۳ را کسب کرده بود. این شاخص نیز پس از تغییر ریاست جمهوری در ایران در سال ۲۰۰۵ بسیار تنزل کرده است.

٦. حق رای زنان در انتخابات ایران برای اولین بار در سال ۱۹٦۳ (۱۳٤۲ ش) قانونی و اجرا شد. این شاخص در مقیاس جهانی و از بین ۱٦٦ کشور مورد بررسی نشان می‌دهد که ایران رتبه ۲۳ را احراز کرده است. ولی مقایسه‌ی شاخص مربوط به اولین زن نماینده‌ی مجلس در ایران در همان سال، در مقیاس جهانی، رتبه ایران را ازبین ۱۵۹ کشور به ۸۱ تقلیل می‌دهد.

۷. شاخص تعداد افراد واجد شرایط برای شرکت در انتخابات مجلس در ایران، با حدود ٤۲ میلیون نفر در سال ۲۰۰۰ گویای حجم بالای این گروه سنی است که در مقیاس جهانی در کنار ۱٦۷ کشور جهان، رتبه‌ی ۱۷ را کسب کرده است. سرانه‌ی این تعداد افراد نیز عبارت از ٦۱۲ نفر در ازای هر هزارنفر جمعیت کل کشور است که از این نظر ایران در بین ۱٦۳ کشور جهان دارای رتبه‌ی ٦٦ است.

۸. اگرچه در مقایسه‌های به‌عمل آمده شاخص نسبت تعداد نمایندگان مجلس به جمعیت کل کشور نیامده است، ولی مقایسه‌ی ایران با ۲۹۰ نفر نماینده برای ۷۰ میلیون نفر جمعیت، در کنار کشور سوئد با ۳۷۰ نفر نماینده برای ۹ (نه!) میلیون نفر جمعیت، نشانگر تفاوت سطح و عمق ساختار دمکراسی در بین این دو کشور است!

منبع:

۱. برترین ملت‌ها:
http://www.nationmaster.com/country/ir/Democracy

نیروی نظامی ایران، رتبه‌ی هشتم جهان!

براساس آمارهای بررسی شده، شاخص نیروی نظامی ایران از منظرجهانی به شرح زیر است:[1]

۱- رشد نیروی نظامی (شامل ارتش، سپاه، بسیج و نظامیان قضایی) در ایران در بین سال‌های ۱۹۸۵ تا ۲۰۰۰ با ۱۶ درصد رشد منفی سبب شده است ایران در بین ۱۷۵ کشور رتبه‌ی ۸۹ را احراز کند.

۲- شاخص تعداد نیروی نظامی نیز حاکی است در سال ۲۰۰۰ تعداد ۵۱۳ هزار نیروی نظامی در ایران وجود داشته است. این رقم در مقیاس جهانی از بین ۱۷۵ کشور دنیا رتبه‌ی هشتم را به ایران اختصاص داده است. نسبت این تعداد به هر هزار نفر نشان می‌دهد ۷/۵ (هفت و نیم) نفر در برابر هر هزار نفر در بخش نظامی ایران فعال هستند. از منظر این شاخص، در بین ۱۶۶ کشور جهان، ایران رتبه‌ی ۳۰ را کسب کرده است.

۳- شاخص صادرات رسمی اسلحه گویای این است که ایران با ۳۳۵ میلیون دلار امریکا در بین ۶۸ کشور جایگاه ۱۴ را احراز کرده است. سرانه‌ی این رقم به هر نفر در ایران معادل ۵ دلار است که از ۶۷ کشور دنیا مقام ۳۱ را اخذ کرده است. این ارقام برای شاخص واردات اسلحه نیز تقریباً یکسان است.

۴- شاخص نسبت هزینه‌ی نظامی به کل تولید ناخالص داخلی نیز نمایانگر این است که ایران در بین ۱۶۵ کشور دنیا با ۳/۱ درصد جی‌دی‌پی، رتبه‌ی ۴۸ را کسب کرده است.

۵- نیروی نظامی قابل دسترس در بخش نظامی نیز مشتمل بر مردان واقع در سنین ۱۵ تا ۴۹ سال در ایران با بیش از ۲۰ میلیون نفر در جایگاه ۱۵ از بین ۱۷۵ کشور ایستاده است. به بیان دیگر این رقم به نسبت جمعیت هر کشور، حاکی است که به ازای هر هزارنفر ایرانی ۲۹۸ نفر نیروی نظامی وجود دارد که این

شاخص در مقیاس جهانی میان ۱۷۵ کشور در ردیف هفتم نشسته است. البته رقم واقعی و متناسب نیروی نظامی در ایران عبارت از ۱۲ میلیون نفر است که از این نظر رتبه ۱۷ و از نظر نسبت آن به هر هزار نفر نیز رتبه‌ی ۷۹ را به‌خود اختصاص داده است.

منبع:

۱. برترین ملت‌ها http://www.nationmaster.com/country/ir/mil

پایان عصر پادشاهی و اقتدارگرایی

بر پایه‌ی گزارش منتشر شده در زمینه‌ی دمکراسی در جهان از سوی «خانه آزادی» که مبتنی بر یک تحقیق آماری با متدلوژی علمی صورت نوشته شده است، شواهد حاکی از رشد روزافزون نظام‌های سیاسی دمکراتیک در کشورهای جهان است.[1] این مطالعه در سه مقطع زمانی در سال‌های ۱۹۰۰، ۱۹۵۰ و ۲۰۰۰ متمرکز است:

۱- دموکراسی: آمار تطبیقی این گزارش حاکی است که در طول یک قرن گذشته تعداد دولت‌های دمکراتیک در ابتدای قرن از صفر مطلق به ۱۲۰ کشور در انتهای قرن رسیده است که ٦۲ درصد کل دولت‌های جهان را تشکیل می‌دهد. در این میان ۵۸ درصد جمعیت جهان نیز در این قلمروهای سیاسی زندگی می‌کنند.

۲- نظام‌های اقتدارگرا: بلافاصله پس از رتبه‌ی اول دمکراسی در جهان، ۲۰ درصد دولت‌های جهان دارای نظام‌های سیاسی اقتدارگرا است که این نسبت در سال ۱۹۰۰ برابر صفر مطلق بوده است. در این قلمروها بیش از ۳۳ درصد جمعیت جهان زندگی می‌کنند.

۳- دمکراسی‌های محدود شده: علاوه بر این حدود ۸ درصد از دولت‌ها نیز در نظام‌هایی با اعمال محدودکننده‌ی دمکراسی به‌سر می‌برند که این نسبت در ابتدای قرن بیستم، ۱۹ درصد بوده است. در این میان قریب ۵ درصد مردم دنیا در چنین فضاهایی زندگی می‌کنند.

٤- نظام‌های سلطنت مطلقه و مشروطه: تعداد این نظام‌ها از حدود ۲٤ دولت یا ۱۹ درصد دولت‌ها در ۱۹۰۰ ، اینک کلاً رو به نابودی نهاده‌اند. بر پایه‌ی همین آمار در ابتدای قرن بیستم بیش از ٥٤ درصد جمعیت آن زمان در نظام‌های سلطنتی زندگی می‌کردند. البته در این میان هنوز ۱۰ کشور وجود دارند که نظام سلطنتی به‌عنوان سلطنت سنتی و تشریفاتی هم‌چنان در آن‌جا وجود دارد.

هرچند نظام مسلط سیاسی در این ممالک عمدتاً دمکراتیک است.
۵- نظام‌های تمامیت‌گرا یا توتالیتر: بر پایه‌ی همین آمار هم اکنون فقط ۵ دولت تمامیت‌گرا وجود دارد که نزدیک به ۲/۵ دهم درصد از مردم جهان را در خود جای داده است.
نکته‌ی جالب توجه در این گزارش ترسیم وضعیت ایران است که شواهد گویاست از سال ۱۹۰۰ یعنی مقارن با انقلاب مشروطیت در ایران نظام مسلط سیاسی عبارت از سلطنت مطلقه بوده، در سال ۱۹۵۰ یا دهه‌ی سی شمسی نظام سلطنتی مشروطه بوده! و در سال ۲۰۰۰ یا آغاز قرن بیست و یکم و هزاره سوم میلادی ساختار سیاسی ایران اقتدارگرا بوده است. در تعریف از رژیم اقتدارگرا نیز آمده است: «نظام‌هایی که در آن دولت تک حزبی و دیکتاتوری نظامی حاکم بوده و به‌طور جدی حقوق بشر نقض می‌شود». آنچه در پایان این بررسی می‌توان گفت این است که:
* جای خالی کشور ایران در فهرست ممالک دمکرات که از ابتدای قرن بیستم شاهد تلاش مبارزه برای ساختمان دمکراسی در ایران بوده، بسیار تکان‌دهنده است.
* مهم‌ترین ضرورت توسعه‌ی سیاسی در جهان امروز به‌ویژه در ایران امروز فراگیر ساختن جنبش دمکراسی‌خواهی است که با هیچ مماشات و تسامحی نمی‌توان آن را به نظام‌های مشروطه‌ی شاهی یا شیخی تقلیل داد.
* رویای برخی سلطنت‌طلبان نیز با چنین گزارشی می‌بایست به این بیداری و آگاهی سیاسی برسد که دوران طلایه‌داری و مبارزه برای سلطنت‌طلبی به‌سر آمده است و بازمانده‌های باستان‌شناختی مونارکی‌های موجود نیز بیش‌تر برای نمایش موزه‌ای و تاریخی حفظ شده است.

منبع:
۱. خانه آزادی http://www.freedomhouse.org

فصل هفتم: آسیب‌شناسی مسایل اقتصادی ایران

(جامعه شناسی اقتصادی)

همه با هم برابرند، بعضی برابرتر!

در تعریف از مفهوم طبقه، دو رویکرد اصلی وجود دارد: نخست، رویکرد مارکسیستی است که بر پایه آن طبقه عبارت از تفکیک اقشار و گروه‌های مختلف اجتماعی مبتنی بر مالکیت ابزار تولید است. این طبقه بر اساس مناسبات و شیوه‌ی تولید در هر دوره‌ی تاریخی شکل و ترکیب متفاوتی به‌خود می‌گیرد. رویکرد دوم طبقات اجتماعی را بر اساس منزلت فرد در جامعه و شاخص‌هایی چون شغل، تحصیل و درآمد سنجیده و تعریف می‌کند.

رویکرد اول علاوه بر تحلیل و بازشناسی ریشه‌های تضاد بین طبقات دارنده و فاقد ابزار تولید، به‌دنبال رفع این ریشه‌ها و رهایی انسان از ابزار تولید و دارندگان بهره‌کش آن است. رویکرد دوم، نیز به دنبال تحلیل دلایل توجیهی وفاق اجتماعی بوده و در اندیشه‌ی حفظ وضع موجود است. بر پایه‌ی رویکرد نخست، قبل از هر بحثی می‌بایست روشن ساخت که جامعه‌ی ایران امروز در چه برهه‌ای از دوران تاریخی قرار دارد. صرف نظر از مناقشات متعدد در این خصوص، آن‌چه مسلم است، این که نظام غالب اقتصادی و اجتماعی کشور، نظام سرمایه‌داری است. ولیکن این نظام در درون ساختار خود دارای اشکال مختلفی همچون سرمایه‌داری ملی (درون‌زا و تولیدگرا)، سرمایه‌داری کمپرادور یا وابسته به سرمایه‌داری جهانی (برون‌زا و لمپنی) و سرمایه‌داری تجاری و سنتی (ارتجاعی و دلال‌منش) است. با این وصف طبقات اصلی جامعه عبارتند از طبقه‌ی کارگر و سرمایه‌دار.

در حال حاضر، بر اساس آمار و ارقام موجود قریب ۲۰ درصد از افراد جامعه ۸۰ درصد ثروت جامعه را در اختیار دارند. از سوی دیگر حدود ۷۲ درصد از افراد جامعه زیر خط فقر نسبی قرار دارند. شواهد و ارزیابی‌های رسمی حاکی است افراد دارای درآمد کم‌تر از ۱۸۰ هزار تومان در ماه زیر خط فقر (فقر نسبی)

و افراد دارای درآمد کم‌تر از ۹۰ هزار تومان در ماه زیر خط بقا (فقر مطلق) زندگی می‌کنند! فاصله‌ی خط فقر و خط بقا نیز فاصله‌ی خط حیات و ممات است. بدین‌معنا که زندگی و حیات جسمانی افراد زیر خط بقا در مخاطره‌ی جدی قرار دارد.

در ایران پیش از انقلاب همانند تمام کشورهای سرمایه‌داری با هدف تخفیف تضادهای طبقاتی، طبقه‌ی نوپدیدی تحت عنوان طبقه‌ی متوسط در حال تکوین و رشد بود که با وقوع انقلاب و شرایط اقتصادی پس از آن، طبقه‌ی مذکور به‌تدریج در طبقه‌ی فقیر مستحیل شدند. دوقطبی شدن جامعه و تشدید فاصله‌ی طبقاتی و تضادها و مسائل اجتماعی ناشی از آن از دستاوردهای غیرقابل انکار سال‌های پس از انقلاب محسوب می‌شود. شعار استقلال، آزادی و جمهوری اسلامی در شرایط پیش از انقلاب گویای این واقعیت است که چالش اصلی و تضاد عمده‌ی آن زمان حداقل در شکل روساختی، ضدیت با اوضاع سیاسی حاکم در رژیم پهلوی بود (به‌ویژه در بین اقشار روشنفکر و تحصیلکرده‌ای که دارای خاستگاه بورژوایی بودند).

ریشه‌های شکاف طبقاتی

الف)زمینه‌های عینی

۱- وقوع انقلاب و فروپاشی ساختار سیاسی در کنار قطع وابستگی آشکار رهبران سیاسی کشور به سرمایه‌داری امریکا و اروپا، منجر به تضعیف نمایندگان طبقه‌ی بورژوازی ملی و تکنوکرات از یک‌سو و تشدید ستیز با امریکا و تحریم اقتصادی ناشی از بحران گروگان‌گیری از سوی دیگر شد. بلوکه شدن سرمایه‌های نقدی و غیر نقدی در کنار خرید کالا و فناوری مورد نیاز کشور از بازار قاچاق و دلال‌های بین‌المللی (که تا قبل از انقلاب به‌صورت گسترده‌ای به امریکا وابسته شده بود) و در نهایت افزایش قیمت تمام شده‌ی محصول، بزرگ‌ترین ضربه را به پیکره‌ی نحیف و آسیب‌پذیر اقتصاد ایران زد. تداوم قطع رابطه با امریکا و استمرار طبیعی تحریم اقتصادی از اوایل انقلاب تاکنون به گستره و عمق این آسیب افزوده است.

۲- جنگ ناخواسته با تحریکات کشور عراق و حمایت‌های سایر کشورهای عربی منطقه و هم‌چنین امریکا که به‌دنبال ایران تضعیف شده‌ای در منطقه بودند، و تداوم فرسایشی آن و عدم استفاده از فرصت‌های میانجی‌گری برخی از کشورهای منطقه، منجر به تخریب بسیاری از ساختارهای توسعه‌ای، اقتصادی

و صنعتی کشور به‌ویژه در نوار مرزهای آبی و خاکی غرب و جنوب کشور شد. از دست دادن نیروهای پرشور و انقلابی که نسل فعال و مجریان اصلی پروژه‌ی انقلاب محسوب می‌شدند از دیگر زیان‌های غیر نقدی بود که با تحمل آن در شرایط اوایل انقلاب، بسیاری از فرصت‌های توسعه‌ای از دست رفت. این افراد چه بسا می‌توانستند در فرایند بازسازی ایران پس از انقلاب مشارکت جدی و موثری داشته باشند. نسل آسیب‌دیده از انقلاب و به‌ویژه جنگ از قبیل خانواده‌ی شهدا، افراد بی‌خانمان، مهاجران جنگی، معلولین و جانبازان و در نهایت آزادگان بازگشته از بیش از ۸ سال جنگ و اسارت ثمره‌ای جز فقر و تنگدستی نچیده و به خیل رو به گسترش فقرای کشور پیوستند.

۳- وفور جمعیت و عدم کنترل موالید در دوران جنگ و کلاً در طول دهه‌ی ۶۰ با این نگاه صورت گرفت که گسترش دین و حفظ ملک تنها با افزایش کمی جمعیت مسلمان ایرانی میسر می‌شود. ناامنی جانی جوانان و آسیب‌پذیری اعضای خانواده، غفلت از عواقب اجتماعی و اقتصادی وفور جمعیت به‌ویژه در سال‌های پس از اتمام جنگ، ارائه تسهیلات یارانه‌ای بیش‌تر به خانوارهای پرعائله و تشویق آشکار و پنهان مبلغین دینی برای افزایش لشکر مسلمین علیه کفار، همگی منجر به تقویت این گرایش شد که افزایش تعداد فرزندان منافع کوتاه‌مدت بیش‌تری دارد و هرآن‌کس که نان دهد، دندان دهد! نتیجه‌ی میان‌مدت این سوء مدیریت اجتماعی ظهور یک ورم جمعیتی در طول سال‌های ۶۰ تا ۶۵ بود که این ورم هر ۵ سال با رشد فیزیکی جمعیت، تقاضاهای جدیدی مطرح می‌کند که با فقدان پیش‌بینی‌های لازم جامعه‌ی ایران را با بحران جدی روبه‌رو می‌سازد: دوره‌ای بحران شیر خشک، دوره‌ای چندشیفته بودن مدارس ابتدایی و ترک و افت تحصیلی فراگیر، در دوره‌ی دیگر تقاضای اجتماعی گسترده و مافوق ظرفیت دانشگاه‌ها و در ۵ سال ۸۰ تا ۸۵ بحران بی‌کاری وسیع جوانانی که به سن کار می‌رسند، ادامه‌ی زنجیره‌ای است که پایه‌ی آن در ابتدای سال‌های انقلاب ریخته شد. بی‌کاری ابتدای مسیر تعمیق فقر و تنگدستی است.

۴- توسعه سرمایه‌داری دولتی و حضور انحصاری ارگان‌ها، نهادها و برخی افراد منسوب و منصوب دولتی در فعالیت‌های اقتصادی به‌ویژه در حوزه‌هایی که اطلاعات و امکانات مالی، سیاسی و امنیتی آن فرصت رقابت را به افراد حقیقی و حقوقی غیر دولتی نمی‌داد، منجر به بروز شرایط نابرابر شد. در سایه‌ی درآمدهای هنگفت ناشی از رانت‌های دولتی به مفهوم کل حاکمیت، عده‌ای

افراد وابسته به مدیران دولتی یا به اصطلاح آقازاده‌ها ثروت‌های افسانه‌ای کسب کردند و در طول یک دهه گوی سبقت را از بسیاری از ثروتمندان پیش از انقلاب ربودند و به یمن این مدیریت در توزیع ثروت در جامعه، روزبه‌روز بر خیل طبقه‌ی فقیر در کشور افزوده شد. نوکیسه‌ها یا قشر نوپدید، دیگر هیچ تحدید و تهدیدی را برنمی‌تابند و تفرعن و استکبار مهم‌ترین خصیصه‌ی آنان است.

۵- بی‌کاری گسترده و روزافزون ناشی از فقدان مبانی ساختاری و اندیشه‌ای یا فرهنگی و سیاسی- امنیتی تولید و کارآفرینی از دیگر عوامل موثر بر بروز فقر در شرایط نابرابراست که منجر به شکاف طبقاتی مضاعف می‌شود. پایین بودن نرخ مشارکت اقتصادی (۳۵درصد)، بالابودن نرخ بار تکفل یا وابستگی جمعیت غیرفعال به جمعیت فعال که بر پایه‌ی تقسیم جنسیتی کار و فرصت‌های دیگر اقتصادی و اجتماعی استوار است، بی‌کاری ۱۵ درصدی و کم‌کاری و پایین بودن بهره‌وری نیروی انسانی از سلسله عوامل موثر بر فقر فقرا محسوب می‌شود. افت درآمد بی‌کاران و افراد شاغل در مشاغل غیر رسمی در کنار هزینه‌های هنگفت نیازهای غذایی، بهداشتی، مسکن، تحصیل و اوقات فراغت، این فاصله را به‌طور روزافزون عمیق‌تر می‌کند.

٦- نظام تامین اجتماعی ناکارآمد و غیر فراگیر از دیگر زمینه‌های تشدید فقر عمومی است. فقدان چتر بیمه‌ی فراگیر برای اقشار مختلف مردم ازجمله تهیدستان شهری، کارکنان مشاغل زیرزمینی و غیر رسمی و جامعه‌ی روستایی (کشاورزان، دامداران و باغداران) از یک‌سو، در کنار حجم بروکراسی وسیع و ناکارآمد کارگزاران بخش تامین اجتماعی در امور بیمه‌ای، حمایتی و امدادی با تشکیلات وسیع و بدون نظارت کارآمد در موسساتی هم‌چون کمیته‌ی امداد، بنیادهای جانبازان، شهید، طرح رجایی و سایر بنیادهای کوچک و متفرق دولتی و رانت‌خوار، نتوانسته است سطح زندگی آحاد ملت را در حداقل‌های قابل قبول حفظ کند.

ب)زمینه‌های ذهنی و فکری

۱- متصلب بودن ساختار قشربندی اجتماعی و عدم امکان تحرک اجتماعی و جابه‌جایی موقعیت فرد از طبقات فرودست یا ستم‌پذیر به طبقه‌ی فرادست از یک‌سو، و مقدر دانستن موقعیت اقتصادی و اجتماعی افراد ایرانی از سوی رهبران فکری و دینی جامعه از گذشته تاکنون در تایید وضع موجود از سوی

دیگر از زمره زمینه‌های پذیرش اجتماعی فاصله‌ی طبقاتی است که مقدمات گسترش شکاف روزافزون را نیز فراهم می‌کند.

۲- سیطره ی فرهنگ و قانون ارث و میراثخواری نیز زمینه‌ی قوام فقر فقرا و ثروت ثروتمندان و تصلب بیش از پیش ساختار طبقاتی جامعه‌ی ایران است. این فرهنگ و قانون که ایستاده بر بنیاد ساختار عشیره‌ای، تبارمداری و قبیله‌گرایی است مبتنی بر اندیشه‌ی تفکک ازلی و ابدی بین نفوس و مخلوقات بر پایه‌ی برتری برخی بر برخی دیگر، و مدافع منافع طبقاتی صاحبان این اندیشه و قدرت است.

۳- باور به تفکیک ملت یا به تعبیر دیگر امت به دو لایه‌ی خودی و غیر خودی و در شرایط کنونی برخورداری یا عدم برخورداری افراد بر پایه‌ی قبول یا عدم قبول نظام سیاسی و ایدئولوژیک و لذا مرزبندی انسان‌ها بر همین بنیاد، منجر به ایجاد فرصت ترقی، تحرک و ثروت‌اندوزی برای هم‌کیشان و فقر، ستم و عقب ماندگی دگراندیشان می‌شود.

٤- نخبه‌گرایی دینی و تفکیک مردم و گاه حتی خودی‌ها، به درجه‌ی اول و درجه‌ی دوم و قبول و اشاعه‌ی باور هژمونی درجه‌اولی‌ها به درجه‌دومی‌ها به مصداق سیطره‌ی شبان بر رمه و قشون گله‌ها از دیگر زمینه‌های فکری و اعتقادی انشقاق طبقات و تعمیق میان آن‌هاست.

۵- قبیله‌گرایی و قومیت‌مداری در تفکیک نقش و جایگاه مردم، برگرفته از ساختار کهنه و دیرینه‌ی عشیره‌ای از دیگر معیارهای توزیع ثروت، قدرت و منزلت افراد محسوب می‌شود. به عبارت دیگر هرچه افراد به طایفه و نسب صاحبان قدرت و ثروت نزدیک‌تر باشند به همان میزان از موقعیت ممتازتری برخوردار خواهند بود.

٦- تعصب مذهبی و اولویت دادن به مذهب و پیروان تشیع نسبت به سایر مذاهب و ادیان از قبیل سنی‌ها، مسیحیان، یهودیان، زرتشتیان و ... ایجاد محدودیت‌های شغلی، فرهنگی، اداری، قانونی، فقهی، اقتصادی، اجتماعی، تحصیلی و حتی تفریحی برای بهره‌گیری از فرصت‌های موجود از دیگر زمینه‌های زایش مداوم فقر در بین این اقشار محسوب می‌شود.

۷- مردگرایی در کلیه‌ی عرصه‌های زندگی فردی، خانوادگی و اجتماعی و نابرابری حقوق زنان از نظر فقهی، شرعی و قانونی به‌نحوی که زنان جامعه‌ی ایران امروز را می‌توان دو بار مستضعف دانست، زمینه‌ی زنانه شدن فقر در

جامعه‌ی ایران را افزایش داده است. وجود بیش از یک میلیون زنان بی‌سرپرست نشانه‌ی این بحران اجتماعی است.

۸- خاص‌گرایی در توزیع فرصت‌های اجتماعی اعم از قدرت، ثروت و منزلت؛ به‌نحوی که در این رهگذر وابستگان نسبی و سببی صاحبان قدرت و ثروت یا به اصطلاح آقازاده‌ها بیش از سایر افراد امکان برخورداری از فرصت‌های اجتماعی را دارند و به‌طور فزاینده بر ثروت‌های افسانه‌ای خود در ازای فقر روزافزون مردم کثیر دیگر می‌افزایند.

بر اساس داعیه‌های موجود و برگرفته از شعائر اسلامی که گاه گوش فلک را کر می‌کند، ظاهراً همه‌باهم برابرند، ولی بر اساس واقعیت باید گفت: «ولی برخی برابرترند».

جامعه‌شناسی صدقه!

صدقه در اسلام و جامعه‌ی ایران یکی از روش‌های دیـرین تعـاون و همبسـتگی اجتماعی برای هم‌یاری و دستگیری مردم از فقرا و محرومین است. به بیان دیگر صدقه از مهم‌ترین آموزه‌های دینی است برای ایجاد قسط و عدالت اجتماعی که همواره به‌عنوان آرمانی همه‌پسند توسط متولیان دینـی تـرویج شـده و از سـوی مردم نیز مورد توجه بوده است. در ایـن نوشـته بـه چنـدین مسـئله‌ی اصـلی و محوری توجه می‌شود:

۱- آیا در جامعه‌ی ایران امروز با تمامی ابعاد و نمودهای تحولات کمی و کیفـی در ساختارهای جمعیتی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی، صدقه می‌تواند دولت و مردم ایران را به سرمنزل مقصود که همانا برابری و فقرزدایی از سیمای اقتصادی و اجتماعی جامعه است رهنمون شود؟ صدقه بـه مفهـوم عملکـردی کنـونی در ایران پس از انقلاب که به‌طور رسمی نهادینه شده و دارای سازمان و تشـکیلات عریض و طویلی است، تا چه میزان توانسته است از شدت نابرابری اجتمـاعی و اقتصادی بکاهد؟

۲- موسسات و نهادهای اجرایی متولی این سازوکار با وجود عدم توفیق نسبی فقرزدایی از طریق صدقه، با چه پیش فرض‌هایی هـم‌چنـان ایـن روش را پـیش می‌گیرند؟

۳- آیا صدقه توانسته است به مصداق بسیاری از آموزه‌های مرتبط دینـی هفتـاد نوع بلا را از دهندگان صدقه دور نماید!؟

٤- آیا دهندگان صدقه با هدف دستگیری از گیرندگان صـدقه بـه پرداخـت آن مبادرت می‌کنند یا برای بیمه‌ی دینی و آسمانی خود از آسیب‌هـای احتمـالی در جامعه؟ به تعبیر دیگر آیا صدقه به‌جای صیانت از دیگران در جامعه، تبـدیل بـه پدیده‌ی صیانت از خود نشده است؟

این سئوالات و مسایلی از این دست از زمره مهم‌ترین مسایلی است که در این نوشتار به آن‌ها پرداخته می‌شود.

بررسی یک عملکرد

مروری بر آمار و ارقام ارائه شده از سوی کمیته‌ی امداد به‌عنوان مهم‌ترین نهاد متولی صدقات در جامعه‌ی ایران، گویای واقعیت‌های بسیاری است که بدان خواهم پرداخت.[1]

رقم کل درآمدهای اختصاصی و وجوه امانی سال ۱۳۸۲ این نهاد ۱۲٦٦/٤ میلیارد ریال بوده است که ٤۲/٦ درصد آن درآمدهای محلی، کمک‌های مردمی، درآمد موسسات تابعه، کمک سازمان‌ها و نهادها و درآمد صندوق‌های صدقات و ۵۷/٤ درصد مابقی وجوهات امانی بوده است. علاوه بر مبالغ فوق کمیته‌های امداد خارج از کشور نیز در این سال معادل ۸۰/۹ میلیارد ریال درآمد اختصاصی داشته‌اند![2] کل درآمدهای اختصاصی و امانی داخل و خارج از کشور ۱۳٤۷/۳ میلیارد ریال است. نسبت و سهم هر نفر ایرانی (۷۰ میلیون نفر) در داخل کشور از کل ۱۲٦٦/٤ میلیارد ریال (بدون محاسبه‌ی کمک‌های خارجی)، ۱۸۰۹۱ ریال و برحسب هر خانوار(۱۵ میلیون خانوار) عبارت از ۸٤٤۲٦ ریال در همان سال است! سهم کمک ایرانیان خارج از کشور از کل کمک‌ها ٦ درصد است!

از کل مبلغ ۱۲٦٦/٤ میلیارد ریال درآمدهای اختصاصی در سال ۸۲، ۲۳/۸ درصد از درآمد صندوق‌های صدقات، ۰/۷ درصد کمک‌های مردمی جهت اطعام و افطاریه، ۰/۹ درصد کمک مردمی جهت تامین جهیزیه و ۳/۵ درصد سایر کمک‌های مردمی و سازمان‌ها بوده است.[3] به بیان دیگر کل کمک‌ها برحسب هرخانوار ۲٤۳۵۳ ریال و هر نفر ۵۲۱۸ ریال بوده و سهم هر نفر از پرداخت فقط صدقات ٤۳۰٤ ریال است.

باقی درآمدها از قرار ۷۲۷ میلیارد ریال نیز از محل وجوهات امانی و شرعی بوده است که از این مبلغ یک درصد کفاره‌ی عمد و غیر عمد، یک درصد زکات فطره، سه‌دهم درصد سهم‌السادات، ۹ درصد ایتام، ۵۰ درصد کمک‌های مردمی به خسارت دیدگان ناشی از حوادث طبیعی، ۷ درصد درآمد جشن نیکوکاری و عاطفه‌ها و ۳۲ درصد سایر وجوهات امانی است. در پایان سال ۸۲ تعداد ۲۲٤۵۰۸۳ عدد صندوق صدقات بین مردم، نهادهای انقلابی، سازمان‌ها و دوایر دولتی توزیع یا در مراکز عمومی و پرتردد نصب شده است.

تعداد صندوق‌های صدقات توزیع شده در سال‌های مختلف (هزار صندوق)

۸۲	۸۲	۸۱	۸۱	۸۰	۸۰	۷۹	۷۹	۷۸	۷۸
٪تغییر	تعداد	٪تغییر	تعداد	٪تغییر	تعداد	٪تغییر	تعداد	٪تغییر	تعداد
۱۸,۹	۲۲۴۵	۲۳,۵	۱۸۸۸	۱۵,۱	۱۵۲۹	۲,۸	۱۳۲۶	۶	۱۲۹۰

در پایان سال ۸۲ درآمد حاصل از صندوق‌های صدقات معادل ۳۰۱/۳ میلیارد ریال بوده که توزیع درصد آن به شرح ذیر است:

درآمد حاصل از صندوق‌های صدقات طی سال‌های مختلف(میلیارد ریال)

۸۲	۸۲	۸۱	۸۱	۸۰	۸۰	۷۹	۷۹	۷۸	۷۸
٪تغییر	تعداد	٪تغییر	تعداد	٪تغییر	تعداد	٪تغییر	تعداد	٪تغییر	تعداد
۲۳,۲	۳۰۱,۳	۲۲,۶	۲۴۴,۵	۲۰	۱۹۹,۵	۲۶,۳	۱۶۶,۲	۲۹,۴	۱۳۱,۶

در سال ۸۲ به طور متوسط از هر صندوق صدقات اعم از بزرگ، متوسط یا کوچک مبلغ ۱۳٤۱۹۲ ریال حاصل شده است که نسبت به رقم سال قبل ۳/٦ درصد افزایش داشته است. از سال ۷۸ تا ۸۲ به‌طور متوسط سالانه متوسط درآمد هر صندوق نیز افزایش یافته است که برای کل صندوق‌های صدقات ۷/۱ درصد افزایش نشان می‌دهد. در این راستا در سال ۸۲ معادل ۱۰/۲ میلیارد ریال فطریه در اختیار این نهاد قرار گرفته است که نسبت مشارکت هر ایرانی از ۷۰ میلیون نفر برحسب ۱۵۰۰ ریال عبارت از ٦۸۰۰ هزار نفر است.

رقم کل زکات‌های جمع‌آوری شده طی سال‌های ٦۸ تا ۸۲ افزون بر ۷٦ میلیارد ریال بوده است. باتوجه به آمار مذکور مشاهده می شود که طی سال‌های ٦۸تا ۸۲ به طور متوسط سالانه ۳۱/۷ درصد برمبلغ انواع زکات (زکات، زکات فطریه‌ی عام و فطریه‌ی سادات) افزوده شده است. طی سال ۱۳۸۲ استان تهران با مبلغ ۲۰٦۹ میلیون ریال بیش‌ترین درآمد و استان کهکیلویه و بویراحمد با مبلغ ۳٦/۵ میلیون ریال کم‌ترین درآمد حاصل از زکات را به خود اختصاص داده‌اند. در سال ۸۲ سهم درآمد حاصل از زکات، از کل درآمدهای امداد یک درصد است که نسبت به سال ۸۱ حدود ٥٤/۵ درصد کاهش داشته است. رقم سال ۸۲ نسبت به سال ۸۱ از رشد منفی معادل ۱۵/۵ درصدی برخورداراست.

نتیجه‌گیری: با این که صدقه از ابتدای پیدایش خود چه بسا دارای کارکردهای اولیه‌ای برای ایجاد تعادل نسبی در جامعه و تقویت حس همدلی و عدالت‌طلبی

بوده است، اما امروزه با پیچیده‌تر شدن ساختار اقتصادی و سازوکارهای شکل‌گیری و رشد شکاف طبقاتی و دگرگونی شکل‌بندی اقتصادی و اجتماعی، دیگر برنامه‌های ابتدایی مانند صدقه و خمس و زکات چاره‌جوی فقر و نابرابری طبقاتی مردم نیست. شواهد مربوط به سیمای فقر در جامعه‌ی ایران نشان می‌دهد بر پایه‌ی آمار رسمی بانک مرکزی در زمینه‌ی تعیین خط فقر، قریب بیش از ۵۰ درصد و بر پایه‌ی آمار غیر رسمی و اظهار نظر کارشناسان اقتصادی قریب بیش از ۷۰ درصد مردم زیر خط فقر نسبی قرار دارند. به بیان دیگر بر همین اساس می‌توان اذعان کرد بیش از ۳۰ درصد مردم و اقشار فقیر و تهیدست حاشیه‌ی شهری زیر خط بقا یا به اصطلاح فقر مطلق زندگی می‌کنند.

از این‌رو علی‌رغم بودجه‌های هنگفت اختصاص یافته به کمیته‌ی امداد که درآمد حاصل از صدقات و صندوق‌های آهنی هر کوی و برزن حداکثر زیر ۵ درصد بودجه آن را تشکیل می‌دهد، عملکرد این کمیته نشان می‌دهد که در پاسخ به پرسش نخست، نظام عدالت‌خواهی مبتنی بر صدقه، پاسخگوی مسایل امروز جامعه‌ی ایران نیست. امروزه مشارکت مردمی در قالب پرداخت مالیات جهت افزایش توان دولت برای ارائه خدمات اجتماعی در چهارچوب دولت مدرن در نظر گرفته شده است و چنین فریضه‌های دینی که تحت اعمال واجب از آن یاد می‌شود در این سیستم معنایی پیدا نمی‌کند.

چنان که شواهد فوق نشان می‌دهد از اواخر دهه‌ی ۷۰ به‌تدریج به دلیل بهبود نسبی وضعیت مالی مردم و یا تردیدهای ناشی از نقد و نظرهای مطرح پیرامون عملکرد دولت اسلامی، میل به پرداخت صدقه و زکات کاهش می‌یابد. به‌طوری که از بین کل مردم ایران با فرض روزه‌داری در ماه رمضان و الزام پرداخت فطریه برای همه‌ی روزه‌داران مشمول و بالای سن بلوغ فقط قریب ۷ میلیون نفر (حدود ده درصد کل جمعیت) به این کار اهتمام کرده‌اند! هم‌چنین با وجود افزایش تعداد صندوق‌ها، درآمد حاصل از پرداخت صدقات نیز از سال ۷۸ تاکنون همواره روند کاهشی داشته است. این تنزل شامل پرداخت زکات نیز می‌شود که در آخرین سال آماری، این رقم حتی رشد منفی داشته و با بیش از ۲۰ درصد افت درآمد مواجه بوده است.

علاوه بر این با وجود مشارکت نسبی مردم در پرداخت وجوهات فریضه‌ی دینی خود که ناشی از ناامنی مالی و جانی روزافزون حیات اقتصادی و اجتماعی و انسانی در جامعه‌ی امروز است، این سازوکار به‌هیچ‌وجه نتوانسته است حتی

باورهای ذهنی مردم را برای ایمن‌سازی در برابر حوادث و بلایای اجتماعی و طبیعی تامین کند. به‌طوری که آمار کشته‌شدگان ناشی از تصادف‌های رانندگی با رتبه‌ی نخست در دنیا (که بی‌تردید برخی از آنان قبلاً به پرداخت صدقه برای رفع بلا اقدام کرده بودند!)، سکته‌های قلبی ناشی از آلودگی هوا با رتبه‌ی نخست در دنیا، بیماری‌های مختلف ایدز و هپاتیت و وبا، زلزله و سیل‌های بنیان‌کن اقصا نقاط کشور که از هزاران تا ده‌ها هزار انسان را به یکباره به هلاکت می‌رساند از زمره دلایل عدم توفیق توجیهات آسمانی و ذهنی تامین اجتماعی و امنیت جانی حاصل از صدقه و سایر وجوهات شرعی است.

با این حال لایه‌هایی از مردم به دلیل ناامیدی از مدیریت انسانی پیشگیری از بلایا، دست به‌دامان توجیهات ذهنی شده و حداقل با پرداخت این وجوهات از جمله صدقات و نذورات، امنیت ذهنی و نه عینی را برای خود مهیا می‌سازند. این حرکت دیگر نه از سر میل به کاهش فاصله‌ی طبقاتی و رفع یا کاهش فقر، بلکه برای بیمه‌ی شخصی در برابر حوادث احتمالی پرداخته می‌شود که دولت در تامین آن ناتوان بوده است. طرفه آن که اغلب کسانی که به پرداخت این وجوهات نیز می‌پردازند، خود از آسیب‌پذیرترین و فقیرترین اقشار مردمی محسوب می‌شوند.

در پایان اشاره به این موضوع مهم به نظر می‌رسد که این وجوهات جمع‌آوری شده در سیستم کمیته‌ی امداد نه برای فقرزدایی بلکه با اهداف سیاسی توزیع می‌شود. به بیان دیگر بخشی از بازار سنتی- مذهبی به‌ویژه سران هیئت‌های موتلفه در زیر لوای این سیستم به حفظ حوزه‌ی نفوذ و قدرت خود در نظام سیاسی و هم‌چنین در میان لایه‌هایی از مردم فقیر می‌پردازند. در این میان اشاره به مقاومت‌های سرسختانه‌ی کمیته‌ی امداد در اجرای طرح اصلاح نظام تامین اجتماعی که درصدد سیاستگذاری، نظارت و عملکرد واحد و هماهنگی برای پوشش آحاد مردم بود، نشانه‌های همین تمامیت خواهی‌هاست.

منبع:

۱. آمار کمیته امداد: http://www.emdad.ir
۲- همان
۳- همان

تامین اجتماعی در ایران

بخش تامین اجتماعی در کشور علی‌رغم قدمت خود در قریب نیم قرن اخیر، به دلیل وارداتی بودن ساختار و ساز و کارهایش از یک‌سو و برون‌زا بودن فرایند شکل‌گیری و رشد و توسعه‌ی آن در کشور از سوی دیگر، ناهمگون و ناموزون است؛ به‌طوری که موجودی «ناقص‌الخلقه» تحویل جامعه داده است. از همین روی علاوه بر چالش‌های خاص درون سازمانی و یا درون بخشی تامین اجتماعی در کشور، این بخش با بحران‌های جدی مواجه است. در صورت عدم مهار این بحران‌ها در سطح کلان و کاهش اثرگذاری منفی آن‌ها بر این بخش، در آینده وضعیت نامناسب‌تری در پیش روی برنامه‌ریزان اجتماعی، سیاسی و اقتصادی کشور و به تبع آن مدیریت‌های ذی‌ربط در سطح کلان قرار خواهد گرفت. اهم بحران‌های مذکور عبارتند از:

۱. همان‌طوری که روزگاری در حدود ۷۰ سال پیش با آغاز فرایند نوسازی جامعه و ورود تاسیسات و نهادهای مدنی در کشور، تامین اجتماعی به مفهوم و روش نوین آن متاثر از فرایند تحولات جهانی وارد کشور شد، امروزه نیز تحت تأثیر فرایند و الزامات جهانی شدن و نظم نوین بین‌المللی و پیروزی بلامنازع راه رشد سرمایه‌داری در سطوح فرا امپریالیستی، تامین اجتماعی با بحران جدی روبه‌رو است. توسعه‌ی زیر ساخت‌های تولیدی و گسترش بازارهای بین‌المللی و افزایش غیر قابل تصور سودآوری و ثروت‌اندوزی برخی دولت‌های سرمایه‌داری و یا به تعبیر دقیق‌تر شرکت‌های چندملیتی و صاحبان آن‌ها، و گسترش عرصه‌ی میدان نفوذ و اثرگذاری آن‌ها در سراسر گیتی، ضرورت‌های بازپردازی تقسیم کار جهانی در قالب نظم نوین اقتصادی و سیاسی مطرح شده است.

در طول به‌ویژه یک دهه‌ی اخیر با ورود سرمایه‌داری جهانی به مراحل جدیدی

از تحول و رشد خود که امروزه از آن تحت عناوینی چون موج چهارم و فراامپریالیسم یاد می‌شود، روند تحولات در شکاف ملل جهان به گونه‌ای شده است که جهان اول و جهان دوم به دو جهان صاحب و یا فاقد ثروت، قدرت و منزلت تبدیل شده‌اند. در چنین جغرافیای جدیدی با اهمیت‌یابی برخی صنایع و علوم بزرگ و جدی‌تر شدن روزافزون نقش سرمایه‌ی انسانی در تولید ثروت و ارزش، غارت سلول‌های خاکستری یا شکار مغزها نیز زمینه‌ی ظهور بیش‌تر و فراگیری یافته است. بدین صورت که با تجمع و جذب نخبگان سراسر جهان به کشورهای معدود صنعتی و توسعه‌یافته، بحران سرمایه‌ی انسانی از یک‌سو و به تبع آن زمینه‌های بروز بحران‌های متوالی دیگر هم‌چون فرار سرمایه‌های مالی و افت توان و ظرفیت اشتغال‌زایی و کاهش توان تولیدی و درآمد ملی از سوی دیگر، جوامع کم‌تر توسعه یافته‌ای هم‌چون ایران را بیش تر در مخاطره‌ی بحران‌های بالقوه و بالفعل قرار می‌دهد.

۲. انتقال بحران‌های اقتصادی و اجتماعی کشورهای توسعه یافته‌ی صنعتی و سرمایه‌داری به کشورهای ضعیف‌تر و موج بحران‌های پی‌درپی منطقه‌ای به‌ویژه در خاورمیانه شرایط خاصی را به بار آورده است. جامعه‌ی ایران تحت تاثیر بحران‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی کشورهای همسایه از قبیل افغانستان، پاکستان، عراق و برخی کشورهای تازه استقلال یافته‌ی شمال کشور با موج مهاجران غیر ماهر و نیروی انسانی فقیر و ارزانی مواجه شده است. این مهاجران در طول سال‌های پس از انقلاب تاکنون، با گسترش ورود غیر قانونی و طولانی شدن طول مدت اقامت و تشکیل زندگی قاچاقی آن‌ها و فرزندزایی و همسرگزینی خود بحران جدیدی را به شرایط بحران‌زای جامعه‌ی ایران و بخش‌های اجتماعی به‌ویژه تامین اجتماعی تحمیل ساخته‌اند. وقوع فراگیر پدیده‌ی بی‌سرپرستی برای همسران بخش بزرگی از افغانی‌ها و عراقی‌های مقیم کشور که با آزادی کشور خود به‌سرعت به کشورشان بازگشته و زن و فرزند را به دلایل قانونی رها ساخته‌اند، در کنار وقوع پدیده‌ی «کودکان بی شناسنامه» و نهایتاً «کودکان کار» در مشاغل سیاه، ناامن و غیر بهداشتی از زمره مسائل جدی است که بخش تأمین اجتماعی را در آینده‌ای نزدیک با بحران جدی‌تری روبه‌رو خواهد ساخت.

۳. رشد جمعیت و بروز پدیده‌ی «ورم جمعیتی» زاد و ولدهای بدون برنامه در طول سال‌های انقلاب و جنگ ٦٧- ١٣٥٧ و انتقال سالانه این ورم با رشد

متولدین سال‌های مذکور و رسیدن این نسل جمعیتی به سن قانونی کار و ازدواج، منجر به گسترش بحران پیشی گرفتن تقاضا بر عرضه‌ی فرصت‌های **اقتصادی و اجتماعی در جامعه شده است. اشتغال‌زایی ناکافی و ناکارآمد از** یک‌سو و مدیریت آسیب‌پذیر اقتصاد غیر دولتی در کنار مدیریت آسیب‌زای اقتصاد و بنگاه‌های دولتی منجر به افت بهره‌وری و تولیدگرایی در کشور شده است. این روند با گسترش تقاضای اجتماعی جمعیت جوان‌سال حاصل «ورم جمعیتی» یا «اضافه جمعیت» پیش گفته، بحران بی‌کاری روزافزون در کنار بحران اقتصادی، تعطیلی صنایع کوچک و وابسته و خروج نیروی کار از بازار رسمی رو به گسترش نهاد. در همین مسیر توسعه‌ی مشاغل آسیب‌پذیر، ناامن، **ناپایدار**، غیر رسمی و زیرزمینی منجر به افزایش فقرای شهری و روستایی، کار زنان و کودکان (در قالب‌های غیر رسمی، ناامن و استثمارگرانه) شد. مجموعه‌ی این شرایط، بحران دامنگیر و فزاینده‌ای را در پیش روی سیاستگزاران، برنامه‌ریزان و کارگزاران امور اجتماعی و اقتصادی کشور به‌ویژه بخش تامین اجتماعی قرارداده و خواهد داد.

٤. عقیم ماندن فرایند گذار از جامعه‌ی سنتی به مدرن که بیش از یک‌صدسال به‌طول انجامیده، به‌صورت فرسایش بخش بزرگی از سرمایه‌ی انسانی، سرمایه‌ی اجتماعی، زمان و فرصت توسعه‌ی اجتماعی و اقتصادی نسل‌های اخیر تا حاضر را به هدر داده است. با تشدید این فرایند در سال‌های پس از انقلاب و عدم مدیریت صحیح و مدبرانه‌ی بحران‌های حاصل از این فرایند و شرایط خاص دوران انقلاب و عدم مدیریت صحیح و مدبرانه‌ی آن در کنار شرایط خاص **دوران پس از انقلاب و جنگ و فوران رویکردهای آرمانخواهانه و ایدئولوژیک**، منجر به بروز زمینه‌ها و بستر شکل‌گیری مسائل و معضلات اجتماعی متعددی شد. فساد اداری، فساد اخلاقی، بی‌سرپرستی، جرایم اجتماعی، عدم بهداشت و سلامت فردی و اجتماعی و شکاف فزاینده‌ی بین دولت، پزشکان و مردم از زمره این معضلات است. در چنین شرایطی زمینه‌ی رضایت‌مندی اجتماعی، مشروعیت و مقبولیت سیاست‌های اجتماعی و سیاسی کاهش یافته و با شیوع بحران‌های دامنگیر سیاسی و اجتماعی، قوای بدنه‌ی مدیریت اجتماعی در کشور را از توان ایجاد یک نظام کارآمد اجتماعی در حوزه‌ی رفاه و تامین اجتماعی وامی‌دارد.

۵. «دولتی شدن مفرط» یا بی‌رویه‌ی تمام امور اجتماعی و اقتصادی از حوزه‌های

عمومی تا خصوصی از یک‌سو و «ایدئولوژیک شدن مفرط» این امور و حوزه‌ها و شکاف روزافزون اعتماد اجتماعی دولت و مردم در طول سال‌های پس از انقلاب از سوی دیگر منجر به تداوم ساختار متصلب، یک‌سویه و استبدادی در کشور شد. لذا فقدان نهادهای مدنی و زمینه‌های شکل‌گیری و توسعه‌ی آن از پایین به بالا به‌ویژه در بین اقشار کارگری و زحمتکش جامعه در بخش‌های صنعتی، خدماتی و کشاورزی منجر به انباشته شدن نیازها و انتظارات این طبقات اجتماعی شد. غفلت و عدم اهتمام دولت به مسائل و مشکلات این طبقات و عدم ایجاد فرصت طرح مسائل آن‌ها و ناکارآمدی نهادهای کارگری و احزاب دولت‌ساخته مربوط در این راستا، حجم مطالبات پاسخ نیافته‌ی این طبقات را متراکم کرده است؛ به‌طوری که در سال‌های نه چندان دور زمینه‌ی انفجار و بحران‌های اجتماعی حاصل از این اقدام بیش‌تر نمایان خواهد شد.

٦. فاصله‌ی طبقاتی و فقر روزافزون آحاد افراد جامعه و دوقطبی شدن فزاینده‌ی طبقات اجتماعی با اضمحلال تدریجی طبقه‌ی متوسط شهری در طول سال‌های پس از انقلاب از دیگر بحران‌های تهدیدکننده‌ی سیاستگزاران و کارگزاران بخش تامین اجتماعی است. توزیع نابرابر ثروت بین منسوبین و منصوبین دولتی از یک‌سو و امکان بهره‌گیری از رانت‌ها و فرصت‌های بادآورده، یک‌باره و غیر قانونمند اقتصادی و مالی برای قشر معدود و نوپدید پس از انقلاب همراه با افزایش توان مالی و ثروت‌اندوزی افسانه‌ای و غیر قابل تصور این قشر در سال‌های جنگ و پس از آن سبب‌ساز گسترش فراگیر فقر و به مخاطره افتادن معاش و آبروی افراد و خانواده‌های بسیاری از مردم کشور شد. وجود بخش بزرگی از جمعیت کشور در زیر خط فقر (خط حیات) و حتی زیر خط بقا (خط ممات) زمینه‌ی یک نارضایتی و اعتراض آشکار و نهان را پدید آورده است که طغیان‌های اجتماعی سال‌های اخیر به‌صورت گسترده‌تر و فراگیرتری در سال‌های آتی در کشور بحران‌های جدید را پیش روی مدیریت امور اجتماعی و سیاسی کشور قرار خواهد داد.

عدم پاسخگویی به بسیاری از اصول جامعه‌نگر موجود در قانون اساسی به‌ویژه اصل ۲۹ که ناظر بر ایجاد و گسترش یک چتر اجتماعی و فراگیر از تأمین اجتماعی برای اقشار آسیب‌پذیر در گروه‌های مختلف است، منجر به ناهمگونی بخش تامین اجتماعی و ناکارآمدی آن شده است. در چنین فضایی نظام تامین اجتماعی در کشور دیگر فاقد نظام و سیستم مشخص، هم‌سو و یکپارچه بوده،

تامین‌کننده‌ی رفع شکاف طبقاتی و فقر آحاد ملت نیست و هنوز اجتماعی و فراگیر نیز نشده و بسیاری از اقشار گروه‌های اجتماعی در کشور از آن و حداقل خدماتش برخوردار نیستند. به‌دلیل همین عدم جامعیت، عدم فراگیری و ناموزون بودن توسعه‌ی این بخش و مخاطبان و خدمت‌گیرندگان آن از یک‌سو و گسترش حوزه‌ی نفوذ انحصارطلبی و مدیریت ناکارآمد دولتی از سوی دیگر، فقر، نارضایتی و عدم اعتماد اجتماعی آحاد مردم به مدیریت امور سیاسی و اجتماعی کشور هم‌چنان رو به گسترش است. این وضع سبب شده است تامین اجتماعی و عملکرد و ساختار آن خود به یک بحران برای بخش تامین اجتماعی تبدیل شود. به‌طوری که با ادامه‌ی روند کنونی در ناهم‌سویی سازمان‌های کارگزار و سیاستگزار در این بخش، تشکیلات و منابع کنونی آن بحران مضاعفی خواهد بود در فراراه توسعه‌ی همین بخش.

به‌هرترتیب به‌نظر می‌رسد با توجه به برخی از اهم بحران‌های مذکور، بن‌بست‌های کنونی در میان‌مدت و در مقابل موج بحران‌های پیش‌گفته، تنها از طریق احراز رویکردهای کلان و حرکت از اصلاح سیستم تامین اجتماعی در وضعیت کنونی قابل رفع خواهد بود.

تشکل‌های کارگری: رویای تعبیر نشده!

پدیده‌ی شکل‌گیری تشکل‌های مدنی در جامعه‌ی کارگری ایران از دوران پس از انقلاب تاکنون ویژگی‌های دیگرگونی یافته است که نه تنها با ساختار و کارکردهای این تشکل‌ها در شرایط حال حاضر هم‌خوانی ندارد، بلکه با سابقه‌ی فعالیت و جایگاه نهادهای کارگری و جنبش‌های مربوط به آن در پیش از انقلاب نیز چندان هم‌سو نیست. تحولات پس از انقلاب و نقش‌آفرینی جنبش‌ها و گروه‌های سیاسی کارگری در توفیق انقلاب و پس از آن در نزاع‌های سیاسی سال‌های نخست، منجر به بروز این اندیشه شد که جهت ساماندهی هرچه بیش‌تر و نظارت و کنترل فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی تشکل‌های کارگری، قانونمندی‌هایی پیش‌بینی شود. تصویب قانون تشکیل شوراهای اسلامی در کارگاه‌های بزرگ و صنوف و نمایندگان کارگری در کارگاه‌های کوچک بر پایه‌ی ایجاد تفاهم و هم‌سویی و رفع تضادهای گاه آشتی‌ناپذیری بود که در ماهیت و خاستگاه طبقاتی طبقه‌ی کارگر و سرمایه‌دار می‌توانست رخ نماید. عضویت نماینده‌ی کارگران، دولت و مدیریت کارگاه (نماینده‌ی کارفرما یا سرمایه‌دار) نیز اساساً با چنین رویکردی در ساختمان و ترکیب شوراهای اسلامی کار تعریف و تکلیف شد. در این فرصت ذکر چند نکته در این مسیر بسیار سودمند است:

۱. بر اساس آمار و شواهد حدود ۹۶ درصد کارگاه‌ها و بنگاه‌های اقتصادی کشور دارای زیر ۱۰ نفر کارکن هستند که با توجه به خرد بودن این کارگاه‌ها، شکل‌گیری طبقه‌ی کارگر در این بخش و هم‌چنین اطلاق طبقه به این قسم از کارکنان محل تردید است. هم‌چنین بر اساس قانون، این کارگاه‌ها نمی‌توانند شورای اسلامی داشته باشند و حداکثر می‌توانند نماینده‌ای از میان خود برگزینند که به دلیل تفرق و پراکنش شغلی، جغرافیایی و صنفی آن‌ها، نمی‌توانند ویژگی

حرکت‌های تشکل‌آمیز و یکپارچه‌ای را داشته باشند. از سوی دیگر شوراهای اسلامی کار در حدود ٤ درصد از دو میلیون کارگاه موجود در کشور امکان تشکیل و تحکیم فعالیت دارند که حدود ۸۰ هزار کارگاه را در برمی‌گیرد. این تعداد کارگاه نیز با وجود فقدان آمار دقیق، در خوش‌بینانه‌ترین وجه حدود ۲۰ درصد از کل شاغلان در کارگاه‌ها را در خود جای داده است. به همین دلیل تشکل‌های کارگری از جمله شوراهای اسلامی کار کشور نمایندگی تام و تمام جامعه‌ی کارگری را بر عهده ندارند.

۲. شوراهای اسلامی کار به عنوان بزرگ‌ترین تشکل‌های کارگری در کشور بر اساس قانون و مبتنی بر عملکرد خود فاقد نمایندگی تام و تمام در احقاق مطالبات کارگران است. این نقیصه حتی در کارگاه‌های بزرگ به چشم می‌خورد. شاهد این مدعا فرایندهای شبه‌دمکراتیکی است که در انتخاب هیئت مدیره و عضوگیری در این تشکل‌ها وجود دارد. بخش قابل توجهی از کارگران شاغل در کارگاه‌های بزرگ به دلایل مختلف در این تشکل‌ها عضو نیستند و آن‌ها را فاقد مشروعیت کافی می‌پندارند. انتساب دولتی بودن این تشکل‌ها، اساسنامه، عضوگیری و شرایط آن‌ها و عضویت نماینده‌ی کارفرما از سوی دیگر، زمینه‌های اشاعه‌ی این نگرش را تقویت می‌کند که تشکل‌های کارگری ماهیتاً ساخته‌ی دولت هستند و به هیچ‌وجه خصیصه‌ی سندیکایی ندارند.

۳. محدودیت و محدوده‌ی فعالیت تشکل‌های موجود کارگری در کشور صرف نظر از این که اساساً خودجوش و از پایین به بالا نیستند در حوزه‌ی عمل نیز گویای نوعی مسامحه و فقدان استقلال عمل در احقاق حقوق اجتماعی و سیاسی کارگران کشور هستند. عدم توانایی در پیگیری حقوق صنفی، ضعف مبانی فلسفی و کارشناسی جنبش‌های کارگری و نحوه‌ی مطالبه‌ی آن از یک‌سو و وجود انحراف‌های گاه گروه‌گرایانه و حتی فردگرایانه در بین سران آن‌ها برای تامین منافع گروهی و ترجیح آن بر منافع صنفی و طبقه‌ای از سوی دیگر و در نهایت وجود لابی‌های موردی در این وظیفه‌ی خطیر از عمده نقایص و نقایضی است که با ماهیت تشکیلاتی و طبقاتی نهادهای مدنی به‌ویژه در بین طبقه‌ی کارگر ناهم‌سو است. وابستگی ساختار برخی از این تشکل‌ها به حاکمیت و نظارت موتر حکومت بر فعالیت و کارکردهای آن زمینه‌ی ایجاد و گسترش دو الگوی تاثیرگذار بر نحوه‌ی عملکرد آن‌ها را فراهم می‌سازد:

الف) الگوی ارعاب و بر حذر داشتن از برخی تاکتیک‌ها و جهت‌گیری‌های

نظری و عملی در بین برخی از سران و اعضای موثر آن‌ها از قبیل اعتصاب و تظاهرات اجتماعی و هم‌چنین پیگیری جدی برخی حقوق حقه همانند حداقل دستمزدها، تامین اجتماعی کارآمد و قانون کار و ...

ب) الگوی تطمیع و خرید اندیشه و عمل به‌منظور هم‌سویی بیش‌تر با سیاست‌های کلان حکومت در بخش اشتغال و دعوت به ایجاد جو آرامش‌طلبانه در جامعه‌ی کارگری که بی‌تردید عمده انتفاع آن نصیب کارفرمایان بزرگ و از همه بزرگ‌تر کارفرمایی چون دولت می‌شود.

٤. ضعف مبانی تئوریک، فقدان دستگاه منظم و نظام‌یافته‌ی نظری در زمینه‌ی نحوه‌ی تحلیل ساختار اجتماعی و اقتصادی کشور، جایگاه ایران در جهان و جهانی شدن و موقعیت آن در سرمایه‌داری ایران امروز و در نهایت تبیین نقش و جایگاه طبقه‌ی کارگر در عرصه‌ی تولید و تعامل با ساختار سرمایه‌داری در کشور منجر به بروز شرایط ویژه‌ای شده است. بدین شکل که موقعیت و موضع‌گیری این تشکل‌ها در تعامل با دولت، کارفرمایان و سرمایه‌داران (اعم از دولتی و غیردولتی) و حتی کارگران صنعتی، خدماتی و توزیعی در کشور فاقد انسجام و اهداف از پیش تعیین شده و به اصطلاح راهبردی است. راهبردهای زیر در این فرایند هم‌چنان دستخوش بی سامانی و ابهام است: کمک به تحول گذار از نظام سرمایه‌داری دلالی و هم‌چنین وابسته و سنتی به سرمایه‌داری ملی، مبتنی بر تولید و پیشرو در عرصه‌ی صنعت، تسری کارکرد عضوگیری و جلب مشروعیت بیش‌تر در بین آحاد کارگران کشور، دفع بحران بی‌کاری، مبارزه‌جویی و حرکت‌های اجتماعی برای قطع عوامل مداخله‌جو در بخش تولید کشور و محدود ساختن واسطه‌جویی و رانت‌خواری در بخش کارفرمایی، رویارویی با پدیده‌های عضویت در تجارت جهانی و جهانی شدن و نحوه‌ی برخورد با آن‌ها مبتنی بر جریان جهانی جنبش‌های کارگری و منافع ملی و در نهایت آینده‌نگری و نحوه‌ی حضور در ارکان سیاسی از جمله مجلس و تاثیرگذاری بر فرایند قانونگذاری و ... از جمله زمینه‌هایی است که اغلب به صورت موردی و حسب اقتضا مورد تصمیم‌گیری قرار می‌گیرند.

بی‌تردید در چنین وضعیتی چندان امیدی به حل مشکلات جامعه‌ی کارگری، مسائل کلان اشتغال در کشور از جمله بی‌کاری، تولیدگرایی و بهره‌وری نیروی کار، استثمار کارگران به‌ویژه زنان و کودکان و آینده‌ی توسعه‌ی ملی کشور نمی‌توان بست. در این میان علاوه بر وظیفه‌ی دولت در ایجاد زمینه‌ی

دموکراتیزه کردن و خودجوش کردن ساختار و استقلال کارکردهای این تشکل‌ها در تعقیب حقوق صنفی جامعه‌ی کارگری از قبیل حق اعتصاب و تشکیل سندیکا، وظیفه‌ی کارگران و اعضای فعال آن‌ها است که فارغ از مسائل روزمره و گاه گروهی، در اندیشه‌ی پی‌ریزی مبانی فکری و عملی این نهادهای مدنی و تشکل بخشیدن به جنبش‌های کارگری در کشور باشند.

بی‌شکلی کارگران ایران!

براساس قوانین موجود از بین کلیه‌ی افراد شاغل در بازار کار و تولید در جامعه‌ی ایران، قریب ٦ میلیون نفر به عنوان شاغلان تحت پوشش قانون کار و بیمه‌های اجتماعی شناسایی شده‌اند که با قدری تسامح ضمن پذیرش این عده به عنوان اعضای جامعه‌ی کارگری، می‌توان اذعان داشت با احتساب خانواده‌ی این افراد، کل جمعیت جامعه‌ی کارگری ایران نزدیک به بیش از ٢٦ میلیون نفر باشد که قریب ٣٧ درصد جمعیت کشور و بیش از ٦٠ درصد جامعه‌ی شهری کشور را تشکیل می‌دهد. از سوی دیگر شواهد حاکی است که بخش بزرگی از نیروی کارگری در ایران به عنوان سرمایه‌ی انسانی و موتور اصلی حرکت توسعه‌ای کشور متاسفانه با دستمزدهای اندک خود در بین خط فقر و خط بقاء یا خط حیات و ممات(!) زندگی می‌کنند. عائله‌وار بودن این طبقه و سطح زندگی پایین اکثریت به‌اتفاق آنان زمینه‌های آسیب‌پذیری و آسیب‌زایی اجتماعی و فرهنگی متعددی را می‌سازد که مهم‌ترین قربانیان آن جوانان و زنان هستند. از این‌رو ضروری است نهادهای سیاستگذاری، قانونگذاری و اجرایی در کشور و هم‌چنین نهادهای کارگری و جامعه‌ی مولد نیروی کارگری به بررسی، تحلیل و جمع‌بندی مهم‌ترین چالش‌های خود اهتمام ورزند. برخی از اهم این چالش‌ها عبارتند از:

١. فعالیت‌های تشکیلاتی و صنفی یا سندیکایی یکی از مهم‌ترین ابزارهای تحقق مطالبات به‌حق جامعه‌ی کارگری است که متاسفانه بسیار ضعیف و عقب افتاده است. قانون تشکیل شوراهای اسلامی کار مصوب دهه‌ی ٦٠ امروزه دیگر نمی‌تواند پاسخگوی نیازهای فراگیر جامعه‌ی کارگری باشد و به طرح و پیگیری مطالبات اجتماعی و صنفی طبقه‌ی کارگر در صنوف مختلف بپردازد. شوراهای اسلامی کار که براساس قانون متشکل از نمایندگان دولتی، کارفرمایی، شوراهای اسلامی و نماینده‌ی کارگران است، اصولاً دارای ترکیب نامتجانسی است که

حداقل برحسب تجربه در دو دهه‌ی گذشته و حداکثر برپایه‌ی نظریه‌های موجود ادبیات کارگری، توانایی طرح مسائل و مشکلات اقتصادی، معیشتی، صنفی و شغلی کارگران را ندارند. ماهیت دولتی بودن این تشکل‌ها نیز مشروعیت حقوقی و صنفی این آن‌ها را با تردیدهای جدیدی مواجه کرده است. همین امر منجر به عقب‌نشینی، بی‌عملی و فقدان حساسیت بخش بزرگ بدنه‌ی جامعه‌ی کارگری نسبت به مطالبات روزمره خود شده و سرانجام با انباشت آن‌ها بر هم، در بحران‌های سیاسی و اجتماعی کشور این مطالبات به‌صورت سیاسی، هیجانی و رادیکال مطرح می‌شود که به دلایل مختلف دست‌آوردهای کوتاه‌مدت آن ناپیدا و غیر قابل اندازه‌گیری است. لذا در این برهه از شرایط کشور و اقتصاد جهان به‌ویژه از منظر سیاسی، ضروری است قانون شوراهای اسلامی کار اصلاح و زمینه‌ی مشارکت بیش‌تر و فراگیرتر جامعه‌ی کارگری در احقاق حقوق خود فراهم شود. این مهم نیز بدون یاری و مساعدت جامعه‌ی کارگری میسر نخواهد شد.

۲. از خودبیگانگی جامعه‌ی کارگری. جامعه‌ی کارگری ایران به اشکال مختلفی در ازخودبیگانگی به‌سر می‌برد. برخی از این ابعاد باخودبیگانگی عبارتند از: ناآگاهی از وجود طبقه‌ی خود به عنوان نیروی کار و تولیدکننده‌ی ارزش در جامعه، بیگانگی نسبت به محصول تولید شده که تمام زندگی نیروی کارگر را می‌توان در آن مجسم و جست‌وجو کرد، بیگانگی نسبت به حق اجتماعی خود از منظر دستیابی به فرصت‌های شغلی مناسب، امنیت شغلی، بهداشت، تغذیه و معیشت مناسب، بیگانگی از حق سیاسی خود از حیث تشکیل تشکل‌ها، صنوف، اتحادیه‌ها و سندیکاهای کارگری، بهره‌گیری از حق اعتصاب و مشارکت در مدیریت تولید. این وضعیت که منجر به تبدیل جامعه‌ی کارگری به کارگران «در خود» شده، این طبقه‌ی گسترده و مؤثر در فرایند کار و تولید را به‌صورت اتم‌های مجزا از هم درآورده و حقوق طبقاتی را به‌صورت پیگیری‌های فردی طرح و تعقیب می‌کند. در چنین فضایی، آگاهی سیاسی و اجتماعی طبقه‌ی کارگر به‌صورت طبقاتی، صنفی و تشکیلاتی رشد نیافته و بسترهای مناسب جهت بهره‌گیری‌های ناصواب از این فرصت و تبدیل آن به تهدیدی برای جامعه‌ی کارگری فراهم می‌شود. بدیهی است جامعه‌ی کارگری برای خروج از بن‌بست‌های «در خود» فرورفتگی و اقدام فراگیر برای تبدیل به طبقه‌ای «برای خود» نیازمند رشد و افزایش آگاهی‌های سیاسی، اجتماعی گسترده‌ای است که

نقش لایه‌های روشنفکر درون این طبقه و روشنفکران طبقه‌ی متوسط در این خصوص بسیار مؤثر خواهد بود.

۳. ضعف بنیان‌های کارشناسی، علمی و نظریه‌ای جامعه‌ی کارگری و عدم توده‌ای شدن سطح دانش اندک برخی افراد خاص در این طبقه و روشنفکران وابسته به آن از یک‌سو و فقدان میل و گرایش قوی و فعال روشنفکران و مطبوعات مستقل به شناسایی و چاره‌جویی‌های برنامه‌ریزی شده‌ی مسائل و نیازهای جامعه‌ی کارگری از سوی دیگر منجر به خلاء رهبری در جامعه‌ی کارگری شده است. ضرورت فعالیت بیش از پیش روشنفکران طبقه‌ی متوسط و وابسته به طبقه‌ی کارگر به‌منظور اطلاع‌رسانی به‌موقع، تحلیل و تقویت نظرات کارشناسی از وضعیت کنونی جامعه‌ی کارگری، تولید، ساختارهای اقتصادی و اجتماعی در سطح جهانی، منطقه‌ای و ملی و تبیین جایگاه کارگران در این عرصه در کنار کمک به تشکل‌آفرینی و شکل‌گیری نهادهای سندیکای از یک‌سو و جلب مشارکت و فشار اجتماعی بر سیاستگذاران و قانونگذاران برای اصلاح قوانین کار و کارگری در کشور از اهم چالش‌های دیگری است که در فراروی جامعه‌ی کارگری قرار دارد.

٤. با تحلیل ابعاد مختلف چالش‌های مذکور و تلاش برای اصلاح وضع موجود به‌نظر می‌رسد زمینه‌ی مناسبی برای طرح مسائل اصلی جامعه‌ی کارگری خواهد بود. برخی از این مطالبات کارگری عبارتند از: دستیابی به حق تشکیل اتحادیه‌ها و سندیکاهای کارگری و صنفی، استفاده از حق اعتصاب برای دستیابی به حقوق نادیده انگاشته شده‌ی آنان، تلاش برای احقاق حق ایمنی در محیط کار، بهداشت کار، پیشگیری کارگران در مقابل بیماری‌ها و حوادث شغلی، بیمه‌ی بی‌کاری گسترده و مؤثر، بیمه‌ی اجتماعی مبتنی بر سطح معیشتی قابل قبول و بالاتر از حداقل‌های خط فقر، پرداخت حقوق و دستمزدهای معوقه کارگران شاغل و بی‌کار در صنایع بحران‌زده، تعیین حقوق و دستمزد مبتنی بر نرخ تورم سالانه و تامین معیشت آبرومند، پیگیری رفع تبعیض علیه زنان در محیط کار، جلوگیری از کار کودکان، تامین حقوق کارگران آسیب‌دیده، بی‌کار، معلول و بازماندگان آنان و ...

۵. در همین راستا مهم‌ترین روش‌های تامین حداقل‌های صنفی کارگران که مسئولیت آن بر عهده‌ی دولت است، عبارتند از:

الف) ایجاد زمینه‌ی شکل‌گیری نهادهای کارگری از پایین به بالا و دمکراتیزه

کردن جامعه‌ی کارگری.

ب) اصلاح قانون شوراهای اسلامی کار برای جلوگیری از دخالت دولت در این زمینه و تامین ساز و کارهای انتخاب دموکراتیک نمایندگان کارگری.

ج) پیش‌بینی ابعاد اجتماعی و سیاسی طرح‌ها و لوایح مختلف مربوط به جامعه‌ی کارگری از قبیل معافیت کارگاه‌های کم‌تر از ۵ نفر و اخیراً ۱۰ نفر، خصوصی‌سازی و فروش شرکت‌های دولتی به بخش خصوصی و تموج و فوران تعدیل نیروی انسانی گاه زائد در شرکت‌ها توسط خریداران جدید آن‌ها، بی‌کاری کارگران شاغل در صنایع بحران‌زده از جمله نساجی، لوازم خانگی و ده‌ها صنعت دیگر که در آستانه‌ی فروپاشی، ورشکستگی و اخراج کارگران خود قرار دارند، لایحه‌ی نوسازی صنایع و تبعات انسانی ـ اجتماعی آن و در نهایت نظام جامع تامین جهت ایجاد حداقل چترهای حمایتی و بیمه‌ای موثر و کارآمد برای جامعه‌ی کارگران آسیب‌پذیر و فقیر و جامعه‌ی ایران.

این سازوکار باید به گونه‌ای عمل کند که ضمن ایجاد فرصت‌های عملی برای سرمایه‌داران و صاحبان کارگاه‌ها و کارخانه‌ها، از تحمیل فشار مضاعف بر پیکر ناتوان قانون جامعه‌ی کارگری کشور نیز احتراز کند. بدیهی است پیش‌بینی بخشی از درآمدهای حاصل از فروش شرکت‌های دولتی و یا اجرای لوایح اصلاحی و ساختاری در بخش صنعتی و قوانین مرتبط، به عنوان صندوق ذخیره‌ی کمک به آسیب‌دیدگان این رویه‌های اصلاحی در بین کارگران می‌تواند در کوتاه‌مدت از تبدیل فشارهای مضاعف بر جامعه‌ی کارگری کاسته و از تبدیل فرصت‌های توسعه‌ی ملی کشور به تهدیدهای انسانی، اجتماعی و سیاسی جلوگیری کند.

ایران تنها و سرمایه‌های گریزپا!

امروزه در جامعه‌ی پرالتهاب ایران به دلایل مختلف سیاسی، اقتصادی و اجتماعی چنان بحرانی دامنگیر ساختارهای کلان کشور شده است که بستر مناسبی برای ماندگاری و دوام سرمایه‌های توسعه‌ای فراهم نیست. در سال‌های اخیر سه گونه سرمایه‌ی توسعه‌ای که با بی‌تدبیری از دست داده و می‌دهیم عبارتند از:

۱. سرمایه‌های مالی در طول بیش از دو دهه‌ی پس از انقلاب به دلایل مختلفی فضای عمومی کشور را مناسب سرمایه‌گذاری ندیده و فرار را بر قرار ترجیح دادند. برخی از این دلایل عبارتند از: گریز صاحبان سرمایه‌های وابسته به رژیم پهلوی (هم‌زمان با وقوع انقلاب)، گریز صاحبان سرمایه‌های سرگردان دوران انقلاب و جنگ، و صاحبان سرمایه‌های رانت‌خوار که از قبل رانت‌ها و فرصت‌های منحصر در دست‌های منسوبین و منصوبین دولتی به انباشت ثروت پرداخته بودند. در اثر خروج این سرمایه‌ها، فرصت‌های توسعه‌ی اجتماعی و اقتصادی متعددی از کشور و مردم ستمدیده و غارت شده‌ی آن گرفته و در جغرافیایی دیگر منتقل کردند. بی‌سبب نیست که برآورد اولیه‌ی سرمایه‌های ایرانیان مهاجر مقیم در امریکای شمالی برابر با درآمدهای ارزی کشور در ۲۵ سال پس از انقلاب است. نشانه‌ی دیگر این ضایعه در حال حاضر این است که براساس برآوردهای نه چندان دقیق قریب چهار میلیون ایرانی در سراسر جهان پراکنده‌اند. اگر همت و قدری تدبیر وجود داشته باشد می‌توان فقط با ایجاد سالانه یک سفر برای آنان و با کم‌ترین هزینه، میلیاردها دلار درآمد ارزی به‌دست آورد و با استقراض از موسسات مالی جهانی مردم امروز و آینده‌ی ایران را مقروض نساخت.

۲. بنا برهمین دلایل ساختاری، سرمایه‌های انسانی نیز که سوخت اصلی موتور توسعه به‌شمار می‌روند، دستخوش بی‌سامانی و بی‌قراری شده و زحمت

مهاجرت را برعزت ملی ترجیح داده و جلای وطن کردند. صرف نظر از سرمایه‌های گرانقدری که در آتش انقلاب و جنگ بر اثر سوء مدیریت جان خود را از دست دادند. ملت رنج دیده‌ی ایران که پس از سالیان بسیار رنج و مشقت توانسته بود جوانان اندیشمند، آگاه، مسؤلیت‌پذیر و آزادیخواهی را تربیت کند، این فرصت توسعه‌ای را نیز از دست داد. بسیاری از دانش‌آموختگان و متفکران کشور بر سر تضادها و ستیزه‌های ایدئولوژیک و سیاسی ابتدای انقلاب و سپس بر اثر ناامنی‌های سال‌های جنگ، تصفیه‌ی سیاسی، گزینش‌های عقیدتی و سیاسی، فقر روزافزون، بی‌کاری، فقدان امنیت اجتماعی و آزادی‌های فردی و فرهنگی و در نهایت ناامنی فکری و جانی متفکرین و دگراندیشان با تغییر جغرافیا، رنج مهاجرت را پذیرفتند.

از همین رو است که شمار استادهای دارای کرسی استادی در دانشگاه‌های ایالات متحده بیش از استادهای کل کشور ایران است و متوسط تحصیلات، درآمد و کارآفرینی ایرانیان مهاجر در آن کشور بیش از متوسط امریکایی‌های بومی است. شواهد نشان می‌دهد میزان مشارکت علمی ایرانیان خارج از کشور در نشریات، همایش‌ها و مؤسسات علمی بیش از مشارکت ایرانیان داخل کشور است و اگر هویت و آبرویی هم برای ایرانی هنوز در دنیا باقی مانده در سایه‌ی اهتمام درخشش علمی و فرهنگی ایرانیان مهاجر است.[1]

۳. علاوه بر سرمایه‌های مالی و انسانی از دست‌رفته ایران که به‌نوبه‌ی خود لطمات جبران‌ناپذیری بر ساختارها و نظام‌های اقتصادی و اجتماعی کشور نهاده است و جبران این مافات با شکاف‌های شتابان علمی و فناوری ایران با دنیای پیشرفته چندان سهل و امکان‌پذیر نیست، در سال‌های اخیر پدیده‌ی جدیدی نمایان شده است که از آن به سرمایه‌ی اجتماعی یاد می‌کنند. سرمایه‌ی اجتماعی مربوط به کنش‌هایی است که کنش جمعی را تقویت می‌کند. تعریف دقیق‌تر عبارت است از مجموعه‌ای از موسسات افقی میان مردم که مرکب از شبکه‌های اجتماعی و هنجارهای مرتبط است که کنش جمعی را تقویت می‌کند و افراد را از فردیت خود خارج و به‌هم پیوند می‌زند. این سرمایه در اجتماعات سنتی دیرپا و جان سخت‌تر است و در روابط ارگانیک منجر به تقویت همبستگی اجتماعی می‌شود. هرچه مناسبات اجتماعی پیچیده‌تر و ترکیب آن فزونی یابد، از قوت این سرمایه کاسته می‌شود و در روابط مکانیکی رو به اضمحلال می‌نهد.

جوامع پیشرفته‌ی امروزی برای حفظ این سرمایه‌ی توسعه‌ای و بهره‌گیری از آن

برای ارتقای مشارکت سیاسی و اجتماعی، ارتقای بهره‌وری و در نهایت بهبود سطح زندگی و امنیت اجتماعی از تدابیر مختلفی استفاده می‌کنند تا شبکه‌های فرهنگی و اجتماعی را در بین مردم و نهادها و شبکه‌های غیر دولتی تقویت کنند. برخلاف آن در کشورهای کم‌تر توسعه‌یافته از سر عقل یا جهل چنان عمل می‌شود که روابط اجتماعی بیش از پیش منفصل شده و بتوان با تبدیل «ما» به «من»های تجزیه شده، مجمع‌الجزایری ساخته و پرداخته شود که در آن نشانه‌هایی از مشارکت‌های ناهمسو با منافع حاکمیت پدیدار نشود! و البته همین امر پاشنه‌ی آشیل سیاستگذاران بی‌تدبیر و نقطه‌ی پایان طومار حکومت‌هایی از این دست نیز هست.

در ایران نیز بازیابی نشانه‌های این پدیده مبین این است که سرمایه‌ی اجتماعی متبلور شده در ابتدای انقلاب و در طول سال‌های جنگ، به‌تدریج رو به تحلیل گذاشته و باشکاف بیش از پیش فرهنگ رسمی و غیر رسمی در مناسبات انسانی و اجتماعی، به‌ویژه در جوامع شهری، گسیختگی اجتماعی جایگزین همبستگی و اعتماد اجتماعی شده است. در این‌جا ضمن برشماری متغیرهای اصلی موثر بر سرمایه‌ی اجتماعی به بررسی وضعیت کنونی آن‌ها نیز اهتمام می‌شود:

زنان و سرمایه‌ی اجتماعی: زنان نه تنها به‌عنوان نیمی از جمعیت انسانی بلکه به‌عنوان اصلی‌ترین کنشگران تربیت و آموزش ابتدایی در فرایند جامعه‌پذیری افراد جامعه و هم‌چنین کنشگران پرورش مهر و عطوفت، حس نوع‌دوستی، احترام متقابل و اعتماد اجتماعی دارای جایگاه موثری در ایجاد، حفظ و تقویت سرمایه‌ی اجتماعی هستند. در جامعه‌ی ایران به دلایل مختلفی زنان از کارآمدی لازم برای ایفای نقش‌های پیش‌گفته بازمانده‌اند. سطح پایین تحصیلات و عدم انطباق و روزآمدی بینش و شناخت آن‌ها با شرایط نوین اجتماعی و فرهنگی کشور و درجازدن بسیاری از آن‌ها در ساختارهای کهنه و واپسگرای سنت‌ها از یک‌سو و شکاف بین نسلی میان زنان و فرزندان به‌دلیل تحولات شتابان اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی در قلمرو نوگرایی از سوی دیگر منجر به افت نقش‌آفرینی زنان در تولید مستمر و روزآمد سرمایه‌ی اجتماعی شده است.

دولت و سرمایه‌ی اجتماعی: یکی دیگر از مهم‌ترین نمودها و شاخص‌های اندازه‌گیری سرمایه‌ی اجتماعی، فضای سیاسی و اجتماعی است که ساختار اجتماعی را شکل می‌دهد و هنجارها را برای توسعه تقویت می‌سازد.

پارامترهایی چون نوع حکومت، رژیم سیاسی، قانون و نظام قانون‌گذاری، دستگاه قضایی و آزادی‌های سیاسی و مدنی از عمده عوامل مؤثر بر تقویت یا تضعیف سرمایه‌ی اجتماعی است. نیم‌نگاهی به وضعیت، ساختار و کارکرد عوامل پیش‌گفته در ایران حاکی است که تا ساخت‌یابی نظام و حکومت دمکراتیک فراگیر در ایران فاصله‌ی زیادی وجود داشته و به‌دلیل فقدان ساختارهای مردم گرایانه و برابرخواه، نظام سیاسی ایران برای گروه‌ها و اقشار محدود دارای امتیاز قدرت، ثروت و منزلت، به ابزاری برای قانون‌گریزی یا قانون برای خواص مبتلا شده است.

اعتماد اجتماعی: از دیگر عوامل تعیین‌کننده در تقویت سرمایه‌ی اجتماعی، اعتماد اجتماعی است. با این که در سال‌های نخست انقلاب این خصیصه در بین توده‌های مردم موج می‌زد و از آن برای بسیج نیروهای اجتماعی استفاده می‌شد و می‌توانست سرمایه‌ی بنیادین توسعه‌ی مستقل و آزادانه کشور باشد، از سال‌های واپسین جنگ و پس از آن به‌ویژه با عملکرد دولت در طول دهه‌ی هفتاد این شاخص رو به قهقرا نهاد و به‌تدریج به تهدیدی جدی برای جامعه تبدیل شد. در سال‌های اخیر با روی کار آمدن دولت نهم نیز این روند رو به تشدید نهاد به گونه‌ای که بسیاری از آن نیروها یا به افراد منفعلی پیوستند که هیچ کنشی در فرایند توسعه‌ی کشور ندارند، یا به افراد بی‌هویت و تاریخ گسیخته‌ای ملحق شدند که حمیت ملی ندارند و یا به نیروهای ستیزه‌گری که شرایط کنونی را بر نمی تابند و در حرمان و رنج روزگار می‌گذرانند.

مسلم است در چنین آشفتگی‌ای، نه فضای مهیایی برای بازگشت سرمایه‌های گریزپا باقی خواهد ماند و نه فرصتی نوین و دیگرگون برای پی‌ریزی ساختارهای توسعه‌ای در کشور ایجاد می‌شود. بیم آن می‌رود که در درون و برون کشور و با بی‌سری و سروری این مرز و بوم از منظر فرهنگ و سجایای انسانی، برابری و آزادی، امنیت انسانی و ملی کشور با مخاطرات جدی روبه‌رو شود.

منبع:
نگاه کنید به جامعه‌شناسی فرار معزها، علی طایفی، نشر فروغ، ۱۳۸۷

مهاجرت یا فرار مسلمانان!

تاریخچه‌ی مهاجرت مسلمانان از خاورمیانه به امریکا به یک‌صدسال می‌رسد. در دهه‌ی ۱۸۰۰م مسیحیان لبنانی و سایر اقلیت‌های دینی از سلطه‌ی امپراتوری عثمانی به امریکا پناه بردند. در سال ۱۹۷۰ کم‌تر از ۲۰۰ هزار نفر مهاجر خاورمیانه‌ای در امریکا زندگی می‌کردند که با ٦٥٠ درصد افزایش این رقم به ۱۵۰ میلیون در سال ۲۰۰۰ رسید. این افزایش از ۱۹۹۰ تاکنون ۸۰ درصد رشد داشته است.(۱، ص۳) در سال ۱۹۷۰ حدود ۱۵درصد از مهاجران خاورمیانه به امریکا مسلمان بودند (۲۹۰ هزارنفر) و سایر افراد، عمدتاً مسیحی‌های لبنانی یا اقلیت‌های دیگر بودند. در سال ۲۰۰۰ حدود ۷۳ درصد (۱/۱۰۰هزارنفر) از مهاجران خاورمیانه به امریکا مسلمان بودند! حتی پس از ۱۱سپتامبر نیز از میزان علاقمندی برای ورود به امریکا کاسته نشد. به‌طوری که ۱/۵ میلیون نفر فرم تقاضای کارت سبز از خاورمیانه واصل شده است درحالی که کل سهم کارت سبز امریکا برای همه‌ی کشورهای دنیا ۵۰ هزار عدد است!

مهاجران خاورمیانه یکی از تحصیلکرده‌ترین گروه‌های مهاجران در امریکا هستند. در سال ۲۰۰۰ حدود ٤۹ درصد مهاجران خاورمیانه حداقل دارای مدرک لیسانس بوده‌اند که در مقایسه با نرخ ۲۸ درصدی لیسانسیه‌ها در بین بومیان امریکا، نسبت قابل توجهی است. این ارقام در جای خود بیانگر میزان کمی و کیفی خسارت‌های انسانی، مالی، فرهنگی و توسعه‌ای است که ارمغان خروج متخصصان از این کشورها است. از سوی دیگر ۵۵ درصد مهاجران خاورمیانه‌ای در امریکا شهرنشین بوده‌اند که در مقایسه با نسبت ۳۸ درصدی امریکایی‌های بومی، گویای تضاد بیش‌تر طبقات نوین و متوسط شهری با اسلام‌گرایی افراطی است.

از بین کشورهای دارای بیش‌ترین مهاجر در خاورمیانه به امریکا، پنج کشور

عربی‌زبان نیستند (ایران، پاکستان، اسراییل، بنگلا دش و ترکیه). با این که ٤٠ درصد مهاجران خاورمیانه را اعراب تشکیل می‌دهند ولی هیچ کشور عربی‌زبانی، به اندازه‌ی ایران، پاکستان و اسراییل به ایالات متحده مهاجر نمی‌فرستند.[١،ص٧] با وجود مهاجرت و سکونت میلیون‌ها مسلمان در امریکای شمالی و اروپای غربی، دیگر دسته‌بندی دوگانه‌ی اسلام و غرب کم‌تر به چشم می‌خورد. امروزه تعداد مسلمانان مقیم امریکا حدود ٣ میلیون‌نفر است، یعنی «دوسوم تا سه‌چهارم مهاجران در امریکا و یک درصد کل جمعیت امریکا». بزرگ‌ترین حجم مهاجران از سه منطقه‌ی اصلی وارد امریکا می‌شوند: آسیای جنوبی، ایران و کشورهای عربی‌زبان. آسیای جنوبی شامل بنگلادش، هند و پاکستان؛ ایران با ٣٠٠ هزار نفر (که البته رقم غیر رسمی نزدیک به چهار برابر بزرگ‌تر است) و ممالک عربی با ٦٠٠ هزار نفر. مسلمانان شیعه حدود ده درصد کل مسلمانان مهاجر را تشکیل می‌دهند. عمده دلایل مهاجرت سیل‌آسای مسلمانان در دو دهه‌ی اخیر به خارج از خاورمیانه و به‌ویژه امریکا عبارتند از:

١- تبعید و فرار ناشی از سلطه‌ی حکومت‌های دیکتاتوری، ظلم، فقر، خشونت و جنگ که سال‌های متمادی است علی‌رغم شعارهای معنوی گریبانگیر ممالک اسلامی بوده و هست.

٢- شکاف‌های قومی و قبیله‌ای در ممالک اسلامی مثل نبرد نیروهای صدام حسین علیه کردها در سال‌های ١٩٨٩، ١٩٩١و ١٩٩٦.

٣- اسلام‌گرایی افراطی با تسلط فرقه‌ی احمدی‌ها در پاکستان، حزب‌الله در جمهوری اسلامی ایران، ظهور طالبانی‌ها در افغانستان، و تشعشعات اسلامی امثال بن لادن!

٤- اسلام‌ستیزی برخی دول علیه مسلمانان الجزایر، مصر، لبنان و هند.

٥- شکاف‌های مذهبی هم‌چون نزاع مسلمانان و هندوها در کشمیر و هند، و تندروهای فلسطینی‌ها و لبنانی با صهیونیست‌ها در اسراییل.

٦- جنگ‌های شهری مثل سودان، پاکستان در ١٩٧١، لبنان در ١٩٧٥ و ٩٠، سومالی در ١٩٩٠ .

٧- جنگ‌های برون‌مرزی مانند حملات اسراییل به مسلمانان، شوروی سابق به افغانستان، عراق به ایران، عراق به کویت و تهاجم امریکا به افغانستان و عراق.

٨- فقدان آزادی اندیشه، بیان و انتشار آن و سرکوب آزادی‌های اجتماعی، قومی، مذهبی و سیاسی به‌ویژه اجبار حجاب برای زنان و نسل وابسته به طبقه‌ی

متوسط شهری.

۹- وجود فرصت مناسب تحصیلی در دانشگاه‌های امریکا به‌ویژه برای زنان به‌طوری که در دهه‌ی ۹۰ دانشگاه‌های امریکا بیش از نیم میلیون نفر دانشجوی مهاجر پذیرفته‌اند.

۱۰- جاه‌طلبی اسلامی و فعالیت مسلمانان برای تغییر شرایط سیاسی کشور خود در فضای آزاد و ارتباطات بهتر امریکا. در سال‌های اخیر قریب یک‌سوم مسلمانان مهاجر در امریکا به دلایل فرهنگی و اخلاقی، مذهبی‌تر شده‌اند![۲،ص۱۳]

۱۱- مسلمانان مهاجر در سال‌های اخیر از تحصیلات بالاتری برخوردار شده‌اند. در ۱۹۹۹ حدود ۵۲ درصد مسلمانان مهاجر در امریکا دارای یک مدرک تحصیلی بوده‌اند. در سال ۱۹۸۰ بیش از ٥٤ درصد ایرانیان مهاجر در سنین ۲۵ـ٦٤ ساله از این طریق دانشگاه رفته و ٦۳ درصد دارای مدرک لیسانس بوده‌اند.[۳،ص۱۳۹]

به‌نظر می‌رسد با توجه به این شواهد می‌توان نقل قول آن نویسنده‌ی عرب‌زبان را به شهادت گرفت که می‌گفت: «در ممالک اسلامی انسان مرده است و فقط خدا زنده است!»

منبع:

۱. even,A Migration Statistics.۲۰۰۱
2. ۲۰۰۲s in the USA,imigrant milsuM; .K ,naruD & .Pipes, D
3. Iranian Americans: Residents Immigrants; Modarresi, A., 2000

ایران و ایرانی، بزرگ‌ترین بدهکاران دنیا!

گزارش‌های منتشر شده در خصوص مقایسه‌ی اقتصاد دولت‌های جهانی دارای وضعیت دوگانه‌ای است. از سویی چه بسا مبتنی بر داده‌های قابل اطمینان، جامع و به‌هنگامی نبوده و قابل بررسی و مداقه بیش‌تری است. از طرف دیگر با توجه به هم‌سانی شاخص‌های مورد بررسی و در دسترس بودن آن‌ها از یک‌سو و اطلاعات واقعاً موجود و علمی در ارائه سیمای جهانی شاخص‌هایی از این دست از سوی دیگر، می‌تواند دستمایه‌ی تامل و تحقیق و در عین حال هشدارهای جدی برای منتقدان و کارشناسان امور اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی باشد.

گزارش حاضر برگرفته از منبع برترین ملت‌ها[1] درصدد است نیم‌نگاهی به بخش دیگری از شاخص‌های اقتصادی و اشتغال در ایران در مقیاسی جهانی بیافکند تا ترسیم وضعیت کمبود یا بهبودهای موجود هرچه واقعی‌تر باشد. بی تردید بدون شناخت مقیاس‌هایی از این دست، تلاش برای هرگونه برنامه و سیاست تحلیلی و اجرایی به نتیجه نخواهد رسید.

۱- از نظر بودجه‌ی کل کشور، ازجمله هزینه‌های سرمایه‌ای در سال ۲۰۰۲ و از بین ۲۲٦ دولت و سرزمین موجود و بررسی شده، ایران با ۳۱/٦ (سی و یک و شش دهم) میلیارد دلار رتبه‌ی ۳۰ را احراز کرده است. از منظری دیگر این شاخص برحسب تولید ناخالص داخلی (جی.دی.پی) از بین ۲۱۸ کشور مورد بررسی به رتبه ۱٦۳ تنزل می‌یابد. هم‌چنین همین شاخص برحسب سرانه‌ی آن در بین ۲۲٦ کشور، با ٤٦۲ دلار برای هر نفر، جایگاه ۱٤۱ را اشغال می‌کند. روی دیگر اندازه‌گیری شاخص بودجه، بررسی آن از منظر درآمدهاست. به‌طوری که داده‌ها نشان می‌دهد ایران با ۲۹/۵ (بیست و نه و نیم) میلیارد دلار در همان سال، از بین ۲۲٦ دولت در دنیا رتبه‌ی ۳۳ را به‌دست آورده است. این

رتبه برحسب تولید ناخالص داخلی برابر با ۱۵۷ از ۲۱۸ سرزمین و از نظر شاخص سرانه با ٤۳۲ دلار در سال، رتبه‌ی ۱۳۷ از ۲۲٦ دولت را احراز کرده است. چنین مقایسه‌ای در بدو امر گویای نقش اندک ایرانیان در تولید و هم‌چنین بهره‌مندی از عواید یک اقتصاد پویا و پررونق است. اقتصاد رانتی ناشی از اتکا به درآمدهای نفت، وابستگی علمی و فن‌آوری کشور، فقیربودن زیرساخت‌های تولید ناامنی سرمایه و سرمایه‌گذار، سیطره‌ی گرایش واسطه‌گری و تولید گریزی در بخش‌های اقتصاد دولتی و خصوصی، دولتی بودن ساختارهای اقتصادی، جوان‌سالی و مهارت اندک و ناکافی و نبود امکان ایجاد ظرفیت‌های جدید شغلی و رشد روزافزون اقتصاد غیر رسمی و زیرزمینی در پیوند با مافیاهای اقتصادی در کشور از اهم دلایل پدید آمدن این وضعیت است.

۲- شاخص دیگر به بررسی میزان بدهی‌های خارجی کشور می‌پردازد که در جای خود به میزان وابستگی اقتصادی و فقر مضاعف دلالت دارد. به استناد داده‌های موجود، در سال ۲۰۰۲ ایران با ۸/۷ (هشت وهفت دهم) میلیارد دلار بدهی در میان ۱۹۸ کشوردارای بدهی خارجی، رتبه‌ی ٦٦ را احراز کرده است. از سوی دیگر میزان بدهی ایران بر حسب تولید ناخالص داخلی با حدود ۲ از ۱۰۰ دلار، رتبه‌ی ۱۸۸ را دربین ۱۹۵ کشور اشغال کرده است. این میزان برحسب سرانه‌ی بدهی خارجی معادل ۱۲۷/٤۱(یک‌صد و بیست‌وهفت دلار و٤۱ سنت) دلار بدهی برای هر نفر در بین ۱۹۸ کشور دنیا دارای رتبه‌ی ۱۷٤ است. به بیان دیگر ایران و ایرانی امروز در فهرست بزرگ‌ترین بدهکاران دنیا قرار دارند!

۳- شاخص آزادی اقتصادی نیز که گویای میزان دخالت یا عدم دخالت دولت و نهادها و مؤسسات دولتی در فعالیت‌های اقتصادی است، نشان می‌دهد که از بین ۱٦۱ کشور مورد بررسی در سال ۲۰۰۳، ایران دارای رتبه‌ی ۱٤۷ است. به بیان دیگر ساختار دولتی و قدرت چنان سایه‌ی سنگین و مسلط خود را بر ساختار اقتصاد کشور انداخته و آن را به گروگان گرفته است که می‌توان اذعان داشت ساختار اقتصادی کشور در ایران با بدترین وضعیت مشارکت سرمایه‌های مردمی، عمدتاً در انحصار کارفرما و بنگاه‌دار اقتصادی بزرگی به‌نام دولت است. این فقط بخش رسمی و اعلام شده‌ای است که بر پایه‌ی آن می‌توان چنین تحلیلی داد و نشانگر سیمای غیر رسمی و مافیایی اقتصاد دولتی و به تعبیر دقیق اقتصاد حکومتی در همه‌ی بخش‌های فردی تا نهادی و لایه‌های مختلف

حکومتی نیست که اگر چنین بود وضع از این هم اسفناک‌تر می‌نمود. بی‌سبب نیست که سالانه سرمایه‌های بسیاری خواه از سوی صاحبان سرمایه‌های سرگردان و دلال غیر دولتی و سرمایه‌های ناپاک و سیاه دولتی از کشور خارج و در اولین خاکریز همسایه، یعنی دبی سرریز می‌شود.

٤- شاخص صادرات در سال ۲۰۰۲ حاکی است که از میان ۲۲۵ دولت مورد بررسی در دنیا، ایران با ۲٤/۸ (بیست‌وچهار و هشت‌دهم) میلیارد دلار صادرات، دارای رتبه‌ی ٤٤ است. این رتبه زمانی که با تولید ناخالص داخلی مورد مقایسه قرار می‌گیرد به‌شدت سقوط کرده و با ٥/٤ در هر ۱۰۰ دلار، رتبه‌ی ۱٦۰ از ۲۲۱ دولت را کسب و جایگاه واقعی را به‌خود اختصاص می‌دهد. شاخص سرانه‌ی صادرات نیز نشانگر این است که با ۳٦۳/۲ (سیصدوشصت‌وسه و دودهم) دلار، از بین ۲۲۵ دولت مورد بررسی، دارای رتبه‌ی ۱۲۱ است. به بیان دیگر باوجود این که رقم مطلق صادرات کشور در بین یک‌سوم نخست کشورهای دنیا قرار دارد، ولی این شاخص برحسب جی.دی.پی و سرانه‌ی آن، در یک‌سوم آخر دنیا جای می‌گیرد. هم‌چنین شواهد حاکی است ایران در سال ۲۰۰۰ با صادرات کالا و خدمات برابر با ۳٥ درصد از تولید ناخالص داخلی، در میان ۱٦۳ کشور دنیا، رتبه‌ی ۸٤ را احراز کرده است. از نظر صادرات فناوری برتر نیز با حدود ۲ درصد از کل صادرات تولید کارخانه‌ای، ایران در بین ۱۱۱ کشور رتبه‌ی ۸٤ را اشغال کرده است که در یک‌سوم آخر صادرکنندگان جای می‌گیرد. هم‌چنین از بین صادرات محصولات کارخانه‌ای نیز این شاخص در بین ۱۳۰ کشور، با فقط ۷ درصد، رتبه‌ی ۱۱۰ را به‌خود اختصاص می‌دهد. با این وصف از نظر صادرات مواد اولیه، ایران در بین ۱۲۲ کشور دارای رتبه‌ی ۹ است! فروش مواد اولیه تنها ارقام بالا و قابل توجه ایران در شاخص‌های اقتصادی است که عمدتاً جزو انفال یا اموال عمومی و بین نسلی محسوب می‌شوند و به‌نوبه‌ی خود در درازمدت زیان ملی را به‌دنبال دارد. شاخص دیگر در زیر بخش صادرات، نشان می‌دهد که میزان صادرات ایران به امریکا با همه‌ی تحریم اقتصادی معادل ٤٤/۳ میلیون دلار در سال ۲۰۰۳ بوده است که از این نظر رتبه‌ی ایران را در بین ۲٤٦ کشور به ۱۰٦ می‌رساند.

٥- تولید ناخالص داخلی ایران در سال ۲۰۰۲ برابر با ٤٥۸/۳ میلیارد دلار است که در بین ۲۲۹ دولت مورد بررسی، دارای رتبه‌ی ۱۸ است. محاسبه‌ی این رقم برحسب جمعیت یا سرانه‌ی آن با رقمی معادل ٦۷۱۲/۲ دلار، این رتبه را در بین

۱۳٦ سرزمین/دولت مورد بررسی به ۹۸ تنزل می‌دهد. سهم بخش‌های مختلف اقتصادی در تولید ناخالص داخلی گویای این است که ایران از نظر سهم کشاورزی با ۱۹درصد دارای رتبه‌ی ۷٦ از ۲۰٦ کشور، از نظر سهم صنعت با ۲٦ درصد دارای رتبه‌ی ۱۰۱ از ۲۰۵ کشور، و از نظر پخش خدمات در تولید ناخالص داخلی با ۵۵ درصد سهم، دارای رتبه‌ی ۱۱٤ از ۲۰٦ کشور است. ارقام فوق در عین حال گویای این است که نرخ رشد تولید ناخالص داخلی ایران در طول سال‌های ۱۹۸۰ تا ۲۰۰۰ برابر با ۱۷ درصد رشد سالانه است که در مقایسه با ۱۱۰ کشور مورد بررسی، دارای رتبه‌ی ٦۱ است.

٦- شاخص واردات کشور نیز نشان می‌دهد که ایران با ۲۱/۸ (بیست‌ویک و هشت دهم) میلیارد دلار در بین ۲۲۵ سرزمین مورد بررسی دارای رتبه‌ی ٤۳ است. این رتبه در مقایسه با تولید ناخالص داخلی با ٤/۷۵ در هر ۱۰۰ دلار، به رتبه‌ی ۱۹٦سقوط می‌کند. هم‌چنین برحسب سرانه نیز این رتبه با ۳۱۹/۲۷ دلار، به ۱٤۹ فرو می‌نشیند. عمده شرکای ایران در واردات نیز عبارتند از آلمان با ۱۰/۹درصد، ایتالیا با ۹ درصد، فرانسه ۷/۹ درصد، چین با ۷/٤ درصد، کره جنوبی با ٦/۵ درصد، امارات متحده عربی با٤/٤ درصد، ژاپن با٤/۱ درصد، و روسیه با ۲ درصد بزرگ‌ترین صادرکننده‌ی کالا، خدمات و محصولات به ایران هستند. نرخ رشد صنعت در کشور نیز با ۵/۵ درصد بدون محاسبه‌ی نفت، به گونه‌ای است که از بین ۱٦۲ کشور دنیا، ایران دارای رتبه‌ی ٤۷ است. نرخ تورم نیز حاکی است که بین سال‌های ۱۹۹۰ تا ۲۰۰۰ با ۲٦ درصد تغییر سالانه، ایران در بین ۱۵۸ کشور دارای رتبه‌ی ۳٤ است.

۷- شاخص ثبت اختراعات و ابتکارات علمی و فنی یا پتنت در کشور نیز نشان می‌دهد که با یک اختراع در هر یک میلیون نفر ایرانی، کشور ایران در بین ٦۳ کشور دنیا در مقام ۵٦ قرار دارد. این رتبه با وجود ایجاد سازمان‌های ثبت و ضبط یافته‌ها و نوآوری‌های علمی و فنی، نشانگر فقر علمی و سرمایه‌گذاری در تحقیق و توسعه در کشور است. به‌طوری که شواهد حاکی است ایران با ۵۹۰ کارکن بخش تحقیق و توسعه در ازای هر یک میلیون‌نفر جمعیت، در بین ۹۱ کشور جهان دارای رتبه‌ی ٤٦ است. این شاخص برحسب سرانه، به رتبه‌ی ٦٤ از ۸۸ کشور دنیا فرو می‌کاهد. هم‌چنین بودجه‌ی تحقیق و توسعه معادل ۰/۵ (نیم) درصد بوده و در بین ۷۱ کشور دنیا مقام ٤۵ را به‌خود اختصاص می‌دهد. سرانه‌ی بودجه‌ی تحقیقاتی نیز رتبه‌ی ایران را در بین ٦۹ کشور به ۵۹ فرو

می‌کشاند.

۸- شاخص خط فقر نیز نشان می‌دهد که ایران با ٤٠ درصد جمعیت در زیر خط فقر در بین ۱۱۷ کشور دنیا دارای رتبه‌ی ۵۱ و براساس شاخص سرانه‌ی افراد زیر خط فقر با ۰/۵۸ نفر در هر یک میلیون نفر، دارای رتبه‌ی ۹٦ است. توسعه ی انسانی نیز با روش‌شناسی ثابت، گویای این است که ایران با ضریب ۰/۷۲۱ (۷۲۱ هزارم) در بین ۱۷۳ کشور دنیا دارای رتبه‌ی ۹٤ است. از نظر ورود جهانگرد و توریست به کشور نیز شواهد حاکی است در سال ۱۹۹۷ با ۷٤۰ هزار نفر توریست، در بین ۱۵۳ کشور دنیا دارای رتبه‌ی ٦۰ است. مقایسه‌ی سرانه‌ی این شاخص با ۱۰/۸۳ نفر در ازای هر هزار نفر جمعیت کشور، این رتبه به ۱۲٦ فرو می‌غلتد. ناامنی اجتماعی، اقتصادی و سیاسی برای رشد صنعت توریزم در ایران با وجود جذابیت‌های توریستی فراوان تاریخی، طبیعی و انسانی- اجتماعی آن زمینه‌ساز افت درآمدهای ارزی ایران از این منظر نیز هست.

منبع:

برترین ملت‌ها http://www.nationmaster.com/country/ir/eco

بهداشت در ایران: یک رتبه‌ی میانی در دنیا!

بررسی‌های مقایسه‌ای بین ملت‌ها، گزارش برخی شاخص‌های بهداشتی ایران را با سایر کشورها به نمایش می‌گذارد که مهم‌ترین این شاخص‌های بهداشتی عبارتند از:

۱- از نظر شاخص دسترسی به امکانات بهداشتی ایران با ۹۹ درصد دسترسی در میان ۱۳۷ کشور رتبه‌ی ۲۶ را احراز کرده است.

۲- در کنار این موقعیت نسبتاً مطلوب، از نظر شاخص میزان کودکان کم وزن، ۲ درصد کودکان در بدو تولد دارای کم وزنی هستند که در مقیاس جهانی از بین ۹۶ کشور، جایگاه ایران را به ۶۷ کاهش داده است.

۳- برپایه‌ی آمار سال ۲۰۰۰-۱۹۹۵ میزان جلوگیری از بارداری در بین زنان ازدواج کرده واقع در سنین ۱۵-۴۹ سالگی نشان می‌دهد ۷۳ درصد دارای این امکان هستند که از این نظر ایران در بین ۹۱ کشور رتبه‌ی ۱۲ را احراز کرده است.

٤- دسترسی به آب آشامیدنی نیز در ایران معادل ۹۲ درصد است که از بین ۱۵۰ کشور مورد بررسی رتبه‌ی ۵۱ را به‌خود اختصاص داده است.

۵- دسترسی به داروهای اساسی نیز دیگر شاخص بهداشتی مهمی است که از این نظر نیز ۸۰ تا ۹٤ درصد از جمعیت ایران دارای این امکان هستند که از این نظر نیز در بین ۱۷۰ کشور دنیا، رتبه‌ی ۷۳ را اشغال کرده است.

٦- از نظر نسبت مبتلایان به اچ‌آی‌وی و ایدز حدود یک‌دهم درصد افراد واقع در سنین ۱۵- ٤۹ سالگی دارای این بیماری‌ها هستند که از این میان در سال ۲۰۰۱ حدود ۲۹۰ نفر بر اثر همین بیماری جان باخته‌اند. از این نظر ایران در بین ۱٤۳ کشور دنیا دارای رتبه‌ی ۹۰ است. هم‌چنین نسبت مرگ و میر مبتلایان این نوع بیماری‌ها به کل جمعیت نیز حاکی است که سرانه‌ی آن برحسب هر

هزار نفر رتبه‌ی ایران را به ۱۰۲ تقلیل داده است که وضعیت ناخوشانیدی است.
۷- نرخ مرگ و میر اطفال زیر یک سال نیز برابر با ۲۸ نفر در هر هزار نفر است. از این نظر ایران در بین ۲۲٤ دولت مورد بررسی دارای رتبه‌ی ۹۸ است.
۸- شاخص مرگ‌ومیر ناشی از بیماری روده‌ای نشان می‌دهد که ایران با حدود ۱٦ نفر از هر یک‌صدهزار نفر، در میان ۷٤ کشور مقام ۵۹ را کسب کرده است.
۹- شاخص امید به زندگی در بدو تولد در بین کل جمعیت ایرانی برابر با ٦۹ سال است که دربین ۲۲۵ دولت دارای رتبه‌ی ۱۲۹ است. این شاخص برای زنان ایرانی معادل ۷۱ سال و با رتبه‌ی ۱٤۰ است. همین شاخص برای مردان معادل ٦۸ سال است که در مقیاس جهانی دارای رتبه‌ی ۱۱۱ است.
۱۰- مرگ ومیر مادران در هر یک‌صدهزار نفر تولد در طول سال‌های ۱۹۹۹-۱۹۸۵ نشان می‌دهد که میزان این شاخص در ایران ۳۷ نفر است. از این منظر در بین ۱٤۰ کشور دنیا نیز دارای رتبه ۹۳ است.
۱۱- شاخص مصونیت در برابر سرخک برای اطفال یک‌ساله در ایران برابر ۹۹ درصد است که از این نظر در بین ۱۷۰ کشور دارای رتبه‌ی ۱۳ است که موقعیت مناسبی است.
۱۲- نسبت احتمال مرگ کودکان دختر زیر ۵ سال در ایران ٤۷ نفر در هر هزار نفر است. این شاخص در مقیاس جهانی در بین ۱۹۲ کشور به‌گونه‌ای است که موقعیت ایران را در رتبه‌ی ۷۷ قرار می‌دهد.
۱۳- شاخص احتمال نرسیدن به سن چهل سالگی در بدو تولد در ایران ۹/۳ درصد است که از این نظر در بین ۱۱٦ کشور مقام ۷٤ را احراز کرده است.
۱٤- هم‌چنین شاخص احتمال رسیدن به سن ٦۵ سالگی در بدو تولد نیز گویای این است که در بین دختران ۷٤ درصد و بین پسران ٦۹ درصد این احتمال وجود دارد. این شاخص در کنار ۱٦٦ کشور دنیا، برای دختران ایرانی رتبه‌ی ۹۱ و برای پسران رتبه‌ی ٦۳ است.
۱۵- شاخص مرگ‌ومیر ناشی از بیماری‌های تنفسی در بین کودکان نیز نشان می‌دهد از هریک‌صدنفر جمعیت بین سنین صفر تا ۱٤ سال، ۳٦/۸٤ نفر می‌میرند.
۱٦- ازبین ۱۳۷ کشور مورد بررسی، ایران با ۱۲۸ دلار هزینه‌ی بهداشتی بر حسب هر نفر در سال ۱۹۹۸ رتبه‌ی ٦۳ را اتخاذ کرده است. هم‌چنین از نظر هزینه‌ی بهداشتی بخش خصوصی به‌عنوان درصدی از تولید ناخالص داخلی،

این نسبت در ایران برابر با ۲/۵ درصد بوده و حائز رتبه‌ی ٥٦ از ١٤٧ کشور دنیا است. هزینه‌ی بهداشتی بخش عمومی به جی‌دی‌پی نیز در ایران با ۱/۷ (یک وهفت) درصد در جایگاه ۱۱۳ قرار گرفته است.

۱۷- در سال ۲۰۰۲ در بین ٤٨ کشور جهان، پیوند کلیه در ایران برابر با ۲۲۸ مورد بوده است که دارای مقام ۲۰ است. از سوی دیگر این تعداد بر حسب هر یک میلیون‌نفر نیز نشان می‌دهد ایران با ۳/۳ نفر در مقام ۳۵ قرار دارد.

۱۸- شاخص بیماری سل نیز حاکی است در بین ۱۷۵ کشور، ایران با ۳۲ مورد بیمار در رتبه‌ی ۹۷ قرار دارد. هم‌چنین نسبت این تعداد به هر یک‌صد هزار نفر نیز با ٤/۷ (چهار و هفت دهم)، ایران را دربین ١٦٥ کشور دنیا در جایگاه ١٤٨ قرار می‌دهد. هرچند که از نظر مصون‌سازی در مقابل بیماری سل، ایران با ۹۹ درصد مصون‌سازی در بین ١٤٠ کشور مقام ۱۵ را به‌خود اختصاص داده است.[1]

این ارقام البته حاوی اطلاعات مربوط به سوء تغذیه و آثار آن بر کوتاهی قامت و فقر مغذی‌ها در اندام نسل جدید، بهداشت در محیط زیست شهری با آلودگی‌های کشنده و بیماری‌های قلبی و تنفسی، فقر بهداشت روانی و شیوع بیماری‌های روحی و روانی، فقر بهداشت شغلی در کارگاه‌های رسمی و غیررسمی و ... نیست.

منبع:
برترین ملت‌های دنیا
http://www.nationmaster.com/country/ir/eco

فهرست منابع

منابع فارسی:

- رضاقلی، علی(۱۳۸۰)؛ جامعه‌شناسی خودکامگی؛ تهران؛ نشر نی
- ورهرام، غلامرضا(۱۳٦۲)؛ نظام اجتماعی و سازمان‌های سیاسی در ایران؛ تهران؛ نشر معین
- انصافپور، غلامرضا (۱۳٦٤)؛ ایران و ایرانی، تهران؛ نشر امیرکبیر
- ترنر،ج، کرامبی،آ.(۱۳٦۷)؛ فرهنگ جامعه‌شناسی؛ ترجمه حسین پویان؛ تهران؛ نشر چاپخش
- آراسته‌خو، محمد (۱۳٦۸)؛ نقدی بر اصطلاحات اجتماعی؛ تهران؛ نشر مرکز
- کسروی، احمد (۱۳۵۷)؛ کار، پیشه و پول؛ بی‌جا؛ بی‌نا
- الفاخوری،حنا (۱۳۵۸)؛ تاریخ فلسفه اسلامی؛ ترجمه آیتی زمان؛ تهران؛ نشر علمی و فرهنگی
- توکل، محمد (۱۳٦۵)؛ جامعه‌شناسی علم؛ قم؛ نشر آموزش انقلاب اسلامی
- مرکز آمار ایران (۱۳۷۵)؛ سرشماری عمومی نفوس و مسکن؛ تهران؛ نشر مرکز آمار ایران
- مرکز آمار ایران (۱۳۸۲)؛ سالنامه آماری؛ تهران؛ نشر مرکز آمار ایران
- مرکز آمار ایران (۱۳۸۰)؛ گزارش آماری زنان سرپرست خانوار؛ تهران؛ نشر مرکز آمار ایران
- کاتوزیان، همایون (۱۳٦٦) اقتصاد سیاسی ایران؛ ترجمه حمیدرضا نفیسی؛ تهران؛ نشر مرکز
- سوداگر، محمد (۱۳۵۸)؛ نظام ارباب رعیتی درایران؛ تهران؛ نشر پازند
- بشیریه، حسین (۱۳٦٤)؛ توسعه سیاسی؛ تهران؛ کتاب توسعه؛ سال ۲،شماره‌ی ٤
- سازمان برنامه و بودجه (۱۳۷۷)؛ بررسی و تحلیل نقادانه و پیشنهادهای اصلاحی بخش پژوهش؛ تهران؛ دفترامور پژوهشی معاونت امور فرهنگی
- طایفی، علی (۱۳۷٦)؛ تحول فرهنگی در آموزش منابع انسانی؛ نشریه فرهنگ و توسعه، شماره‌ی ۱۷
- طایفی، علی(۱۳۷۱)؛ موانع فرهنگی توسعه در ایران، تهران؛ وزارت‌فرهنگ و ارشاد اسلامی
- محسنی، منوچهر (۱۳۷۵)؛ مبانی جامعه‌شناسی علم؛ تهران؛ نشرطهوری
- سازمان ملل (۲۰۰۵)؛ گزارش سربازان کودک در ایران
http://soldiers-child.org/ document_get.php?id=943 /
- سازمان مدارس شاهد و ایثارگر(۲۰۰۱)؛ گزارش شهدای دانش‌آموزی
http://dmsh.ir/htm/naghsh.htm
- آبراهیمیان، اروند(۱۳۷۷)؛ ایران در بین دو انقلاب، ترجمه‌ی مدیر شانه‌چی؛ تهران؛ نشرنی
- استمپل،جان(۱۳۷۳)؛ درون انقلاب ایران، ترجمه‌ی ع.شجاعی، تهران، نشر مرکز
- طایفی، علی(۱۳۸۰)؛موانع فرهنگی توسعه تحقیق در ایران، تهران، نشر آزاداندیشان
- مرکز آمار ایران (۱۳۷٦) آمارگیری از اماکن مذهبی؛ تهران؛ نشر مرکز آمار ایران
- مرکز آمار ایران (۱۳۸۲)؛ سالنامه آماری ۱۳۸۱؛ تهران؛ نشر مرکز آمار ایران
- انجمن جامعه‌شناسی ایران (۱۳۸٤)؛ گزارش جرایم در ایران؛ تهران، انجمن جامعه‌شناسی ایران:

http://isa.org.ir/framework.DIS?jsp=82
- حسینی، سیدرضا (۱۳۸٤)؛ گزارش جرایم در ایران؛ تهران، انجمن جامعه‌شناسی ایران:
http://isa.org.ir/framework.DIS?jsp=111
- سایت عصر نو (۱۳۸٤)؛ گزارش آماری کشته‌شدگان سیاسی در سال ٦۷
http://asre-nou.net/۱۳۸۳/khordad/۲۹/ko/m-asami-gatlha.html
- آرون، ریمون (۱۳٦٤)؛ مراحل اساسی اندیشه در جامعه‌شناسی؛ ترجمهٔ باقر پرهام؛ تهران؛ نشر امیرکبیر
- طایفی، علی(۱۳۸٤)؛ کودکان بسیجی و بسیج کودکان، نشریه‌ی اینترنتی ایران امروز:
سازمان زندان‌های کشوز (۱۳۸٤)؛ گزارش زندانیان کشور، سایت رسمی سازمان زندان‌ها:
http://www.iran-emrooz.net/index.php?URL=http://www.prisons.ir/farsi/kanoon.html
- طایفی، علی (۱۳۸۳)؛ آموزش رسمی، آموزش واپسگرا، نشریه اینترنتی ایران امروز
- کمیته امداد (۱۳۸٤)؛ گزارش عملکرد کمیته امداد در سال ۱۳۸۲؛ سایت رسمی کمیته امداد:
http://www.emdad.ir
- میلانی، عباس (۱۳٦۷)؛ تجدد و تجددستیزی در ایران؛ تهران؛ نشر اختران
- طایفی، علی(۱۳۸٤)؛ یک‌ونیم قرن بر مدار بسته استبداد ایرانی، نشریه اینترنتی ایران امروز
- دیبا، فرح (۲۰۰٤)؛ کهن دیارا: خاطرات فرح پهلوی؛ امریکا؛ نشر بینام
- بازرگان، مهدی(۱۳۷٦)؛ زندگی مهندس مهدی بازرگان از زبان خودش، تهران؛ نشر با پیشگامان آزادی
- سایت زنان ایران (۱۳۸٤)؛ گزارش ختنه زنان در بندر کنگ:
http://www.irwomen.com/first.php?id=54
- روزنامه شرق (۱۳۸٤):
http://sharghnewspaper.com/831203/html/ppez.htm
- طایفی، علی(۱۳۸٤)؛ از چهارده قرن تضاد تا چهارده دهه: تضاد نواندیشی و نوگرایی؛ نشریه‌ی اینترنتی اخبار روز
- طایفی، علی (۱۳۸۳)؛ الگوهای سنت و مدرنیزم: میانه‌روها الگوی میانی
- ثروتی، مژگان (۱۳۸٤)؛ آسیب‌شناسی گذار به دولت دمکراتیک توسعه‌گرا، با تاکید بر اندیشه‌های گنجی؛ سایت اینترنتی جامعه‌شناسی ایران
http://www.akhbar-rooz.com/article.jsp?essayId=۲۱٤۹
- طایفی، علی(۱۳۸۳)؛ پسر کو ندارد نشان از پدر: گسست بین نسلی در ایران؛ سایت جامعه‌شناسی ایران
http://www.iran-emrooz.de/more.php?id_٤۰۱۸_۰_۱۹_۰_M
- طایفی، علی (۱۳۸۳)؛ خانواده ایرانی، خانواده مقدس؛ سایت جامعه‌شناسی ایران
- کازینو، ژان (۱۳٦٤)؛ قدرت تلویزیون، ترجمه اسدی؛ تهران؛ نشر سروش
- ادیبی، حسین و انصاری،ع.(۱۳۵۷)؛ نظریه‌های جامعه‌شناسی، تهران؛ نشر
- طایفی، علی، و احمدی، ا.ع (۱۳٦۸)؛ سیر جامعه‌شناسی در ایران، گزارش پژوهشی، بی‌جا؛ بی‌نا
- ترابی،ع.ا (۱۳۵۷)؛ مکاتب جامعه‌شناسی در ایران، تبریز
- ترابی،ع.ا.(۱۳۵۷)؛ جامعه‌شناسی در ایران، تبریز
- سازمان سیاسی (۱۳۵۹)؛ کتاب‌شناسی مارکسیسم و امپریالیسم، تهران، بی‌نا
- اشرف الکتابی (۱۳٦٦)؛ کتاب‌شناسی جامعه‌شناسی، مرکز اطلاعات و مدارک علمی، تهران،

نشر آموزش عالی
- طایفی، علی (۱۳۸۲)؛ رانت‌های تحصیلی و پدیده شبه‌نخبگان، سایت جامعه‌شناسی ایران
- مهدی، علی اکبر و لهسایی‌زاده (۱۳۷۹)؛ سیر جامعه‌شناسی در ایران، ترجمه نوشین احمدی خراسانی، تهران، نشر توسعه
- کواکبی،ع. (۱۳٦٤)؛ طبایع الاستبداد؛ ترجمه کرمانی، بی‌جا؛ بی‌نا
- وبر، ماکس (۱۳۷٤)؛ اخلاق پروتستان و روحیه سرمایه‌داری؛ ترجمه عبدالمعبود انصاری؛
برای مطالعه‌ی منبع اصلی به نشانی زیرمراجعه کنید:
http://www.ne.jp/asahi/moriyuki/abukuwa/world/ethnic/pro_eth_frame.html
- سروش،عبدالکریم(۱۳۷۵)؛ دین و توسعه، فرهنگ توسعه، ش.۲۵
- امام جواد (۱۳۸٤)؛ احادیث نبوی و امامان شیعه، بنگرید به نشانی زیر:
http://www.imamjawad.net/htm/far/library/akhlagh/ensan%20bamohet/ghlo.html
- بابا صفری،ع (۱۳۸٤)؛ آزادگی وآزادی در شعر شیعی، مندرج در خبرگزاری فارس:
http://www.farsnews.com/newstext.php?nn=8502050023
- آدمیت، فریدون و ناطق، هما (۱۳٥٦)؛ افکار سیاسی و اجتماعی عصر قاجار، تهران؛ نشرآگاه
- آربری،ا (۱۳٤٦)؛ میراث ایرانی،ترجمه‌ی احمد بیرشک
- فشاهی،محمدرضا (۱۳٥۸)؛ سیرفلسفه در قرون وسطی، تهران؛ نشر گوتنبرگ
- طباطبایی، جواد (۱۳۷۱)؛ توسعه فرایند تجدد، نشریه فرهنگ توسعه
- طایفی، علی (۱۳۸۲)؛ پایان عصر پادشاهی و اقتدارگرایی؛ سایت جامعه‌شناسی ایران
http://sociology.mihanblog.com/?More=113
- آخرین وضعیت شاخص‌های فساد دولتی در ایران و جهان (۱۳۸٥)؛ سایت روشنگری:
http://www.roshangari.net/as/ds.cgi?art=20051018125456.html
- طایفی، علی (۱۳۸٥)؛ شاخص‌های آزادی در ایران، سایت جامعه‌شناسی ایران
http://sociology.mihanblog.com/?More=11
- طایفی، علی(۱۳۸٥)؛ ایران و ایرانی در فهرست بزرگ‌ترین بدهکاران دنیا، سایت جامعه‌شناسی ایران؛
http://sociology.mihanblog.com/More-142.ASPX
- طایفی، علی(۱۳۸٤)؛ تضادهای فرهنگ اسلامی، ملی و غربی:
http://news.g00ya.com/politics/archives/041551.php
- طایفی، علی(۱۳۸٤)؛ آموزش رسمی، آموزش واپسگرا:
http://social.iran-emrooz.de/more.php?id=4018_0_19_0_M
- طایفی، علی(۱۳۸٤)؛ پارادوکس معاش و معاد:
http://think.iran-emrooz.de/more.php?id=4835_0_12_0_M
- طایفی، علی(۱۳۸۳)؛ خلق را تقلیدشان برباد داد:
http://www.iran-emrooz.de/archiv/maqal/1382/tayefi820225.html
طایفی، علی(۱۳۸۲)؛ آدم، آدم است؛ آدم، مرد!
http://www.iran-emrooz.de/archiv/maqal/1382/tayefi820211.html
مژگان ثروتی(۱۳۸٥)؛ آسیب‌شناسی گذار به دولت دمکراتیک؛ بخش٤
http://news.gooya.com/politics/archives/048569.php
سیاح، حمید(۱۳٦۳)؛ خاطرات حاج سیاح، تهران، امیرکبیر
علاقبند، مهدی (۱۳۸٥)؛ مهم‌ترین بحران‌های اجتماعی ایران:
http://www.akhbar-rooz.com/article.jsp?essayId=4664
حسینی، حسن و صدیقیان، آمنه (۱۳۸٥)، جامعه‌شناسی مسائل اجتماعی کودکان: کودکان خیابانی؛ تهران؛ دانشگاه علوم بهزیستی و توانبخشی

عبداللهی، محمد (۱۳۸٤)؛ طرح مسائل اجتماعی در ایران؛ مجله‌ی انجمن جامعه‌شناسی ایران
طایفی، علی(۱۳۷۲)؛ جامعه‌شناسی سیستمی، نشریه‌ی رشد علوم اجتماعی، شماره‌ی ۳۷/۳٦

منابع انگلیسی

Mostashar,Ali/Khodamohseni,Ali (2000); An overview of socioeconomic characterics of the iranian-american community based on the 2000 census; Iranian studies group at MIT
Abootalebi,Ali (2004); Iran struggle for democracy continues; Middle east review of international affairs; vol8,no 2,june
Giddens,Anthony(1994); Sociology; London;MacGrawhill
Hocklin,Liza(1996); Managing of cultural differences; USA,
Hofstedt;G.(1992); Culture & Organization; USA;
Smelser,Neil(1985); Structural Differentiation in Relation to Educational Change; within Neo-Functionalism; ed. By Jeffry Alexander;
Pipes,D, & Duran,K. (2000); Immigrants in Muslims; USA;
Even,A (2001); Migration statistic; USA Consensus 2001; USA,
Modarresi, Ali (2000); Iranian Americans:Residents, Immigrants and Citizens; USA;
Le Point(2003); Persia Dillema: OnThe Basiji in Iran;
http:lepoint.fr/edito/document.html?did=165148
Ritzer,G.,(2004) Modern Sociological Theory; USA;McGrawhill
Profile of Iran(2005);Reports on the Iran in comparision of the other countries;
http://nationmaster.com
Castles, & Mills(2003); Age of Migration; USA; Poglen co.
Unicef(2004); On The Soldiers Children In the World; Unicef Site:
http://unicef.org/publications/files/FGM-final_10c_October.pdf
Macions K & lummer, J (2005); A global Introduction: Sociology; USA;Pearson
Taagepera, Rein(2003); Prospects of Democracy in Islamic countries:
http://repositories.cdlib.org/cgi/viewcontent.cgi?article=1026
Ingelhart,Ronald(2006); world views of Islamic Publics in Global Perspective;
http://repositories.cdlib.org/cgi/viewcontent.cgi?article=1074
World Values Survey(2002); USA;
http://www.worldvaluessurvey.org4. World Values Survey,2002
Ingelhart,R(2003); Gender Equality and Democracy., et al,
http://www.worldvaluessurvey.org/Upload/5_gendemoc.pdf
Pettersson, Th.(2003);Islam and global governance orientation toward the UN and Human rights among four Islamic Countries and four western
http://www.worldvaluessurvey.org/Upload/5_Thorleif%20Pettersson%20FN%20Cairo%20definitiv.pdf
& http://www.worldvaluessurvey.org/Upload/5_Iran.pdf

Ingelhart, R & ,.Welzel, C.(2003): Political culture and democracy: Analyzing cross-level linkages,
http://www.worldvaluessurvey.org/Upload/5_Ecolfal3.pdf
Braizat, F (2003); Muslims and Democracy: an empirical critique of Fukuyama`s culturalist approach,
http://www.worldvaluessurvey.org/Upload/5_Islamdem_2.pdf
Moaddel,M & ,.Azadarmaki, T.,(2003); Worldviews of Islamic Publics: The case of Egypt; Iran &Jordan
http://www.worldvaluessurvey.org/Upload/5_Iran.pdf
see also about pools on Islam and democrac
http://www.iranian.ws/poll/poll-7.php?action=results&poll_ident=7
?action=results&poll_ident= ۷and
see too about separation of religion from state
http://www.iranian.ws/poll/poll-۵.php?action=results&poll_ident=۵
and about priority on Islam or Iran see:
http://www.iranian.ws/poll/poll-13.php?action=results&poll_ident=13
and about Good or bad assessment of Islam see
http://www.iranian.ws/poll/poll-4.php
Qasem, I.,(2003); Religiosity & support for democracy: A comparative study between west & Muslim world,
http://www.upf.edu/dcpis/activitats/forum/islam_qasem.pdf
Katouzian, H.(2005); Problems of Democracy & the public sphere in modern Iran
http://www.cssaame.ilstu.edu/issues/V18-2/Katouzian.pdf
Taagepera,R.(2003); Prospects of Democracy in Islamic Countries,
http://repositories.cdlib.org/cgi/viewcontent.cgi?article=1026&context=csd
Diamond,L.(2003): Can the Whole World Become Democratic? Democracy, Development and International Policies,
http://repositories.cdlib.org/cgi/viewcontent.cgi?article=1022&context=csd
Schmid, P.D.,(2003); A religious democracy in Iran.
http://www.quranalone.com/articles/Schmid.pdf

Stolly ,Kathy(٢٠٠٥); The basics of sociology; doow,usa ,
George Ritzer(1998); Contemporary sociological theories, MaCgrawhil,
Smigel. Erwin O.(1971); The sociology of social problems: An introduction, withinn Handbook on The Study of Social Problems, Ed, by Smigel, E. O.,
Vincent N. Parrillo,(2004); Contemporary Social Problems: Sixth Edition
Vincent N. Parrillo (2003); Sociology of Social Problems, by,
http://www.safarix.com/0205420761/ch01
What is a social problem?(2005);
http://www.maxwell.syr.edu/plegal/TIPS/sp.html
Wikipedia (2006); Social issues, the free encyclopedia,
http://en.wikipedia.org/wiki/Social_issues
Ritzer,G. ed.(2004); Handbook of social problems; A Comparative International Perspective,USA; Sage Pub.,

نشر باران منتشر کرده است

■ داستان، رمان، نمایشنامه و طنز

- آزاده خانم و نویسنده‌اش، رمان، رضا براهنی
- آن زن، آن اتاق کوچک و عشق، عزت‌السادات گوشه‌گیر
- آن زن و مرد خوشبخت، مجموعه داستان، مرتضا میرآفتابی
- آنسوی چهره‌ها، داستان، رضا اغنمی
- آویزه‌های بلور، مجموعه داستان، شهرنوش پارسی‌پور
- اجاره‌نشین بیگانه، داستان، حسین نوش‌آذر
- باغ‌های تنهایی، دو داستان، محمود مسعودی
- بانو در شهر آینه، نیلوفر بیضایی
- بر بال باد نشستن، داستان، شهرنوش پارسی‌پور
- برادرم جادوگر بود، داستان، اکبر سردوزامی
- بوف کور و زنده بگور و نقدی بر بوف کور صادق هدایت، نقد از م. ف. فرزانه
- بی‌بی شهرزاد، شیوا ارسطویی
- پارهٔ کوچک، داستان، ثریا رحیمی
- پروانه‌ای در مشت، ایرج جنتی عطائی
- پرومته در اوین، ایرج جنتی عطائی
- تابستان تلخ، رمان، رضا علامه‌زاده
- تاک‌های عاشق، نوشین شاهرخی
- تأملی بر تنهایی، داستان، حسین نوش‌آذر
- تسلیم، داستان، امین زئوئی، (برگردان: محمدرضا عمرانی)
- تثلیث جادو، داستان، منصور کوشان
- تجربه‌های آزاد، داستان، شهرنوش پارسی‌پور
- طوبا و معنای شب، شهرنوش پارسی‌پور
- تمثال، نمایشنامه، رضا قاسمی
- جن‌نامه، رمان، هوشنگ گلشیری
- چاه بابل، رمان، رضا قاسمی
- خانه‌ی آخر، بیژن بیجاری
- خرشناسی تطبیقی، طنز، فرزاد ابراهیمی
- خواب پلنگ آبی، داستان، کوشیار پارسی
- خیابان طولانی، داستان، محمود فلکی
- داستان‌های کوتاه از نویسندگان بزرگ سوئد، (برگردان: سعید مقدم)
- داستان‌های کوتاه، مهشید امیرشاهی
- داستان‌های کودکان، پتر بیکسل، برگردان: بهزاد کشمیری‌پور
- دهان خاموش، منصور کوشان
- راست و دروغ، مجموعه داستان، م. ف. فرزانه
- راسته‌ی آریزونا، مجموعه داستان، نسیم خاکسار
- زمانی عاشق بودم، داستان، کوشیار پارسی
- زن رها شده، داستان، سیمون دوبوار، (برگردان: منیژه آهنی)
- زنان بدون مردان، داستان، شهرنوش پارسی‌پور
- زنانه، چند داستان (؟)، الاهه بقراط
- سر سفرهٔ خویشان، داستان، حسین نوش‌آذر
- سفری در سرخ، مجموعه داستان، محمد عقیلی
- سنگی بر گوری، جلال آل‌احمد، با مقدمه‌ای از فرج سرکوهی
- سورة الغراب، رمان، محمود مسعودی
- شالی به درازای جاده‌ی ابریشم، داستان، مهستی شاهرخی
- شاه سیاه‌پوشان، داستان، منسوب به هوشنگ گلشیری
- شب قدر، رمان، طاهر بن‌جلون، (برگردان: نجمه موسوی)
- شبان نیکو، مجموعه داستان، مهستی شاهرخی
- شمایل مانا، رمان، مختار پاکی
- شیوا، یک داستان — دانش، شهرنوش پارسی‌پور
- عقل آبی، رمان، شهرنوش پارسی‌پور
- غوک، رمان، رضا علامه‌زاده
- فرزند پوشالی، رمان، طاهر بن‌جلون، (برگردان: نجمه موسوی)
- فرشته‌ای که نمی‌خواست حرف بزند، داستان، فهیمه فرسایی
- کسی می‌آید، رُمان، مهری یلفانی
- گذشته‌ای هست که نمی‌گذرد، داستان، ثریا رحیمی
- گنجینهٔ زنان، مجموعه داستان، م. روانی‌پور، س. بهبهانی، ف. ساری، ش. پارسی‌پور، گ. ترقی، غ. علیزاده، پ. روشن‌زاده، ف. لاشائی
- گربه، رمان، هوشنگ اسدی
- ماجراهای ساده و کوچک روح درخت، داستان، شهرنوش پارسی‌پور
- مادام X ، مهرنوش مزارعی
- مادران و دختران، کتاب دوم: دده قدم‌خیر، مهشید امیرشاهی
- مادران و دختران، کتاب سوم: ماه عسل شهربانو، مهشید امیرشاهی
- ماهان کوشیار، نمایشنامه، رضا قاسمی
- ماهیگیری در بار زرافه، مجموعه داستان، سردار صالحی
- مردی در حاشیه، مجموعه داستان، شهرام رحیمیان
- مرگ یک شاعر، مجموعه داستان، بهمن سقایی
- معنای تمشیت، هوشیار دربندی
- مونولوگ پاره پارهٔ شاعر شما، اکبر سردوزامی

- نامه‌های سوندی، مجموعه داستان، (برگردان: شاهرخ کامیاب)
- نامه‌های یک تمساح به همزادش، حسین نوش‌آذر
- نوبت رقص من، اکبر سردوزامی
- نُه داستان، عزت‌السادات گوشه‌گیر، شهلا شفیق، شکوه میرزادگی، مهشید امیرشاهی، زهرا کدخدائیان، سیمین دانشور، مهری یلفانی، فهیمه فرسایی، میهن بهرامی
- وزارت نظارت، کامران جمالی
- هارون و دریای قصه‌ها، رمان سلمان رشدی، (برگردان: سینا سلیمی)
- یاد و رؤیای تهران، مهدی استعدادی شاد
- یادداشت‌های خانم هله‌مان، شریفه بنی‌هاشمی
- یک بغل رُژ برای اسب کَهَر، بهرام مرادی
- یک معشوق مرده، یلدا معیری

■ شعر

- آب‌های آینه‌دار، اکبر ایل‌بیگی
- آینده، دنا رباطی
- از پشت پنجره، طاهر جام‌برسنگ
- از سنگلاخ و صاعقه و کاروان، نعمت آزرم
- اسطوره‌ها، شعر یان استرگرن (برگردان: سهراب مازندرانی)
- اعتراف‌نامه‌ی دختران بد، لیلا فرجامی
- اما اگر بهار نیاید، محمدعلی محسنی‌پور
- آواز دل رها، حسن ساحل‌نشین
- آوازهای ماهِ گمشده، روشنک بیگناه
- این شعرها چون آینه دان، اکبر ایل‌بیگی
- باجه نفرین، مریم هوله
- با ستاره‌ای شکسته بر دلم، زیبا کرباسی
- با مرغان دریایی، امیرحسین افراسیابی
- بدون مصرع اول، بهنام باوندپور
- به آب، به آتش، به باد، به خاک، هما سیار
- بهترین‌های نیما، به انتخاب و مقدمه: مجید نفیسی
- پاپتی بر مخمل شب، بهزاد کشمیری‌پور
- پاورقی، رباب محب
- پدر و پسر، مجید نفیسی
- پری‌زدگان، ژیلا مساعد
- خروش خاموشی، ژاله اصفهانی
- رفتم گلت بچینم، مجید نفیسی
- رود تلخ؛ پرنده‌ام نگهدار، ژیلا مساعد
- سفرهای ملاح رؤیا، جواد مجابی
- شمعدانی‌های سرخ شفق، شاداب وجدی
- شب تاریک و بیم و موج و...، غلامرضا ایزدی
- شوق، راه‌های در پیش روست، روشنک بیگناه
- طبلهای قبیلهٔ مرده، مرتضی ثقفیان
- طلسم، خطابهٔ سقوط به سایه، ا. ماهان
- غبار روبی، سعید یوسف
- فصل خاکستر، طاهر جام‌برسنگ
- کارنامه‌ی اسماعیل خوئی، کتاب نخست
- کارنامه‌ی اسماعیل خوئی، دفتر دوم
- کارین، فروغ، یک روح دو زبان، (سوندی، فارسی) (برگردان: سعید مقدم، یانه کارسون)
- کتاب ترس، جمشید مشکانی
- کندوی رفته با باد، مهدی فلاحتی
- نوروز بر شبانه‌ی تبعید، علی‌رضا نوری‌زاده
- وارینیا، رباب محب

■ تحقیق، تاریخ، گفتگو ...

- ادبیات، فرهنگ و جامعه از منظر روانشناسی، رضا کاظم‌زاده
- ارسطوی بغداد، محمدرضا فشاهی
- از تلخی فراق تا تقدس تکلیف، بهروز شیدا
- از حاشیه تا متن، در باره لبریخته‌های رؤیایی، گردآوری و تمظیم: هما سیار
- از دیدار خویشتن، احسان طبری
- از شهریاری آریایی به حکومت الهی سامی، محمدرضا فشاهی
- از لابلای دفتر ایام، علی‌رضا نوری‌زاده
- اسلامی‌نویسی، اسد سیف
- اعترافات شکنجه‌شدگان، زندان‌ها و ابراز ندامت‌های علنی در ایران نوین، یرواند آبراهامیان، (برگردان: رضا شریفها)
- اندیشیدن فلسفی و اندیشیدن الهی ـ عرفانی، محمدرضا فشاهی
- انهدوانا، به‌کوشش و ویرایش بهنام باوندپور
- ای کوته‌آستینان، سعیدی سیرجانی
- باملداد در آینه، ده سال گفتگو با احمد شاملو، نورالدین سالمی
- بخشی از تاریخ جنبش روشنفکری ایران، بررسی تاریخی ـ تحلیلی کانون نویسندگان ایران، مسعود نقره‌کار
- پرسه در اقلیم حیرت‌آور زنبق‌ها، شعر پریتیش نادی، (برگردان: مهدی فلاحتی)
- پشت دریچه‌ها، شهین حنانه
- پنج اقلیت و نوشته‌های دیگر، مهدی فلاحتی

- پنجره‌ای به بیشه‌ی اشاره، بهروز شیدا
- تجدید حیات سوسیال دمکراسی در ایران، سعید رهنما
- تراژدی‌های ناتمام در قاب قدرت، بهروز شیدا
- تنها جرعه‌ای قهوهٔ تلخ (شاعران زن در روسیه‌ی قرن بیستم)، بهنام باوندپور
- تیغ بر جان، درآمدی بر جامعه‌شناسی تاریخی فقه شیعه و ولایت فقیه، آرش شادان
- جمهوریخواهی در ایران، پیشینه‌ی تاریخی، ناصر رحیم‌خانی
- چالشگری زنان علیه نقش مردان، مهرداد درویش‌پور
- چهار شاعر آزادی، محمدعلی سپانلو
- حدیث تشنه و آب، منصور کوشان
- حدیث خلوت انس، عباس معروفی
- حکایت دختران قوچان، افسانه نجم‌آبادی
- حماسه‌ی ایران، جلیل دوستخواه
- خاطرات بزرگ علوی، به کوشش حمید احمدی
- خاطرات زندان، شهرنوش پارسی‌پور
- خانواده و اعتیاد، مهرانگیز کار
- خانه دایی یوسف، اتابک فتح‌الهزاده
- داوری در داوری زنان، احمد علوی
- در جست‌و جوی رهایی، مریم نوری
- در جستجوی شادی، نقد مرگ‌پرستی و مردسالاری در ایران، مجید نفیسی
- در ستایش تبعید، مهدی استعدادی شاد
- در سوگ آبی آب‌ها، جستار ادبی، بهروز شیدا
- در قلمرو موسیقی، محمود خوشنام
- دمکراسی رادیکال، محمدرفیع محمودیان
- دیارده گه رایی تاروا‌گه، ریبوا سیوه یلی
- دین و دولت در عصر مشروطیت، باقر مؤمنی
- ذهن در بند، اسد سیف
- روانشناسی توده‌ای فاشیسم، ویلهلم رایش، (برگردان: علی لاله‌جینی)
- روانشناسی شکنجه، منیره برادران
- زبان سرخ، نوشته‌های پراکنده، م.ف. فرزانه
- زنان ایران: چراغی در دست، چراغی در راه، عفت ماهباز
- زن‌آزاری در قصه‌ها و تاریخ، شکوفه تقی
- ستاره‌ی سرخ (ارگان مرکزی فرقه‌ی کمونیست)، به کوشش حمید احمدی
- ستیز و مدارا، ضد حکومت اسلامی، رامین کامران
- سرگذشت کانون نویسندگان ایران، محمد علی سپانلو
- سوئد در گذرگاه تاریخ، فریدون شایان
- شاعران و پاسخ زمانه، مهدی استعدادی شاد
- شب بخیر رفیق!، احمد موسوی
- شب دردمند آرزومندی، فرج سرکوهی
- شعر و سیاست و بیست و چهار مقاله دیگر، مجید نفیسی
- شعر و فلسفه‌ی هولدرلین، (برگردان: مهدی استعدادی شاد)
- شورش، روایتی زنانه از انقلاب ایران، مهرانگیز کار
- علیه فراموشی، بررسی کمیسیون‌های حقیقت، و دادخواهی، منیره برادران
- فراخوان، برگردان هفت فرگرد، محمود مسعودی
- فراموشم مکن، خاطرات زندان، عفت ماهباز
- فرهنگ اصطلاحات زندانیان سیاسی، اعظم کیاکجوری
- فلسفه اگزیستانس چیست؟، هانا آرنت، (برگردان: مهدی استعدادی شاد)
- قانون اساسی سوئد، برگردان: طاهر صدیق
- قانون‌گذاری در باره‌ی حقوق زن، چالش و بحران، مهر انگیز کار
- قدرت و روشنفکران، مهدی استعدادی شاد
- قناری در متافیزیک کلمه، مسعود کریم‌خانی(روزبهان)
- کابوس بلند تیزدندان، ویراستار: بهروز شیدا
- گزارش به مردم، خاطرات دیپلمات سابق جمهوری اسلامی، علی‌اکبر امیدمهر
- گردنبند مقدس، مهرانگیز کار
- گزارش قتل‌ها و اعترافات سعید امامی، علی‌رضا نوری‌زاده
- گفتگوی واژه‌ها و هنرهای کوچک، اگوست استریندبری، (برگردان: ثریا ناطقیان)
- گم‌شده در فاصله‌ی دو اندوه، بهروز شیدا
- ما و جهان تبعید، مجموعه مقالات، نسیم خاکسار
- ما و قهقرا (رمان به مثابه‌ی آئینه‌ی جامعه)، نقد، مهدی استعدادی شاد
- مارکس پس از مارکسیسم، نقد و بررسی، بیژن رضایی
- مخمل سرخ رویا، بهروز شیدا
- معایب الرجال، تحقیق بی‌بی خانم استرآبادی، ویرایش افسانه نجم‌آبادی
- معرفی کتاب (مجموعه سوم)، به‌کوشش معین‌الدین محرابی
- معرفی کتاب و نشریات، به‌کوشش مسعود مافان
- مهستی گنجه‌ای، بزرگترین شاعر ربا‌عی‌سرا، معین‌الدین محرابی
- می‌نویسم: توقف به فرمان نشانه‌ها، بهروز شیدا
- نظرات و مناظرات (مجموعه مقالات)، رامین کامران
- نیهیلیسم ویرانگر و ایدئولوژی نیاکانی، محمدرضا فشاهی
- هزار بیشه، مقالات، سخنرانی‌ها، نقدها و ... ، سه زبانه (فارسی، فرانسه، انگلیسی)، مهشید امیرشاهی
- یادها و بودها، در باره تئاتر ایران، ایرج زهری
- یاس و داس، فرج سرکوهی

Madare basteye estebdad

Ali Tayefy



علی طایفی، دارای مدرک فوق لیسانس جامعه‌شناسی از دانشگاه تهران است. از وی تا به امروز پنج کتاب، ۱۷ تحقیق و پژوهش، و بیش از ۱۵۰ مقاله در نشریات مختلف علمی و اجتماعی به چاپ رسیده است. او برنده‌ی اولین جایزه‌ی بین‌المللی جامعه‌شناسان بدون مرز به‌نام «تقدیرنامه آلوین گولدنر» برای فعالیت قلمی و عملی در زمینه‌ی جامعه‌شناسی انتقادی و عملگرا در سال ۱۳۸۵ است. وی هم اکنون مسئول بخش ایرانی انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسان بدون مرز، و سردبیر خبرنامه‌ی جامعه شناسان بدون مرز – بین الملل است.

www.baran.se